بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه مقالات همایش

نقش مجمع عمومی سازمان ملل متحد در

تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل

دانشگاه تهران

پنجم و ششم دی‌ماه ۱۳۸۹

انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد
Iranian Association for United Nations Studies

تهران ـ ۱۳۸۹

سرشناسه	: همایش نقش مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل (۱۳۸۹: تهران)
عنوان و نام پدیدآور	: مجموعه مقالات همایش نقش مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل/ [برگزارکننده] انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد.
مشخصات نشر	: تهران: انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۳۲٤ ص.
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: مجمع عمومی سازمان ملل متحد -- کنگره‌ها
موضوع	: حقوق بین‌الملل-- مقاله‌ها و خطابه‌ها
شناسه افزوده	: انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد
رده‌بندی کنگره	: KZ٦٢٧٥/ه٨ ١٣٨٩
رده‌بندی دیویی	: ٣٤١/٥٥٢

عنوان: **مجموعه مقالات همایش نقش مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل**

چاپ اول: ۱۳۸۹

ناشر: انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد

ویراستار علمی: دکتر سیّدقاسم زمانی

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹٦٤-

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی دبیرخانه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ١٦ آذر، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی ساختمان توسعه، طبقه دوم، اتاق ٢٥٤، تلفکس: ٦١١١٢٣٠٢،

Website: www.iauns.irEmail: info@iauns.ir

فهرست مطالب

نگرشی بر تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل.....۷
دکتر ابراهیم بیگ‌زاده

اعلامیه‌های مجمع عمومی: جلوه‌ای جدید از تدوین و توسعه‌ی حقوق بین‌الملل ۲۱
دکتر جمشید ممتاز

مجمع عمومی سازمان ملل متحد و جهانی شدن حقوق بین‌الملل.....۳۵
دکتر محمد رضا ضیائی بیگدلی

بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد: رویکردهای نوین مجمع عمومی ۵۳
حسن کمالی نژاد

ارزیابی کارنامهٔ کمیسیون حقوق بین‌الملل در آئینه وحدت و تکثر سیستم حقوق بین‌الملل..... ۱۰۳
دکتر آرامش شهبازی

چالشهای فراروی مجمع عمومی در فرایند تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل..... ۱۲۳
دکتر سیدقاسم زمانی

نظم نوین اقتصادی بین‌المللی: از آرمان تا واقعیت..... ۱٤٥
دکتر فریده شایگان

مجمع عمومی و حقوق بین‌الملل کیفری: خیلی دور، خیلی نزدیک..... ۱٦٥
امیرحسین رنجبریان

نقش مجمع عمومی در تدوین و توسعه حق تعیین سرنوشت..... ۱۹۱
دکتر ستار عزیزی

چالشهای مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تدوین و توسعه حقوق مبارزه با تروریسم بین‌المللی ۲۲۳
محسن عبدالهی

نقش مجمع عمومی ملل متحد در توسعه و تدوین حقوق بشردوستانه بین‌المللی..... ۲۶۱
علیرضا کاظمی

تحول در پیوند حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و شناسایی دولت‌ها..... ۲۹۵
زینب رستمی

نگرشی بر تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل

دکتر ابراهیم بیگ‌زاده[1]

مقدمه

طرح موضوع تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل پس از گذشت قرنها از زمان پیدایش این نظام حقوقی یکبار دیگر اهمیت آنرا نشان می‌دهد. وظیفه تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل بر عهده مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرار داده شده است. ماده ۱۳ منشور به این وظیفه مجمع عمومی اختصاص یافته، اعلام می‌دارد:[2]

"۱- مجمع عمومی نسبت به امور زیر موجبات انجام مطالعات و صدور توصیه‌هایی را فراهم میکند:

الف: ترویج همکاری بین‌المللی در امور سیاسی و ایجاد زمینه‌های مناسب برای توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل و تدوین آن

ب: ترویج همکاری بین‌المللی در امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، سلامت عمومی و کمک به تحقق حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همه از حیث نژاد، جنس، زبان، یا مذهب برای هیچ تبعیض

۲- سایر مسئولیت‌ها و وظایف و اختیارات مجمع عمومی در امور مذکور در شق

---

[1] دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

[2]. برای متن ماده ۱۳ رجوع شود به

بیگ زاده ابراهیم، کلینی شهناز، یاقوتی منیژه، "حقوق سازمان‌های بین‌المللی" جلد اوّل سازمان‌های جهانی"، انتشارات مجد، تهران، ۱۳۸۲، صفحه ۵۲

ب از بند یک این ماده در فصول نهم و دهم بیان شده است."[۳]

همانطور که ملاحظه می‌شود بند یک ماده ۱۳ منشور حاوی دو عمل سیاسی و حقوقی است:

۱- همکاری در امور سیاسی

۲- ایجاد زمینه‌های مناسب یا ترغیب و تشویق برای توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل و تدوین آن

در این مقاله آن بخش از فعالیتهای مجمع عمومی در چارچوب ماده ۱۳ که فقط محدود به توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل و تدوین آن یعنی شق الف از بند یک این ماده می‌باشد مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

البته تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل در انحصار مجمع عمومی نیست، بلکه ارکان دیگری از سازمان ملل متحد از جمله دیوان بین‌المللی دادگستری، کمیته‌های سوم و ششم مجمع عمومی و نهادهای داوری بین‌المللی نیز نقش مهمی بویژه در توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل داشته و دارند. برای مثال می‌توان به نقش دیوان بین‌المللی دادگستری در توسعه حقوق معاهدات،[٤] حقوق دریاها، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ... اشاره نمود. از سوی دیگر تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل خاص نهادهای بین‌المللی نیست، بلکه نهادهای منطقه ای نیز نقش مهمی در این قلمروها ایفا می‌کنند. از باب مثال می‌توان به سازمان‌های منطقه ای بویژه در قاره‌های آمریکا و اروپا اشاره نمود. اگرچه این نهادها حقوق بین‌الملل منطقه ای را تدوین و توسعه می‌بخشند، اما حقوق بین‌الملل منطقه ای منفک و جدا از حقوق بین‌الملل جهانی

---

[۳]. فصل نهم منشور درخصوص "همکاریهای اقتصادی و اجتماعی بین‌المللی" است که شامل مواد ۵۵ تا ٦۰ می‌باشد و فصل دهم منشور مربوط به "شورای اقتصادی و اجتماعی" (اکوسوک) است، که از مواد ٦۱ تا ۷۲ را در بر می‌گیرد. برای این مواد رجوع شود به بیگ‌زاده ابراهیم، کلینی شهناز، یاقوتی منیژه، منبع پیشین، صص ۹۷- ٦۳

[٤]. رجوع شود به زنجیره ای صادق، "نقش دیوان بین‌المللی دادگستری در تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل"، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشگاه مفید، قم

نیست؛ چونکه در بسیاری موارد حقوق بین‌الملل منطقه ای اصول و قواعد حقوق بین‌الملل جهانی را پذیرفته، آنها را با وضعیت فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی منطقه خود تطبیق داده است. مانند کنوانسیون اروپایی حقوق بشر یا منشور آفریقایی حقوق بشر که تقریباً تمامی اصول و مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر[۵] را پذیرفته اند و آنها را با ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی خود تطبیق داده اند. البته حقوق بین‌الملل منطقه ای میتواند بر حقوق بین‌الملل جهانی نیز اثر بگذارد. برای مثال کنوانسیون بال الهام بخش بسیاری از کارهای کمیسیون حقوق بین‌الملل در زمان تدوین پیش نویس "مصونیت دولت‌ها" قرا رگرفت. به دیگر سخن این دو نوع حقوق بین‌الملل در بسیاری از موارد اثرات متقابل بر یکدیگر دارند. اگرچه ممکن است به زعم عده ای از حقوق دانان حقوق بین‌الملل منطقه ای به گسیختگی حقوق بین‌الملل[۶] بیانجامد ولی بنظر می‌رسد که این حقوق بتواند حداقل در موارد زیادی مکمل حقوق بین‌الملل جهانی و یار آن باشد.[۷]

برای اینکه کار تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل بتواند بطور نهادینه انجام شود تا نهادهایی در جامعه بین‌المللی ایجاد و متولی این کار شده اند.

اوّلین حرکت در چارچوب جامعه ملل در ۲۲ سپتامبر ۱۹۲٤ انجام شد که منجر به تشکیل یک کمیته کارشناسان برای تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل شد. این کمیته ابتدا یازده و سپس سه موضوع را برای تدوین در دستور کار خود قرار داد. این موضوعها به ترتیب مربوط به تابعیت، دریای سرزمینی و مسئولیت بین‌المللی دولتها بودند. در همین راستا کنفرانس معروف ۱۹۳۰ لاهه تحت عنوان کنفرانس تدوین[۸]

---

[۵]. این اعلامیه توسط مجمع عمومی در قالب قطعنامه ۲۱۷ در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹٤۸ به تصویب رسیده است

[6]. Fragmentation

[۷]. در این باره رجوع شود به

Beigzadeh Ebrahim, "Présentation des instruments internationaux en matière des Crimes Organisés", archives de politique criminelle, paris, A. Pédone, 2003, pp. 195- 212

[8]. Codification Conference, La Conférence de codification

حقوق بین‌الملل تشکیل شد. معهذا این کنفرانس فقط موفق به تدوین قواعدی در خصوص تابعیت گردید و در مورد دریای سرزمینی و مسئولیت بین‌المللی دولتها به نتیجه ای نرسید، اگرچه حاصل کار این کنفرانس کم بود، امّا برخی حقوقدانان آنرا سنگ بنایی برای سازماندهی یک تدوین نهادینه و سازمان یافته ارزیابی می‌کنند.[۹]

در پیش نویس منشور یعنی پیش نویس دامبارتون اُکس قاعده ای در مورد تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل پیش بینی نشده بود، اما دولتها به پیشنهاد چین در مورد اعطای اختیار به مجمع عمومی برای مطالعه و ارائه توصیه نامه در قلمرو حقوق بین‌الملل توجه کردند. معهذا اجتناب از تبدیل مجمع عمومی به یک پارلمان جهانی، منجر به این شد که مجمع عمومی بتواند فقط توصیه‌هایی را در مورد تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل ارائه کند. بدین ترتیب بود که متن کنونی ماده ۱۳ منشور تهیه و تصویب شد.[۱۰]

مجمع عمومی در اجرای ماده ۱۳ منشور، قطعنامه ۹٤ مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹٤٦ را تصویب و نهادی تحت عنوان "کمیسیون تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل" را ایجاد کرد. این کمیسیون هفده نفره معروف به "کمیسیون روشها" بود. این کمیسیون سرانجام پس از بحث‌های فراوان توصیه کرد که یک "کمیسیون حقوق بین‌الملل" ایجاد شود و حتی پیش نویس سند موسس آن را نیز تهیّه نمود. مجمع عمومی هم با تصویب قطعنامه‌های ۱۷٤ و ۱۷۵ در ۱۷ نوامبر ۱۹٤۷ مبادرت به تصویب اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل کرد. مجمع این کمیسیون را به عنوان بهترین نهاد فنی برای تدوین لحاظ نمود و کار تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل را به این رکن واگذار

---

[۹]. رجوع شود به نظر قاضی ست کامرا (Sette Camera)

J. Sette- Camera, "The International Commission: Discours on Method", pp. 467-702, in "Le Droit international a' l'heure de sa codification", Etudes en l'honneur de Roberto Ago Milano, A. Guiffre', 1987, tome 1, p. 473.

[۱۰]. برای کارهای مقدماتی کنفرانس‌های دامبارتون اُکس و سانفرانسیسکو رجوع شود به بیگ زاده ابراهیم، حقوق سازمانهای بین‌المللی، انتشارات مجد، تهران، ۱۳۸۹، صص ۳۱۵- ۳۰۰

کرد.[۱۱] البته مجمع عمومی در کنار این رکن مبادرت به ایجاد نهادهای دیگری هم برای تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل کرده است، که از آنجمله کمیته‌ها و کمیسیون‌های ویژه اعم از دایمی و موقتی می‌باشند؛ ضمن آنکه نباید از نقش مهّم کمیته‌های سوم و ششم مجمع عمومی و همچنین فعالیت‌های خود مجمع نیز در تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل غافل بود.

حال سئوال اساسی این است که آیا در هزاره سوم هنوز تدوین و بویژه توسعه حقوق بین‌الملل در چارچوب مجمع عمومی ضرورت و منفعتی دارد؟

در ابتدا به نظر میرسد که علیرغم پیشرفت و تکامل جامعه بین‌المللی و نظام حقوقی حاکم بر آن، هنوز تدوین و بویژه توسعه حقوق بین‌الملل در چارچوب مجمع عمومی بعنوان یک رکن فراگیر جامعه جهانی، ضرورت داشته و منافعی بر آن مترتب باشد. اگرچه نمی‌توان مطمئن بود که در چارچوب آن بتوان به یک نظام حقوقی مشترک جهانی دست یافت.

در بررسی حاضر ابتدا به ضرورت و منافعی که بر تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل مترتب است اشاره می‌شود، سپس نگاهی به اجرای ماده ۱۳ منشور در قالب نهادهای مختلف تدوین و توسعه تدریجی انداخته می‌شود، و سرانجام به ارزیابی اجرای این ماده پرداخته خواهد شد. آنگاه بحث با یک نتیجه گیری بپایان می‌رسد.

۱- ضرورت و منافع تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل در چارچوب ماده ۱۳ منشور ملل متحد

طبق ماده ۱۵ اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل "توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل" ناظر بر انعقاد معاهدات دربارهٔ موضوعهایی است که هنوز در حقوق بین‌الملل به نظم در نیامده اند و یا حقوق بین‌الملل در آن موضوعها هنوز به قدر کافی

[۱۱]. برای متن اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل رجوع شود به بیگ زاده ابراهیم، کلینی شهناز، یاقوتی منیژه، منبع پیشین، صص ۱٦۵- ۱۷۳

در رویه دولتها توسعه نیافته است. مراد از" تدوین حقوق بین‌الملل" هم آنستکه مقررات حقوق بین‌الملل در زمینه‌هایی که رویه دولتها قابل ملاحظه هستند و سوابق و مقرراتی هم وجود دارند با دقت و تدقیق بیشتری نظام پذیر گردند.[۱۲]

اگرچه مجمع عمومی از طریق نهادهای خود بویژه کمیسیون حقوق بین‌الملل نقش مهمی در انعقاد معاهدات بین‌المللی یعنی نقش موثری در توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل ایفا نموده است، که از آنجمله کنوانسیونهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۳ در خصوص روابط دیپلماتیک و کنسولی، کنوانسیونهای ۱۹۶۹ و ۱۹۸۶ وین در خصوص حقوق معاهدات، کنوانسیونهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۳ وین در باب جانشینی دولتها، کنوانسیون مربوط به استفاده از آبراههای بین‌المللی برای مصارفی غیر از کشتیرانی، کنوانسیون مصونیت قضایی دولتها و اموال آنها و غیره می‌باشد،[۱۳] معهذا رویه بین‌المللی نشان میدهد که هنوز جامعه بین‌المللی و نظام حقوقی حاکم بر آن نیاز به تدوین بویژه توسعه حقوق بین‌الملل دارد.البته باید اذعان نمود که تدوین در مفهوم مطلق خود تا حدود زیادی جای خود را به توسعه حقوق بین‌الملل داده است. چونکه تدوین با انتقادهای زیادی مواجهه است که از آنجمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- تدوین سبب متوقف شدن تحوّل حقوق بین‌الملل می‌شود و حتی منجر به نابودین این نظم حقوقی می‌گردد، بویژه زمانی که دولت‌ها در مورد محتوای قواعد

---

[۱۲]. ماده ۱۵ اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل اعلام میدارد:

در مواد آتی، عبارت "توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل" از نظر تسهیل، ناظر به مواردی است که باید کنوانسیونهایی دربارهٔ موضوع‌هایی که هنوز توسط حقوق بین‌الملل به نظم در نیامده و یا حقوق در آن موضوع‌ها هنوز به قدر کافی در رویه دولتها توسعه نیافته اند، تدوین گردد. همچنین عبارت "تدوین حقوق بین‌الملل" از نظر تسهیل ناظر به مواردی است که مقررات حقوق بین‌الملل در زمینه‌هایی که رویه دولتها قابل ملاحظه بوده و سوابق و نظریاتی هم وجود دارد، باید با دقت بیشتری تدوین و نظام پذیر گردد.

[۱۳]. برای کارهای کمیسیون حقوق بین‌الملل از جمله رجوع شود به

"The International Law Commission, Fifty years after: An Evaluation", Proceedings of the Seminar held to Commemorate the Fiftieth Anniversary of the International Law Commission, 21- 22, April 1998, United Nations, New York, 2000, 214 pages.

عرفی از پیش موجود توافق کاملی نداشته باشند.

۲- "تدوین" سبب وارد کردن نقطه نظرات سیاسی دولتها در قواعد حقوقی می‌شود و این مغایر روندی است که لازمه طبیعی یک آیین حقوقی است.

۳- تدوین سبب رسیدن به یک نظام دوگانه می‌شود، چونکه تدوین عرف سبب از بین رفتن آن نمی‌شود، بلکه یک نظام تکامل نیافته ای را در کنار عرف ایجاد می‌کند.[۱۴]

٤- تدوین سبب از بین رفتن انعطاف قواعد بین‌المللی می‌شود، انعطافی که از ویژگی‌های قواعد عرفی است.

البته این انتقادها را می‌توان با بر شمردن محاسنی برای تدوین تعدیل کرد. برای مثال می‌توان گفت که تدوین منجر به ایجاد قواعد روشن و شفاف و نهادینه و سازمان یافته می‌شود و این خود سبب ایجاد و افزایش امنیت حقوقی میگردد. بنظر برخی از حقوقدانان تدوین سبب پذیرش بیشتر قواعد حقوق بین‌الملل شده، مشروعیت بیشتری برای آنها ایجاد می‌کند.[۱۵]

اگر پذیرفته شود که تدوین صرفا تبدیل عرف به معاهده نیست، آنگاه می‌توان در فرآیند تدوین، توسعه را نیز لحاظ نمود؛ یعنی در هنگام تدوین تغییر جزیی و حتی گاهی اساسی در قواعد عرفی موجود ایجاد کرد. به دیگر سخن تدوین را با لحاظ نمودن برخی از جنبه‌های توسعه حقوق بین‌الملل انجام داد. در اینصورت تدوین از حصار قواعد عرفی قبلی خارج شده، خود را با شرایط جدید و نیازهای یک جامعه نو و پیشرفته تطبیق می‌دهد. به همین دلیل هم تفکیک مطلق میان تدوین و توسعه تدریجی بنظر چندان روشن و واضح نمی‌نماید. حتی کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز در هنگام تدوین پیش نویسی برای اوّلین کنفرانس ملل متحد برای حقوق دریاها اعلام کرد

---

[۱۴]. برای مثال می‌توان به مسأله دفاع مشروع در حقوق عرفی و معاهداتی (منشور ملل متحد) اشاره نمود.

[۱۵]. رجوع شود به

Abi Saab George, "La communaute' internationale saisie par le droit, essai de radioscopie juridique", Boutros Boutros-Ghali, amicorum liber; Bruylant, Bruxelles, 1998, pp. 93 et s.

که در مورد حقوق بین‌الملل دریاها تفکیک میان تدوین و توسعه در عمل بسختی لازم الرعایه است. این نهاد حتی در سال ۱۹۹٦ پیشنهاد حذف تفکیک میان تدوین و توسعه تدریجی را مطرح نمود. بنظر می‌رسد که تدوین ناب و خالص بنظر برخی از حقوقدانان "پدیده ای خارج جهان واقعیت‌ها باشد".[۱٦]

پدیده تدوین مندرج در ماده ۱۳ منشور با مشکل دیگری هم مواجهه شده است که همانا افزایش نهادهای تدوین حقوق بین‌الملل است. این خود به گونه ای مساله اجرای ماده ۱۳ منشور را مطرح می‌کند.

۲- اجرای ماده ۱۳ منشور ملل متحد

مطالعه تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل نشان میدهد که نهادهای متعددی به این کار می‌پردازند. در این قسمت نباید فقط تعداد این ارکان مطمح نظر قرار گیرد، بلکه ترکیب آنها و آیین‌های کارشان نیز جلب توجه می‌کند.

الف: ارکان تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل

اگرچه اجرای نهادینه ماده ۱۳ منشور در ابتدا فقط در قالب ایجاد کمیسیون حقوق بین‌الملل تحقق یافت، اما مجمع عمومی در قلمرو تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل مبادرت به اشاعه نهادهای دیگری بر حسب موضوع نموده است. برای مثال می‌توان به آنکتاد[۱۷] و "کمیسیون ملل متحد برای حقوق تجارت بین‌الملل"[۱۸] بعنوان نوعی ارکان دایمی اشاره نمود، ضمن آنکه نباید از از ایجاد کمیته‌های خاص از جمله "کمیته کاربرد مسالمت آمیز برای فضای ماوراء جو"، "کمیته مبارزه با تروریسم"،

---

16. C. Tomuschat "L'exeple de la commission du droit international", pp. 145- 191, in SFDI, "La codification du droit international", collogue d' Aix en provence, paris, A. pedone, 1999, p. 183.

17. United Nations Conference on Trade & Development (UNCTAD)

18. La commission des Nations Unies pour le Droit Commercial International (CNUDCI).

این نهاد با تصویب قطعنامه ۲۱۰۵ مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹٦٦ ایجاد شده است. هدف از ایجاد این نهاد هماهنگی و یکسان سازی تدریجی حقوق تجارت بین‌الملل می‌باشد.

"کمیته ویژه تعریف تجاوز" و "کمیته ویژه برای تهیه پیش نویس کنوانسیون بین‌المللی بر ضد استخدام و بکارگیری و تقویت مالی مزدوران" غافل بود. فعالیت برخی از این کمیته‌ها منجر به کنوانسیونهای بین‌المللی هم شده است؛ که از آن جمله فعالیت کمیته فضای ماورای جو منجر به انعقاد کنوانسیون ۱۹٦۷ در مورد اصول حاکم بر اکتشاف و بهره برداری از فضای ماورا جو شده است. حاصل کار کمیته مربوط به استخدام مزدوران انعقاد کنوانسیون ٤ دسامبر ۱۹۸۹ در مورد ممنوعیت به کارگیری مزدوران می‌باشد.[۱۹]

اگرچه وجود ارکان مختلف کمک به تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل میکند، اما همزمان نوعی تداخل و آشفتگی در این قلمرو هم ایجاد می‌نماید. در اینحالت جامعه بین‌المللی در واقع با نوعی پارادوکس مواجه می‌شود. بنظر می‌رسد بتوان گفت که وجود این ارکان مختلف نیست که حقوق بین‌الملل را توسعه می‌بخشد، بلکه نیاز جامعه بین‌المللی به این قواعد است که این ارکان را به وجود می‌آورد. گمان بر اینستکه عدم تخصص اعضای کمیسیون حقوق بین‌الملل در تمامی قلمروهای مورد نظر نیاز جامعه بین‌المللی از یک سو، و عدم وجود عوامل دیگر از جمله عوامل سیاسی و مالی از سوی دیگر، سبب تعدد ارکان تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل شده باشند. در چنین حالتی بنظر میرسد که با ایجاد همکاری و بسط آن میان ارکان مختلف تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل بتوان خطر گسیختگی حقوق بین‌الملل را از بین برد، یا تا حد زیادی آنرا تقلیل داد. این نکته در ماده ۱۷ اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل مورد توجه قرار گرفته است.

این مقرره اعلام میدارد که کمیسیون حقوق بین‌الملل برنامه‌ها و پیش نویس کنوانسیونهای چند جانبه سایر ارکان را توسط دبیرکل دریافت و بررسی میکند.[۲۰]

---

[۱۹]. برای مطالعه بیشتر در مورد نهادهای تدوین حقوق بین‌الملل رجوع شود به

Norodom Anne- Thida "Article 13, paragraphe 1 (a)", in Cot Jean- Pierre, Pellet Allain, Forteau Mathias, "La charte des Nations Unies, Commentaire article par article", Economica, paris, 3e edition, 2005, p. 705- 715.

[۲۰]. ماده ۱۷ بند یک اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل اعلام میدارد:

البته بهتر است همکاری میان این ارکان را با الزامی کردن تبادل اطلاعات و بررسی و اظهار نظر در مورد کارهای یکدیگر توسعه داده، نهادینه نمود. این خود امکان میدهد که از اتلاف وقت و نیرو و منابع مالی جلوگیری کرد. بنظر میرسد که مهمترین مؤلفه‌های گسترش همکاری میان ارکان مختلف تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل رعایت توزیع منصفانه جغرافیایی در ترکیب این ارکان، ایجاد آیین کار مشترک و بویژه برقراری روابط متقابل میان آنها باشند. اگرچه برخی از این مؤلفه‌ها بویژه توزیع منصفانه جغرافیایی در ترکیب این ارکان تا حدودی رعایت شده اند، اما هنوز همکاری میان این ارکان نتوانسته است بطور کامل و نهادینه تحقق یابد. بنظر میرسد که اگر این مؤلفه‌ها و سایر مؤلفه‌های دیگری که ممکن است مورد نیاز باشند لحاظ و بطور کامل رعایت شوند بتوان به یک همکاری کامل میان ارکان مختلف تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل دست یافت و کمک شایانی به تسریع و تسهیل روند تدوین و توسعه این نظام حقوقی نمود و از این طریق بتوان در راستای ایجاد یک نظم حقوقی کثرت گرا و در عین حال هماهنگ یعنی یک "حقوق مشترک جهانی" گام برداشت. البته در این روند باید به مصوبات مجمع عمومی (قطعنامه‌ها و حتی توصیه‌ها) بویژه آنهایی که بدون مخالفت تصویب می‌شوند توجه وافر نمود، مصوباتی که به گونه ای بیانگر "اعتقاد حقوقی"[۲۱] جامعه بین‌المللی می‌باشند.

در پایان ارزیابی مختصری از فعالیتهای مجمع عمومی در قالب ماده ۱۳ منشور ملل متحد ا مری ضروری می‌نماید.

"کمیسیون همچنین برنامه‌ها و پیش نویس کنوانسیونهای چندجانبه ای را که از سوی اعضای سازمان ملل متحد، ارکان اصلی سازمان به غیر از مجمع عمومی، موسسات تخصصی یا سازمانهای رسمی که با موافقتنامه‌های بین الدولی به منظور ترغیب گسترش تدریجی حقوق بین‌الملل و تدوین آن تاسیس شده اند، توسط دبیرکل دریافت می‌کند بررسی می‌نماید".

[21]. Opinio Juris

۳- ارزیابی اجرای ماده ۱۳ منشور ملل متحد

برای ارزیابی دقیق نقش مجمع عمومی در تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل باید به بیلان کار نهادهای ایجاد شده توسط این رکن و مصوبات خود آن نظری افکند.

گاهی فعالیتهای ارکان مجمع عمومی و فعالیت خود این نهاد بصورت مستقیم به بار نشسته اند؛ و زمانی کارهای آنها به طور غیر مستقیم قابل مشاهده هستند.

الف: آثار مستقیم فعالیت‌های ارکان مجمع عمومی و فعالیتهای خود آن رکن

۱-آثار مستقیم فعالیت‌های ارکان مجمع عمومی

۱-۱- مصوبات کمیسیون حقوق بین‌الملل

در مورد کارهای کمیسیون حقوق بین‌الملل باید گفت که تلاش این نهاد در جهت تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل فراوان بوده است اما آنها نمی‌توانند الزام حقوقی ایجاد کنند و یا به عبارتی اعتبار حقوقی داشته باشند، مگر آنکه در قالب یک کنوانسیون بین‌المللی تجلی یابند. لازمه انعقاد یک کنوانسیون بین‌المللی هم علی القاعده برگزاری یک کنفرانس بین‌المللی با حضور دولتهاست. البته نباید منکر ارزش کارهای کمیسیون شد، حتی اگر منجر به انعقاد سند الزام آور بین‌المللی نشوند.

۱-۲- مصوبات کمیته‌های ویژه

مصوبات کمیته‌های ویژه در صورتیکه در قالب یک کنوانسیون بین‌المللی در نیایند اعتباری ندارد. البته گاهی ممکن است نتیجه کار کمیته‌های ویژه در جریان یک کنفرانس بین‌المللی تبدیل به کنوانسیون شود. در این مورد میتوان به اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری اشاره نمود که پس از بررسی پیش نویس کمیسیون حقوق بین‌الملل توسط کمیته ویژه مجمع عمومی، پیش نویسی که این کمیته تهیه نمود در کنفرانس رم بررسی و با تغییراتی تبدیل به اساسنامه دیوان مزبور شد.

گاهی ممکن است نتیجه کار کمیته‌های ویژه در قالب کنوانسیون به ضمیمه یک

قطعنامه مجمع عمومی تصویب شود. برای مثال میتوان به کنوانسیون ۱۹٦۷ فضای ماورای جو (اصول حاکم بر اکتشاف و بهره برداری از فضای ماوراء ...) اشاره نمود. البته از این نوع کنوانسیونها بسیار هستند. حتی در قالب این آیین میتوان شاهد انعقاد موافقتنامه‌هایی بود که بخشهایی از یک کنوانسیون بین‌المللی را تغییر داده یا اصلاح کرده اند. برای مثال میتوان به قطعنامه ٤۸/۲٦۳ مجمع عمومی مورخ ۱۷ اوت ۱۹۹٤ اشاره نمود که به ضمیمه آن موافقتنامه ای در خصوص بخش یازدهم کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاست که این بخش از کنوانسیون مزبور را تغییر بنیادین داده است.

۲- آثار مستقیم مصوبات مجمع عمومی

نباید نقش مصوبات مجمع عمومی در تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل را نیز نادیده انگاشت. برای مثال می‌توان به برخی از آنها از جمله قطعنامه‌های

- ۱۵۱٤ (اعطای استقلال به سرزمینها و خلقهای تحت سلطه)
- ۲٦۲۵ (اصول حاکم بر روابط دوستانه فیمابین دولتها بر اساس منشور ملل متحد)
- ۱۹۸۲ (اعلامیه مانیل در مورد حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی)

اشاره نمود که جملگی الزام آورند.

البته برخی از مصوبات مجمع عمومی نیز می‌توانند روند تدوین و بویژه توسعه حقوق بین‌الملل را به گونه ای تغییر داده یا تسهیل نمایند. آنها در واقع توصیه نامه‌های مصوب مجمع عمومی هستند که در "قالب حقوق نرم"[۲۲] می‌توانند زمینه ساز قواعد الزام آور بویژه قواعد عرفی شوند.

ب- آثار غیر مستقیم فعالیت‌های ارکان مجمع عمومی

توسعه حقوق بین‌الملل می‌تواند از طریق غیر مستقیم و با انتشار و اطلاع رسانی کارهای کمیسیون‌ها و کمیته‌های خاص مجمع عمومی در سطح داخلی انجام شود. برای مثال می‌توان به انتشار کارهای "کمیسیون ملل متحد برای حقوق تجارت

[22]. Soft Law

بین‌الملل" اشاره کرد که بطور ادواری فهرستی از تصمیمات حقوقی ملی کشورها را منتشر می‌کند که در آنها به اسناد و منابع و مصوبات این کمیسیون ارجاع داده شده‌اند.[۲۳]

نتیجه گیری

به عنوان نتیجه گیری باید گفت که اگرچه مجمع عمومی فعالیتهای زیادی را در قلمرو تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل در طی بیش از شصت و پنج سال از حیات سازمان ملل متحد انجام داده است، اما بنظر میرسد که حاصل کار چندان قابل توجه نباشد. انعقاد تعداد نه چندان قابل توجه معاهدات که حتی برخی از آنها توسط معاهدات دیگر جایگزین شده اند،[۲٤] برخی دیگر هم هنوز لازم الاجرا نشده اند،[۲۵] و پاره ای از پیش نویس‌ها حتی بصورت کنوانسیون هم در نیامده اند، نشان میدهند که بیلان نهایی ماده ۱۳ خیلی کمتر از حد انتظار بوده است. معذالک این نتایج مشوق و ترغیب کننده در روند تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل هستند، بویژه آنکه ارکان تدوین هنوز سرگرم فعالیت می‌باشند و از میان نرفته اند. اگرچه ممکن است در مواردی کارهای آنها به انعقاد اسناد الزام آور منتهی نشوند،[۲٦] معهذا نمی‌توان تاثیر این کارها و

---

[۲۳]. برای مطالعه بیشتر در مورد ماده ۱۳ بند یک رجوع شود به

Ago Roberto, "La codification du droit international et les proble'mes de sa re'alisation", pp. 93- 131, en hommage a' Paul Guggneim, Ge'neve, La Tribune de Ge'neve, 1968, XXXI- 901 pages.

Daudet Yves, "Actualite' de la codification du droit international", RCDAI, 2003, t, 303, P. 9-118.

Daudet Yves, "Article 13, paragraphe 1 (a)", in Cot Jean- Pierre, Pellet Alain, Economica, paris, 1985, pp. 311- 321.

Simma Bruno, "Article 13", in The Charter of the United Nations: A Commentary, Oxford University Press, 1995, pp. 265- 278.

[۲٤]. مانند کنوانسیون‌های ۱۹۵۸ ژنو در مورد حقوق دریا که با کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریا جایگزین شده اند.

[۲۵]. برای مثال میتوان به پیش نویس‌های کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد محموله‌ها و جامه دانهای دیپلماتیک اشاره نمود.

[۲٦]. برای مثال میتوان به "طرح مسئولیت بین‌المللی دولتها" اشاره کرد که توسط مجمع عمومی در قالب یک قطعنامه به دولتها اعلام گردید و توصیه شد به آن توجه کنند.

حتی استفاده از آنها را در توسعه حقوق بین‌الملل نادیده انگاشت.

معذالک سئوال اینست که آیا در ساختار فعلی جامعه بین‌المللی یعنی ساختار بین الدولی ناشی از معاهدات وستفالیا، که سازمان ملل متحد به عنوان یک سازمان بین الدولی هم جزیی از آن است، می‌توان از طریق توسعه تدریجی در چارچوب این سازمان به یک نظام حقوق بین‌الملل تکامل یافته یا به عبارت بهتر یک نظام حقوقی مشترک جهانی دست یافت که پاسخگوی تابعان اصلی یعنی انسانها باشد؟ آیا زمان آن نرسیده است که در کنفرانسها و گردهماییهای بین‌المللی مربوط به تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل حداقل در کنار نمایندگان این اهریمنان وستفالیایی یعنی دولتها، گفتگوی مستقیم میان انسانها برقرار، تضمین و تدوام یابد؟ گفتگویی که امروز بیش از هر زمان دیگر برای زیست بین‌المللی و صلح پایدار جهانی امری ضروری و حیاتی است.

اعلامیه‌های مجمع عمومی:
جلوه‌ای جدید از تدوین و توسعه‌ی حقوق بین‌الملل

دکتر جمشید ممتاز

مقدمه

منشور ملل متحد در مواد ۱۰ تا ١٤ خود این اختیار را به مجمع عمومی ملل متحد داده است تا در حیطه‌ی صلاحیتش توصیه‌هایی را به ارکان ملل متحد و دولتها نماید و همه ساله مجمع در طول اجلاسیه‌های خود از این فرصت برای صدور قطعنامه استفاده می‌کند. در سالهای اخیر تعداد این قطعنامه‌ها رو به فزونی بوده و همه ساله حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ قطعنامه یا به عبارتی توصیه توسط مجمع برای توجه دولتها یا ارکان ملل متحد به تصویب می‌رسد.

طبیعی است که این توصیه‌نامه‌ها همگی از ارزش و اهمیت برابری برخوردار نباشند. مجمع نیز با علم به این موضوع برای تاکید بر اهمیت برخی از این توصیه‌ها نام اعلامیه[1] را بر آنها می‌گذارد؛ به بیان دیگر به زعم مجمع عمومی وقتی قطعنامه‌ای توصیه‌ای به نام اعلامیه صادر می‌شود این بدان معناست که آن سند برای مجمع حائز اهمیت والایی است.

دو سوالی که کوشش خواهد شد تا در دو بخش و بطور مختصر به آنها پاسخ داده شود به این قرارند:

– نامگذاری برخی از توصیه‌ها به عنوان اعلامیه از سوی مجمع با چه هدفی

[1] Declaration

صورت می‌گیرد؟

– این اعلامیه‌ها از نظر حقوقی از چه اعتباری برخوردار هستند؟ آیا به عنوان منبع حقوق بین‌المللی قابل استناد هستند یا خیر؟

۱- هدف مجمع از تصویب اعلامیه‌ها

بدیهی است بررسی محتوایی اعلامیه‌ها برای پاسخ به این سوال که «نامگذاری برخی از توصیه‌ها به عنوان اعلامیه از سوی مجمع با چه هدفی صورت می‌گیرد؟» اولین و مهمترین قدم برای نیل به مقصود و پاسخ است. با بررسی صورت گرفته می‌توان ادعا کرد که مجمع عمومی سازمان ملل متحد نهایتاً دو هدف اساسی را در این ارتباط دنبال می‌کند: تفسیر برخی از مواد منشور ملل متحد و گذاشتن سنگ بنای تحولات بعدی حقوق بین‌الملل.

۱-۱- تفسیر مواد منشور ملل متحد با توسل به اعلامیه‌ها

مفروض اصلی گفتار حاضر آن است که کارکرد اولیه‌ی این دست اعلامیه‌ها می‌تواند کارکردی تفسیری پیرامون برخی ترتیبات منشور ملل متحد باشد؛ اما نخستین موضوعی که باید در این ارتباط مورد توجه و پاسخگویی قرار گیرد این است که بدانیم مرجع تفسیر منشور کیست؟ آیا مجمع عمومی حق تفسیر مواد منشور را دارد یا خیر؟ و نهایتاً اینکه آیا ارگانهای دیگری برای تفسیر منشور صاحب صلاحیت هستند؟

در کنفرانس سانفرانسیسکو که مسئول تدوین منشور ملل متحد بود نیز این سوال که مرجع تفسیر ترتیبات منشور کدام است مطرح شد و کمیته‌ای که مسئول پاسخ به این سوال بود در نهایت اعلام داشت تفسیر منشور مانند هر سند موسس دیگری «از نظر کارکردی، ذاتی آن رکنی است که ذیل آن سند کارکرد داشته و اختیاراتش تعریف و مشخص شده است».[۲]

از سوی دیگر دیوان بین‌المللی دادگستری جایگاه ویژه‌ای برای ارائه‌ی تفسیر در این

[2] Statement of Committee II/2 of the San Francisco Conference, UNCIO, Vol. XIII, 709-711

خصوص داراست؛ از این رو در سالهای نخست فعالیت مجمع، در چندین مورد مجمع از دیوان درخواست نمود تا برخی از مواد منشور را تفسیر نماید. دیوان این مهم را از رهگذر صدور نظرات مشورتی پیگیری نمود؛ نظر مشورتی سال ۱۹٤۸ در خصوص تفسیر ماده‌ی چهار منشور پیرامون نحوه‌ی ورود دولتها به سازمان ملل متحد،[3] نظر مشورتی سال ۱۹٤۹ در خصوص شخصیت حقوق بین‌المللی سازمان ملل متحد که محور اصلی آن تفسیر ماده‌ی ۱۰٤ منشور است،[4] و بالاخره نظر مشورتی سال ۱۹٦۲ در مورد ماده‌ی ۱۷ یعنی پیرامون نحوه‌ی تصویب بودجه‌ی ملل متحد و تقسیم سهمیه‌ی دولتها برای انجام فعالیتهای ملل متحد،[5] از آن جمله هستند.

با آنکه مجمع عمومی سازمان ملل متحد اصل را براین استوار داشته که دیوان بین‌المللی دادگستری رکن ارجح و بهترین مقام برای تفسیر حقوقی همه جانبه از ترتیبات منشور است، اما این بدان معنی نیست که مجمع عمومی سازمان ملل اختیار تفسیر منشور را از خود سلب کند؛ چنین به نظر می‌رسد که در مواردی که مجمع مایل است که از طریق تفسیر به یک هدف سیاسی مشخص برسد این مهم را به دیوان بین‌المللی دادگستری واگذار نکرده و خود اقدام به تفسیر ترتیبات منشور می‌نماید، گویی مجمع در هراس است که دیوان با استناد به حقوق بین‌الملل و در رهگذر تفسیر منشور مسائل سیاسی را نادیده گرفته و مجمع را در دنبال کردن هدف اصلی‌اش ناکام نماید.

اعلامیه‌ی اعطای استقلال به کشورهای تحت سلطه‌ی استعمار، قطعنامه‌ی ۱۹٦۰،[6] بهترین مورد و مثال برای روشن شدن این مدعاست؛ مجمع در سال ۱۹٦۰ به این نتیجه رسید که بایستی استعمار خاتمه پیدا کند، اما منشور ملل متحد به هیچ وجه راهکاری را

---

[3] *Admission of a State to the United Nations (Charter, Art. 4), Advisory Opinion*: *I.C.J. Reports 1948, p. 57.*

[4] *Reparation for injuries suffered in the service of the United Nations, Advisory Opinion: I.C. J. Reports 1949, p. 174*

[5] *Certain Expenses of the United Nations, ICJ Reports, 1962, p. 151*

[6] Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples 1960; GA Resolution 1514 (XV)

برای ختم استعمار پیشنهاد نمی‌نمود، برعکس در فصول مربوط به سرزمینهای غیرخودمختار و سرزمینهای تحت قیمومت کوشش داشت تا نظام استعمار را به نحوی تثبیت نماید _ به عبارت دیگر اصل آزادی ملتها در تعیین سرنوشت به قسمی که در مادهی ۵۵ منشور آمده به هیچ وجه منظور اعطای استقلال به سرزمینها (و ملتهای) تحت یوق استعمار نبود_، اما در سال ۱۹۶۰ این ارادهی سیاسی نزد مجمع عمومی ملل متحد شکل گرفت تا یکی از ترتیبات منشور برای نیل به استقلال ملتهای تحت استعمار به نحوی متفاوت تفسیر شود؛ طبیعی است که این مسئولت از سوی مجمع به دیوان واگذار نشد و مجمع خود اقدام به تفسیر نمود. مجمع در مقام تفسیر مادهی ۵۵ منشور[۷] با توسل به موسع‌ترین نوع ممکن از تفسیر نتیجه می‌گیرد که زمان ختم استعمار فرا رسیده است.

برای ارائهی توضیح بیشتر در خصوص تفسیر ترتیبات منشور بطور موسع و در قالب اعلامیه‌ها توسط مجمع، تفسیر دو مقرره از منشور برای نمونه مورد بحث قرار می‌گیرند: نخست اصل الزام به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، موضوع مواد ۱ و ۳۳ منشور و دیگر اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها، موضوع بند ۷ ماده ۲ .

اصل لزوم حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی که یکی از اصول بنیادین

---

[۷] ماده ۵۵ مقرر می‌دارد: باتوجه به ضرورت ایجاد شرایط ثبات و رفاه برای تامین روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه بین‌الملل براساس احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل، سازمان ملل متحد امور زیر را تشویق خواهد کرد.

الف- بالا بردن سطح زندگی، فراهم ساختن کار برای حصول شرایط ترقی و توسعه در نظام اقتصادی و اجتماعی؛

ب- حل مسائل بین‌الملل اقتصادی – اجتماعی – بهداشتی و مسائل مربوط به آنها و همکاری بین‌المللی فرهنگی و آموزش؛ و

ج- احترام جهانی و موثر حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد – جنس و زبان یا مذهب.

منشور به شمار می‌رود، از جمله ترتیباتی بود که ضرورت تفسیر موسع خود را بر مجمع عمومی هویدا نموده بود تا از این مجری مجموعه‌ای از اهداف سیاسی نزد آن مقام را برآورده سازد. در این ارتباط یک سری اعلامیه در طول سالهای فعالیت مجمع عمومی به تصویب رسیداند که به این قرار قابل فهرست هستند:

۱- اعلامیه‌ی اصول ناظر بر روابط دوستانه و همکاری بین دولتها بر اساس منشور ۱۹۷۰ (قطعنامه‌ی ۲٦۲۵)[8]

۲- اعلامیه مربوط به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی مشهور به اعلامیه‌ی مانیلا ۱۹۸۲[9]

۳- اعلامیه مربوط به پیشگیری از اختلافات بین‌المللی ۱۹۸۸[10]

٤- اعلامیه در مورد فعالیت کمیسیون‌های تحقیق و حقیقت‌یاب مصوب سال ۱۹۹۱[11]

محتوای مشترک این چهار اعلامیه کوشش برای ارائه‌ی تفسیری موسع از اصل الزام به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی است. به نظر می‌رسد اولین و مهمترین نکته مستنبط از قیاس بین ترتیبات این اعلامیه‌ها و ترتیبات منشور آن است که در حالی که بر اساس منشور «کلیه اعضاء اختلافات بین‌المللی خود را به وسایل مسالمت‌آمیز به طریقی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت به خطر نیافتد، حل خواهند کرد»، گویی توسل به این طریق در اراده دولتهاست و اعطای نوعی اختیار ضمنی برای انتخاب طرق دیگر به ایشان از متن استفاده می‌شود، این اعلامیه‌ها یک قدم فراتر رفته دولتها را *ملزم* به آن می‌کنند تا اختلافات خود را به نحو مسالمت آمیز و نه هیچ روش دیگری حل کنند. بر این اساس دولتها حق ندارند یک اختلاف را لاینحل

[8] Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations 1970, GA Resolution 2625 (XXV)
[9] Manila Declaration on the Peaceful Settlement of International Disputes, General Assembly Resolution 371590
[10] The Declaration on the Prevention and Removal of Disputes and Situations which may Threaten International Peace and Security, resolution 43151
[11] The Declaration on Fact-finding, GA Resolution 46159

باقی نگاه دارند، زیرا این بی‌توجهی خود تهدید علیه صلح و تهدید بین‌المللی تلقی می‌شود. به بیان دیگر اعلامیه‌ها الزاماتی فراتر از منشور را بر دولتها بار می‌کنند. نکته‌ی دوم قابل استنباط در این بین الزام دولتها در ادامه‌ی مذاکره برای دستیابی به یک راه حل مسالمت آمیز است. این مقوله نیز تحت منشور الزام آور نیست اما اعلامیه‌های فوق الذکر بر این تاکید دارند که دولتها می‌بایست مذاکرات را تا حصول به نتیجه ادامه دهند. نکته‌ی سوم نیز در خصوص دیپلماسی پیشگیرانه است؛ بر این اساس دولتها می‌بایست از وقوع اختلاف جلوگیری کنند و نه صرفاً پس از بروز اختلاف مترصد حل آن شوند. در این خصوص نیز مانند دو مورد فوق اعلامیه‌ها از منشور فراتر رفته‌اند. در نهایت نکته پایانی نیز در خصوص تفسیر ماده ۳٤ منشور، در ارتباط با کمیسیون‌های حقیقت یاب و کمیسیون‌های تحقیق است؛ در حالی که ماده‌ی ۳٤ تنها شورای امنیت را برای تحقیق صاحب صلاحیت و اختیار می‌داند، قطعنامه‌ی مجمع عمومی سال ۱۹۹۱ این اتخیار را به مجمع، دبیرکل ملل متحد و همانطور که می‌دانیم ارگانهای دیگری، از جمله شورای حقوق بشر که در سالهای اخیر به کرات به تشکیل کمیسیونهای حقیقت یاب روی آورده است، می‌دهد. پس می‌توان نتیجه گرفت تفسیرهایی که در این قطعنامه‌های مجمع در خصوص حل و فصل اختلافات آمده خیلی فراتر از آنی است که تنظیم کنندگان منشور در سال ۱۹٤۵ در نظر داشته‌اند.

در خصوص مورد دوم یعنی اصل عدم مداخله در اموری که ذاتاً در صلاحیت دولتها هستند موضوع ماده ۲ بند ۷ منشور ملل متحد[۱۲] نیز ما با چند اعلامیه روبرو هستیم که به صورت فهرست وار از آنها یاد می‌شود:

۱- اعلامیه در مورد ممنوعیت مداخله در امور داخلی دولتها و حمایت از استقلال و

[۱۲] بند ۷ از ماده دو منشور ملل متحد مقرر می‌دارد: « هیچیک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که ذاتاً جزو صلاحیت داخلی هر کشوری است دخالت نماید و اعضاء را نیز ملزم نمی‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد آورد.»

حاکمیت ایشان ۱۹۶۵[۱۳]

۲- اعلامیه‌ی اصول حقوق بین‌الملل سال ۱۹۷۰[۱۴]

باید در آغاز متذکر گردد برخلاف اعلامیه‌های مربوط به اصل الزام به حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی که با قاطعیت مطلق و اجماع به تصویب رسیدند، این دو اعلامیه با مخالفت کشورهای غربی مواجه گشته و نتوانسته‌اند با اجماع تصویب شوند؛ به نظر می‌رسد می‌توان علیت این امر را تمایل دولتهای صنعتی برای گسترش امکان مداخله در امور داخلی کشورهای کمتر توسعه یافته، یا در حال توسعه دانست؛ نتیجتاً این دولتها تمایل دارند تا این اصل حتی‌الامکان بصورت مضیق تفسیر شود. صرف نظر از موضع‌گیری دولتهای غربی نسبت به این اصل، نگاهی خواهیم داشت به اثر کلی این دو قطعنامه.

مهمترین دستاورد این دو قطعنامه این است که کشورهای بانی این قطعنامه‌ها روی مسئله‌ی تدید بسیار پافشاری کردند و حق هر دولت در تعیین نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود را مورد تائید قرار دادند که یکی از مسائلی است که در حال حاظر در دنیای امروز مطرح است: «آیای یک دولت قانونی یک دولت دموکراتیک است؟» در حالی که باید توجه داشت این موضوعات به سرعت در حال تحول هستند، معهذا این قطعنامه‌ها که پیرامون اصل عدم مداخله در امور داخلی به نظر رسیده در حال از دست دادن جایگاه خود در حقوق بین‌الملل هستند و به عبارتی می‌توان گفت کشورهای غربی در حال کشیدن انتقام خود از کشورهای جهان سوم به خاطر تصویب این قطعنامه‌ها هستند.

در مقام مقایسه بزرگترین تفاوت در دامنه‌ی دو هنجار، که یکی در منشور و دیگری در دو اعلامیه مندرج‌اند، می‌توان گفت در حالی که منطوق بند ۷ ماده‌ی ۲ منشور دخالت سازمان ملل در امور داخلی دولتها را تقبیح و غیرقابل قبول ارزیابی کرده و از

[13] The 1965 Declaration on the Inadmissibility of Intervention in the Domestic Affairs of States, General Assembly resolution 2131 (XX)

[14] The 1970 Declaration on Principles in International Law General Assembly resolution 2625 (XXL)

دخالت دولتها در امور داخلی یکدیگر سخنی به میان نمی‌آورد، این اعلامیه‌ها به این نوع اخیر از مداخله نظر داشته‌اند.

۱-۲- اعلامیه‌ها: سنگ بنا و جهت دهنده به رخدادهای آتی در حقوق بین‌الملل

در مواردی اعلامیه‌هایی که از آنها به عنوان اعلامیه‌های سنگ بنایی یاد می‌کنم، میکوشند تا روند توسعه‌ی حقوق بین‌الملل را مشخص کنند؛ از افراطگریها جلوگیری نموده و اجازه ندهند تا دولتهایی که توان بیشتری در تعبیه‌ی حقوق بین‌الملل دارند، با در نظر گرفتن تمایلات خود حقوق بین‌الملل را شکل دهند.

مهمترین و اساسی ترین اعلامیه‌ای که به عنوان اعلامیه‌ی سنگ بنایی می‌توان از آن یاد کرد اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر ۱۹٤۸ است.[۱۵] این اعلامیه اولین قدمی است که در صحنه‌ی بین‌المللی در جهت بین‌المللی کردن حقوق بشر برداشته شد.[۱۶] مجمع عمومی طی صدور این اعلامیه اصول کلی حقوق بین‌الملل بشر را مشخص نمود که بر اساس همین اصول بعدها اعلامیه‌های مفصلتری صادر شدند و تعداد زیادی کنوانسیون حقوق بشری به تصویب رسید.

مورد دوم اعلامیه‌ی اصول کلی حاکم بر فعالیت دولتها در امر کاوش و بهره برداری از فضای ماورای جو ۱۹٦۳،[۱۷] که پس از پرتاب اسپوتنیک از سوی شوروی سابق به تصویب رسید و سنگ‌بنای حقوق بین‌الملل فضا را گذاشت. در آن زمان این وحشت وجود داشت که حقوق بین‌المللی که ما می‌توانیم شاهد توسعه‌ی آن باشیم می‌تواند یک راهی انحرافی را طی کند، از این رو مجمع با صدور این قطعنامه اصولی کلی را بنیان گذاشت تا بواسطه‌ی آنها جهت‌گیری نظام آتی را مشخص روشن نماید.

---

[15] The Universal Declaration of Human Rights 1948

[۱۶] زیرا حقوق بشر تا زمان صدور این اعلامیه در حیطه‌ی صلاحیت دولتها بود

[17] Declaration of Legal Principles Governing the Activities of States in the Exploration and Use of Outer Space, Adopted by the General Assembly in its resolution 1962 (XVIII) of 13 December 1963

اعلامیه‌ی حاکم بر بستر دریاها در حوزه‌ی ماورای صلاحیت دولتها سال ۱۹۷۰[18] نیز مورد دیگری است که می‌توان از مصادیق اعلامیه‌های سنگ بنایی به شمار رود. این اعلامیه از آن جهت اهمیت دارد که دولتها اصل را بر این می‌گذارند که خارج از حوزه-ی صلاحیت و ماورای فلات قاره به هیچ وجه نمی‌توانند موضوع ادعای حاکمیتی دولتها باشد. ترتیبات این اعلامیه بعدها در ترتیبات مواد ۱۳۶ و ۱۳۷ کنوانسیون حقوق دریاها ۱۹۸۲ گنجانده شدند.

در مجموع می‌توان گفت مجمع توانسته با توسل به صدور این اعلامیه‌ها به دو هدف نایل آید: نخست تفسیر ترتیبات منشور به نحوی که خواستهای سیاسی آن نهاد از دل آن ترتیبات و بطور موسع ظاهر شود و دوم آنکه سنگ بنای رژیمهای حقوقی در حال شکلگیری را استوار سازد.

۲- جایگاه اعلامیه‌ها در نظام حقوق بین‌الملل

سوال اصلی این قسمت این است که «آیا اعلامیه‌ها به عنوان منبع حقوق بین‌الملل در نظام حقوق بین‌الملل قابل استناد هستند یا خیر؟»؛ برای آنکه به این سوال پاسخ بدهیم دو ملاک را می‌توانیم مورد نظر قرار بدهیم:

۱- قصد و نیت دولتها در زمان تنظیم این اعلامیه‌ها

۲- جایگاه این اعلامیه‌ها در عملکرد ارگانهای بین‌المللی و در راس آنها دیوان بین‌المللی دادگستری

۲-۱- قصد و نیت دولتها در هنگام تصویب اعلامیه

مهم است ملاحظه کنیم هنگامی که دولتها برای تنظیم یک اعلامیه گرد هم می‌آیند، آیا قصد و نیتشان این است که تعهدی را برای خود ایجاد نمایند یا قصد آنها صرفاً ابراز یک توصیه به دولتها است. شخصاً بر این باورم که کوششی که دولتها در تنظیم

[18] Declaration of Principles Governing the Seabed and Ocean Floor and the Subsoil Thereof Beyond the Limits of National Jurisdiction, 1970

این اعلامیه‌ها صرف می‌کنند و وسواس آنها در تهیه‌ی این اسناد در جدال و درگیری-های آنها با یکدیگر در آن هنگام حکایت از آن دارد که قصد و نیت ایشان قبول نوعی تعهد حقوقی است.

نخست آنکه نحوه‌ی تنظیم این اعلامیه‌ها شباهتهای زیادی به نحوه‌ی تنظیم کنوانسیون‌های بین‌المللی دارد. جالب آنکه هنگام تصویب این اعلامیه‌ها دولتها در مواردی روی یک‌یک بندهای سند نظر می‌دهند و رای گیری مشخص کننده تمایل به التزام دولتها نسبت به برخی از بندهای سند است. شاید بتوان گفت دولتها در جریان چنین جلساتی برای خود حق رزور نیز قائل هستند. نکته‌ی جالب دیگر آنکه معمولاً نمایندگان دولتها که در تهیه‌ی چنین اسنادی مشارکت دارند از سوی دولت برای همین منظور گسیل می‌شوند؛ که این نشان از اهمیت موضوع نزد دولتها دارد و خود این اعلامیه‌ها پس از صدور و برای تقویت استدلالی مشخص مورد استفاده قرار می‌گیرند. در دعوای بین پرتغال و استرالیا در مورد تیمور شرقی دولت پرتغال که یک دولت استعمارگر بود به اعلامیه‌ی مربوط به ختم استعمار استناد کرد؛ در موردی دیگر و در مرحله‌ی رسیدگی دیوان در نظر مشورتی کوزوو، قبل از صدور نظر نهایی از سوی دیوان، در موارد بسیاری دولتها برای تقویت دیدگاه خویش در جهت شناسایی یا عدم شناسایی استقلال کوزوو به عنوان یک عمل یکجانبه حقوقی، به اعلامیه‌ی محو استعمار مجمع عمومی استناد کردند. این در حالی است که در موارد بسیاری قوانین داخلی کشورها و در راس همه قانون اساسی آنها به اعلامیه‌ها، مثلاً اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، ارجاع داده‌اند.

سابقه‌ی امر و نحوه‌ی استفاده‌ی ارگانهای بین‌المللی، که در راس آنها دیوان بین‌المللی دادگستری قرار دارد، در رجوع به این اعلامیه‌ها نیز برای فهم جایگاه و وزن حقوقی این اعلامیه‌ها مفید خواهد بود. شورای امنیت طبیعتاً در شان خود نمی‌بیند که در قطعنامه‌های خود به اعلامیه‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد استناد کند؛ اما در این زمینه نیز ما با دو مورد استثنایی روبرو هستیم؛ در مورد تیمور شرقی دو قطعنامه‌ی

شورای امنیت یعنی قطعنامه‌های شماره‌ی ۳۸٤ و ۳۸۹ به اعلامیه‌ی ختم استعمار استناد می‌کند.

۲-۲- توسل نهادهای قضایی و بین‌المللی به اعلامیه‌ها

موضع دیوان بین‌المللی دادگستری از آغاز مانند امروز معطوف به تائید آثار حقوقی این اعلامیه‌ها نبود؛ به عنوان نمونه در خصوص رای آفریقای جنوب غربی ۱۹٦٦ دیوان به صراحت می‌گوید که قطعنامه‌های مجمع در هر جایگاهی که باشند کوچکترین آثار حقوقی برآنها مترتب نیست و تنها می‌توانند آثار سیاسی داشته باشند.[۱۹] می‌دانیم که این رای مورد انتقاد شدید جامعه‌ی بین‌المللی قرار گرفت و خیلی سریع در سال ۱۹۷۱ در نظر مشورتی دیوان در مورد ادامه‌ی حضور آفریقای جنوبی در نیامیبیا تحولی را در موضع خود ارائه می‌کند. در نظر مشورتی اخیر دیوان اشعار داشت که قطعنامه‌ی ۱۵۱٤، یعنی اعلامیه‌ی مربوط به ختم استعمار[۲۰] قدم مهمی در توسعه‌ی حقوق بین‌الملل در خصوص سرزمین‌های غیرخودمختار است و این قطعنامه قابل اعمال در خصوص کلیه‌ی سرزمین‌های مشابه است. بعدها دیوان در نظر مشورتی در خصوص صحرای باختری در ۱۹۷۵ مجدداً بر این موضع پافشاری نمود.[۲۱]

ولی دیوان بین‌المللی دادگستری قطعنامه‌ی ۲٦۲۵ اعلامیه‌ی ناظر بر اصول روابط دوستانه دولتها از یک جایگاه بسیار بالا و ویژه برخوردار است و دیوان به کرات به این نکته توجه داشته که این اعلامیه در حکم یک اعلامیه‌ی قانون ساز است و مبنای عرفی نیز یافته است؛ به عنوان نمونه در پرونده‌ی نیکاراگوئه علیه ایالات متحده امریکا ۱۹۸٦ با صراحت اعلام می‌کند که اصل عدم توسل به زور به نحوی که در این اعلامیه آمده حکایت از آن دارد که نه تنها مبنای منشوری و قرار دادی دارد بلکه به نظر می‌رسد مبنای عرفی نیز دارد.[۲۲]

---

[19] *Western Sahara, Advisory Opinion, I.C.J. Reports 1975, p. 51.*

[20] The 1960 Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples, General Assembly resolution 1514 (XV)

[21] *Western Sahara*, p.30, para 53

[22] *Military and Paramilitary Activities in und against Nicaragua (Nicaragua* v. *United States*

در دعوای کونگو علیه اوگاندا که منجر به صدور رای در تاریخ ۲۰۰۵ شد[۲۳] و در نظریه مشورتی در خصوص اعلام استقلال یکجانبه‌ی کوزوو که البته در اینجا دیوان بهره‌برداری خوبی از ۲۶۲۵ نمی‌کند و با استناد به این اعلامیه دیوان می‌گوید که ممنوعیت توسل به زور تعهدی است که صرفاً بار دولتهاست و قابل اعمال به بازیگران غیردولتی نیست.[۲۴]

نتیجه‌گیری

در مقام نتیجه‌گیری شایسته به نظر می‌رسد تا به یک سوال پاسخ دهیم: به چه نحو می‌توان قطعنامه‌های قانون ساز را از دیگر قطعنامه‌ها متمایز ساخت؟ به نظر می‌رسد برای پاسخ به این پرسش باید به ملاکهای تعیین شده توسط دیوان بین‌المللی دادگستری رجوع شود. دیوان در نظر مشورتی خود در مورد مشروعیت تهدید و کاربرد سلاح هسته‌ای ۱۹۹۶ می‌گوید که برای حصول اطمینان از اینکه یک اعلامیه یا قطعنامه دارای چنین خصلتی است، یعنی تعهد ایجاد کرده و به عنوان منبع حقوق قابل استناد است، بایستی محتوای آن را مورد بررسی قرار دهیم؛ ملاک دوم تکرار محتوای اعلامیه در اعلامیه‌های کم و بیش مشابه است.[۲۵]

به نظر نویسنده معیار سومی نیز قابل افزودن است و آن عملکرد بعدی[۲۶] دولتهاست؛ اگر دولتها در عملکرد بعدی خود به این اعلامیه‌ها استناد کنند که در مواردی نیز این امر صورت می‌گیرد، این امر را می‌توان به حساب عرفی شدن مبنای اعلامیه‌ها گذاشت و طبیعتاً هنجار محتوای آن اعلامیه‌ها برای دولتهایی که این اعلامیه‌ها را تصویب کرده-اند و در عملکرد بعدی بدان استناد نموده یا آن را مبنای عمل قرار داده‌اند به طریق

---

of America), Merits, Judgment, I.C.J. Reports 1986, p.101, para. 191.

[23] *Armed Activities on the Territory of the Congo (Democratic Republic of the Congo v. Uganda)of 19 December 2005, para.162*

[24] *Accordance with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kozovo, Advisory Opinion, I.C.J. Reports 2011, Para 80*

[25] *Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons, Advisory Opinion, **I.**C.J. Reports 1996,* p. 226

[26] Subsequent Practice of States

اولی به لحاظ حقوقی تعهدآور هستند. اهمیت عملکرد بعدی را نباید از نظر دور داشت، چه بسا اعتبار اسنادی مانند منشور حقوق و وظایف دولتها[۲۷] از جمله مواردی است که با اقبال عملکرد بعدی دولتها روبرو نشد و در عمل کان لم یکن محسوب است زیرا محتوای هنجاری آن منعکس کننده‌ی امکانات و تمایلات دولتها نیست.

[27] The Draft Declaration on the Rights and Duties of States, 1949, *Yearbook of the ILC,* 1949, pp. 286, 289

مجمع عمومی سازمان ملل متحد و جهانی شدن حقوق بین‌الملل

دکتر محمد رضا ضیائی بیگدلی[1]

چکیده

جهانی شدن پدیده ای است که جنبهٔ نظری یافته و طی فرایند معینی شکل گرفته و امروزه به یک واقعیت انکارناپذیر زیست بین‌المللی تبدیل شده است .

جهانی شدن به هیچ وجه به معنی وحدت و ادغام همه چیز نیست . جهانی شدن بر کلیهٔ جنبه‌های زندگی بشر تأثیر می‌گذارد . عمق و گسترهٔ جهانی شدن بسیاری از ساختارها و بنیان‌ها را در هم ریخته و خواهد ریخت. از این رو ، جهانی شدن موجب افت قدرت سیاسی در کشورها و کاهش استقلال رفتاری آنهاست . در مقابل، جهانی شدن به دنبال سلطهٔ جهانی نیست .

از جمله عرصه‌های که جهانی شدن در ان تأثیر گذارده ، «حقوق» است . موضوع یک حقوق برای یک جهان ، به همان قدمت امپراتوری‌ها و ادیان بزرگ است .

امروزه ، حقوق برای جهانی شدن دو مسیر را طی کرده و همواره در آنها گام بر می‌دارد. یکی از طریق ورود قواعد مشترک حقوق در نظامهای ملی و دیگری از طریق قواعد حقوق بین‌الملل. دقیقاً مسیر حقوق بین‌الملل، مسیری مطمئن تر و کوتاه تر است ؛ مسیری که در آن ، سازمانهای بین‌المللی ، اعم از دولتی یا غیر دولتی به ویژه

---

[1] استاد دانشگاه علامه طباطبائی

سازمانهای منطقه ای بسیار فعال عمل کرده اند . در این خصوص، سازمان ملل متحد و سند مؤسس آن ، یعنی منشور ملل متحد، نقش بسزایی دارند . ساختار این سازمان بواقع جهانی ، اهداف و اصولی که دنبال می‌کند و وظایف و اختیارات گسترده و جهانی که داراست و بالاخره تضمینات جهانی که اتخاذ می‌کند ، همه و همه جلوه‌های برجسته‌ای از جهانی شدن حقوق بین‌الملل است .

در میان ارکان اصلی سازمان ملل متحد، مجمع عمومی جایگاه ویژه ای دارد که می‌توان آن را «پارلمان جهانی » نامید که صلاحیتش جنبهٔ شبه قانونگذاری دارد . ساختار خاص مجمع ، وظایف و اختیارات گسترده و جهانی مجمع ، اهداف و اصول ملل متحد که توسط این رکن دنبال می‌شود ، نقش آن در تهیه و تنظیم معاهدات بین‌المللی، در شناسایی و تأئید عرفی بودن قواعد حقوق بین‌الملل عام ، در ایجاد سوابق عرفی بین‌المللی ، در تفسیر رسمی قواعد منشور و حقوق بین‌الملل عام ، و در شکل بخشیدن حقوقی به مسائل جدید بین‌المللی ، مجمع را به یک نهاد جهانی که رسالت جهانی شدن را به بهترین وجه ممکن بر عهده گرفته ، تبدیل کرده است .

ضرورت شناسایی چنین شأن و جایگاهی برای مجمع ، مستلزم آن است که به تقسیم بندی تصمیمات آن از حیث الزام آور بودن یا توصیه ای بودن اعتنای چندانی نشود، زیرا تصمیمات مجمع– که در واقع مجمع جهانی نمایندگان کلیهٔ کشورهای جهان است – که به اتفاق یا به اکثریت آراء یا به صورت کنسانسوس اتخاذ می‌شوند ، از اعتبار حقوقی ویژه ای برخوردارند.

مقدمه:

امروزه جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم ، در واقع دهکدهٔ جهانی است ، زیرا براثر پدیدهٔ جهانی شدن ، مرزهای مادی و معنوی میان ملتها و دولتها تا حدود زیادی برداشته شده و گویی همه اعضای یک خانواده اند که چون روزگار عضوی را به درد آورد ، اعضای دیگر را قرا و آرامی نباشد . شاهد مدعا بسیار است . بحران اقتصادی جهان ، نمونه بارزی از درد روزگاران است که خواسته یا ناخواسته ، کلیهٔ اعضای

جامعهٔ جهانی را تحت تأثیر قرار داد.

جهانی شدن در هر عرصه ای که تحقق یابد یا بخواهد که تحقق پذیرد ، نیازمند قواعد حقوقی است که آن عرصه را نظم و نسقی بخشد و چه بهتر که این قواعد، ماهیتاً قابلیت جهانی شدن را داشته باشد و تصور نمی‌رود که بهتر از قواعد حقوق بین‌الملل قواعد دیگری قادر به انجام این کار باشند . اینجاست که موضوع جهانی شدن حقوق بین‌الملل مطرح می‌گردد. اما بحث بر سر آن است که این رسالت را (رسالت جهانی شدن) چه نهاد یا نهادهایی بر عهده گرفته یا می‌توانند بر عهده گیرند . یقیناً کشورها نمی‌توانند رأساً و بر اساس روابط حقوقی دو یا چند جانبه چنین مأموریت مهم و خطیری را انجام دهند . بهترین و مناسب ترین نهادهای بین‌المللی مأمور چنین کاری ، سازمانهای بین‌المللی- اعم از دولتی و غیر دولتی – و به ویژه سازمان ملل متحد و در رأس آن ، مجمع عمومی ملل متحد است.

در این مقاله بر آنیم تا نقش و جایگاه مجمع را در انجام رسالت جهانی شدن حقوق بین‌الملل تبیین نمائیم و برای شناخت علمی ابعاد مختلف موضوع ، مطالب در پنج قسمت تقسیم می‌گردد:

اول- جهانی شدن ؛ از نظریه تا عمل

دوم- پرسش‌هایی در خصوص جهانی شدن حقوق

سوم- جلوه‌های بارز جهانی شدن حقوق بین‌الملل

چهارم- از منطقه گرایی تا جهانی شدن حقوق بین‌الملل

پنجم- نقش منشور ملل متحد و عملکرد سازمان ملل متحد و به ویژه مجمع عمومی در زمینهٔ جهانی شدن حقوق بین‌الملل

۱- جهانی شدن ؛ از نظریه تا عمل

اصطلاح جهانی شدن در دههٔ ۱۹۸۰ به عنوان یک اصطلاح متداول در محافل

دانشگاهی ، تجارت و رسانه‌ها به کار رفت[۲] و امروزه ارتباط نزدیکی با مدرنیته و پسامدرنیته پیدا نموده است ، تا بدانجا که مطالعات مربوط به جهانی شدن به عنوان یک رشته میان رشته ای در برخی از دانشگاههای معتبر جهان تدریس می‌شود .[۳]

پاسخ به این پرسش که آیا جهانی شدن یک پدیده یا مفهوم و یا یک فرایند یا یک نظریه است ، چندان راه‌گشا نمی‌باشد.

در مجموع می‌توان جهانی شدن را پدیده ای دانست که جنبهٔ نظری یافته و طی فرایند معینی شکل گرفته و امروزه به یک واقعیت انکارناپذیر زیست بین‌المللی تبدیل شده است.

نظریهٔ جهانی شدن دقیقاً همانند نظریهٔ وابستگی متقابل که در دههٔ ۱۹۷۰ مطرح شده بود ، پدیدار گشته است.[۴]

جهانی شدن یعنی تبدیل جهانی متفرق و نامتحد به جهانی واحد و متحد . اما این به معنی وحدت و ادغام همه چیز نمی‌باشد[۵] و یا به معنی هماتند شدن و تساوی نیست [۶] جهانی شدن فرایندی کما بیش مستقل چند بعدی است که منطق ، جهت و نیروی محرک خود را دارد[۷] و بر کلیهٔ جنبه‌های زندگی بشر ، اعم از سیاسی ، اجتماعی ، خصوصی و معنوی تأثیر می‌گذارد .[۸]

---

[۲] رابرتسون،رونالد : جهانی شدن ، تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی ، ترجمهٔ کمال پولادی ، نشر ثالث ، با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها ، چاپ اول ، ۱۳۸۰ ، ص ۱۲۱.

[۳] – همان ، ص ۱۲۱.

[٤] – کوهن ، رابرت و نای ، جوزف ؛ جهانی شدن ، تازه‌ها و دیرینه‌ها، ترجمهٔ شهرام فرسائی ، فصلنامه ی سیاست خارجی ، شمارهٔ ۲ ، سال چهاردهم ، تابستان ۱۳۷۹ ، ویژه ی جهانی شدن ، ص ۳۷۵.

[۵] – رابرتسون ، پیشین ، ص ۱۲۱.

[٦] – کوهن ، پیشین ،ص ۳۷٦.

[۷] – رابرتسون ، پیشین ، ص ۱۲۱.

[۸] – رجایی ، فرهنگ :نظریه ی روابط بین‌الملل در دنیای جهانی شده ، ترجمه ی پیروز ایزدی ، فصلنامه ی سیاست خارجی ، شماره ی ۲ ، سال چهاردهم ، تابستان ۱۳۷۹، ویژه ی جهانی شدن ، ص ۳۷۱.

جهانی شدن علاوه بر آنکه یک فرایند است یک چارچوب مفهومی نیز هست.[۹] پدیداری نظم نوین جهانی ناشی از این نگرش است .

جهانی شدن در مقیاس وسیعی ، کاهش مسافت است . گسترش سریع اسلام از عربستان به سراسر آسیا (و به دنبال آن سراسر جهان) نمونه ای واقعی از جهانی شدن به شمار می‌رود .[۱۰]

به قول پطروس غالی دبیرکل اسبق سازمان ملل متحد، جهانی شدن یک حرکت بدون توقف است و ما هر روز شاهد آشفتگی‌هایی هستیم که جهانی شدن در زمینه‌های مختلف ایجاد می‌کند .[۱۱]

عمق و گستردهٔ جهانی شدن نه تنها بسیاری از شکل‌ها و قالب‌ها را تحت تأثیر قرار داده و دگرگون ساخته، بلکه کثیری از ساختارها و بنیان‌ها را نیز در هم ریخته و فروخواهد ریخت.[۱۲]

از این رو، جهانی شدن موجب افت قدرت سیاسی در کشورها و کاهش استقلال رفتاری آنهاست [۱۳]. به بیان دیگر ، از نظر سیاسی ، فرایند جهانی شدن بازتاب «جا به جایی» مرکز ثقل قدرت است .[۱۴] از دیدگاه رفتارگرایان ، تحت تأثیر جهانی شدن ، نظم

---

[۹] – رابرتسون ، پیشین ، ص ۱۲.

[۱۰] – کوهن ، پیشین ، ص ۳۷٦.

[۱۱] – غالی ، پطروس پطروس : حقوق بین‌الملل در تکاپوی ارزشهای خود : صلح ، توسعه ، دموکراسی ، ترجمهٔ دکتر ابراهیم بیک زاده ، مجلهٔ تحقیقات حقوقی ، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی ، شمارهٔ ۳٦-۳۵ ، سال ۱۳۸۱ ، ص ۲٦٤.

[۱۲] – اسلامی ، دکتر مسعود : تعامل حقوق و سیاست بین‌الملل درعصر جهانی شدن ، فصلنامه ی سیاست خارجی ، شمارهٔ ۲ ، سال چهاردهم ، تابستان ۱۳۷۹ ، ویژه ی جهانی شدن ، ص ۵۱۷.

[۱۳] – اردلان ، دکتر اسعد : پدیده ی جهانی شدن و حقوق فرهنگی ، فصلنامه ی سیاست خارجی ، شمارهٔ ۲ ، سال چهاردهم ، تابستان ۱۳۷۹ ، ویژه ی جهانی شدن ، ص ٤۸۲.

[۱٤] – دهشیار ، حسین : جهانی شدن و تک هنجاری طلبی ایالات متحده ی امریکا ، فصلنامه ی سیاست خارجی ، شماره ی ۲ ، سال چهاردهم ، تابستان ۱۳۷۹، ویژه ی جهانی شدن ، ص ٤٤۸.

وستفالیایی روابط بین‌الملل در هم ریخته و یک نظم فرا وستفالیایی جایگزین آن شده است . در این نظم جدید، کشورها و جوامع مختلف به نحو فزاینده ای به هم وابسته شده و کمتر قادر به مدیریت امور داخلی و بین‌المللی خود بدون توسل به همکاری می‌باشند .[۱۵] فرضاً امروزه چگونه می‌توان بدون همکاری، مسائلی چون مبارزه با مواد مخدر و داروهای روان گردان ، مبارزه با بیماریهایی چون ایدز ، آنفولانزای مرغی ، آنفولانزای خوکی، سرطان ، یا مبارزه با آلودگی محیط زیست ، مقابله با بحران اقتصادی جهان و بسیاری از مسائل دیگر را مدیریت نمود و این تجلی بارز جهانی شدن است .

این انقلاب ، همچون سایر تحولات بزرگ در جامعهٔ بشری ، در معرض بحران‌ها ، بن بست‌ها ، توقف‌ها ، پیشرفت‌ها و بالاخره تخریب‌ها و سازندگی‌هاست.[۱۶]

در طول تاریخ ، عوامل مختلفی جهان را به سوی یگانگی یا به نوعی جهانی شدن پیش برده اند تا بدانجا که ممکن بود جهان به شیوه‌های متفاوتی وحدت یابد . از جمله از طریق ادیان بزرگ ، امپراتوری‌ها ، سلطهٔ جهانی یک شرکت فرا ملی و بالاخره غلبه پرولتاریای جهانی.[۱۷]

از قرن پانزدهم ، تحولی که جامعهٔ فئودال ، اروپا را به سوی جامعهٔ سرمایه داری سوق داد، نیروی پویایی بود که زمینهٔ جهانی شدن را فراهم ساخت.[۱۸]اما این وحدت‌گرایی که یک ضد ارزش تلقی می‌شود با جهانی شدن در دنیای معاصر که ارزش به حساب می‌آید ، کاملاً متفاوت است . امروزه جهانی شده به دنبال سلطهٔجهانی نیست.

به‌علاوه،درتبیین بیشتروبهترموضوع باید میان جهانی شدن و بین‌المللی شدن (

---

[۱۵] – قریشی، فردین : جهانی شدن : تحریر و ارزیابی تفاسیر مختلف ، فصلنامه ی سیاست خارجی ، شماره ی ۲ ، سال چهاردهم ، تابستان ۱۳۷۹ ، ویژه ی جهانی شدن ، ص ۳۹۳.

[۱۶] – اسلامی ، پیشین ، ص ۵۱۵.

[۱۷] – رابرتسون ، پیشین ، ص ۱۳.

[۱۸] – همان .

Internationalization) تفکیک قائل شد. در حالی که بین‌المللی شدن یعنی ارتباط و تشکل کشورهای دارای مرز جغرافیایی مشخص، جهانی شدن ، یعنی مجموعه ای از شبکه‌های فرامرزی و فرا جغرافیایی. در دنیای امروزهٔ شاهد گذار از جامعهٔ بین‌المللی به جامعهٔ جهانی هستیم که پیامد آن ، تشکیل جامعهٔ جهانی ، به ویژه جامعهٔ مدنی جهانی است .

دوم- پرسش‌هایی در خصوص جهانی شدن حقوق

۱- آیا جهانی شدن اساساً یک نظریه یا مفهوم حقوقی است ؟

پاسخ به این پرسش قطعاً منفی است ، هر چند در برخی از اسناد بین‌المللی به جهانی شدن برخی موضوعات اشاره می‌شود .

جهانی شدن یقیناً یک نظریه یا مفهوم غیر حقوقی است که جولانگاه آن در عرصه‌های اقتصاد ، تجارت ، فرهنگ ، حقوق بشر (نه به عنوان یک مفهوم حقوقی) ، ارتباطات و حتی فناوری است .

مسلم است که جهانی شدن می‌تواند به یکتایی حقوق در عرصهٔ جهانی کمک شایانی بنماید، که در این صورت جهانی شدن به یک موضوع حقوقی تبدیل خواهد شد .[۱۹]

۲- موضوع یک حقوق برای جهان از چه زمانی مطرح بوده است ؟

موضوع یک حقوق برای جهان، به همان قدمت امپراتوری‌ها و ادیان بزرگ الهی است که برای خود رسالت جهان شمولی و فرانروایی بر کل جهان را قائل بودند و همواره این شعار را سر می‌دادند ؛ قدرت واحد، قانون واحد ، خدای واحد.

اما امروزه این موضوع به عنوان یک موضوع حقوقی با بار ارزشی زیاد مطرح است

---

[۱۹] – شیمیلیه – ژانرو ، مونیک : بشریت و حاکمیت‌ها ، سیری در حقوق بین‌الملل، ترجمهٔ مرتضی کلانتریان ، انتشارات آگه ، چاپ اول ، ۱۳۸۲، ص ۲۳.

و نه به عنوان یک موضوع ضد حقوقی و ضد ارزشی و سلطه جویانه [۲۰]

۳- آیا فرایند جهانی شدن حقوق طی شده و حقوق به سر منزل مقصود که همان جهانی شدن باشد ، رسیده است؟

اگر بخواهیم یک پاسخ کلی و کوتاه به این پرسش بدهیم ، قطعاً پاسخ منفی است ، اما مسلماً حقوق مراحلی چند از جهانی شدن را با موفقیت طی کرده و امروزه جلوه‌های بارزی از جهانی شدن حقوق قابل رؤیت است .

٤- آیا فرایند جهانی شدن حقوق ، طبق نظام‌های حقوق ملی صورت می‌گیرد یا طبق قواعد حقوق بین‌الملل ؟

در پاسخ به نظر می‌رسد که حقوق برای جهانی شدن دو مسیر را طی کرده و همواره در آنها گام بر می‌دارد، یکی از طریق ورود و جذب قواعد مشترک حقوقی در نظام‌های ملی است ، [۲۱] و دیگری از طریق قواعد حقوق بین‌الملل، اما مقصد یکی است و آن جهانی شدن حقوق است.

وجود قوانین و عرفهای مشترک جوامع بشری در شاخه‌های مختلف حقوق داخلی کشورها خود مؤید گام برداشتن در مسیر جهانی شدن است، اما مسیر حقوق بین‌الملل برای رسیدن به جهانی شدن حقوق ، مسیری مطمئن‌تر، فراخ تر و کوتاه تر از مسیر بالا برای نیل به مقصود است . متعاقباً به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت.

٥- آیا جهانی شدن حقوق همواره «ارزش» تلقی می‌شود ؟

جهانی شدن حقوق از هر طریق که باشد یقیناً «ارزش» تلقی می‌شود ، اما متأسفانه در مواردی از این ارزش ، سوء استفاده شده و موجب پیدایی نوعی سلطه گری حقوقی

---

[۲۰] – همان .

[۲۱] – ایودله، دولت و جهانی شدن حقوق (از حقوق بین‌الملل تا جهانی شدن حقوق): ترجمهٔ دکتر ابراهیم بیک زاده ، مجلهٔ تحقیقات حقوقی ، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی ، شمارهٔ ٢٦-٢٥ ، بهار – تابستان ، ۱۳۷۸، ص ۲۹۳.

می‌شود که من آن را «امپریالیسم حقوقی» نامیده ام . به طور مثال، قوانین تحریم ایران در مجموعهٔ قوانین داخلی آمریکا یا برخی از قطعنامه‌های شورای امنیت مخالف اصول حقوق بین‌الملل ، مؤید سوء استفاده از جهانی شدن حقوق است .

٦- آیا ممکن است اقدامات قانونی کشورها در جهت جهانی شدن در تعارض با قواعد حقوق بین‌الملل قرار گیرند؟

پاسخ به طور کلی مثبت است ، امروزه به رغم برتری حقوق بین‌الملل بر اقدامات قانونی کشورها، اشکال خاصی از این تعارض به چشم می‌خورد . از جمله در قضیهٔ حکم دستگیری وزیر امور خارجه کنگو در دیوان بین‌المللی دادگستری ، دعوای کنگو علیه بلژیک رأی فوریه ۲۰۰۲ دیوان .

دولت بلژیک در راستای مبارزه با بی کیفری و برای مجازات جنایتکاران بین‌المللی ، در قوانین کیفری خود حیطهٔ صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی اش را به حدی گسترش داده بود که دیگر هیچ مقام دولتی که متهم به ارتکاب جنایت بین‌المللی بود ، نمی‌توانست به مصونیت قضایی خود طبق حقوق بین‌الملل استناد جسته و از تعقیب و دادرسی مقامات قضائی بلژیک بگریزد.

براین اساس ، حکم دستگیری آقای یرودیا وزیر امور خارجه سابق کنگو را به اتهام جنایات جنگی که در گذشته مرتکب شده بود صادر کرد و مراتب را جهت دستگیری وی در اقصی نقاط جهان به پلیس بین‌الملل اعلام نمود.

این اقدامات دولت بلژیک موجب گردید تا دولت کنگو دعوایی را علیه دولت بلژیک در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح نموده و بر اصل مصونیت دیپلماتیک وزیران امور خارجه در حقوق بین‌الملل استناد نماید.

دیوان ضمن تأئید اقدامات قانونی دولت بلژیک در زمینهٔ مبارزه با بی کیفری در سطح بین‌المللی و شناسایی اصل صلاحیت جهانی برای دادگاههای ملی جهت تعقیب ، محاکمه و مجازات جنایتکاران بین‌المللی ، متذکر این نکته اساسی شد که اقدامات قانونی کشورها نمی‌تواند ناقض اصل مصونیت دیپلماتیک باشد که یک اصل کاملاً

شناخته شده و پذیرفته شده حقوق بین‌الملل عام است .

دیوان یادآور شد که این مصونیت را تنها در چارچوب اعمال صلاحیت بین‌المللی یک دادگاه بین‌المللی (و نه صلاحیت جهانی دادگاههای ملی) می‌توان نادیده انگاشت.

در نتیجه، حکم علیه دولت بلژیک صادر گردید و آن دولت ملزم گردید که حکم بازداشت و سایر اقدامات مربوط را لغو نماید (مجموعهٔ آرای دیوان بین‌المللی دادگستری ، رأی فوریه ۲۰۰۲).

دولت بلژیک نیز بر این اساس اقدام نمود و حتی قوانین کیفری خود را در جهت تطبیق با موازین بین‌المللی اصلاح نمود.

سوم- جلوه‌های بارز جهانی شدن در حقوق بین‌الملل معاصر

امروزه واژهٔ حقوق بین‌الملل جهانی جایگاه قابل توجهی در ادبیات حقوق بین‌الملل ندارد ، اما جلوه‌های بارز جهانی شدن را می‌توان در حقوق بین‌الملل معاصر ملاحظه نمود، بدون توجه به اینکه منبع موجد قواعد آن کدامند؟ (قواعد آمره ، معاهدات عام ، قواعد عرفی عام ، اصول کلی حقوقی) آنچه در این جا مد نظر است، حقوق بین‌الملل موجود است که همان jus positiumمی‌باشد. فرضاً امروزه قاعده منبع تبیعض نژادی یا منبع توسل به زور یا به طور کلی قواعد آمره، در زمره قواعد حقوق بین‌الملل هستند که جهانی شده اند. حال مهم نیست که منبع ایجاد آن قواعد چه بوده اند.

چهارم- از منطقه گرایی تا جهانی شدن حقوق بین‌الملل

امروزه بهترین و مناسب ترین نهادی که می‌تواند رسالت جهانی شدن حقوق بین‌الملل را به انجام رساند، سازمانهای بین‌المللی و درمرحلهٔ نخست ، سازمانها و ترتیبات منطقه ای هستند.[۲۲]

نگرشی بر توسعه و تحول روز افزون سازمانهای منطقه ای در این سالهای اخیر ، خود مؤید این ادعاست ، مخصوصاً با پیش بینی نهادهای دموکراتیک و مردمی در

[۲۲] – همان ، ص ۲۹٦.

برخی از این سازمانها ، مانند پارلمان اروپا در اتحادیهٔ اروپایی.

هـ- نقش منشور ملل متحد و عملکرد سازمان ملل متحد به ویژه مجمع عمومی در زمینهٔ جهانی شدن حقوق بین‌الملل

امروزه برترین سند بین‌المللی و به نوعی جهان (مخصوصاً با توجه به مادهٔ ۱۰۳ منشور) و مهمترین سازمان بین‌المللی – که در واقع جنبهٔ جهانی یافته – سازمان ملل متحد است.

در سازمان ملل متحد علاوه بر تمامی کشورهای جهانی که در آن عضو هستند ، سایر سازمانهای بین‌المللی ، سازمانهای مردم نهاد بین‌المللی و غیر بین‌المللی (NGOS) ، نهضت‌های آزادیبخش ملی ، شرکتهای فراملی یا چند ملیتی و حتی اشخاص حقیقی ، به انحاء مختلف با سازمان ملل متحد ، نه تنها ارتباط نزدیک دارند ، بلکه در بسیاری از موارد ، مستقیماً موضوع حق و تکلیف قرار می‌گیرند. مباحث حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و حقوق بین‌الملل کیفری را می‌توان جنبه‌هایی از این وابستگی دانست .

منشور ملل‌متحد در مقدمه و در اولین عبارت خود اعلام می‌دارد: « ما مردم ملل متحد ». این عبارت تا حدود زیادی گویای آن است که سازمان در واقع ، سازمان جهانی- مردمی است ، هر چند تنها کشورها در آن عضویت دارند .

در منشور ملل متحد بسیاری از قواعد بنیادین و اصول جهانی حقوق بین‌الملل ملاحظه می‌شود، از جمله : عدالت ، صلح*(که حتی در بند ۲ ماده منشور عبارت "صلح جهانی" به کار رفته است.) همین ، امنیت ، مودّت ، همکاری ، منافع مشترک ، احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی ، حسن نیت ، وفای به عهد .

لازم به ذکر است که حتی برخی از سازمانهای تخصصی وابسته به سازمان ملل متحد ، عنوان جهانی دارند که خود گویای رسالت جهانی آنهاست ، از جمله سازمان جهانی خواروبار و کشاورزی ، سازمان جهانی بهداشت ، گروه بانک جهانی ، سازمان

* – در بند ۲ مادهٔ ۱ منشور ، عبارت « صلح جهانی » به کار رفته است .

جهانی هواشناسی ، اتحادیهٔ جهانی پست ، سازمان جهانی مالکیت معنوی.**

در میان ارکان اصلی سازمان ملل متحد ، مجمع عمومی به دلایلی که متعاقباً بازگو خواهد شد ، جایگاه ویژه ای در انجام رسالت جهانی شدن حقوق بین‌الملل و بالمأل توسعه و تحول حقوق بین‌الملل ایفا کرده و می‌کند.

مجمع عمومی را به معنی واقعی می‌توان ارگان دینامیک سازمان ملل نامید[۲۳] .به نظر برخی ، از جمله پرفسور فالک ، مجمع عمومی یک هیأت نیمه تقنینی است[۲۴] و به اعتقاد برخی دیگر، مجمع هیأتی شبه تقنینی و مشورتی می‌باشد .[۲۵] مجمع عمومی بر اصول دموکراتیک لیبرال برابری سیاسی و قاعدهٔ اکثریت مبتنی است و بسیار شبیه به یک کنگره یا پارلمان عمل می‌کند .[۲۶]

مجمع عمومی به دلایلی چند توانسته و می‌تواند جهانی شدن حقوق بین‌الملل را دنبال کند :

۱) ساختار مجمع عمومی ؛ از آنجا که امروزه کلیهٔ کشورها عضو سازمان ملل متحد هستند و مجمع عمومی تنها رکنی است که در آن ، نمایندگان همگی آنها حق حضور و دارای حق رأی می‌باشند ، بر این اساس به این رکن نام « پارلمان جهانی» اطلاق نموده اند که مبین و معرف یک جایگاه مؤثر برای ابراز عقاید جامعهٔ جهانی می‌باشد . سازمان ملل برای سالهای متمادی (به دلیل اختلاف نظرهای سیاسی شرق و غرب) از افتخار

** – البته برخی دیگر از سازمانهای بین‌المللی نیز عنوان جهانی دارند، از جمله سازمان جهانی گردشگری و سازمان جهانی تجارت.

[۲۳] – مقتدر ،دکتر هوشنگ : تحولات سازمان ملل متحد ، انتشارات دانشگاه پهلوی (شیراز) [بی تا]، ص ۵۵.

[۲۴] – شاو ، ملکم ،حقوق بین‌الملل ، ترجمهٔ محمد حسین وقار،انتشارات اطلاعات ، تهران ، ۱۳۷۲ ، ص ۱۰۰.

[۲۵] – پیس ، کلی– کیت اس : سازمان‌های بین‌المللی ، ترجمهٔ دکتر حسین شریفی طرازکوهی ، نشر میزان ، تهران ، ۱۳۸٤، ص ۵۹.

[۲۶] – همان .

جهانی شدن محروم ماند، چرا که عضویت در آن منوط به داشتن شرایط ویژه ای بود و می‌بایست از طریق یک روش خاص صورت پذیرد.[۲۷]

۲) وظایف و اختیارت گسترده و جهانی مجمع عمومی طبق منشور ملل متحد و رویه‌های خود مجمع و نظریات مشورتی مورد درخواست از دیوان بین‌المللی دادگستری. از جمله، طبق مادهٔ ۱۰ منشور ، مجمع عمومی می‌تواند هر مسأله یا امری را که در حدود این منشور یامربوط به اختیارات و وظایف هر یک از ارکان مقرر در این منشور باشد ، مورد بحث قرار دهد و به اعضای سازمان یا به شورای امنیت یا هر دو درباره هر یک از آن مسائل و امور توصیه‌هایی بنماید ، یا طبق مادهٔ ۱۳ منشور ، مجمع نسبت به امور زیر موجبات انجام مطالعات و صدور توصیه‌هایی را فراهم می‌کند: ترویج همکاری بین‌المللی در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ، فرهنگی ، آموزشی ، بهداشتی ، تشویق توسعهٔ تدریجی حقوق بین‌الملل و تدوین آن ، کمک به تحقق حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد ، جنس ، زبان ومذهب .

مجمع عمومی می‌تواند به رغم آنکه مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بر عهدهٔ شورای امنیت است ، هر مسأله مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را مورد بحث قرار دهد و عندالزوم به اعضا یا شورای امنیت توصیه‌هایی بنماید (ماده ۱۱ منشور).

۳) این مجمع عمومی است که می‌تواند به بهترین وجه ممکن ، به اهداف ملل متحد (مادهٔ ۱ منشور) نائل گردد و در اجرای اهداف یاد شده ، اصول ملل متحد (مادهٔ ۲ منشور) را مورد عمل قرار دهد . اهداف و اصولی که امروزه به طور قطع و یقین جهانی شده اند . به طور کلی ، منشور ملل متحد میثاق بسیار عام و عالی در سلسله مراتب قواعد حقوق بین‌المللی و هدفش جهانی شدن است .

٤) تهیه و تنظیم معاهدات عام با کمک کمیسیون حقوق بین‌الملل و سایر نهادهای

---

[۲۷] – باوت ، دی . و : حقو ق نهادهای بین‌المللی ، ترجمهٔ هومن اعرابی ، انتشارات کیهان ، چاپ اول ، ۱۳۷۳ ، ص ۷۹.

مربوط.

۵) مجمع عمومی با تصمیمات خود ، نقش اساسی در شناسایی و تأئید عرفی بودن قواعد حقوق بین‌الملل عام ایفا می‌کند . به بیان دیگر ، تصیمات مجمع می‌تواند دلالت بر حقوق بین‌الملل عرفی داشته باشد.

٦)تصمیمات مجمع عمومی (حتی قطعنامه‌های توصیه ای) موجد سوابق عرفی بین‌المللی می‌گردند.حتی به نظر برخی ، از جمله بین چنگ، قطعنامه‌های مجمع عمومی به عنوان حقوق بین‌الملل عرفی خلق الساعه ، الزام آور هستند.

۷) مجمع عمومی ، رأساً و یا با کمک نظریات مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری ، در تفسیر رسمی قواعد منشور و حقوق بین‌الملل عام دارای صلاحیت می‌باشد .

۸) مجمع عمومی حتی توانسته در مورد مسائل جدید حقوق بین‌الملل، نقش آفرین باشد ،از جمله شاید بتوان مهمترین قطعنامه‌های مجمع در زمینهٔ حقوق بین‌الملل فضا از سال ۱۹۷۵ تا کنون را « اعلامیهٔ ۱۹٦۲ مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹٦۳ مربوط به اصول حقوقی حاکم بر فعالیت‌های کشورها در کاوش و بهره برداری از فضای ماورای جو ، کرهٔ ماه و دیگر کرات آسمانی » دانست . قطعنامه‌های مجمع در تأئید اصول منشور نورمبرگ و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و اعلامیه ختم استعمار نیز قابل ذکرند.

از سوی دیگر ، به رغم صراحت مقررات منشور ملل متحد ، تقسیم تصمیمات مجمع عمومی به الزام آور و توصیه ای ، تقسیم چندان درستی نمی‌باشد و حکایت از واقعیت نمی‌کند ، زیرا هنگامی که نمایندگان تمامی کشورهای جهان به اتفاق یا به اکثریت آراء یا به صورت کنسانسوس ، مقرراتی را تصویب می‌کنند،آنگاه با پدیدهٔ جدیدی روبرو هستیم که در داخل تقسیم بندی‌های بالا (یعنی تقیبات الزام آور و توصیه ای) قرار نمی‌گیرد و در نتیجه باید آن را بیان معتبر و حقوقی جامعهٔ جهانی دانست .[۲۸] کشورهایی که به این نوع مصوبات رأی مثبت می‌دهند ، خود تضمین کنندهٔ اجرای آنها هستند .مخصوصاً تصمیاتی که مجمع براساس کنسانسوس اتخاذ می‌کند،

[۲۸] – مقتدر ، پیشین ، ص ۲۰۷.

تفسیری جامعه شناسانه از مفهوم الزام در حقوق بین‌الملل را متجلی می‌سازد و این خود یک تحول مفهومی است .

به علاوه ، قطعنامه‌های مجمع به عنوان اعلام حقوق عام، اغلب مبنای حقوق بین‌الملل سخت (Hard Law) را شکل می‌دهند که از طریق معاهدات ایجاد می‌شود [۲۹].

اظهار اینکه توصیه‌های مجمع عمومی به عنوان یک قاعده برای کشورهای عضو الزام آور نمی‌باشند ، به این معنا نیست که آنها هیچ اثر حقوقی ندارند . توصیه‌ها ممکن است دلیلی قوی بر تفسیری مناسب از منشور ملل متحد باشد یا به کلی حقوق بین‌الملل را مورد تأئید قرار دهد .[۳۰]

۹- بالاخره، قطعنامه‌های مجمع عمومی به خودی خود در زمره مهمترین منبع قواعد حقوق بین‌الملل است که امروزه آن را "حقوق بین‌الملل نرم"، (saft law) می‌نامند.

فرجام سخن

جهان دیروز متفاوت از جهان امروز و جهان امروز یقیناً محیطی جز جهان فرداست . جهان دیروز ، جهان پر تنش و آشوب ، جهان جنگ و خونریزی و جهان سلطه و جهان الحق لمن غلب بود ؛ جهانی که در آن ، اگر سخن از جهانی شدن به میان می‌آمد ، عمدتاً جهانشمولی و دستیازی به اعتقادات و یا سرزمینهای سایر اقوام و ملتها مد نظر بود تا از این طریق یک قدرت سیاسی و معنوی بتواند اندیشه و قدرت سیاسی- نظامی خود را بر دیگران تحمیل کند و جهان را به شکلی منسجم و یکپارچه و طبق معیارهای از پیش تعیین شده ای در آورد . ادیان بزرگ و امپراتوران سلطه گر چنین رسالتی را برای خود قائل بودند و آن را پی می‌گرفتند .

البته نباید فراموش کرد که در آن دوران ، نظریه‌هایی نزدیک به جهانی شدن وجود

---

[۲۹] - پیس ، پیشین ، ص ۵۹.

[30] - Vallat, Competence of UN.General Assembly, Hague Academy of International Law. Vol. 97.1959.

داشته است . از جمله رواقیون که در قرون پنجم و چهارم بیش از میلاد مسیح معتقد بودند که مردم جهان اعضای یک جامعهٔ جهانی هستند، یاسیسرون خطیب نامور رومی که می‌گفت جامعهٔ جهانی یعنی جامعهٔ کل بشری ، اما این دیدگاه‌ها در آن زمان آرمانی بیش نبود و فرسنگها با نظریهٔ جهانی شدن به مفهوم امروزی فاصله داشت .

اگر از جهان دیروز درگذریم، وارد جهان امروز می‌شویم . در جهان امروز ، اولاً جهانی شدن به صورت یک نظریهٔ علمی ارائه شده و نظریه پردازان و طرفداران بسیاری یافته است .ثانیاً جهانی شدن از شکل محض یک نظریهٔ علمی خارج شده و جنبهٔ آکادمیک و دانشگاهی پیدا کرده و به عنوان یک رشتهٔ میان رشته ای در آمده است . ثالثاً جهانی شدن از نظریه به عمل تبدیل شده و به اشکال متفاوتی در شئون مختلف جامعهٔ بین‌المللی نمود یافته تا آنجا که جامعهٔ بین‌المللی را به جامعهٔ جهانی تبدیل کرده است .

جلوه‌های جهانی شدن را می‌توان در اقتصاد ، تجارت ، ارتباطات ، رسانه‌ها ، بهداشت ، پزشکی ، فناوریهای نوین اطلاعات و به طور کلی علوم و فناوری ملاحظه نمود. از جملهٔ این جلوه‌ها ، جهانی شدن حقوق و به ویژه حقوق بین‌الملل است . مسلماً هنگامی که جهانی شدن در عرصه‌های مختلف زیست بین‌المللی تحقق پذیرد، حقوق نیز بالمأل به آن عرصه‌ها وارد خواهد گردید .

یقیناً عواملی چون حاکمیت‌های مستقل کشوری می‌تواند مانعی در راه جهانی شدن حقوق بین‌الملل به شمار آیند . اما در مقابل ، پدیده ای به نام جامعهٔ مدنی جهانی توانسته نظام وستفالیایی حقوق بین‌الملل را در هم ریخته و نظام جدید فرا وستفالیایی برقرار کند .

امروزه به رغم مرزبندیهای جغرافیایی کشورها و اذعان به امری بودن قواعدی چون احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورها و عدم مداخله در امور داخلی کشورها ، قواعد حقوقی ، مخصوصاً قواعد حقوقی بین‌الملل ، جهانی شده یا در حال جهانی شدن است .

در این رابطه ، سازمانهای بین‌المللی، اعم از بین الدول یا غیر دولتی ، نقش بسزایی ایفا کرده و می‌کنند .از جمله سازمان ملل متحد و به ویژه مجمع عمومی به عنوان نهادی که می‌توان آن را بهترین وجه ممکن، نهاد دموکراتیک نامید ، نقش داشته است .

جهانی شدن حقوق که در واقع جهانی شدن حقوق بین‌الملل است ، عمدتاً مرهون تصمیمات مجمع عمومی سازمان ملل متحد است ، این مجمع عمومی است که توانسته با شرکت نمایندگان کلیهٔ کشورهای جهان ، تصمیمات مهمی اتخاذ کند. این تصمیمات هر چند به ظاهر توصیه ای و غیر الزام آور هستند ، اما از اعتبار حقوقی والایی برخوردارند و نقش فعالی در توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل ایفا می‌کنند ، تا بدانجا که می‌توان مجمع را در اتخاذ چنین تصمیماتی دارای صلاحیت شبه قانونگذاری بین‌المللی دانست . نقش مجمع در تحقق و اجرای اهداف و اصول جهانی ملل متحد ، در تهیه و تنظیم معاهدات عام بین‌المللی ، در شناسایی و تأئید عرفی بودن قواعد حقوق بین‌الملل عام ، در ایجاد سابقه عرفی و حتی به زعم برخی در ایجاد قواعد عرفی ، در تفسیر رسمی مقررات منشور و به طور کلی حقوق بین‌الملل عام (مخصوصاً با کمک دیوان بین‌المللی دادگستری) و بالاخره ، در وضع قواعد جدید در مورد مسائل جدید حقوق بین‌الملل، بسیارتعیین کننده است .

خوشبختانه در آغازین سالهای قرن بیست و یکم ، فرایند گذار از حقوق بین‌الملل وستفالیایی و حتی حقوق بین‌الملل لوتوسی به حقوق بین‌الملل معاصر و از حقوق بین‌الملل معاصر به حقوق بین‌الملل جهانی را شاهدیم .

وضعیت موجود ، مرحلهٔ تکامل یافتهٔ جهانی شدن حقوق بین‌الملل است ، اما نه مرحله ای که ایده ال باشد. مسلماً امروز چراغ راه فرداست .

جهان فردا ، جهانی است در مرحلهٔ کمال مطلوب و مرحلهٔ پیشرفت که فعلاً آرمان گرایانه به نظر می‌رسد ، اما روند توسعه و تحول آن در حقوق بین‌الملل از هم اکنون آشکار است .

بنابراین ، جهانی شدن کامل حقوق بین‌الملل ، یعنی مرحلهٔ کمال توسعه و تدوین

حقوق بین‌الملل به کمک نهادهایی چون مجمع عمومی سازمان ملل متحد دیر نخواهد بود .جهانی که در آن شاهد حقوقی به نام «حقوق بین‌الملل جهانی» باشیم.

در پایان، پرسش‌ها و نکات مطروحه توسط آقای پطروس غالی دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد را مرتبط با موضوع است، بازگو می‌کنیم.

– آیا جهانی شدن می‌تواند سازمان ملل متحد را در اجرای وظایفش تقویت کند؟ یا برعکس، آن را تضیعف خواهد کرد؟

– آیا سازمان ملل متحد می‌تواند جهانی شدن را اداره و مدیریت کند؟

– آیا سازمان ملل متحد می‌تواند اعتماد جهانی را بر خود ایجاد کند؟

به زعم ایشان، یک مطلب واضح است و آن این که جهانی شدن به خودی خود نه خوب است و نه بدو قضا و قدر در این که راهی ندارد.

ما باید شهامت پذیرش این را داشته باشیم که جهانی شدن آن چیزی خواهد بود که ما می‌سازیم.[۳۱] به امی آن روز.

[۳۱] غالی، پطس پطرس، پیشین.

بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد: رویکردهای نوین مجمع عمومی

حسن کمالی نژاد[1]

زیر نظر دکتر امیرحسین رنجبریان
استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

"حقوق بشر، اساس وجود انسانی و همزیستی است. آنچه موجب نیروی حقوق بشر می‌شود، جهان شمولی آن است: مرزی نیست، سنگری نیست، مانعی نیست که حقوق بشر نتواند از آن بگذرد." کوفی عنان، دبیرکل پیشین ملل متحد، سخنرانی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، به مناسبت روز جهانی حقوق بشر (آذر ۱۳۷٦).

مقدمه

پیدایش سازمان‌های بین‌المللی به عنوان دسته جدیدی از تابعان حقوق بین‌الملل از اوایل سده بیستم، و واگذاری و شناسایی برخی صلاحیت‌ها و اختیارات برای آنان، به تدریج دولت‌ها را از ورود آنان در امور حاکمیتی و ملی خود نگران ساخت. صلاحیت جامعه ملل به علت نگرانی دولت‌های آمریکایی نسبت به مداخله خارجی در مسائل

---

[1] دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل دانشگاه تهران

تحت صلاحیت ملی شان، در یک مورد[۲] محدود به منع مداخله در امور داخلی دولت‌های عضو گردید.[۳] این نگرانی در مورد سازمان ملل متحد نیز که دارای اختیارات و صلاحیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اجرایی به مراتب بیشتر نسبت به جامعه ملل بود، وجود داشت.[٤] منشور ملل متحد بر اساس بند ۷ ماده ۲ که بیان کننده اصولی است که سازمان و اعضایش طبق آن عمل می‌کنند، مقرر می‌دارد سازمان نمی‌تواند در اموری که اساساً جزو صلاحیت داخلی هر دولتی است دخالت کند، یا اعضا را ملزم کند چنین اموری را تابع مقررات منشور قرار دهند، اما این اصل به اعمال اقدامات قهری طبق فصل هفتم خدشه وارد نمی‌کند. برخلاف اصل منع مداخله دولت‌ها در امور داخلی یکدیگر که به طور صریح در منشور ذکر نشده و خاستگاه اصلی آن عرف بین‌المللی است، اصل منع مداخله سازمان ملل در مسائل تحت صلاحیت ملی دولت‌های عضو، ریشه اولیه و صریح در منشور دارد و سپس ماهیت عرفی به خود گرفته است.

مداخله* در تعریف سنتی عبارت است از دخالت قهری یک دولت در امور داخلی دولت دیگر با هدف حفظ یا تغییر شرایط یک وضعیت.[۵] به عقیده اپنهایم *مداخله*،

---

[۲]. بر اساس بند ۸ ماده ۱۵ میثاق جامعه ملل در صورت بروز اختلاف بین اعضا، اگر شورای جامعه احراز کند که موضوع مورد اختلاف از اموری است که در صلاحیت ملی یک دولت عضو قرار دارد، نمی‌تواند برای حل آن اختلاف گزارش تهیه کند یا توصیه نماید. دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی، در تفسیر ماده مذکور بیان می‌دارد که استثنای مزبور بر صلاحیت جامعه ملل به سبب حمایت از استقلال دول عضو در برابر دخالت جامعه ملل است.

PCIJ Judgement, *Case Concerning Nationality Decrees Issued in Tunis & Morocco*, Judgement of 7 February 1923, p. 25.

[3]. Brierly, J. L., "Matters of Domestic Jurisdiction", *British Year Book of International Law*, 1925, vol. 6, pp. 8 -9.

[4]. Goodrich, M. L. & Hambro, E., *Charter of the United Nations, Commentary & Documents*, World Peace Founding, Boston, 1946, p. 71.

* Intervention

[5]. Oppenheim, L., *International Law*, 3rd edition, Longmans, London- New York, 1920, vol. 1, no. 134, p. 221.

شایان ذکر است که متن الکترونیکی کتاب فوق و صدها تالیف کلاسیک راجع به حقوق بین‌الملل از

دخالت ساده نیست، بلکه قِسمی از مفهوم کلی تر دخالت** است که با قهر همراه است و با مفهوم *همکاری* سازگار نیست.[۶] به عبارت دیگر مداخله در مفهوم سنتی‌اش، نوعی از دخالت همراه با اجبار است.[۷] در نتیجه مفهوم منع *دخالت* شامل ممنوعیت گسترده‌تری نسبت به منع *مداخله* است، با وجود این، معمولاً در ادبیات حقوقی این دو اصطلاح به جای یکدیگر به کار برده می‌شوند.[۸] همچنانکه در منشور نیز مقصود از منع مداخله سازمان ملل در امور داخلی دولت‌های عضو، منع دخالت و مفهوم موّسع آن مد نظر است. اصطلاح مداخله در این معنا دسته وسیعی از فعالیت‌ها از اقدامات نظامی تا اعمال فشارها و نفوذهای ماهرانه را شامل می‌شود.[۹] به سخن دیگر در رویکرد منشور، سازمان ملل به طور مطلق از مداخله در امور داخلی کشورها، خواه همراه با قهر و اقدامات نظامی باشد یا بدون آن، منع گردیده است؛ مگر در مورد اقداماتی که برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بر اساس فصل هفتم انجام می‌شود. گاه در رویه دولت‌ها هم توجه صریح به این مفهوم موّسع دیده می‌شود. به عنوان مثال برخی دولت‌های آمریکایی در معاهدات خود هرگونه مداخله اعم از سیاسی یا نظامی در امور داخلی

بزرگانی همچون گروسیوس، پوفندروف، بینکرشوک و دیگران، در آدرس http://www.archive.org/details/texts به صورت رایگان قابل مطالعه و دریافت است.

** Interference

6. Ibid., pp. 221- 222, & vol. 2, no. 50, p. 49.

در خصوص اینکه در چه مواردی از واژه Intervention یا Interference یا دیگر واژه‌ها باید استفاده کرد بین حقوقدانان اختلاف است. بنگرید به:

Wright, Q., "Legality of Intervention under the United Nations Charter", *American Society of International Law Proceedings*, 1957, vol. 51, p. 80.

7. Heinze, E. A., "Humanitarian Intervention: Morality & International Law on Intolerable Violations of Human Rights", *International Journal of Human Rights*, 2004, vol. 8, no. 4, p. 472.

8. Wood, S. M., "The Principle of Non-Intervention in Contemprory International Law: Non-Interference in a State's Internal Affairs Used to Be a Rule of International Law: Is It still?", *A Summary of the Chathman House International Law Discussion Group Meeting*, 28 February 2007, p. 1. Availabla at: http://www.chathamhouse.org.uk/publications/papers/download/-/id/480/file/6567_il280207.pdf (Visit: 20, 10, 2010).

9. Schachter, O., "Intervention & the United Nations", *Stanford Journal of International Studies*, 1968, vol. 3, p. 6.

یکدیگر را ممنوع دانسته اند.[۱۰] بنابراین در این نوشتار نیز مفهوم موّسع از مداخله منظور است.

به رغم پیش بینی سازِکار ویژه در منشور برای پاسداری و بازگردانی صلح و امنیت بین‌المللی و تضمین منع استفاده از زور در روابط بین‌المللی، سازِکار خاصی در مورد الزام دولت‌ها به رعایت و تضمین به رعایت حقوق بشر شهروندان‌شان پیش بینی نشد و تنها به ذکر برخی مقررات کلی ناظر بر ترویج و تشویق رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی بسنده گردید.[۱۱] به علاوه آنکه سازمان در مورد اخیر ملزم شد تا از طریق همکاری با دولت‌ها اقدام کند (بند۳ ماده ۱، بند ۳ ماده ۵۵ و ماده ٥٦ منشور). به ظاهر، منشور در مواردی که دولت‌ها حقوق بشر شهروندان خود را نقض می‌کنند یا مانع از إعمال اراده آزاد آنها برای تعیین سرنوشت سیاسی خود می‌شوند، حق مداخله سازمان ملل در امور داخلی آنان را برای وا داشتن‌شان به رعایت اصول و قواعد حقوق بشر و مردم سالار کردن ساختار حکومت‌شان به طور صریح شناسایی نمی‌کند. اما تحولات پس از تصویب منشور و عملکرد ارکان سازمان در اجرای منشور و همچنین دگرگونی اساسی در دو دهه اخیر سبب گردیده اند برخی قواعد حقوق بشر جایگاه قواعد آمره حقوق بین‌الملل را بدست آورند که در هیچ وضعیتی تخطی از آنها جایز نیست. به علاوه به تدریج حق بر دموکراسی نیز در عمل مورد شناسایی قرار گرفت و از سوی دیگر بین رعایت مقررات حقوق بشر و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی پیوند برقرار شد. در این خصوص، پرسش اصلی که به میان می‌آید این است که با توجه به برتری یافتن قواعد مربوط به حمایت از حقوق بشر و درخواست جوامع ملی برای داشتن حکومت‌های دموکراتیک و مردم سالار، آیا همچنان فعالیت سازمان ملل برای ترویج حقوق بشر و کمک به اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی ملت‌ها از طریق حمایت از دموکراتیزاسیون، تنها باید از راه همکاری و با احترام به اصل حاکمیت

[10]. Damrosch, L. F., "Politics Across Borders: Nonintervention & Nonforcible Influence over Domestic Affairs", *American Journal of International Law*, 1989, vol. 83, no. 1, p. 7.
[11]. Breen, C., "The Necessity of a Role for the ECOSOC in the Maintenance of International Peace & Security", *Journal of Conflict & Security Law*, 2007, vol. 12, no. 2, p. 262.

دولت‌ها صورت گیرد، و اقدامات مداخله گرانه باید فقط در چارچوب و محدود به فصل هفتم منشور باشد؟ رویه سال‌های اخیر سازمان ملل به ویژه مجمع عمومی که بر پایه گرایش در حال رشد انسان محور حقوق بین‌الملل بنا گردیده است، به نظر حاکی از تحول در اصل منع مداخله سازمان ملل به شکل مندرج در بند۷ ماده ۲ منشور است. نوشتار حاضر در صدد آزمون این مسئله و بررسی چگونگی این تحول در رویه مجمع عمومی سازمان ملل است.

در گفتار اول به مساله "حفظ صلح و امنیت بین‌المللی" و تحول این مفهوم می‌پردازیم. این بررسی از آن جهت ضرورت دارد که به طور کلی، جایگاه مجمع عمومی را در مسائل مربوط به حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مشخص کنیم. سپس عملکرد مجمع عمومی در تضمین رعایت حقوق بشر از طریق بررسی وضعیت نقض حقوق بشر توسط دولت‌ها را بررسی خواهیم کرد. در گفتار آخر نیز به فعالیت ارکان سازمان ملل به ویژه مجمع عمومی برای ترویج و حمایت از مردم سالاری و تعامل این فعالیت با اصل احترام به حاکمیت دولت‌ها و منع مداخله در امور داخلی آنها خواهیم پرداخت.

گفتار اول: حفظ و بازگردانی صلح و امنیت بین‌المللی

طبق دیباچه منشور، سازمان ملل متحد با تصمیم به "محفوظ داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ"، برای نیل به این هدف به متحد کردن نیروی خود برای پاسداری از صلح و امنیت بین‌المللی و با تشریک مساعی پایه گذاری شده است. همچنین طبق ماده ۱، هدف اصلی سازمان "حفظ صلح و امنیت بین‌المللی" است. با وجود نگرش وستفالیایی دولت‌ها به حاکمیت و منع مداخله سازمان ملل در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی اعضا است، اهمیت مساله حفظ صلح و امنیت بین‌المللی برای جامعه بین‌المللی سبب گردید تا دولت‌ها با چشم پوشی از بخشی از حاکمیت خود، به سازمان ملل اجازه دهند اعمال *اقدامات قهری*[*] برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده

[*] Enforcement Measures

داشته باشد. همانطور که گفتیم بند ۷ ماده ۲ منشور اشعار می‌دارد:

"هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، [سازمان] ملل متحد را مجاز نمی‌دارد تا در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی هر دولت قرار دارند مداخله کند ...؛ لکن این اصل خدشه ای به اعمال اقدامات قهری بر اساس فصل هفتم وارد نمی‌کند."

این بند به طور صریح ناظر بر اصل منع مداخله سازمان ملل در امور تحت صلاحیت ملی دولت‌ها است، نه اصل منع مداخله دولت‌ها در امور داخلی یکدیگر،[۱۲] که به طور تلویحی از دیگر اصول منشور از جمله احترام به حاکمیت دولت‌ها و منع توسل به زور استنباط می‌شود. مبنای قانونی مداخله سازمان در امور داخلی دولت‌ها، منشور است و بر اساس بند فوق، دلیل چنین مداخله ای نیز تنها باید حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و تا جایی باشد که برای اجرای این وظیفه ضروری است. مجمع عمومی نیز در برخی قطعنامه‌های ناظر بر فعالیت سازمان در سرزمین دولت‌های عضو، به طور صریح یا ضمنی بر رعایت اصل منع مداخله سازمان در امور داخلی اعضا تاکید داشته است. مجمع از جمله در قطعنامه‌های اخیر خود راجع به امدادهای بشردوستانه فوری در نتیجه بلایای طبیعی که سبب حضور گسترده سازمان ملل در سرزمین دول عضو گردیده است، بر اصل و رویه سازمان مبنی بر همکاری بین سازمان و دولت آسیب دیده از فاجعه طبیعی و درخواست آن دولت برای حضور سازمان تاکید می‌کند.[۱۳]

مداخله ممکن است بنا بر درخواست و تقاضا به عمل آید یا مبتنی بر اعمال حق و صلاحیتی که قبلاً مقرر شده است، باشد و یا به صورت خودسرانه صورت گیرد.[۱٤] اقدام مبتنی بر بند ۷ مذکور، همراه با رضایت قبلی دولت‌های عضو در زمان تصویب یا

---

[12]. Damrosch, L. F., op. cit., p. 8.

[13]. UN Docs. A/RES/64/294 (24 August 2010), preamble & Para. 2, & A/RES/64/76 (2 February 2010), preamble & Paras. 12 -13.

[۱٤]. مورژن، ژاک، "مداخله بین‌المللی بشردوستانه"، ترجمه محمود صور اسرافیل، *مجله حقوقی*، شماره ۲۲، ۱۳۷۷، ص ۱۵٤.

الحاق به منشور است. ضمن آنکه بر اساس بند ٦ ماده ۲ منشور، سازمان مراقبت خواهد کرد دولت‌های غیر عضو ملل متحد، تا جایی که برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است، بر طبق این اصول عمل کنند. به عبارت دیگر بند فوق با نادیده گرفتن اصل رضایی بودن معاهدات، مبنایی را برای مداخله سازمان در اموری که دولت‌های غیر عضو رضایت خود را به آن اعلام نکرده‌اند، فراهم می‌کند و "خلاف این قاعده متعارف را می‌پیماید که صلاحیت یک مرجع بین‌المللی منوط به رضایت است."[۱۵]

در این گفتار ابتدا مفهوم صلاحیت ملی مندرج در بند ۷ ماده ۲ مورد بررسی قرار می‌گیرد تا مقصود از "اموری که اساساً در صلاحیت داخلی هر دولت قرار دارند" روشن گردد؛ آن گاه پس از اشاره به تحول مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی و اصل منع مداخله سازمان ملل، به بحث در خصوص مرجع مسئول حفظ صلح و امنیت بین‌المللی می‌پردازیم.

۱- صلاحیت ملی

عبارت "اموری که اساساً در صلاحیت داخلی هر دولت قرار دارند" مندرج در بند ۷ مذکور، مشخص کننده صلاحیت سازمان ملل نسبت به صلاحیت اعضایش است.[۱٦] به واقع این بند در صدد ایجاد تعادل بین منافع ملی دولت‌های عضو و مصالح بین‌المللی است،[۱۷] و با منع سازمان ملل از تجاوز از مرزهای تعیین شده، رابطه میان سازمان و اعضا را تنظیم می‌کند.[۱۸] با اینحال معیاری برای تفکیک ایندو ذکر نشده

---

15. Wright, Q., op. cit., p. 85.

16. Institut de Droit International (hereinafter IDI), *La Détermination du Domaine Réservé et ses Effets*, Session d'Aix-en-Provence (29 Avril 1954), art. 2.

۱۷. افتخار جهرمی، گودرز، "صلاحیت ملی دولتها و منشور ملل متحد"، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره‌های ١٦ و ۱۷، پاییز ۱۳۷٤ تا بهار ۱۳۷۵، ص ۹۱.

18. Ruth, G., "United Nations Intervention in Internal Conflicts: Iraq, Somalia, & Beyond", *Michigan Journal of International Law*, 1994, vol. 15, issue 2, p. 534.

است،[۱۹] و محدوده این مرزها نیز به طور دقیق قابل تعیین نیست.[۲۰] به سخن دیگر، در منشور هیچ تعریف خاصی از مفهوم صلاحیت ملی وجود ندارد تا بر اساس آن مواردی را که سازمان به علت نقض یا تهدید صلح و امنیت بین‌المللی، می‌تواند در امور مشمول صلاحیت داخلی دولت‌ها مداخله کند، ضابطه مند و مشخص باشند.

پرسش این است که مفهوم صلاحیت ملی[۲۱] در بند یاد شده به چه معنا است؟ از یک دیدگاه و بدون توجه به عبارت پردازی بند مذکور، می‌توان صلاحیت داخلی دولت را چنین تعریف کرد: اقتدار انحصاری و استقلال یک دولت در تنظیم و اجرای نظم حقوقی مرتبط با سرزمین خود. در این دیدگاه مفهوم صلاحیت ملی با استقلال و اراده یکجانبه دولت ارتباط دارد. استقلال یک دولت بدین معنا است که آن دولت از حوزه ای از صلاحیت داخلی بهره مند است که می‌تواند با اختیار خود در آن به وضع و اجرای قانون بپردازد.[۲۲] امور تحت صلاحیت ملی نیز مسائلی هستند که حقوق بین‌الملل آنها را رها کرده، تصمیم گیری و اقدام نسبت به آنها را به خود دولت‌ها بدون دخالت نهادهای خارجی واگذار کرده است.[۲۳] در همین باره، دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای بارسلونا تراکشن و احمد دیالو بیان می‌دارد، مسایلی که حقوق بین‌الملل آنها را به نظم در نیاورده است، در صلاحیت ملی دولت‌ها قرار دارند، همانند مسائل راجع به

---

[۱۹]. افتخار جهرمی، پیشین.

[20]. Ruth, G., op. cit.

[۲۱]. برای مطالعه تفصیلی در این خصوص نگاه کنید به:

Akehurst, M., "Jurisdiction in International Law", *British Year Book of International Law*, 1973, vol. 46.

[22]. Wright, Q., op. cit., p. 79.

[23]. Pollux, "Domestic Jurisdiction", *Nordisk Tidsskrift for International Ret*, 1946, vol. 17, p. 13.

لازم به یادآوری است که نویسنده یاد شده به رغم آنکه دارای مقالات متعدد در نشریه‌های معتبر حقوق بین‌الملل است، از ذکر هویت واقعی خود امتناع نموده و نام مستعار "Pollux" را برای خود برگزیده است. برخی حقوقدانان عقیده دارند نام حقیقی وی، "Edvard Hambro" است. نگاه کنید به:

Kammerhofer, J., *Uncertainty in International Law: A Kelsenian Perspective*, Routlege, New York, 2011, P. 92, footnote 31.

تشکیل شرکت‌های تجاری.[۲۴] در پرونده فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی در و علیه نیکاراگوا هم می‌گوید: "سیاست داخلی یک دولت در صلاحیت انحصاری آن قرار دارد، به شرطی که هیچ تعهد ناشی از حقوق بین‌الملل را نقض نکند. هر دولتی از این حق بنیادین برخوردار است که نظام های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را انتخاب و اجرا کند."[۲۵] انستیتوی حقوق بین‌الملل نیز امور در صلاحیت ملی یک دولت را مسائلی می‌داند که حقوق بین‌الملل برای آن دولت تعهدی نسبت به آنها ایجاد نکرده باشد.[۲۶] در واقع بر اساس این دیدگاه که مفهوم مضیّق صلاحیت ملی را بیان می‌کند امور تحت صلاحیت ملی، مسائلی هستند که مقررات تنظیم کننده روابط دولت‌ها (مقررات معاهده ای و عرف بین‌المللی)، به هیچ وجه ناظر به آنها نیست.

لکن عبارت پردازی بند ۷ به ظاهر با این دیدگاه سازگار نیست. در این باره نماینده

---

[24]. ICJ Judgements, *Case Concerning Barcelona Traction, Light and Power Company, Limited (Belgium v. Spain)*, Second Phase, Judgment of 5 February 1970, pp. 33-34, & *Case Concerning Ahmadou Sadio Diallo (Republic of Guinea v. Democratic Republic of Congo)*, Judgment of 30 November 2010, para. 104.

[25]. ICJ Judgement, *Case Concerning Military & Paramilitary Activities* in & against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), Judgement of 27 June 1986, para. 258.

دیوان همچنین در رأی فلات قاره دریای اژه نتیجه می‌گیرد که اگر موضوعی در اصل بی ارتباط با حقوق بین‌الملل باشد و حقوق بین‌الملل آن را به نظم در نیاورده باشد، در صلاحیت داخلی دولت است، اما در صورتی که دولت مربوط نسبت به آن مساله در برابر دیگر دولت‌ها تعهداتی را بپذیرد، دیگر نمی‌توان آن را در صلاحیت داخلی دانست. در قضیه تفسیر معاهدات صلح هم می‌گوید تفسیر یک معاهده بین‌المللی دیگر موضوعی اساساً در صلاحیت داخلی یک دولت نیست، بلکه در قلمرو حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرد.

ICJ Judgements, *Case Concerning Aegean Sea Continental Shelf (Greece v. Turkey)*, Judgement of 19 December 1978, para. 59, & *Case Concerning* Interpretation of Peace Treaties with Bulgaria, Hungary & Romania, Judgement of 30 March 1950, pp. 70- 71.

دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی هم در قضیه احکام تابعیت در تونس و مراکش در خصوص مسائل انحصاراً در صلاحیت داخلی یک دولت بیان می‌دارد که مسائلی هستند که اگرچه ممکن است با منافع بیش از یک دولت مرتبط باشند، اما در اصل توسط حقوق بین‌الملل به نظم در آورده نمی‌شوند و در مورد این مسائل دولت مربوط تنها تصمیم گیرنده است.

PCIJ Judgement, op. cit., pp. 23- 24.

[26]. IDI. op. cit., art. premier.

ایالات متحد در هنگام مذاکرات کنفرانس سانفرانسیکو بیان می‌کند: بند مزبور از واژه "اساساً" استفاده می‌کند، نه از واژه "انحصارا" که در کنفرانس دامبارتون اُوکس پیشنهاد شده بود، در نتیجه ممنوعیت گسترده‌تری بر مداخله سازمان ملل وارد می‌کند.[۲۷] بر این اساس، سازمان ملل نه تنها از مداخله در اموری که اعضا نسبت به آنها صلاحیت انحصاری دارند منع می‌گردد، بلکه از دخالت در اموری نیز ناتوان است که مقررات حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی به طور مشترک بر آنها ناظر است، اما حکومت نظام حقوقی داخلی اعضا نسبت به آنها قوی‌تر است. وضع چنین ممنوعیت گسترده ای بر صلاحیت سازمان ملل در واکنش به پیشنهاد قدرت‌های بزرگ در کنفرانس سانفرانسیسکو بود که دولت‌های ضعیف‌تر را نسبت به تعدی سازمان به حاکمیت‌شان در آینده نگران ساخت. چرا که قدرت‌های بزرگ در پیش نویس بند ۷ مذکور پیشنهاد کردند سازمان ملل برای ارائه راه حل اختلاف‌ها صلاحیت داشته باشد، اگرچه مربوط به مسائلی باشد که در صلاحیت ملی دولت‌ها قرار دارند.[۲۸]

با این همه، صلاحیت ملی مفهومی است انعطاف پذیر[۲۹] و بستگی به توسعه حقوق بین‌الملل دارد.[۳۰] بنابراین همواره دامنه آن در حال تغییر و محدود شدن است. دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی هم در این باره بیان می‌دارد: اینکه آیا مساله ای در صلاحیت داخلی دولت است، امری نسبی است و بستگی به توسعه روابط بین‌المللی دارد.[۳۱] مشخص نبودن مرز صلاحیت ملی سبب شده است سازمان ملل از زمان تاسیس‌اش، همواره در صدد افزایش صلاحیت خود با هزینه کردن از صلاحیت اعضایش باشد.[۳۲] در رابطه بین سازمان ملل و اعضاء، اتخاذ تصمیم نسبت به اینکه آیا یک موضوع در صلاحیت ملی است یا در صلاحیت سازمان، توسط ارگان‌های سیاسی

27. Pollux, op. cit., p. 21.
28. Ibid., p. 18.
29. Ruth, G., op. cit., p. 524.
30. IDI, op. cit., art. premier.
31. PCIJ Judgement, op. cit., p. 24.
32. Ruth, G., op. cit.

سازمان همانند مجمع عمومی و شورای امنیت انجام می‌شود[۳۳] و نمی‌توان به طور دقیق مرز صلاحیت ملی دولت‌های عضو و اختیارات و وظایف سازمان ملل را مشخص کرد.

۲- مفهوم نقض یا تهدید صلح و امنیت بین‌المللی[۳۴]

در حقوق بین‌الملل معاصر انحصاراً سازمان ملل است که می‌تواند در امور داخلی دولت‌ها با هدف اقدام در مقابل تهدید صلح، نقض صلح و اقدامات تجاوزکارانه مداخله کند.[۳۵] با اینحال همانند مفهوم صلاحیت ملی، مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی در منشور تعریف نگردیده است تا به طور دقیق چارچوب فعالیت سازمان را در این مورد ترسیم کند. به طور سنتی صلح را به فقدان مخاصمه بین الدولی یا مداخله نظامی تعبیر کرده اند[۳۶] و مصداق سنتی تهدید یا نقض آن، مخاصمه مسلحانه بین‌المللی است. وظیفه اصلی سازمان ملل تنها پاسداری از صلح بین‌المللی نیست، بلکه تلاش برای حفظ یا بازگردانی امنیت بین‌المللی نیز از وظایف اصلی آن است که در معنای دقیق کلمه دارای مفهومی گسترده تر از حفظ صلح است. از بین رفتن یا تهدید امنیت بین‌المللی، هر وضعیت یا اقدامی است که نظم عمومی بین‌المللی را به هم ریزد یا به مخاطره اندازد و از جمله شامل مواردی می‌گردد که نقض یا تهدید صلح بین‌المللی تلقی می‌شود. با اینحال شورای امنیت در قطعنامه‌های خود به طور معمول تفکیکی بین

---

[33]. Ibid., p. 535.

[۳۴]. در اینجا ارزیابی نخواهد شد که آیا سازمان ملل در پاسداری و بازگردانی صلح وامنیت بین‌المللی موفق عمل کرده است یا خیر، بلکه صرفاً مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی بیان می‌شود. برای مطالعه در این باره بنگرید به:

Alvarez, J. E., "Judging the Security Council", *American Journal of International Law*, 1996, vol. 90, issue 1, & Cox, B., "United Nations Security Council Reform: Collected Proposals & Possible Consequences", *South Carolina Journal of International Law & Business*, 2009, vol. 6, issue 1.

[35]. Enabulele, A. O., "Humanitarian Intervention & Territorial Sovereingty: The Delimma of Tow Strange Bedfellows", *International Journal of Human Rights*, 2010, vol. 14, no. 3, p. 411.

[36]. Poltak, C., "Humanitarian Intervention: A Contemporary Interpretation of the Charter of the United Nations", *University of Toronto Faculty of Law Review*, 2002, vol. 60, issue. 2, p. 26.

این دو قائل نشده است و همواره آنها را در کنار یکدیگر ذکر می‌کند.[۳۷]

مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی از پایان جنگ سرد تا به امروز با تغییرات اساسی همراه بوده است[۳۸] و در توجیه مداخله نیز تحولاتی رخ داده است.[۳۹] تهدیدهای جدید صلح، هم دربردارنده بازیگران جدید و هم اقدامات جدید است و باعث گردیده شورای امنیت مفهومی بسیار موّسع از تهدید به صلح را اتخاذ کند.[۴۰] کلام منشور در مورد مفهوم نقض صلح و امنیت بین‌المللی آگاهانه مبهم گذاشته شده است و این ابهام به شورای امنیت صلاحیت وسیعی در تعیین وجود تهدید یا نقض صلح و امنیت بین‌المللی می‌دهد.[۴۱] از مسائلی که امروزه ممکن است به عنوان تهدید صلح تلقی گردد، مخاصمات مسلحانه داخلی است. در واقع سازمان ملل تا مدت‌ها، علاقه ای برای ورود به مخاصمات داخلی نشان نمی‌داد. زیرا با توجه به منع نشدن این دسته از مخاصمات در منشور، هر نوع توجه سازمان به آنها، ممکن بود به منزله دخالت در اموری تلقی شود که طبق بند ۷ ماده ۲ منشور اساساً در صلاحیت انحصاری دولت‌ها قرار دارند.[۴۲] اما نگرانی جامعه بین‌المللی از رعایت نشدن قواعد حقوق بشردوستانه در مخاصمات داخلی، سبب عطف توجه سازمان به این دسته از مخاصمات گردید.[۴۳]

---

[۳۷]. از جمله نگاه کنید به:

UN Docs. S/RES/1373 (28 September 2001), preamble, S/RES/1846 (2 December 2008), preamble, S/RES/1928 (7 June 2010), preamble & S/RES/1963 (20 December 2010), preamble.

[38]. Leininger, J., "Democracy & UN Peace-Keeping-Conflict Resolution through State-Building & Democracy Promotion in Haiti", *Max Planck Yearbook of United Nations Law,* 2006, vol. 10, p. 467.

[39]. Kreide, R., "Preventing Military Humanitarian Intervention? John Rawls & Jürgen Habermas on a Just Global Order", *German Law Journal*, 2009, vol. 10, no. 10, p. 95.

[40]. Wellens, K., "The UN Security Council & New Threats to the Peace: Back to the Future", *Journal of Conflict & Security Law*, 2003, vol. 8, no. 1, p. 16.

[41]. Jama, L. L., "Humanitarian Intervention: An Examination of the United Nations' Role in the Modern Age of Civil Conflicts", *Florida Journal of International Law*, Fall 1998 -Spring 2002, vol. 12, issue 3, p. 523.

[۴۲]. ممتاز، جمشید، رنجبریان، امیرحسین، *حقوق بین‌الملل بشردوستانه مخاصمات مسلحانه داخلی*، تهران، میزان، ۱۳۸۷، صص ٦٥-٦٤.

[43]. Cullen, A., *The Concept of Non-International Armed Conflict in International Humanitarian Law,* Cambridge University Press, New York, 2010, pp. 7- 8.

اگرچه در دوره جنگ سرد نیز شورای امنیت در معدود مواردی مخاصمات داخلی را تهدیدی برای صلح دانسته بود،[٤٤] لکن نمود واقعی فرآیند تفسیر موّسع از حفظ صلح[٤٥] را باید همزمان با بروز و رشد ناگهانی مخاصمات مسلحانه داخلی در دهه ۱۹۹۰ و نقض گسترده حقوق بشردوستانه دانست. اگرچه در چارچوب منشور برای قانونی تلقی کردن مداخله نیازی نیست که هدف از مداخله، بشردوستانه باشد،[٤٦] ولی جایگاه انسان در حقوق بین‌الملل سبب گردیده است بین رعایت حقوق بشردوستانه در مخاصمات داخلی با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی پیوند ناگسستنی برقرار گردد. با اینحال هر نوع مخاصمه داخلی را نمی‌توان تهدید صلح دانست. بلکه آن گونه ای که همراه با قربانی

---

[٤٤]. ممتاز، پیشین، ص ٦٩.

[٤٥]. برخی نویسندگان تفسیر موسع شورای امنیت از اختیاراتش را بر خلاف منشور می‌دانند. به عقیده آنان با توجه به اوضاع و احوالی که منجر به ایجاد منشور گردید، تمرکز منشور بر روی جنگ‌های بین‌المللی بود و نمی‌توان آن را با جنگ‌های داخلی [و دیگر وضعیت‌هایی که امروزه تهدید کننده صلح و امنیت تلقی می‌شوند] انطباق داد. زیرا برای تهیه کنندگان منشور تنها چنین جنگی موجب نگرانی بود و این از مقدمه منشور و ماده ۱ آن به خوبی نمایان است. بنابراین بند ۷ ماده ۲ منشور یک ممنوعیت گسترده بر مداخله سازمان ملل در مخاصمات مسلحانه داخلی [و دیگر مسائلی که امروزه شورای امنیت و مجمع عمومی آنها را در دستور کار خود قرار داده اند]، وضع می‌کند. بنگرید به:

De Bracton, H., "International Law, The United Ntions, & Intervention in Civil Conflicts", *Suffolk Transnational Law Review*, 1995, vol. 19, pp. 125, 127, 128 & 134.

چنین دیدگاهی با ظاهر ماده ۳۹ منشور سازگار نیست. به کار بردن واژه "هر" در ماده یاد شده که از الفاظ مفید معنای عموم است، به خوبی گویای آن است که تدوین کننده گان منشور بر آن بوده اند تا تعیین محتوای مفهوم "صلح و امنیت بین‌المللی" را به تحول خطرات و تهدیدهای فرا روی جامعه بین‌المللی بسپارند. در نتیجه مواردی را که سازمان بر اساس بند ۷ ماده ۲ مجاز به مداخله در امور داخلی دولت‌ها است نیز با توجه به توسعه مصادیقِ نقض و تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی، در حال تحول هستند و چنین تفسیری از منشور مگر در موارد محدود، مورد مخالفت دولت‌ها قرار نگرفته است.

[46]. Gregg, W. R., *About Face? The United States & The United Nations*, Lynne Rienner, London, 1993, Cited by; Heinze, E. A., op. cit., p. 473.

شدن گسترده و تلفات وسیع انسانی باشد، تهدید تلقی می‌شود.[۴۷]

نقض حقوق بشردوستانه و حقوق بشر در مخاصمات داخلی، سبب حضور گسترده سازمان ملل در سرزمین اعضا و اتخاذ تدابیر متعدد برای ریشه کنی و پیشگیری از وقوع مجدد مخاصمات داخلی در قالب *عملیات‌های ایجاد (تحکیم) صلح پس از ختم مخاصمه*[*] گردیده است. عملیات‌های ایجاد صلح پس از ختم مخاصمه شامل طیف وسیعی از فعالیت‌ها همانند بازسازی زیرساخت‌ها، رفع فقر، دموکراتیزاسیون،[**] برگزاری انتخابات، اداره سرزمین و کمک به تشکیل دولت می‌گردد.[۴۸] به رغم گسترش حضور سازمان ملل در سرزمین اعضا برای اجرایی کردن تدابیر پس از ختم مخاصمه، همچنان معیار قانونی برای حضور سازمان در سرزمین دولت‌های عضو، به خطر افتادن صلح بین‌المللی است. در این موارد شورای امنیت تعیین می‌کند چه مسائلی در قلمرو و از مصادیق مفهوم صلح و امنیت به شمار می‌آیند[۴۹] و چه نوع فعالیت‌ها برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی لازم است. اما واقعیت این است که شورای امنیت برای اقدامات خود و تجویز حضور سازمان ملل در سرزمین دولت‌های عضو نیازمند داشتن دلیل است[۵۰] و از صلاحیت مطلق برخوردار نیست. از دیدگاه یکی از نویسندگان، با توجه به منع نشدن مخاصمات داخلی در حقوق بین‌الملل، صلاحیت مداخله در مخاصمات داخلی و اقدامات پس از آن را در صورتی دارد که منتهی به به خطر افتادن صلح و ثبات بین‌المللی گردند.[۵۱]

فزونی نقض‌های شدید حقوق بشردوستانه و حقوق بشر در دهه ۱۹۹۰ و مرتبط

---

47. Wellens, K., op. cit., p. 22.

* Post-Conflict Peace-Building Operations

** Democratization

۴۸. به عنوان مثال نگاه کنید به:

Resolutions on the Situation in Côte d'Ivoire, UN Docs. S/RES/1609 (24 June 2005) & S/RES/1911 (28 January 2010).

49. Macklem, P., "Humanitarian Intervention & the Distribution of Sovereignty in International Law", *Ethics & International Affairs*, 2008, vol. 22, no. 4, p. 386.

50. Wellens, K., op. cit., p. 16.

51. Jama, L. L., op. cit., p. 524.

دانستن آن با حفظ صلح، سبب پیدایش مفهوم در حال نهادینه شدن «مسئولیت حمایت» گردید.[۵۲] بر اساس مفهوم مسئولیت حمایت، در صورتی که دولت مربوط از انجام مسئولیت خود در جلوگیری از ارتکاب جنایات ضد بشریت، ژنوسید، پاکسازی قومی و جنایات جنگی علیه جمعیت‌اش ناتوان باشد یا تمایل به آن نداشته باشد، مسئولیت ثانوی بر عهده جامعه بین‌المللی است تا از طریق شورای امنیت برای حمایت از آنها اقدام کند. در این راستا استثنای بند ۷ ماده ۲ پایه حقوقی مناسب برای مداخله شورای امنیت در هنگامی که نقض گسترده و شدید حقوق بشر تهدید کننده صلح و امنیت بین‌المللی باشند، فراهم می‌کند[۵۳] و مداخله شورای امنیت یا تجویز مداخله برای حمایت از انسانیت با برخی شروط، نه تنها قابل پذیرش و رواست، بلکه ملزم و موظف به آن است.[۵۴] از تازه ترین مصادیق اجرای مسئولیت حمایت را می‌توان صدور قطعنامه ۱۹ ژانویه ۲۰۱۱ شورای امنیت دانست که در پی گزارش‌هایی[۵۵] مبنی بر احتمال وقوع

---

[۵۲]. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:

Report of the International Commission on Intervention & State Sovereignty (ICISS), "The Responsibility to Protect" (2001). Available at: www.iciss.gc.ca (Visit: 31, 7, 2010).

همچنین بنگرید به: عرب اسدی، شیما، *مسئولیت به حمایت در چهارچوب امنیت جمعی*، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.

[53]. Heinze, E. A., op. cit., p. 473.

[54]. Peters, A., "Humanity as the A & Ω of Sovereignty", *European Journal of International Law*, 2009, vol. 20, no. 3, p. 515.

[۵۵]. در این خصوص نگاه کنید به سخنان مشاوران ویژه دبیرکل سازمان ملل راجع به جلوگیری از ژنوساید و راجع به مسئولیت حمایت:

Statements Attributed to UN Secretary-General's Special Advisers on the Prevention of Genocide & the Responsibility to Protect on the Situation in Côte d' Ivoire (Issued 29 December, 2010), Available at: http://www.un.org/preventgenocide/adviser/pdf/Special%20Advisers%27%20Statement%20on%20Cote%20d%27Ivoire,%2029%20.12.2010.pdf (Visit: 20, 1, 2011).

همچنین بنگرید به سخنان مشاوران مذکور پس از تصویب قطعنامه فوق الاشاره:

Statements Attributed to the UN Secretary-General's Special Advisers on the Prevention of Genocide & the Responsibility to Protect on the Situation in Côte d'Ivoire (Issued 19 January, 2011), Available at: http://www.un.org/preventgenocide/adviser/pdf/OSAPG,%20Special%20Advisers%20Statement%20on%20Cote%20d%27Ivoire,%2019%20Jan%202011.pdf (Visit: 20, 1, 2011).

ژنوسید، جنایات علیه بشریت و جرایم جنگی در ساحل عاج صادر شد. شورا برای جلوگیری از وقوع احتمالی جنایات مذکور، اقدام به افزایش و نقل و انتقال نیروهای پاسدار صلح مستقر در ساحل عاج کرد و همچنین خواستار منع سریع دسترسی گروه‌های ترویج کننده خشونت و سخنان تنفرآمیز در بین مردم از در اختیار داشتن رسانه‌ها گردید.[۵۶] قطعنامه‌های شورای امنیت در مورد وضعیت لیبی، به نظر می‌رسد از دیگر موارد عملی کردن دکترین مسئولیت حمایت است. شورا در قطعنامه ۲۶ فوریه ۲۰۱۱ با یادآوری اینکه مسئولیت اولیه حمایت از مردم لیبی بر عهده دولت مربوط است، برای حمایت از آنان در مقابل خشونت، اقدام به وضع تدابیر الزام آور از جمله ارجاع وضعیت لیبی به دیوان کیفری بین‌المللی و تحریم‌های تسلیحاتی، مالی و مسافرتی نمود.[۵۷] همچنین با حمایت اتحادیه اروپایی، اتحادیه آفریقایی و اتحادیه عرب[۵۸] با تصویب قطعنامه ۱۹۷۳، "منطقه پرواز ممنوع" را بر فراز لیبی ایجاد کرد.[۵۹] مجمع عمومی نیز همسو با شورای امنیت، عضویت دولت لیبی را در شورای حقوق بشر به حال تعلیق در آورد.[۶۰]

صلح و امنیت بین‌المللی دو عنصر اساسی نظم عمومی بین‌المللی هستند. در گذشته،

---

56. *Resolution on the Situation in Cote d'Ivoire*, UN Doc. S/RES/1967 (19 January 2011), Paras. 1-10.

57. *Resolution on the Peace & Security in Africa*, UN Doc. S/RES/1970 (26 February 2011).

در حمایت از اقدام شورای امنیت، اتحادیه اروپایی تحریم‌هایی را علیه دولت لیبی و مقامات آن وضع کرد و اتحادیه عرب هم برای اولین بار عضویت دولت لیبی را به علت نقض شدید حقوق بشر به حال تعلیق در آورد.

European Voice, *EU Adopts Libya Sanctions* (28 Fabrurary 2011), Available at: http://www.europeanvoice.com/article/2011/february/eu-to-impose-sanctions-on-libya/70386.aspx, Reuters, *EU Adds Libyan Fund, Cenbank to Sanctions List* (10 March 2011). Available at: http://www.reuters.com/article/2011/03/10/libya-eu-sanctions-idUSBRU01135320110310 (Visit: 6, 4, 2011). UN News Centre, *Ban Strongly Condemns Qadhafi's Actions against Protesters, Calls for Punishment* (23 February 2011), Available at: http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=37599&Cr=Libya&Cr1= (Visit: 10, 3, 2011).

58. *Security Council 6498th Meeting* (17 March 2011), UN Doc. SC/10200.

59. *Resolution on the Situation in Lybia*, UN Doc. S/RES/1973 (17 March 2011), paras. 6- 12.

60. *Resolution on the Suspension of the Rights of Membership of the Libyan Arab Jamahiriya in the Human Rights Council*, UN Doc. A/RES/65/265 (3 March 2011), para. 1.

توجه سازمان ملل بر حفظ صلح بین‌المللی متمرکز بود، تا پاسداری از امنیت بین‌المللی. پایان جنگ سرد و پیدایش تهدیدهای جدید علاوه بر تحول در نگرش به مفهوم صلح، توجه سازمان ملل به مقوله امنیت بین‌المللی را نیز در پی داشت و شورای امنیت دریافت که تهدیدهای غیر نظامی نیز ممکن است تهدید علیه امنیت بین‌المللی تلقی شوند.[۶۱] تهدیدهای جدید سبب پیدایش مفهوم جدید امنیت انسانی[۶۲] گردید.[۶۳] این دکترین در صدد تغییر رویکرد سنتی امنیت از امنیت دولت به امنیت بشریت است.[۶۴] هدف آن، حمایت از امنیت نسل بشر در مقابل خطرها و تهدیدها است. در مفهوم امنیت انسانی است که گزارش *جهانی امن تر؛ مسئولیت مشترک ما*، فقر و بیماری‌های مسری و چالش‌های محیط زیستی را با صلح و امنیت جمعی پیوند می‌زند.[۶۵] بنابر این دیدگاه علاوه بر مخاصمات داخلی، برخی دیگر وضعیت‌های داخلی که فاقد جنبه خصمانه هستند، نیز ممکن است تهدید کننده صلح و امنیت بین‌المللی تلقی شوند.[۶۶] برای اولین بار گزارش مذکور به طور رسمی پیشنهاد کرد دامنه صلاحیت شورای امنیت در پاسخ به تهدیدهای امنیتی جهانی افزایش یابد[۶۷] و سازمان ملل هم در حال انطباق دادن خود با این تحولات است.[۶۸]

در عمل شورای امنیت چنین رویه ای را حتا قبل از تهیه گزارش یاد شده، در پیش

---

[61]. Sindico, F., "Climate Change: A Security (Council) issue ?", *Carbon & Climate Law Review*, 2007, vol. 1, p. 30.

[۶۲]. برای مطالعه در مورد تاریخچه و بحث انتقادی در این خصوص ر.ک. به:

Bosold, D. & von Bredow, W., "Human Security: A Radical or Rhetorical Shift in Canada's Foreign Policy?", *International Journal*, 2006, vol. 61, issue 4, & Oberleitner, G., "Human Security: A Challenge to International Law?", *Global Governance*, 2005, vol. 11, issue 2.

[63]. Leininger, J., op. cit., p. 467.

[64]. Newman, D., "A Human Security Council? Applying a "Human Security" Agenda to Security Council Reform", *Ottawa Law Review*, 2000, vol. 31, issue 2, p. 216.

[65]. *Report of the Secretary-General's High-Level Panel on Threats, Challenges & Change*; *A more Secure World: Our Shared Responsibility* (2004), Paras. 44-73.

[66]. Leininger, J., op. cit., p. 467.

[67]. Wolf, J., "Responses to Non-Military Threats: Environment, Disease, & Technology", in Danchin, P. G. & Fischer, H., *United Nations Reform & the New Collective Security*, Cambridge University Press, New York, 2010, p. 173.

[68]. Leininger, J., op. cit., p. 467.

گرفت. به عبارت دیگر در دهه اول قرن بیست و یکم هم شورا با تفسیر موّسع از منشور، صلاحیت خود را در زمینه پاسداری از امنیت بین‌المللی گسترش داده است. لازمه تفسیر موّسع شورای امنیت از صلاحیت خود، کم اهمیت شدن اصل منع مداخله سازمان ملل در امور داخلی دولت‌ها است. زیرا این تفسیر شامل طیف وسیعی از مسائل از مقابله با تغییرات آب و هوایی و بیماری‌های مسری مانند ایدز تا مبارزه با دزدی دریایی و تروریسم می‌شود. شورا در قطعنامه‌های متعدد خود اقدامات دزدی دریایی اطراف سواحل سومالی و تروریسم را موجب تهدید صلح و امنیت بین‌المللی می‌داند[۶۹] و با توسل به اختیارات خود ناشی از فصل هفتم منشور، دولت‌ها را مکلف می‌کند در نظام حقوقی داخلی خود، اقدامات دزدی دریایی و تروریسم را جرم انگاری و مورد تعقیب کیفری قرار دهند.[۷۰] در واقع، شورا با ورود به صلاحیت انحصاری دولت‌ها در زمینه‌های قضایی و قانونگذاری، به آنها دستور می‌دهد اقدامات خاصی را برای مقابله با دزدی دریایی و تروریسم در نظام داخلی شان انجام دهند. همچنین شورای امنیت در راستای تفسیر موّسع از صلاحیت خود ناشی از فصل هفتم منشور، به طور عملی در سال ۲۰۰۰ موضوع ایدز به عنوان تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌المللی[۷۱] را در دستور کار خود قرار داد[۷۲] و در اجلاس ۱۷ آوریل ۲۰۰۷ نیز مساله ارتباط بین انرژی، امنیت و تغییرات اقلیمی را بررسی کرد.[۷۳] در نشست ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ نیز عوامل اقتصادی و اجتماعی مخاصمات داخلی از جمله فقر و توسعه نیافتگی را مورد توجه قرار داد.[۷۴]

---

[۶۹]. از جمله نگاه کنید به:

Resolutions on the Situation in Somalia, UN Docs. S/RES/1950 (23 November 2010), preamble, & *Threats to International Peace & Security Caused by Terrorist Acts*, S/RES/1963 (20 December 2010), preamble.

[70]. UN Docs. S/RES/1950, Paras. 12- 13, & S/RES/1963, preamble.

[71]. *Resolution on the Responsibility of the Security Council in the Maintenance of International Peace & Security: HIV/AIDS & International Peacekeeping Operations*. UN Doc. S/RES/1308 (17 July 2000).

[72]. Sindico, F., op. cit., p. 30.

[73]. *Security Council 5663rd Meeting (17 April 2007)*. UN Doc. SC/9000.

[74] .*Security Council 6479th Meeting (11 February 2011)*. UN Doc. SC/10172.

۳- مرجع مسئول حفظ صلح و امنیت بین‌المللی

منشور به طور صریح مسئولیت اولیه اجرای وظیفه مداخله سازمان ملل برای پاسداری یا بازگردانی صلح و امنیت بین‌المللی را به عهده شورا امنیت سپرده است (بند ۷ ماده ۲، بند۲ ماده ۱۱ و بند۱ ماده ۲٤). به رغم اینکه سازمان ملل با هدف ساختن بنای هنجاری جدید و جامع در روابط بین‌المللی متولد شد،[۷۵] اما از همان ابتدا شورای امنیت به علت سلطه منافع اعضای دایم بر تصمیم گیری‌ها و عملکرد آن، در اجرای موثر نظم تدوین شده پس از جنگ دوم جهانی در زمینه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ناکام ماند. پس از تجدید فعالیت در دهه ۱۹۹۰ به رغم برخی موفقیت‌ها، همچنان در موارد متعدد از اتخاذ اقدامات موثر از جمله مداخله در موارد ضروری ناتوان است. کارنامه شورا در قبال وضعیت‌های نقض صلح و امنیت بین‌المللی در سال‌های اخیر همانند مخاصمه سال ۲۰۰۸ گرجستان- روسیه، جنگ ۲۲ روزه غزه و درگیری چند روزه دو کره در نوامبر ۲۰۱۰ موید نارسایی‌های اساسی در این زمینه به نظر می‌رسد. به تعبیر یکی از نویسندگان، مخاصمه گرجستان نمونه آشکار وضعیت غامض موجود در حقوق بین‌الملل حاکم بر کاربرد زور و مداخله است که بیش از پیش ناکارآیی شورای امنیت را در این زمینه نشان می‌دهد.[۷٦]

از آنجا که سازِکار پیش بینی شده در منشور برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، استراتژی قابل دوام و کارا ارائه نمی‌کند،[۷۷] شورا برای اجرایی کردن مداخله‌های خود به همکاری با سازمان‌های منطقه ای روی آورده است.[۷۸] سند دستاورد نشست جهانی

---

75. Musiani, F., "War, Security, & Humanitarian Intervention in the United Nations Reform Agenda", *Peace & Conflict Review*, 2008, vol. 3, issue 1, p. 6.
76. Ibid., p. 1.
77. Levitt, J. I., "Pro-Democratic Intervention in Africa", *Wisconsin International Law Journal*, 2006-2007, vol. 24, no. 3, p. 786.
78. Badmus, I. A. & Ogunmola, D., "Towards Rebuilding a Failed State: The United Nations Intervention in the Post-Civil War Sierra Leone", *Journal of Alternative Perspectives in the Social Sciences*, 2009, vol. 1, no. 3, p. 731.

برای مطالعه بیشتر در این باره رجوع کنید به: صباحی، برزو، *نقش سازمان‌های منطقه ای در اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت*، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل، دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.

نیز بر اجرای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی توسط سازمان‌های منطقه ای تاکید می‌کند و سازمان ملل را به انعقاد موافقت نامه با آنها جهت همکاری دایم تشویق می‌کند.[۷۹] در واقع سند دستاورد جهانی نشان دهنده ارتباط دوفاکتویی است که اخیراً بین سازمان ملل و نهادهای منطقه‌ای توسعه یافته است و در این ارتباط سازمان ملل نقش تکمیلی دارد؛ سازمان به جای تحمیل رابطه مرئوسی و فرمانبرداری بر آنها، به یک نقش هماهنگ کننده روی آورده است.[۸۰] همچنین این همکاری در حل مسائل متعدد دولت‌های آفریقایی در سال‌های اخیر به خوبی نمایان است.

باید یادآوری کنیم که از کار افتادن شورای امنیت در نتیجه وتوهای پیاپی اعضای دایم در هنگام جنگ ۱۹۵۰ دو کره، سبب شد مجمع عمومی با توسل به صلاحیت عام خود قطعنامه اتحاد برای صلح[۸۱] را به تصویب برساند. با صلاحیت عامی که ماده ۱۰ منشور به مجمع اعطا می‌کند، می‌تواند با برخی محدودیت‌ها همان صلاحیت شورای امنیت را داشته باشد.[۸۲] بر اساس رویه ای که قطعنامه مذکور پایه گذاری نمود در صورتی که شورای امنیت به سبب اعمال حق وتوی اعضای دایم از انجام تدابیر ضروری ناتوان باشد، مجمع عمومی می‌تواند صلاحیت ثانوی خود را در مقابله با نقض صلح و امنیت بین‌المللی اعمال کند[۸۳] و برای حفظ امنیت جمعی مداخله کند.[۸۴] در تایید این رویه مجمع، دیوان بین‌المللی دادگستری در قضایای دیوار حائل و اعلامیه یکجانبه استقلال کوزوو بیان می‌دارد که صلاحیت شورای امنیت در خصوص صلح و امنیت بین‌المللی انحصاری نیست و مجمع عمومی نیز به ویژه بر مبنای قطعنامه اتحاد

---

79. *World Summit Outcome*, UN Doc. A/RES/60/1 (24 October 2005), Paras. 92, 93 & 170.
80. Musiani, F., op. cit., pp. 3- 4.
81. *Resolution on the Uniting for Peace*, UN Doc. A/RES/377(V) (3 November 1950).

برای مطالعه بیشتر در مورد قطعنامه مزبور بنگرید به:

Reicher, H., "The Uniting for Peace Resolution on the Thirtieth Anniversary of its Passage", *Columbia Journal of Transnational Law*, 1981, vol. 20, no. 1.

82. Andrassy, J., "Uniting for Peace", *American Journal of International Law*, 1956, vol. 50, issue 3, p. 564.
83. Ajaj, A. M., "Humanitarian Intervention: Second Reading of the Charter of the United Nations", *Arab Law Quaretly*, 1992-1993, vol. 7, p. 230.
84. Wright, Q., op. cit., p. 85.

برای صلح در این زمینه دارای صلاحیت است.[۸۵] محدودیت وارد بر صلاحیت عام مجمع آن است که منشور برای آن صلاحیت اجرایی نمی‌شناسد. بند ۲ ماده ۱۱ در این باره به طور صریح مقرر کند که مجمع عمومی هر مساله مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی که "اقدام در مورد آن ضروری باشد را باید به شورای امنیت ارجاع دهد." این محدودیت در مورد اقدامات مجمع بر اساس قطعنامه اتحاد برای صلح نیز وجود دارد و در این گونه وضعیت که شورای امنیت به علت اعمال حق وتو از اتخاذ هرگونه تدابیر لازم ناتوان است، تنها می‌تواند اعضا را به مداخله توصیه کند.[۸۶] بنابراین قطعنامه اتحاد برای صلح نمی‌تواند مجمع را به عنوان مرجع اجرا کننده مداخله برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی معرفی کند، اگرچه مرجع ثانوی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است.

با وجود این، تحول در مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی و شمول آن بر موضوعاتی همچون تغییرات آب و هوایی سبب شده است که برخی دولت‌ها خواهان آن باشند که مجمع عمومی در این زمینه صلاحیت خود را اعمال کند، نه شورای امنیت. به دیگر سخن، دسته ای از دولت‌ها به ویژه دولت‌های جهان سوم خواهان آن هستند که رسیدگی به بخشی از مصادیق تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی (تغییرات آب و هوایی)، خارج از اجلاس‌های شورای امنیت و توسط مجمع عمومی صورت گیرد. در اجلاس ۱۷ آوریل ۲۰۰۷ که شورای امنیت موضوع ارتباط بین انرژی، امنیت و تغییرات آب و هوایی را مورد مباحثه قرار داد،[۸۷] به رغم موضع دولت‌های اروپایی و دولت‌های در معرض آسیب از تغییرات آب و هوایی، دیگر دولت‌ها از جمله گروه دولت‌های ۷۷

---

[85]. ICJ Judgemants, Case Concerning *Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory*, Judgment of 9 July 2004, para. 26, & Case Concerning *Accordacnce with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo*, Judgement of 22 July 2010, Paras. . 40- 42.

[۸۶]. به کار بردن واژه‌هایی همچون " *discuss, consider, make recommendations, call, initiate studies*" در مواد ۱۰ تا ۱۷ منشور که در صدد بیان صلاحیت مجمع هستند، تایید کننده گفته فوق است.

[87]. *Security Council 5663rd Meeting* (17 April 2007). UN Doc. SC/9000.

و گروه دولت‌های آفریقایی و برخی دولت‌های آمریکای لاتین با بررسی این مساله در شورای امنیت به طور جدی مخالفت کردند و رسیدگی به آن را در صلاحیت ارکانی همچون مجمع عمومی دانستند.[۸۸]

به علاوه همانگونه که در گفتار بعدی خواهیم دید در موارد نقض شدید حقوق بشر که بر اساس درک نوین، نقض صلح و امنیت بین‌المللی تلقی می‌شوند، مجمع عمومی اقدام به بررسی وضعیت حقوق بشر در دولت‌ها و مداخله می‌کند، نه شورای امنیت. در واقع با اهمیت یافتن قواعد حقوق بشر و ارتباط آن با صلح و امنیت بین‌المللی، مجمع عمومی به طور عملی عهده دار حفظ صلح و امنیت بین‌المللی از جهت رعایت حقوق بشر گردیده است. در مواردی نیز که شورا به نحوی مسائل مربوط به حقوق بشر در یک دولت را بررسی می‌کند، به سبب آن است که به طور غالب وضعیت مزبور با یک مخاصمه داخلی پیوند خورده است. دخالت مجمع عمومی در مقابل نقض حقوق بشر، موجب گردیده است که علاوه بر استفاده از سازمان‌های منطقه ای برای اجریی کردن توصیه‌های خود، به اقدامات اجرایی همچون گسیل داشتن گزارشگران یا کارگروه‌های ویژه حقوق بشری به دولت مربوط، مشارکت در فرآیند انتقال به دموکراسی روی آورد. این رویه مجمع، متفاوت از رویه مبتنی بر قطعنامه اتحاد برای صلح است که مجمع اختیارات اجرایی ندارد. با این حال، نوع اقدامات اجرایی مجمع در مورد وضعیت‌های حقوق بشر نیز متفاوت از نوع اقداماتی است که بر اساس قطعنامه اتحاد برای صلح ممکن است توصیه گردد.

گفتار دوم: نقش مجمع عمومی در تضمین رعایت حقوق بشر

اگرچه مداخله خارجی تاریخ طولانی در روابط بین‌المللی دارد، اما مداخله با هدف پایان دادن به نقض جدی حقوق بشر توسط دولت‌ها یا بازیگران غیر دولتی، پدیده ای نو است.[۸۹] تحول در اصل منع مداخله برای حمایت از حقوق بشر خود مرهون

[88]. Ibid.
[89]. Kreide, R., op. cit., p. 95.

دگرگونی در سلسله مراتب هنجارهای حقوق بین‌الملل است. در عصر کنونی هنجارهای حقوق بشر نه فقط در سلسله مراتب هنجارهای اخلاقی در رأس قرار دارند، بلکه برتری آنها بر دیگر هنجارها در تمام پیکره حقوق بین‌الملل و رویه قضایی مورد حمایت است.[۹۰] امروزه حقوق بشر که هر انسان مستحق آن است، را باید ذاتاً جهان شمول دانست[۹۱] و تعهد احترام به آن دارای ویژگی إرگا امنس* و تعهد در مقابل کل جامعه بین‌المللی محسوب می‌شود.[۹۲] به عبارت دیگر در این نوع تعهد، یک تعهد بر عهده هر دولت در برابر کل جامعه بین‌المللی است و هر دولتی در حمایت از آن، منفعت حقوقی دارد.[۹۳] از این روی نمی‌توان آن را همانند گذشته، محدود به امور داخلی دولت‌ها دانست و اختیار دولت‌ها در رفتار با اتباع یا اشخاص ساکن در قلمرو سرزمینی یا تحت صلاحیت‌شان، انحصاری و نامحدود نیست.[۹٤] بنابراین بررسی رعایت حقوق بشر در مجمع عمومی سازمان ملل، جزیی از صلاحیت‌های آن به حساب می‌آید.

باید توجه داشت که نقض حقوق بشر همانگونه که از سوی دولت‌ها ممکن است، توسط موجودیت‌های غیر دولتی نیز امکان پذیر است. همچنین، نقض حقوق بشر ممکن است در مواردی شدید باشد و در مواردی اینطور نباشد. در اینجا موضع و عملکرد مجمع عمومی در رویارویی با نقض حقوق بشر را بررسی می‌کنیم.

---

[90]. Heinze, E. A., op. cit., p. 472.

[91]. Thakur, R., *The United Nations, Peace and Security: From Collective Security to the Responsibility to Protect*, Cambridge University Press, Cambridge, 2006, p. 94.

* Erga Omnes

[92]. Cassese, A., "EX Iniuriaiusoritur: Are We Moving towards International Legitimate of Forcible Humanitarian Countermeasures in the World Community?" *European Journal of Internatioanl Law*, 1999, vol. 10, no. 1, p. 26.

[۹۳]. رنجبریان، امیرحسین، "پویایی حقوق بین‌الملل و پایایی شکنجه"، *فصلنامه حقوق (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)*، دوره ۳۸، شماره ۱، ۱۳۸۷، ص ۲۱۵.

[94]. Enabulele, A. O., op. cit., p. 411.

۱- بررسی وضعیت نقض حقوق بشر

گذشته از سهم مجمع عمومی سازمان ملل در فرآیند هنجار سازی در زمینه حقوق بشر، در مقام اجرا مجمع عمومی بیش از سه دهه است که با صدور قطعنامه‌هایی تحت عنوان *وضعیت حقوق بشر*، به طور موردی و خاص اقدام به بررسی وضعیت حقوق بشر در دولت‌هایی می‌کند که در سرزمین‌شان، حقوق بشر به طور شدید و گسترده و همراه با برنامه نقض می‌شود. سرآغاز این اقدام مجمع عمومی را می‌توان بررسی *وضعیت حقوق بشر* در السالوادور در پی حوادث داخلی این کشور در اواخر دهه ۱۹۷۰ دانست.[۹۵] مجمع عمومی در قطعنامه راجع به *وضعیت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در السالوادور* سرکوب مخالفان این دولت و کوتاهی آن در جلوگیری از نقض شدید حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین توسط گروه‌های شبه نظامی را موجب نگرانی شدید می‌داند، از دولت مذکور می‌خواهد از طریق سازِکارهای داخلی اقدامات لازم را جهت متوقف ساختن کشتارها و ناپدیدی‌های جابرانه و سایر نقض‌ها انجام دهد.[۹۶] صدور این قطعنامه انگیزه ای شد برای مجمع عمومی که از آن پس به طور موردی قطعنامه‌هایی را در مورد وضعیت حقوق بشر در دولت‌هایی که حقوق بشر به صورت شدید نقض می‌گردد، صادر کند[۹۷] تا از این طریق بتواند از رفتارهایی که آنها را خودسرانه می‌داند، جلوگیری کند. اوج فعالیت مجمع در این زمینه را باید در اجلاس‌های میانه دهه پایانی قرن بیستم دانست، به گونه ای که مجمع عمومی در هر

---

[۹۵]. شایان یادآوری است که پیش از این تاریخ نیز مجمع قطعنامه‌هایی را راجع به نقض حقوق بشر از جمله منع تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی صادر کرده بود. لکن صدور آنها تحت عنوان "وضعیت حقوق بشر" نبود و تنها به گونه خاصی از حقوق بشر همانند منع تبعیض نژادی توجه داشت. نگاه کنید از جمله به:

Resolution on the Policies of Apartheid of the Government of South Africa, UN Doc. A/RES/2671(XXV)[A-F] (8 December 1970).

[96]. *Resolution on the Situation of Human Rights in El Salvador*, UN Doc. A/RES/35/192 (15 December 1980), Paras. 1-5.

[۹۷]. از جمله بنگرید به:

UN Docs. A/RES/36/172A, A/RES/37/184, A/RES/38/102 & A/RES/40/141.

یک از اجلاس‌های چهل و هفتم تا پنجاه سوم خود بیش از ده وضعیت حقوق بشر را مورد بررسی قرار می‌دهد که به نظر تا کنون بی سابقه می‌رسد.[۹۸]

بدیهی است هیچ دولتی نسبت به رسیدگی به کارنامه‌اش در زمینه رعایت حقوق بشر در یک مرجع بین‌المللی، آن هم نهادی که کم و بیش گرایش‌های سیاسی بر آن تاثیر می‌گذارد، تمایل ندارد. چرا که آن را در تعارض با حاکمیت[۹۹] خود می‌داند، در نتیجه ممکن است در مواردی که احساس به خطر افتادن حاکمیتش را کند، به شکلی مخالفت خود را بیان دارد. به عنوان مثال حزب نظامی حاکم میانمار در فاصله سال‌های ۲۰۰٤ تا ۲۰۰۷ نه تنها از همکاری با گزارشگر ویژه سازمان ملل که تقاضای دسترسی آزادانه به تمام سرزمین این دولت را داشت، شدیداً مخالفت می‌کرد، بلکه حتا از ورود وی به میانمار نیز جلوگیری می‌نمود.[۱۰۰]

این دسته از دولت‌ها عقیده دارند چنین رسیدگی‌ها و موشکافی‌ها در مورد وضعیت حقوق بشرشان در سازمان ملل که بدون موافقت آنها صورت می‌گیرد، بر خلاف بند ۷ ماده ۲ منشور بوده و مداخله در امور داخلی آنها محسوب می‌شود. اینها به ویژه دولت‌های منطقه خاورمیانه عقیده دارند اگرچه حقوق بشر جهان شمول است، اما همچنان باید اصول حاکمیت و منع مداخله در امور داخلی دولت‌ها محترم شمرده

---

[۹۸]. به عنوان مثال نگاه کنید به قطعنامه‌های مجمع عمومی در اجلاس پنجاه و سوم:

UN Docs. A/RES/53/165, A/RES/53/164, A/RES/53/163, A/RES/53/162, A/RES/53/161, A/RES/53/160, A/RES/53/159, A/RES/53/157, A/RES/53/156, A/RES/53/145 & A/RES/53/158.

[۹۹]. یکی از ابعاد حاکمیت، بعد بیرونی آن است که به معنای "استقلال خارجی" است. در تعریف حاکمیت می‌توان گفت: "حق بر فرمانروایی بر سرزمین معین و جمعیت ساکن در آن". تعریف مزبور هم بیانگر بعد خارجی و هم بعد داخلی مفهوم حاکمیت است.

Ayoob, M., "Humanitarian Intervention & State Sovereignty", *International Journal of Human Rights*, 2002, vol. 6, no. 1, p. 82.

[100]. Arendshort, J., "The Dilemma of Non-Interference: Myanmar, Human Rights, & the ASEAN Charter", *Northwestern Journal of International Human Rights*, 2009, vol. 8, issue 1, p. 108.

این شکل از بیان مخالفت از سوی برخی دیگر از دولت‌ها نیز ابراز شده است. از جمله بنگرید به:

UN Docs. A/65/370 (15 September 2010), Paras. 49- 50.

شوند.[۱۰۱] این عقیده مصون از انتقاد نیست، چرا که مفهوم جهان شمولی حقوق بشر عبارت است از اجرای یکسان حقوق بین‌المللی بشر در همه دولت‌ها. بدین معنا که دیگر اراده دولت تعیین کننده وضعیت حقوق بشر در سرزمینش نیست، و ناخودآگاه *تقدّس* اصول حاکمیت و منع مداخله تحت الشعاع قرار می‌گیرد. در واقع جهان شمولی حقوق بشر موجب جرح و تعدیل در اصل منع مداخله و حاکمیت دولت، هماهنگ با تحولات عصر حاضر راجع به انسان محور شدن حقوق بین‌الملل خواهد شد "که حاکمیت دولت را از بین نمی‌برد، بلکه صرفاً آن را در جایگاهش می‌نشاند."[۱۰۲]

همانگونه که اشاره شد نقض حقوق بشر و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی با یکدیگر در ارتباط هستند و منشور مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده شورای امنیت قرار داده است، اما رویه مجمع عمومی بر این قرار گرفته که در هنگام نقض حقوق بشر – در صورت فقدان مخاصمه مسلحانه– مسئولیت اولیه را بر عهده داشته باشد و حق مداخله ای را که سازمان بر اساس بند ۷ ماده ۲ منشور از آن بر خوردار است، اعمال کند. رأی مشورتی راجع به جبران خسارات وارد به کارکنان سازمان ملل نیز تایید کننده این برداشت از منشور است. به عقیده دیوان بین‌المللی دادگستری "حقوق و تکالیف [سازمان ملل] بستگی به اهداف و کار ویژه‌اش دارد که به طور ضمنی یا صریح از اسناد موسس استنباط می‌شود یا *اینکه در رویه توسعه یافته است*."[۱۰۳] (تاکید افزوده شده است). به نظر می‌رسد جز دولت‌هایی که وضعیت حقوق

---

[101]. Dhall, A., "Neo-Naturalism: A Fresh Paradigm in International Law", *World Futures*, 2010, vol. 66, no. 5, p. 371.

[102]. Peters, A., op. cit., p. 528.

[103]. ICJ Judgement, *Case Concening Reparation of Injuries Suffered in the Service of the United Nations*, Judgement of 11 April 1949, p. 180.

در برخی دیگر از آرای خود نیز به اصلاح مفاد منشور از طریق رویه ارکان سازمان ملل متحد اشاره می‌کند. از مواردی که به عقیده دیوان مقررات منشور از این طریق اصلاح گردیده است، رویه شورای امنیت در خصوص رأی ممتنع اعضای دایم آن است. بر اساس رویه مذکور، امتناع ارادی عضو دایم مانعی برای تصویب قطعنامه‌های شورا تلقی نمی‌شود و این فرایند به طور کلی توسط اعضای سازمان ملل پذیرفته شده و در وریه سازمان تثبیت گردیده است.

بشری‌شان مورد بررسی واقع می‌شود و برخی دولت‌هایی که همچنان خود را پایبند به اصل حاکمیت در معنای کهن آن می‌دانند، سایر دولت‌ها نسبت به این طرز استنباط از منشور ملل متحد که از طریق رویه مجمع عمومی به ظهور رسیده است، مخالفتی ندارند و پذیرش چنین برداشتی از منشور از سوی دولت‌ها رو به افزایش است. به عنوان مثال در رأی گیری در مورد قطعنامه ۲٤ فوریه ۲۰۰۹ راجع به *وضعیت حقوق بشر در کره شمالی* تنها ۲۲ دولت نسبت به صدور آن مخالفت کردند؛[۱۰٤] دولت‌هایی که خود در رعایت حقوق بشر کارنامه موفقی ندارند.[۱۰۵] اما در رأی گیری مشابه درخصوص قطعنامه ۲٦ مارس ۲۰۱۰، شمار آرای مخالف به ۲۰ رأی کاهش یافت.[۱۰٦] قطعنامه‌های راجع به وضعیت حقوق بشر میانمار در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ نیز شاهد کاهش آرای مخالف بوده اند.[۱۰۷]

بر اساس رویه کنونی مجمع عمومی، در مقابل دولتی که اقدام به نقض شدید حقوق بشر شهروندان خود می‌نماید، و برای الزام آن به خودداری از ادامه رفتارهای ظالمانه و غیر انسانی، مجمع عمومی می‌تواند حتا بدون موافقت دولت مزبور اقدام به بررسی کارنامه آن در زمینه حقوق بشر نماید. همانطور که بیان خواهد شد مجمع در حال پایه ریزی نظمی است که در آن "حاکمیت باید و بتواند قابل توجیه باشد."[۱۰۸] چرا که این مفهوم در اصطلاح مطلق حاکمیت وستفالیایی خود، در قرن بیست و یکم قابل پذیرش نیست[۱۰۹] و دیگر حاکمیت حتی برای ابر قدرت‌ها مطلق نیست.[۱۱۰] این

ICJ Judgement, *Case Concerning Legal Consequences or States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution 276 (1970),* Judgement of 21 June 1971, para. 22.

[104]. *General Assembly Voting Records*, UN Doc. A/RES/63/190 (24 February 2009).

[۱۰۵]. دولت‌هایی همچون چین، روسیه، سودان، لیبی، میانمار، سریلانکا، سومالی، سوریه، ونزوئلا، کوبا، مصر، گینه، اندونزی و زیمبابوه.

[106]. *General Assembly Voting Records*, UN Doc. A/RES/64/175 (26 March 2010).

[107]. *General Assembly Voting Records*, UN Docs. A/RES/63/245 (23 January 2009) & A/RES/64/238 (26 March 2010).

[108]. Peters, A., op. cit., p. 513.

[109]. Lenzerini, F., "Sovereignty Revisited: International Law & Parallel Sovereignty of Indigenous Peoples", *Texas International Law Journal*, 2006, vol. 42, issue 1, p. 189.

نوع از مداخله بر خلاف مداخله بشردوستانه – در مفهوم رایج آن- کمتر جلب توجه نموده و حساسیت دولت‌ها نسبت به آن کمتر است. در واقع مداخله نظامی به طور معمول با چالش‌هایی همراه است، اما در بیشتر موارد این مداخله غیر نظامی است که به نحو موثرتر می‌تواند اهداف سازمان ملل برای ترویج و رعایت جهان شمول حقوق بشر را تامین کند.

با وجود این، مداخله برای حمایت از حقوق بشر تنها به مجمع عمومی منحصر نیست، بلکه دبیرکل سازمان ملل نیز در این مورد نقش فعال و واکنشی به مراتب سریع تر دارد.[۱۱۱] وی در توضیح این نقش خود بیان می‌دارد: "من به عنوان دبیرکل سازمان ملل، هیچ گاه این ماموریت اساسی را فراموش نخواهم کرد: موضع گیری کنم، صحبت کنم برای حقوق بشر و منزلت بشریت. برای حمایت از ستم دیدگان عالم. برای سخن گفتن از طرف کسانی که سخنان‌شان غیر از این طریق شنیده نمی‌شود. برای ارائه کمک

[110]. Ibid., p. 159.

[۱۱۱]. برخی فعالیت‌های کمیساریای عالی حقوق بشر به عنوان رکن فرعی مجمع عمومی را هم باید در همین راستا بر شمرد. البته کمیساریای عالی با محدودیت‌های عملی که مجمع با آن مواجه است، روبرو نیست. اقدامات آن در بردارنده طیف وسیعی از دخالت‌ها است؛ از درخواست از دولت مربوط برای انجام اصلاحات در نهادهای کلیدی‌اش تا روانه کردن کمیسیون‌های حقیقت یاب برای بررسی نقض حقوق بشر. برای مثال پس از وقوع بحران سیاسی در تونس و آشوب‌های خیابانی در ژانویه ۲۰۱۱، کمیسر عالی یک هیات حقیقت یاب را برای بررسی وضعیت حقوق بشر به این کشور ارسال کرد. وی همچنین در فوریه ۲۰۱۱ از دولت روسیه درخواست نمود بدون تاخیر اصلاحات لازم را در نهادهای کلیدی‌اش برای نیل به حاکمیت قانون، مبارزه با فساد و رفع تبیعض انجام دهد. بنگرید به:

UN News Centre, *UN to Send Human Rights Team to Assess Situation in Tunisia* (19 January 2011), Available at: http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=37308&Cr=tunisia&Cr1=pillay & *Tunisia: UN Human Rights Team to Begin Assessment on Thursday* (26 January 2011), Available at: http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=37387&Cr=tunisia&Cr1= (Visit: 28, 1, 2011).

UN News Centre, *UN Rights Chief Urges Russia to Step up Efforts to Ensure Rule of Law, Accountability* (17 February 2011), Available at: http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=37556&Cr=russia&Cr1= (Visit: 19, 2, 2011).

به کسانی که نیازمند هستند."[۱۱۲] دبیرکل در راستای عملی کردن اظهاراتش، به فاصله اندکی از شروع نا آرامی‌های سیاسی ژانویه ۲۰۱۱ و سرکوب معترضان خیابانی در مصر، مخالفت خود را با هر گونه خشونت نسبت به تظاهرکنندگان به دولت مصر اعلام داشت و در حمایت از معترضان، اظهار داشت اعتراضات مردمی "فرصتی است [برای این دولت] جهت پرداختن به خواسته‌های قانونی مردم"،[۱۱۳] و از مقامات مصری خواست "تغییرات واقعی [در ساختار سیاسی] را سریعاً شروع کنند."[۱۱٤] چنین واکنشی از وی را همچنین در مورد سرکوب مخالفین دولت بحرین شاهد هستیم. وی از این دولت می‌خواهد به جای توسل به خشونت علیه مردم، به انجام اصلاحات اساسی که تضمین کننده حقوق شهروندانش است، روی آورد.[۱۱۵] یکی از آخرین موضع گیری‌های قاطع دبیرکل در این زمینه، اظهارات و درخواست‌های او برای اقدام فوری و موثر سازمان ملل در برابر سرکوب شدید و خونین راهپیمایی‌های اعتراض آمیز مردم لیبی است. وی در مخالفت با سرکوب مردم بیان می‌دارد که دولت لیبی با اعلام جنگ علیه مردمش، مشروعیتش را از دست داده است و باید به صدای مردمش گوش دهد.[۱۱٦]

---

[112]. UN New Centre, *Secretary-General Remarks at Park East Synagogue on the International Day of Commemoration in Memory of the Victims of the Holocaust* (New York, 22 January 2011). Available at: http://www.un.org/apps/sg/sgstats.asp?nid=5045 (Visit: 25, 1, 2011).

[113]. UN News Centre, *UN Chief Calls for End to Violence in Egypt* (26 January 2011). Available at: http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=37392&Cr=Egypt&Cr1= (Visit: 27, 1, 2011).

[114]. UN News Centre, *Intimidation of Media, Human Rights Groups in Egypt 'Outrageous,' Ban Says* (3 February 2011). Available at: http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=37459&Cr=egypt&Cr1= (Visit: 4, 2, 2011).

[115]. UN News Centre, *Bahrain: Ban Calls for Immediate End to Violence against Demonstrators* (17 February 2011), Available at: http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=37554&Cr=protests&Cr1= (Visit: 19, 2, 2011).

[116]. UN News Centre, *Ban Discusses Libya with Obama; Urges Punishment of those Responsible for Violence* (28 February 2011), Available at: http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=37647&Cr=libya&Cr1 (Visti: 10, 3, 2011).

۲- معیار مداخله: نقض حقوق بشر یا نقض شدید حقوق بشر؟

برای مشخص شدن موضع مجمع عمومی در مورد رسیدگی به نقض حقوق بشر و اینکه به طور معمول اقدام سازمان ملل بر چه نوع نقض متمرکز است، لازم است مفهوم " نقض شدید حقوق بشر" وآستانه ی تحقق آن بررسی گردد.

به طور کلی نقض زمانی رخ می‌دهد که نسبت به تعهد، تخلفی صورت گیرد. اما نقض شدید گونه ای از نقض است که با توجه به گستره و ماهیت آن، فی نفسه جدی باشد،[۱۱۷] اولاً می‌بایست ناشی از تخلف از قاعده آمره حقوق بین‌الملل باشد، ثانیاً بیانگر گستردگی تخلف باشد.[۱۱۸] بر توصیف یک قاعده به قاعده آمره، آثار خاصی مترتب است[۱۱۹] از جمله اینکه فراتر از تمامی قواعد معاهده ای موجود عمل خواهد کرد، بر حقوق داخلی نیز اثر خواهد گذاشت و هر اقدام یا قانون ناسازگار با خود را غیر معتبر می‌گرداند.[۱۲۰] همچنین اینکه دیگر دولت‌ها ملزمند برای جلوگیری و پایان دادن به تخلف از چنین قاعده ای با یکدیگر همکاری کنند.[۱۲۱] نقض شدید حقوق بشر هم از حیث کیفی و هم از جهت کمی با نقض‌های عادی متفاوت به نظر می‌آید[۱۲۲] و در مورد هنجارهایی به کار می‌رود که جامعه بین‌المللی نسبت به احترام و رعایت آنها حساسیت ویژه‌ای دارد. از دید حقوقدانان بزرگ، امروزه تردیدی نیست که قواعد حقوق بین‌الملل بشر ویژگی آمره به خود گرفته اند[۱۲۳] و "تقریبا رابطه‌ای ذاتی بین قواعد آمره و حقوق

---

[117]. International Law Commission, *2001 Draft articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts with Commentaries* (hereinafter ILC 2001 Draft Articles), *Chapter III (Serious Breaches of Obligation under Peremptory Norms of General International Law)*, commentary no. 1.

[118]. Ibid, art. 40, commentary no. 1.

[۱۱۹]. رنجبریان، پیشین، ص ۲۱۱.

[120]. Cançado Trindade, A. A., *International Law for Humankind: Toward a New Jus Gentium (II)*, RCADI, Tome 317, Martinus Nijhoff Publishers, Leiden/Boston, 2006, p. 276.

[121]. ILC 2001 Draft Articles, Art. 41 (1).

[122]. Heinze, E. A., p. 475.

[123]. Reisman, W. M., "Unilateral Action & the Transformations of the World Constitutive Process: The Special Problem of Humanitarian Intervention", *European Journal of Internatioanal Law*, 2000, vol. 11, no. 1, p. 15.

بشر وجود دارد."[۱۲٤] دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه نسل کشی به ماهیت آمره و إرگا امنس ارزش‌های بنیادین انسانی اشاره می‌کند.[۱۲۵] از سوی دیگر همانطور که در شرح کمیسیون حقوق بین‌الملل بر طرح مسئولیت دولت‌ها به درستی بیان گردیده است، نقض قاعده آمره‌ای که تهدیدی را بر حیات مردم یک دولت یا ارزش‌های اساسی انسانی وارد می‌کند، غیر قابل تحمل است.[۱۲٦] از پیش نویس کمیسیون بر می‌آید نقض‌هایی از حقوق بشر غیر قابل تحمل است که شدید باشند. از این غیر *قابل تحمل* بودن، می‌توان تعبیر به مجاز بودن اقدام و نادیده گرفتن نسبی حاکمیت دولت‌ها کرد. به دیگر سخن، نقض‌هایی غیر قابل تحمل بوده و اقدام در مقابل آنها مجاز است که شدید باشند.

رویه مجمع عمومی در بررسی وضعیت حقوق بشر نیز متکی بر همین ایده به نظر می‌رسد. از عملکرد مجمع عمومی بر می‌آید که مجمع در صورتی اقدام به بررسی وضعیت حقوق بشر می‌کند که موارد نقض دارای ویژگی "شدید" باشند. مجمع در قطعنامه‌های متعدد راجع به وضعیت‌های حقوق بشر[۱۲۷] برای بیان این ویژگی، از واژه‌هایی همچون *وسیع*، *گسترده*، *جدی* و *برنامه ریزی شده* استفاده می‌کند. قطعنامه‌های مجمع نشان می‌دهد که دخالت مجمع عمومی در صورتی است که حقوق بنیادین به طور شدید نقض گردد؛ یعنی حقوقی که دولت‌ها در میثاق‌های حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹٦٦) تعهد به رعایت و تضمین رعایت آنها نموده اند. بنابراین نقض شدید حقوق بشر در صورتی است که گسترده باشد و شمار قربانیان آن افراد متعددی باشند؛ همراه با برنامه ریزی بوده و مربوط به

---

124. Bianchi, A., "Human Rights & the Magic of Jus Cogens", *European Journal of International Law*, 2008, vol. 19, no. 3, p. 491.

125. ICJ Judgement, *Case Concerning Application of the Convention on the Prevention & Punishment of the Crime of Genocide (Bosnia & Herzegovina v. Serbia & Montenegro)*, Jugement of 26 February 2007, para. 147.

126. ILC 2001 Draft Articles, Article 40, Commentary no. 2.

۱۲۷. به عنوان مثال نگاه کنید به:

UN Docs. A/RES/35/192 (1980), A/RES/40/141 (1985), A/RES/62/222 (2008), A/RES/62/167 (2008), A/RES/63/245 (2009), A/RES/63/191 (2009) & A/RES/63/190 (2009).

حقوق بنیادین بشر به شرح مقرر در اسناد بین‌المللی باشد. علاوه بر عبارت پردازی قطعنامه‌های مذکور، وضعیت‌های خاص مورد رسیدگی مجمع نیز تایید کننده گفته پیشین است. وضعیت‌های خاص نقض حقوق بشر که در مجمع عمومی مورد بررسی قرار گرفته اند و در آنها دولت مربوط را به خودداری یا انجام برخی اقدامات و رعایت مقررات حقوق بشر فرا می‌خواند، وضعیت‌هایی هستند که دولت مربوط با برنامه ریزی، به طور شدید و گسترده حقوق بشر را نقض می‌کند. با وجود این، به نظر می‌رسد مفهوم، مصادیق و آستانه شدید بودن نقض نیز بر مبنای دگرگونی و توسعه ارزش‌های اساسی مورد احترام جامعه بین‌المللی، همواره در حال تغییر است.

نقض شدید حقوق بشر اگرچه ویژگی‌هایی دارد که در برخی موارد عناصر جنایات بین‌المللی را تشکیل می‌دهد، اما وقوع آن را همیشه نمی‌توان مساوی با وضعیتی دانست که ارتکاب این گونه جنایات را به همراه دارد. در حقوق بین‌الملل کیفری، برخی از جنایات بین‌المللی همانند جنایات ضد بشریت، با وقوع نقض شدید حقوق بشر پیوند ناگسستنی دارند. اما به نظر می‌رسد در همه موارد رابطه تساوی بین این دو برقرار نیست. در حقیقت نگرانی جامعه بین‌المللی نسبت به نقض شدید برخی قواعد حقوق بشر بیش از نقض شدید برخی دیگر است و بدین لحاظ در مواردی ممکن است نقض شدید حقوق بشر منتهی به ارتکاب جنایات بین‌المللی گردد و در مواردی چنین نشود. به سخن دیگر، همانطور که کمیسیون بین آمریکایی حقوق بشر می‌گوید صرفاً برخی از نقض‌های حقوق بشر ممکن است منتهی به ارتکاب جنایات ضد بشریت گردند.[۱۲۸] در نتیجه ملازمه ای بین ارتکاب و عدم ارتکاب جنایات بین‌المللی و مداخله یا عدم مداخله مجمع عمومی برای رسیدگی به وضعیت حقوق بشر در یک کشور وجود ندارد. به عنوان مثال نقض برنامه ریزی شده و گسترده حق آزادی بیان و دسترسی آزاد به اطلاعات مندرج در بند ۲ ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹٦٦،

[128]. Maritin, C., "Catching Up with the Past: Recent Decisions of the Inter-American Court of Human Rights Addressing Gross Human Rights Violations Perpetrated During the 1970-1980s", *Human Rights Law Review*, 2007, vol. 7, no. 4, p. 776.

اگرچه نقض شدید حقوق بشر یک ملت محسوب می‌شود و در عمل می‌تواند مانع از حق تعیین سرنوشت داخلی گردد، اما در حقوق بین‌الملل معاصر هنوز نمی‌توان آن را جرم بین‌المللی دانست. بنابراین برنامه ریزی و اجرای سانسور اطلاعات اگرچه نقض شدید حقوق بشر محسوب و می‌تواند موضوع مداخله واقع شود، ولی مطابق معاهدات و اسناد بین‌المللی مربوط، موجب مسئولیت کیفری بین‌المللی برای برنامه ریزان و مجریان به عنوان ارتکاب جرایم بین‌المللی به حساب نمی‌آید.

بنابر آنچه بیان شد، آستانه "شدید بودن" نقض حقوق بشر برای مداخله مجمع عمومی، از آستانه شدید بودن آن برای صدق ارتکاب برخی جنایات بین‌المللی که نقض حقوق بشر هم هست، پایین تر به نظر می‌آید. با وجود این، وضعیت‌هایی را که مجمع عمومی مورد بررسی قرار داده است، به طور معمول وضعیت‌هایی بوده است که در آنها برخی موارد نقض شدید حقوق بشر منجر به ارتکاب جنایات بین‌المللی نیز شده است، اما همانگونه که اشاره شد در بررسی تخلفات دولت مربوط، مجمع از تمامی موارد نقض انتقاد می‌کند چرا که *هوشیاری کامل* نسبت به همه موارد نقض حقوق بشر را وظیفه خود می‌داند.

در اینکه چه نوع حقوقی باید در معرض خطر باشد تا مجمع مداخله کند، باید گفت که مداخله مجمع امروزه شامل تمامی مصادیق حقوق بشر می‌شود. اما برای اینکه مداخله شورای امنیت در مفهوم بشردوستانه آن (نظامی) صورت گیرد، لازم است که حق حیات [و تمامیت جسمانی] در معرض خطر باشد.[۱۲۹] رویه دولت‌ها نیز تایید کننده این ادعا است.[۱۳۰]

۳- تحولات اخیر در عملکرد مجمع عمومی

مجمع عمومی در قطعنامه‌های اخیر خود پا را فراتر نهاده و با ریشه یابی و پی بردن به عوامل نقض شدید حقوق بشر، به طور صریح از دولت‌ها می‌خواهد بعضی قوانین و

[129]. Poltak, C., op. cit., pp. 30- 31.
[130]. Ibid.

مقررات داخلی خود را اصلاح نموده یا برخی اصلاحات را در دستگاه‌های مجری اقتدار حاکمیت‌شان اعمال کنند و یا از آنها می‌خواهد از اجرای برنامه‌هایی که سبب نقض شدید حقوق بشر می‌شود، هر چند مرتبط با ایدئولوژی حاکمیتی آنها باشد، خودداری کنند. در اینجا با رعایت اختصار تنها به یک مورد از مصوبات اخیر مجمع عمومی در این زمینه اشاره می‌شود.

بررسی وضعیت حقوق بشر در کره شمالی: وضعیت حقوق بشر در کره شمالی بارها مورد بررسی مجمع عمومی قرار گرفته است.[۱۳۱] مجمع در قطعنامه‌های اخیر در طرح خواسته‌هایش از کره شمالی فراتر از آنچه می‌رود که در گذشته از آن مطالبه می‌کرد. در قطعنامه ۲۶ مارس ۲۰۱۰، پس از اعلام نگرانی‌اش از نقض شدید حقوق بشر از جمله محدودیت‌های وارد بر آزادی بیان و دسترسی آزاد به اطلاعات، بازداشت‌های غیر قانونی، سرکوب‌های خودسرانه و اعدام‌های علنی، خواسته‌های خود را متوجه نظام اقتصادی کره شمالی می‌کند. همانطور که می‌دانیم زیربنای نظام اقتصادی کره شمالی و ایدئولوژی حکومت آن بر پایه کمونیسم استوار است. مجمع با انتقاد از اختصاص و استفاده ناصحیح از منابع طبیعی و محدودیت‌های وارد بر کشت و زرع و تجارت خواروبار، از این دولت درخواست رفع هرچه سریع تر چنین محدودیت‌ها و انجام اقدامات جبرانی در این زمینه را می‌کند.[۱۳۲] با کمی دقت در می‌یابیم که از این طریق مجمع عمومی، به طور مستقیم ایدئولوژی اقتصادی که بنیان حکومت کمونیستی کره بر آن استوار است را هدف قرار می‌دهد.[۱۳۳] چرا که مطابق نظریه کلی این

---

[۱۳۱]. به عنوان نمونه نگاه کنید به:

UN Docs. A/RES/60/173 (2005), A/RES/ 61/174 (2006), A/RES/62/167 (2007), A/RES/63/190 (2008).

[132]. *Reolution on the Situation of Human Rights in the Democratic People's Republic of Korea*, UN Doc. A/RES/64/175 (26 March 2010), Para. 3.

[۱۳۳]. در جایی دیگر هم پس از بروز عدم تمایل دولت مربوط به توقف نقض شدید حقوق بشر، به طور صریح و با لحنی شدیدتر از قبل، از آن دولت می‌خواهد شمار زیادی از مجازات‌هایی را که مغایر با مقررات حقوق بشر می‌داند لغو نماید و با همکاری سازمان ملل *دستگاه قضایی* خود را اصلاح کند.

ایدئولوژی، "مالکیت خصوصی وسائل تولید باید به مالکیت اجتماعی مبدل گردد."[۱۳٤]

مجمع همچنین در پی خودداری دولت مزبور از همکاری کامل در فراهم کردن دسترسی امدادگران برای رساندن امدادهای بشردوستانه به قربانیان بحران ناشی از سیاست‌های اقتصادی این دولت، از آن می‌خواهد "دسترسی کامل و ایمن" را برای انجام عملیات‌های بشردوستانه فراهم کند.[۱۳۵] اگرچه در قطعنامه دستاورد نشست جهانی مصوب اجلاس سران دولت‌های عضو،[۱۳٦] ایده شمول مفهوم مسئولیت حمایت به قربانیان بحران‌های انسانی به تایید مجمع عمومی نرسید،[۱۳۷] لکن در این قطعنامه اخیر مربوط به کره شمالی، به طور تلویحی گرایش ابتدایی خود را به گسترش عملی دامنه مفهوم مسئولیت حمایت به بحران‌های انسانی نشان می‌دهد. چرا که دکترین مسئولیت حمایت پتانسیل اجرایی برای فاجعه‌های انسانی را نیز دارد.[۱۳۸] هرچند در گزارش ۲۰۰۱ هم دامنه مفهوم مسئولیت حمایت محدود به حمایت از جمیعت یک دولت در برابر ژنوسید، جرایم علیه بشریت، جرایم جنگی و پاکسازی قومی است،[۱۳۹] اما "نظام حقوقی بین‌المللی از آن زمان تا به حال قدم‌های قابل توجهی به سوی یک نظام حقوقی انسان محور پیموده است."[۱٤۰] همانطور که بان کی مون، دبیرکل سازمان

بدین ترتیب، مجمع عمومی با درخواست خود مبنی بر انجام اصلاحات قانونی و ساختار قضایی، از رویه معمول خود در نوع مطالبه از دولت مورد خطاب فراتر می‌رود. بنگرید به:

UN Doc. A/RES/64/176 (26 March 2010).

[۱۳٤]. ولفگانگ، لئونارد، *چرخشهای یک ایدئولوژی «کمونیسم چیست؟»*، ترجمه هوشنگ وزیری، تهران، نشر نو، ۱۳٦۳، ص ۱٦. برای مطالعه بیشتر در این خصوص نگاه کنید به: مندل، إرنست، *تئوری مارکسیستی اقتصاد*، ترجمه مرتضی سیاه پوش، چاپخانه کاویان، ۱۳۵۸.

[135]. *Resolution* 64/175, Para. 5.

[136]. *World Summit Outcome*, UN Doc. A/RES/60/1 (16 September 2005).

[137]. Barber, R., "The Responsibility to Protect the Survivors of Natural Disaster: Cyclone Nargis, a Case Study", *Journal of Conflict & Security Law*, 2009, vol. 14, no. 1, p. 34.

[138]. Ibid.

[139]. Focarelli, C., "The Responsibility to Protect Doctrine & Humanitarian Intervention: Too Many ambiguities for a Working Doctrine", *Journal of Conflict & Security Law*, 2008, vol. 13, no. 2, p. 202.

[140]. Peters, A., op. cit., p. 514.

ملل، می‌گوید "اقدام برای حمایت از مردم در مقابل بلایای ساخته دست بشر یا طبیعی، در مرکز هدف‌ها و اصول ملل متحد قرار داد."[۱۴۱] زیرا تحمیل وضعیت‌های شدید بر جمعیت یک سرزمین "در قرن بیست و یکم کاملاً غیر قابل تحمل و غیر قابل پذیرش است."[۱۴۲] بر همین اساس است که قطعنامه مجمع می‌گوید حال که دولت کره شمالی از اتخاذ تدابیر لازم برای پایان دادن به بحران انسانی ناتوان است، پس نباید بر سر راه ورود امدادهای بشردوستانه سنگ اندازی کند.

گفتار سوم: تلاش مجمع عمومی برای دموکراتیزاسیون*

درهیچ یک از اسناد بین المللی، به شکل خاصی از حکومت و از جمله واژه *دموکراسی* اشاره نشده است،[۱۴۳] در نتیجه نباید متوقع وجود تعریفی از دموکراسی و حکومت دموکراتیک در اسناد مزبور باشیم. از جمله دلایل آن، اختلاف شدید بلوک‌های شرق و غرب در دوره جنگ سرد و عدم اعتقاد واقعی دولت‌ها به دموکراسی بود.[۱۴۴] چرا که شکل حکومت از مصادیق بارز امور داخلی یک دولت تلقی می‌شود[۱۴۵] و دولت‌ها، به ویژه در حال توسعه، حاضر نبودند در مورد شکل حکومت که آن را از حق حاکمیت داخلی و استقلال خارجی خود ناگسستنی می‌دانستند، آن هم در فضایی غیر دموکراتیک، به مذاکره بنشینند. زیرا از یک دیدگاه، خود فرآیند وضع قاعده در سطح

---

141. UN News Centre, *Secretary-General Ban Ki-moon's Lecture at Oxford University, Cyril Foster Lecture 2011 on "Human Protection and the 21st Century United Nations"*, (2 February 2011). Available at: http://www.un.org/apps/news/infocus/sgspeeches/statments_full.asp?statID=1064 (Visit: 4, 2, 2011)

142. *Report of the International Fact-Finding Mission to Investigate Violations of International Law, Including International Humanitarian and Human Rights Law, Resulting from the Israeli Attacks on the Flotilla of Ships Carrying Humanitarian Assistance*, UN Doc. A/HRC/15/21 (27 September 2010), Para. 275.

* دموکراتیزاسیون (Democratization) به معنای مردم سالار کردن ساختار سیاسی دولت‌ها است.

143. Van Den Driest, S., "'Pro-Democratic' Intervention & the Right to Political Self-Determination: The Case of Operation Iraqi Freedom", *Netherlands International Law Review*, 2010, vol. 57, issue 1, p. 37.

144. Aliyu, N. A., "Concept of Democratic Election Under International Law", *Research Journal of International Studies*, 2009, issue 10, p. 21.

145. Leininger, J., op. cit., p. 478.

بین‌المللی چندان منطبق با دموکراسی به نظر نمی‌رسد. در واقع از این دیدگاه، بیشتر پیکره و قواعد حقوق بین‌الملل از طریق فرآیندهای غیر دموکراتیک و تحت نفوذ دولت‌هایی که نماینده واقعی جمعیت خود نیستند، به وجود می‌آید[۱۴۶] و پذیرش تعهد صریح در یک نظام بین‌المللی غیر دموکراتیک در مورد شکل حکومت، برای دولت‌ها سخت بود.

با وجود این، در شماری از اسناد بین‌المللی از جمله میثاق حقوق مدنی و سیاسی (۱۹٦٦) به برخی از عناصر حکومت دموکراتیک اشاره شده است. به عنوان مثال بندهای ۱ و ۲ ماده ۲۵ میثاق یاد شده حق شهروندان بر مشارکت سیاسی در انتخاب نمایندگان، حق بر انتخاب شدن و انتخاب کردن را بیان می‌دارد و البته انتخابات هسته‌ی مرکزی تحقق دموکراسی به شمار می‌آید. در دوره کنونی، حقوق بین‌الملل به تدریج از بی طرفی خود در این باره در حال کناره گیری است و برخی قواعد را به نفع ایجاد حکومت‌های دموکراتیک در خود گنجانیده است،[۱۴۷] و از اینجا است که به تدریج راه دخالت سازمان ملل در مورد شکل حکومت که در گذشته از امور کاملاً داخلی دولت‌ها می‌بود، گشوده می‌شود.

به رغم سکوت اسناد بین‌المللی از تعریف حکومت دموکراتیک، همراه با پطرس غالی دبیرکل پیشین سازمان ملل ملل متحد، می‌توان آن را چنین تعریف کرد: نظام حکومتی که بردارنده نهادها و سازِکارهای متنوع است و آرمان قدرت سیاسی مبتنی بر اراده مردم است.[۱۴۸] این تعریف شبیه همان تعبیر لینکلن است که به نظر به جامع ترین شکل، مفهوم دموکراسی را بیان می‌کند: "حکومت مردم، بوسیله مردم، برای مردم."[۱۴۹] اما همانطور که مجمع عمومی بیان می‌دارد "هیچ نظام واحد سیاسی [دموکراتیک]....

146. McGinnis, J. O. & Somin, I., "Democracy & International Human Rights Law", *Notre Dame Law Review*, 2009, vol. 84, no. 4, p. 1740.
147. Van Den Driest, S., op. cit., p. 37.
148. United Nations Secretary General, *An Agenda for Democratization*, UN Doc. A/51/761 (20 December 1996), Para. 1.
149. Leininger, J., op. cit., p. 472.

وجود ندارد که برای همه ملت‌ها و مردم آن متناسب باشد"،[۱۵۰] اگرچه این نظام‌ها دارای ویژگی‌های مشترکی هستند.[۱۵۱] ویژگی مشترک آنها این است که "در نظام‌های دموکراتیک حاکمیت به طور کلی از مردم، از طریق انتخاب آزاد و عادلانه ناشی می‌شود."[۱۵۲]

۱- حق بر دموکراسی

عهدنامه‌های حقوق بشری مصوب دوره جنگ سرد همانند میثاق حقوق مدنی و سیاسی، از برخی عناصر دموکراسی یاد می‌کنند، اما به صراحت حقی بر خود دموکراسی ایجاد نکردند.[۱۵۳] با فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد بود که تحول گسترده ای در رویکرد دولت‌ها به دموکراسی ایجاد شد،[۱۵٤] و فعالیت مجمع عمومی در مورد برگزاری انتخابات دوره ای و واقعی و افزایش نقش سازمان ملل در دموکراتیزاسیون دولت‌ها وارد مرحله جدیدی گردید. حقوقدان نامدار، توماس فرانک در اوایل دهه ۱۹۹۰ ادعا کرد نظام حقوق بین‌المللی هم در اسناد و هم در رویه در حال حرکت به سوی شکل گیری یک حق بر دموکراسی است[۱۵۵] و این حق در حال گذر از یک وضعیت اخلاقی به یک تعهد بین‌المللی است.[۱۵٦]

مجمع در قطعنامه ۸ مارس ۲۰۱۰ راجع به تقویت نقش سازمان ملل در افزایش انتخابات دوره ای و واقعی و ترویج دموکراتیزاسیون، از دموکراسی به عنوان "یک

---

150. *Resolution on Enhancing the Effectiveness of the Principle of Periodic & Genuine Elections*, UN Doc. A/RES/45/150 (18 December 1990), preamble.
151. *Resolution on Strengthening the Role of the United Nations in Enhancing Periodic & Genuine Elections & the Promotion of Democratization*, UN Doc. A/RES/64/155 (8 March 2010), preamble.
152. Leininger, J., op. cit., p. 472.
153. Aliyu, N. A., op. cit., p. 21.
154. Wippman, D., "Defending Democracy through Foreign Intervention", *Houston Journal of International Law*, 1997, vol. 19, p. 664.
155. Franck, T. M., "The Emerging Right to Democratic Government", *American Journal of International Law*, 1992, vol. 86, no. 1, p. 91.
156. Ibid., p. 47.

ارزش جهانی" یاد می‌کند،[۱۵۷] در حالی که در هیچ یک از قطعنامه‌های گذشته[۱۵۸] از این عبارت استفاده نکرده بود. اینکه امروزه اکثر دولت‌ها خواه از طریق اسناد الزام‌آور منطقه‌ای[۱۵۹] و یا ابزارهای غیر الزام‌آور اما موثر، خود را پایبند به حاکمیت دموکراتیک می‌دانند[۱۶۰] و همچنین اینکه در عالم واقع برای توجیه مشروعیت و اعتبار خود تلاش می‌کنند خود را با استانداردهای جهانی انتخابات آزاد انطباق دهند،[۱۶۱] نشان دهنده رویه عملی مستمر دولت‌ها است که عنصر عینی قاعده عرفی بین‌المللی را تشکیل می‌دهد. به علاوه از آنجا که جامعه جهانی حق بر حاکمیت مبتنی بر دموکراسی را شناسایی کرده است، می‌توان گفت که حق بر دموکراسی در رویه دولت‌ها، *اعتقاد حقوقی*[*] برای لحاظ شدن به عنوان حق ناشی از حقوق بین‌الملل عرفی را بدست آورده است.[۱۶۲] در تایید اینکه امروزه دموکراسی از حقوق بشر عرفی تلقی می‌شود، می‌توان به قطعنامه ۱۹ مارس ۲۰۱۰ شورای حقوق بشر راجع به وضعیت حقوق بشر میانمار استناد کرد. در این قطعنامه، شورا نگرانی خود را از اینکه دولت میانمار با تصویب قوانین جدید انتخاباتی، مانع از انتخابات آزاد و مشارکت همگان در فرآیند انتقال به دموکراسی شده است، اعلام می‌کند.[۱۶۳] چرا که اگر حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل بشر نهادینه نشده بود و تعهد حقوقی نسبت به آن وجود نداشت، شورا در رسیدگی به آن به کلی

---

157. Resolution 64/155, preamble.

۱۵۸. به عنوان مثال نگاه کنید به:

UN Docs. A/RES/54/173 (2000), A/RES/56/159 (2002), A/RES/58/180 (2004), A/RES/60/162 (2006) & A/RES/62/150 (2008).

۱۵۹. بنگرید از جمله به: ماده ۱ منشور دموکراتیک بین آمریکایی (۲۰۰۱) که بیان می‌دارد: "مردم آمریکا دارای حق بر دموکراسی هستند و حکومت‌های‌شان دارای تکلیف به ترویج و دفاع از آن هستند..."، و همچنین ماده ٤ سند موسس اتحادیه آفریقایی (۲۰۰۰) و ماده ۲ منشور آسه آن (۲۰۰۷) که احترام به اصول دموکراسی را در زمره اصول خود می‌دانند.

160. Wippman, D., op. cit., p. 663.

161. Franck, T. M., op. cit., p. 48.

* Opinio Juris

162. Aliyu, N. A., op. cit., p. 27.

163. *Resolution on the Situation of Human Rights in Myanmar*, UN Doc. A/HRC/13/L.15 (19 March 2010), preamble & Paras. 2 & 7.

فاقد صلاحیت می‌بود.

۲- حمایت از ایجاد حکومت دموکراتیک

در نگاه کلی، سازش بین مفهوم حق بر دموکراسی به عنوان یک حق ناشی از حقوق بین‌الملل و اصول حاکمیت و منع مداخله سازمان ملل در امور داخلی دولت‌ها که از اصول بنیادین منشور شناخته می‌شوند، مشکل به نظر می‌آید.[۱۶۴] برای حل این تعارض برخی حقوقدانان با اشاره به جایگاه رفیع حقوق بشر، به طور مطلق کفه ترازو را به نفع هنجار دموکراتیزاسیون سنگین می‌کنند و به قانونی بودن مداخله برای سرنگونی حکومت غیر مردمی عقیده دارند. رَیزمن دیگر حقوقدان نامدار آمریکایی در این خصوص می‌گوید کسی نمی‌تواند مداخله خارجی برای حذف یک حکومت غیردموکراتیک را با استدلال نقض حاکمیت، محکوم کند.[۱۶۵] این عقیده خالی از انتقاد دیگر حقوقدانان نیست، زیرا هیچ معیاری در مورد تشخیص مطالبه دموکراسی از سوی جمعیت یک سرزمین که قانونی بودن مداخله قهرآمیز را تجویز کند، وجود ندارد.[۱۶۶] ثانیاً درست است که در پرتو تحولات اخیر، اصل حاکمیت دولت‌ها با برخی چالش‌ها مواجه گردیده است، اما این به معنای نادیده گرفتن کلی حاکمیت و حذف آن از مجموعه اصول حقوق بین‌الملل نیست. به علاوه اگرچه مداخله برای حذف حکومت غیرمردمی می‌تواند از طریق غیر نظامی نیز صورت گیرد، اما در فرض مداخله قهر آمیز، اصل منع توسل به زور نقض خواهد شد که از اصول منشور و قواعد آمره حقوق بین‌الملل محسوب می‌گردد.

مجمع عمومی در *ظاهر* برای برطرف کردن هر نوع سوء ظن در مورد مداخله سازمان ملل بدون رضایت دولت مربوط در فرآیند دموکراتیزاسیون، بیان می‌کند که مشارکت سازمان ملل در دموکراتیزاسیون، "تنها با درخواست خاص دولت مربوط"

---

164. Aliyu, N. A., op. cit., p. 24.
165. Reisman, W. M., " Sovereignty & Human Rights in Contemporary International Law", *American Journal of International Law*, 1990, vol. 84, no. 4, p. 876.
166. Leininger, J., op. cit., p. 478.

صورت می‌گیرد[۱۶۷] و همچنان بر احترام به اصول حاکمیت دولت و منع مداخله و برتری آنها بر دموکراتیزاسیون تاکید می‌کند. زیرا موفقیت سازمان ملل در دموکراتیزاسیون هنگامی محقق می‌شود که بازیگران مربوط سیاست‌های دموکراتیزاسیون آن را بپذیرند و به نحو گسترده‌ای در آن جامعه خاص مورد موافقت قرار دهند.[۱۶۸]

اما آنچه قطعی به نظر می‌رسد اینکه حق بر دموکراسی، خواه ناخواه بر اصل منع مداخله سازمان ملل در امور داخلی دولت‌ها سایه می‌اندازد، هرچند که شیوه سازمان برای مداخله استفاده از ابزارهای غیر قهری باشد. به عنوان مثال بان کی مون در بحبوحه بحران سیاسی ژانویه و فوریه ۲۰۱۱ در مصر، از مقامات مصری خواست به سرعت تغییرات واقعی برای انتقال به دموکراسی و برگزاری انتخابات را شروع کنند، و از خواسته مردم برای کناره گیری حسنی مبارک که به طور غیردموکراتیک در رأس قدرت قرار گرفته بود، صریحاً حمایت کرد.[۱۶۹] علاوه بر مورد مذکور، مجمع عمومی قطعنامه‌های اخیر خود راجع به وضعیت حقوق بشر میانمار، از موانعی که دولت میانمار در فرآیند دموکراتیزاسیون ایجاد می‌کند و اجازه مشارکت موثر سازمان ملل در فرآیند گذر به دموکراسی را نمی‌دهد، به شدت انتقاد می‌کند. مجمع فقدان مشارکت موثر و واقعی احزاب سیاسی و گروه‌های قومی را در اصلاحات دموکراتیک این کشور غیر قابل قبول می‌داند و از این دولت درخواست می‌کند به تمامی احزاب و گروه‌ها اجازه مشارکت در فرآیند گذر به *دموکراسی* را دهد.[۱۷۰] صِرف این اظهارات و خواسته‌ها، اگرچه با اقدام عملی سازمان ملل ممکن است همراه نباشد، به ظاهر بر خلاف آن چیزی است که مجمع در دیگر قطعنامه‌ها در خصوص رضایت دولت مربوط

---

[167]. Resolution 64/155, para. 2.
[168]. Leininger, J., op. cit., p. 473.
[169]. UN News Centre, *Intimidation of Media, Human Rights Groups in Egypt 'Outrageous', Ban Says*, (3 February 2011). Available at: http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=37459&Cr=egypt&Cr1 (Visit: 4, 2, 2011)
[170]. UN Docs. A/RES/62/222 (2008) & A/RES/63/245 (2009) Common Paras. 2(e) & 5(a). See also UN Doc. A/RES/64/238 (2010).

برای دخالت سازمان ملل در فرآیند دموکراتیزاسیون، بیان می‌کند.

دیگر اقدامات سازمان ملل از جمله مجمع عمومی در زمینه دموکراتیزاسیون، حمایت از دولت دموکراتیک در مقابل دولتی است که در نتیجه کودتا یا به طور غیر قانونی بر سر کار آمده است. پس از فروپاشی دموکراسی در هندوراس در نتیجه ایجاد حکومت کودتا، مجمع عمومی در قطعنامه ۱ جولای ۲۰۰۹ با محکوم کردن حذف دولت قانونی و برقراری حکومت کودتا، خواهان بازگشت دولت قانونی آقای زلایا می‌شود که به طور دموکراتیک انتخاب گردیده بود و به طور صریح از سایر دولت‌ها خواست "حکومتی غیر از حکومت رییس جمهور قانونی آقای خوزه مانوئل زلایا روزالز را شناسایی نکنند."[۱۷۱] در واقع مجمع با قراردادن یک وضعیت داخلی هندوراس (تعیین حکومت قانونی) در دستور کار خود، از دولت‌های عضو سازمان می‌خواهد در راه بازگرداندن حکومت قانونی به قدرت و حذف مسالمت آمیز حکومت کودتا با آن همکاری کنند، به رغم اینکه حکومت کودتا تمام شروط یک حکومت موثر را دارا بود. مداخله مجمع بر این مبنا است که سرنگونی حکومت قانونی منتخب مردم در نتیجه کودتا، ناقض حق تعیین سرنوشت داخلی است. زیرا دموکراسی می‌تواند به عنوان یکی از عناصر حق تعیین سرنوشت داخلی عمل کند.[۱۷۲]

وضعیت دوگانگی حکومت ساحل عاج و اختلاف گروه‌های سیاسی بر سر حکومت قانونی از سپتامبر ۲۰۱۰ به بعد نیز موجب دخالت کم سابقه سازمان ملل، در

---

171. *Resolution on the Situation in Honduras: Democracy Breakdown*. UN Doc. A/RES/63/301 (1 July 2009), Paras. 1- 3.

172. Fan, H., "The Missing Link between Self-Determination & Democracy: The Case of East Timor", *Northwestern Journal of International Human Rights*, 2007, vol. 6, no. 1, p. 176.

در خصوص رابطه بین دموکراسی و حق تعیین سرنوشت اختلاف نظرهای فراوانی بین حقوقدانان وجود دارد. از جمله بنگرید به:

Vidmar, J., "The Right of Self-determination & Multiparty Democracy: Two Sides of the Same Coin?", *Human Rights Law Review*, 2010, vol. 10, no. 2, Miller, R. A., "Self-Determination in International Law & the Demise of Democracy?", *Columbia Journal of Transnational Law*, 2003, vol. 41, Etzioni, A., "The Evils of Self-Determination", *Foreign Policy*, 1992-1993, no. 89, Franck, T. M., op. cit., & Fan, H., op. cit..

فرآیند دموکراتیزاسیون این کشور گردید.[۱۷۳] سازمان ملل، به رغم تصمیم شورای قانون اساسی این دولت که *لوران باگبو* را برنده انتخابات تشخیص داد، اعلام کرد که *ألسان واتارا* را به عنوان رییس جمهور قانونی و منتخب ساحل عاج می‌شناسد.[۱۷٤] دبیرکل سازمان ملل صریحاً اعلام کرد که تمام تلاش خود را برای بدست گرفتن قدرت از سوی نامزدی که آن را برنده انتخابات می‌داند، به کار خواهد بست.[۱۷۵] در این راستا نیز کمیته اعتبارنامه‌های مجمع عمومی، هیات نمایندگی منصوب از طرف واتارا را به عنوان نماینده حکومت قانونی ساحل عاج در سازمان ملل شناسایی کرد که مورد تایید مجمع عمومی قرار گرفت.[۱۷٦]

چنین مداخله‌هایی از سوی مجمع عمومی دارای سابقه است. موارد دیگر را می‌توان از جمله وضعیت حکومت‌های غیردموکراتیک لیبریا و سیرالئون در دهه ۱۹۹۰ دانست. در این موارد کمیته اعتبارنامه‌های مجمع، از پذیرش اعتبار نامه‌های هیات‌های نمایندگی حکومت چالز تیلور در لیبریا و جانی پائول کورومو در سیرالئون که با سرنگونی حکومت‌های دموکراتیک به قدرت رسیده بودند، به رغم کنترل موثر آنها بر کشورشان، خودداری کرد که این خود نشان دهنده موضع عملی مجمع عمومی در مشروعیت مداخله به طرفداری از دموکراسی است.[۱۷۷] در نتیجه به نظر می‌رسد رویه مجمع

---

[۱۷۳]. البته شایان یادآوری است که به علت جنگ داخلی ۲۰۰٤-۲۰۰۲ در این کشور، شورای امنیت وضعیت این کشور را تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی دانست و حضور اولیه هیات‌های سازمان ملل و دخالت سازمان در برگزاری انتخابات در این کشور نیز بر همین مبنا است.

[۱۷٤]. برای آگاهی بیشتر بنگرید به نوشته ژان داسپرمان در وبلاگ مجله اروپایی حقوق بین‌الملل:

Ejiltalk!, Jean d'Aspremont, *Duality of Government in Côte d'Ivoire* (4 Janurary 2011), Available at: http://www.ejiltalk.org/duality-of-government-in-cote-divoire/#more-2898 (Visit: 6, 1, 2011).

[175]. UN News Center, *Côte d'Ivoire: Ban Steps up Efforts to Ensure Rightful New President Takes Office* (17 Janurary 2011). Available at: http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=37296&Cr=ivoire&Cr1= (Visit: 25, 1, 2011).

[176]. *Report of the Credentials Committee, Credentials of Representatives to the Sixty-Fifth Session of the General Assembly* (2010), A/65/583/Rev.1, Para. 7.

[177]. Levitt, J. I., op. cit., pp. 798 & 803.

عمومی در صورت تعارض بین دموکراتیزاسیون و منع مداخله جانب دموکراتیزاسیون را می‌گیرد. بنابراین، این عقیده که هیچ سازِکار بین‌المللی ویژه ای در سازمان ملل برای بررسی وقفه در حاکمیت دموکراتیک وجود ندارد،[۱۷۸] چندان با واقعیت کنونی همخوانی ندارد.

تحلیل پایانی: مشارکت مجمع عمومی در پایه گذاری نظم حقوقی نوین جهانی انسان محور

بررسی وضعیت نقض شدید حقوق بشر در مجمع عمومی و تلاش برای دموکراتیزاسیون ساختار داخلی دولت‌ها، نشانگر قصد مجمع در مشارکت دادن عملی سازمان ملل در پایه گذاری *نظم حقوقی نوین جهانی انسان محور* است.[۱۷۹] این نظم، وجدان بشریت است و شالوده‌اش بر ارزش‌های بنیادین انسانی استوار خواهد بود.[۱۸۰] پیدایش این نظم که انسان را محور اصلی خود قرار داده است[۱۸۱] در جهت هماهنگ سازی اقدامات دولت‌ها برای اجرای یکسان مقررات جهان شمول حقوق بشر است. ضرورت پایه ریزی نظم حقوقی نوین بر این دلیل عقلی استوار است که "هر عصری قانون خود را دارد "[۱۸۲] و عصر حاضر نیز نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد. چرا که نیازهای جامعه بین‌المللی وجود چنین نظمی را گریز ناپذیر می‌دانند و اگر استانداردهای قدیمی را در مورد نظم حقوقی نوین جهانی اعمال کنیم، مرتکب اشتباهی

---

178. Wippman, D., op. cit., p. 674.

۱۷۹. مجمع همچنین از سده بیست و یکم به صدور قطعنامه‌هایی باعنوان *نظم بشری نوین جهانی* روی آورده است که از طریق آنها بیشتر در صدد پایه ریزی *نظم بشری نوین اقتصادی* است، در این مورد نگاه کنید به قطعنامه‌های مجمع با عنوان:

"The Role of the United Nations in Promoting a New Global Human Order", UN Docs. A/RES/55/48 (2000), A/RES/57/12 (2002) & A/RES/62/213 (2007)

و همچنین پیش نویس قطعنامه جدید به شماره: A/65/L.38.

180. Cançado Trindade, A. A., op. cit., p. 272.

181. Ibid., p. 271.

182. Domingo, R., *The New Global Law*, Cambrige University Press, New York, 2010, p. 3.

بس بزرگ گشته ایم.[۱۸۳] زیرا مسلم است حقوق بین‌الملل سنتی قادر به جلوگیری از نقض شدید حقوق بشر در گوشه و کنار جهان نیست.[۱۸٤] ابهام مقررات مربوط به حقوق بشر در منشور، پیش بینی نشدن صریح سازِکاری در آن برای تضمین رعایت حقوق بشر، و همچنین ناکافی بودن مکانیسم‌های خاص معاهده ای حقوق بشر را می‌توان از علل روی آوری سازمان ملل به سازِکارهای جدید دانست.[۱۸۵]

عملکرد مجمع عمومی نشان می‌دهد که در نظم جدید، دیگر "دولت‌ها نمی‌توانند به طور مطلق در حمایت از حقوق بشر مورد اعتماد باشند."[۱۸٦] نظم نوین جهانی بر نظام‌های داخلی اثر خواهد گذاشت و هر اقدام یا تدبیر ناسازگار با خود را غیر معتبر می‌گرداند.[۱۸۷] ایجاد قواعد بین‌المللی جایگزین قانونگذاری داخلی در زمینه مقررات حقوق بشر خواهد شد[۱۸۸] و "دیگر دولت سرزمینی تعیین کننده انحصاری موازین و معیارهای حقوق بشر در سرزمینش نیست."[۱۸۹] پیامد این، همانا فرسایش تدریجی اصل منع مداخله سازمان ملل در امور داخلی دولت‌ها است.[۱۹۰] با وجود این، نباید آن را به معنای کنار گذاشتن یکباره اصل منع مداخله سازمان ملل در امور داخلی دولت‌ها از مجموعه اصول منشور ملل متحد دانست، بلکه سازمان در صدد توجیه پذیر کردن اصل احترام به حاکمیت خواهد بود.

دیگر ویژگی مهم نظم نوپدید انسان محور، نهادینه شدن وجود مرجع ناظر بر وضعیت حقوق بشر در دولت‌ها است که در صورت لزوم، اقدام به مداخله –اگرچه در قالب غیر مرسوم و در ماهیتی مسالمت آمیز– می‌کند. هم اکنون به طور عملی و بی آنکه سند الزام آور در این زمینه وجود داشته باشد، مجمع عمومی (و شورای حقوق

183. Ibid., p. 121.
184. Cançado Trindade, A. A., op. cit., p. 271.
185. Breen, C., op. cit., p. 264.
186. Enabulele, A. O., op. cit., p. 408.
187. Cançado Trindade, A. A., op. cit., p. 276.
188. McGinnis, J. O. & Somin, I., op. cit., p. 1740.
189. Enabulele, A. O., op. cit., p. 410.
190. Donnelly, J., "Genocide & Humanitarian Intervention", *Journal of Humnaitarian Intervention*, 2002, vol. 1, no. 1, p. 93.

بشر به عنوان رکن فرعی آن) عهده دار نظارت بر رفتار دولت‌ها با اتباع خود است. چرا که مجمع خود را نهاد ناظر بر رعایت تعهدات دولت‌ها در زمینه حقوق بشر می‌داند. این موضع از این مصوبه‌اش که "نسبت به ارتکاب نقض‌های حقوق بشر، هر جا که اتفاق افتد، هوشیاری کامل خواهد داشت"،[۱۹۱] به خوبی نمایان است. نمونه بارز مداخله شورای حقوق بشر برای حمایت از حقوق بشر و نادیده گرفتن حاکمیت دولت را می‌توان در اقدامات اخیر این شورا در برابر عملکرد اسراییل در نقض حقوق بشر دانست. در پی جنگ ۲۲ روزه غزه، شورای حقوق بشر به رغم مخالفت اسرائیل، یک هیات حقیقت یاب برای "تحقیق در مورد تمام موارد نقض حقوق بین‌الملل بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه که در فاصله زمانی ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ تا ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹ در چارچوب عملیات‌های نظامی در غزه ارتکاب یافته اند" تشکیل داد.[۱۹۲] پس از آنکه هیات مزبور یافته‌هایش را گزارش نمود،[۱۹۳] شورا اقدام به تشکیل هیات حقیقت یاب دیگری نمود تا بر تمام اقدامات اسراییل در اجرای گزارش یاد شده نظارت نماید و ارزیابی کند آیا اقدامات دستگاه قضایی اسراییل در تعقیب و محاکمه عاملین نقض‌ها، مستقل، موثر، واقعی و منطبق با استانداردهای بین‌المللی است.[۱۹٤] سازکارهای حمایتی شورای حقوق بشر اگرچه هنوز مراحل اولیه آزمون خود را سپری می‌کنند، از این ویژگی برخوردارند که با اعمال فشار بر دولت‌ها، آنها را وا می‌دارند سیاست‌های خود را مجدداً ارزیابی و تنظیم کنند و به اجرای حقوق بشر گردن نهند.[۱۹۵] در واقع شورا از

---

[191]. *Resolution on the United Nations Action in the Field of Human Rights through the Promotion of International Cooperation & the Importance of Non-Selectivity, Impartiality & Objectivity.* UN Doc. A/RES/62/165 (20 March 2008), para. 2.

[192]. *Resolution on the Grave Violations of Human Rights in the Occupied Palestinian Territory, Particularly Due to the Recent Israeli Military Attacks against the Occupied Gaza Strip*, UN Doc. A/HRC/S-9/L.1 (12 January 2009), para. 14.

[193]. Human Rights Council, *Report of the United Nations Fact Finding Mission on the Gaza Conflict.* UN Doc. A/HRC/12/48 (25 September 2009).

[194]. *Follow-up to the Report of the United Nations Independent International Fact-Finding Mission on the Gaza Conflict,* UN Doc. A/HRC/RES/13/9 (14 April 2010), para. 9.

[195]. Short, C., "From Commission to Council: Has the United Nations Succeeded in Creating a Credible Human Rights Body?", *International Journal on Human Rights*, 2008, vol. 9, issue 1, p. 154.

این طریق در تلاش است با بررسی اجرای مقررات حقوق بشر از سوی تمام دولت‌ها، پوشش جهانی اجرای حقوق بشر را تضمین کند.[۱۹۶]

هرچند همانند گذشته دولت‌ها در صورت نقض حقوق بشر از سوی یک دولت دیگر، به طور یکجانبه و خودسرانه حق مداخله در امور داخلی دولت ناقض و نادیده گرفتن حاکمیت آن را ندارند،[۱۹۷] اما در نظم جدید تلاش بر این است که با تعدیل اصل منع مداخله، سایر دولت‌ها هم بتوانند در راستای اهداف و هماهنگ با فعالیت‌های سازمان ملل برای حمایت از حقوق بشر و متوقف کردن اقدامات دولت ناقض، اقدام کنند. چرا که از حیث عملی مجمع عمومی برای کارآمد و موثر کردن دخالت خود و رسیدن به اهدافش از جمله واداشتن دولت ناقض به متوقف کردن سرکوب و نقض حقوق بشر، نیازمند حمایت و یاری سایر دولت‌ها است.

به عبارت دیگر برتری هنجارهای جهانی حقوق بشر، نه تنها موجب تعبیرهای جدید در مورد بند ۷ ماده ۲ منشور (منع مداخله سازمان ملل در امور داخلی دولت‌های عضو) است، بلکه همچنین اصل عرفی منع مداخله سایر دولت‌ها در امور داخلی یکدیگر را نیز تحت الشعاع قرار می‌دهد.[۱۹۸] به عنوان مثال مجمع عمومی در قطعنامه‌های فوریه ۲۰۰۸ و ژانویه ۲۰۰۹ راجع به وضعیت حقوق بشر در میانمار، از اقدام دولت‌های عضو اتحادیه ملت‌های آسیای جنوب شرقی (آسه‌آن) به سبب مشارکت آنها در فرآیند *گذر مسالمت آمیز به دموکراسی و ترویج و حمایت از حقوق*

---

[196]. Abebe, A. M., "Of Shaming and Bargaining: African States and the Universal Periodic Review of the United Nations Human Rights Council", *Human Rights Law Review*, 2009, vol. 9, issue 1, pp. 7- 8.

[197]. Enabulele A. O., op. cit., p. 410.

[۱۹۸]. نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه دیوار حائل هم تایید می‌کند که اصل منع مداخله دولت‌ها در امور داخلی یکدیگر هنگام نقض حقوق بشر از احترام گذشته برخوردار نیست. دیوان بیان می‌دارد در هنگام نقض تعهدات حقوق بشر از سوی یک دولت، دیگر دولت‌ها موظف به اقدام برای جلوگیری از آن هستند.

ICJ Judgement, *Case Concerning Legal Consequences of the Construction*… op. cit., Paras. . 154, 160 & 163.

بشر مردم *میانمار* استقبال می‌کند.[۱۹۹] حال آنکه به طور سنتی سیاست آسه‌آن بر عدم مداخله در امور داخلی دول عضو از جمله میانمار بوده[۲۰۰] و این اصل هم در روابط منطقه ای و هم در روابط بین‌المللی دولت‌های عضو آسه‌آن مقدس شمرده می‌شود.[۲۰۱] روی آوری آسه‌آن به تعدیل این اصل، به علت همخوانی نداشتن مطلق انگاشتن اصل مزبور با ضرورت‌های کنونی در جامعه بین‌المللی است. در وضعیت دوگانگی حکومت ساحل عاج نیز اتحادیه آفریقایی و اتحادیه اروپایی با حمایت از تلاش‌های سازمان ملل برای کناره گیری *لوران باگبو* از قدرت، *ألسان واتارا* را به عنوان رییس جمهور قانونی و منتخب مردم این کشور شناسایی کردند. اتحادیه آفریقایی علاوه بر توسل به میانجیگری برای قانع کردن باگبو برای کناره گیری از قدرت،[۲۰۲] تصمیم گرفت با تعلیق عضویت ساحل عاج، از هرگونه مشارکت دادن این دولت در تصمیم گیری‌ها و اقدامات اتحادیه مزبور تا به دست گرفتن قدرت از سوی رییس جمهور منتخب مردم، خودداری کند.[۲۰۳] در همین راستا اتحادیه اروپا نیز برخی تحریم‌ها علیه حکومت باگبو وضع کرد.[۲۰٤]

به علاوه دولت‌ها با اعلام موافقت خود به تشکیل شورای حقوق بشر،[۲۰۵] بر این واقعیت که اصول منع مداخله سازمان ملل در امور تحت صلاحیت ملی اعضا و منع

---

199. *Resolutions on the Situation of Human Rights in Myanmar*, UN Docs. A/RES/62/222 (28 February 2008), Para. 3(g) & A/RES/63/245 (23 January 2009), Para. 3(f).

200. Arendshort, J., op. cit., p. 112.

201. Dunn, L., Nyers, P. & Stubbs, R., "Western Interventionism versus East Asian Non-Interference: Competing 'Global' Norms in the Asian Century", *The Pacific Review*, 2010, vol. 23, no. 3, p. 298.

202. News Daily, *Ivory Coast Talks Fail, Gbagbo Rejects Mediator (19 January 2011)*, Available at: http://www.newsdaily.com/stories/tre70i2es-us-ivorycoast-mediation/ (Visit: 12, 2, 2011).

203. New York Times, *Ivory Coast: African Union Suspension* (9 December 2010), Available at: http://www.nytimes.com/2010/12/10/world/africa/10briefs-Ivorycoast.html (Visit: 12, 2, 2011).

204. European Parliament News, *Côte d'Ivoire: EP Backs EU Sanctions and Calls on Gbagbo to Step down* (16 December 2010), Available at: http://www.europarl.europa.eu/en/pressroom/content/20101215IPR10428/html/C%C3%B4te-d%27Ivoire-EP-backs-EU-sanctions-and-calls-on-Gbagbo-to-step-down (Visit: 12, 2, 2011).

205. *Resolution Adopted by the General Assembly Establishing the Human Rights Council*, A/RES/60/251 (3 April 2006).

مداخله دولت‌ها در امور داخلی یکدیگر از اعتبار گذشته برخوردار نیست، صحه گذاشتند. موشکافی در مورد اقدامات تمام دولت ها در شورای حقوق بشر، گامی فراتر از اقدامات مجمع عمومی است که تنها به بررسی کارنامه حقوق بشر برخی دولت ها بسنده می‌کند. هنگام بررسی دوره ای وضعیت حقوق بشر یک دولت در شورای مذکور دیگر دولت‌ها نیز با مشارکت خود، اقدام به توصیه یا طرح سئوال و درخواست توضیح از دولت مربوط نه فقط نسبت به ارتکاب نقض حقوق بشر، بلکه حتا در خصوص موضوعی همچون عدم عضویتش در یک معاهده حقوق بشری می‌نمایند؛[۲۰۶] مساله ای که تصمیم گیری و اقدام در رابطه با آن اساساً بر رضایت و صلاحدید دولت مربوط مبتنی است.

اصرار بر پابرجا ماندن اصل منع *مداخله یکجانبه* دولت‌ها و دخالت بدون هماهنگی با سازمان ملل، بدین سبب است که مداخله یکجانبه ممکن است بر حقوق بشر جمعیت دولت مورد مداخله از جمله حق تعیین سرنوشت آن، پیامدهای منفی برجای گذارد. اما این ممنوعیت را نمی‌توان به اقدامات مجمع عمومی و شورای حقوق بشر در بررسی وضعیت حقوق بشر و ترویج دموکراتیزاسیون، تسری داد. زیرا همان گونه که دیوان بین‌المللی دادگستری می‌گوید، سازمان ملل باید هنگامی که مقاصد منشور در معرض تخطی است، تلاش خود را برای جلوگیری از نقض آنها دوچندان کند.[۲۰۷] مداخله‌های سازمان، خود در راستای رعایت حقوق بشر و اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی مردم صورت می‌گیرد[۲۰۸] و تاکنون ارکان سازمان ملل به ویژه مجمع عمومی در اجرای این فرآیند طولانی و سخت، سهم اساسی داشته اند.[۲۰۹]

سخن کوتاه. از روزگاران باستان تا زمانه ما، به جز بلایای طبیعی، تاریخ مصیبت‌های انسانی زیادی را به یاد دارد که دست حاکمیت در ایجاد آنها دخیل بوده

---

[206]. Abebe, A. M., op. cit., pp. 15, 16 & 18.

[207]. ICJ Judgement, *Case Concerning Legal Consequences of the Construction*… op. cit., para. 162.

[208]. Ruth, G., op. cit., p. 533.

[209]. Zyberi, G., "Self-Determination through the Lens of the International Court of Justice", *Netherlands International Law Review*, 2009, vol. 56, issue 3, p. 431.

است. هولوکاست نازیها، ستاندن هزاران جان شریف آدمی در سربرنیکا و رواندا، تحمیل زندگی ذلت بار بر مردم در کره شمالی و سرکوب بی گناهان به جرم مطالبه حقوق انسانی‌شان در گوشه و کنار کره خاکی، همه و همه به تصویر کشاننده چهره‌ای از حاکمیت به تعبیر وستفالیایی آن به نظر می‌رسند. حاکمیتی که در رأسش انسانی است همچون دیگران. قبل از آنکه بر أریکه قدرت تکیه زند، ادعا دارد نیک خواه است و انسان مدار. اما پس از نشستن بر مسند قدرت نه تنها انسان‌ها را، بلکه انسانیتش را هم به باد فراموشی می‌سپارد و نابودی همنوعش را ابزاری می‌داند برای رسیدن به خواسته‌های جاه طلبانه خود. با دادن اصالت مطلق به مفهوم حاکمیت بدون ملاحظه حقوق انسانی و حتماً با قصد اعمال چنین حاکمیتی است که در یک جا، جام نابودی همنوعان را در دارفور سر می‌کشند، جای دیگر به شکنجه‌های بربر صفت در گوانتانامو دست می‌زنند و جایی هم زندگی همراه با خواری و مشقت را بر مردم غزه تحمیل می‌کنند. این واقعیت‌های جانکاه که چشمان مردمان هزاره سوم را همچنان اشک آلود می‌دارد، بیننده را در این اندیشه فرو می‌برد که باید از خویش برون آمد و برای حمایت موثر از انسان و انسانیت کاری کرد. اقداماتی که مجمع عمومی در دوره اخیر به انجام رسانیده است، پاسخی است به ضرورت حمایت از انسان‌ها در برابر خودکامگی. فرجام این رویکرد آن است که مقابله سازمان ملل با نقض حقوق بشر را دیگر نمی‌توان مداخله "در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی هر دولت قرار دارند" دانست.

ارزیابی کارنامهٔ کمیسیون حقوق بین‌الملل در آئینه وحدت و تکثر سیستم حقوق بین‌الملل

دکتر آرامش شهبازی*

چکیده

توسعه مترقیانه و تدوین حقوق بین‌الملل یکی از مهمترین جنبه‌های تأمل در تحول حقوق بین‌الملل به حساب می‌آید که کمیسیون حقوق بین‌الملل بویژه پس از جنگ جهانی دوم عمده‌ترین نقش را در این حوزه ایفا می‌کند. کمیسیون که اینک به عنوان یکی از نهادهای عمده و شناخته شده از مجموعه خانواده ملل متحد به فعالیتهای گسترده‌ای در زمینه تدوین و توسعه مترقیانه حقوق بین‌الملل می‌پردازد، در آغاز ورود به دهه هفتم از عمر خویش کارنامه‌ای را به‌جای نهاده که نشان از توجه این نهاد به موضوعات و حوزه‌های متنوعی از حقوق دریاها تا حمایت دیپلماتیک و مسئولیت بین‌المللی دولتها گرفته تا مباحث مرتبط با منابع حقوق بین‌الملل.

محور و زمینه اصلی بحث حاضر تأمل در مفهوم وحدت و تکثر در گستره سیستم حقوق بین‌الملل از منظر کمیسیون حقوق بین‌الملل و در کارنامه فعالیتهای بیش از نیم قرن کمیسیون حقوق بین‌الملل می‌باشد. در واقع بر این اساس، چارچوب عمده بحث حاضر پرداختن به این امر است که نخست) مراد از تکثر و وحدت در سیستم حقوق

---

* پژوهشگر حقوق بین‌الملل

بین‌الملل چیست و دوم) کارنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل مبین نقش کمیسون در تحکیم «وحدت» حقوق بین‌الملل است یا اقدامات این نهاد، رفته‌رفته به «تکثر» حقوق بین‌الملل دامن می‌زند؟

واژگان کلیدی: کمیسیون حقوق بین‌الملل، وحدت، تکثر، توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل

مقدمه

تدوین و توسعه مترقیانه حقوق بین‌الملل یکی از مهمترین جنبه‌های تأمل در تحول حقوق بین‌الملل به حساب می‌آید که کمیسیون حقوق بین‌الملل بویژه پس از جنگ جهانی دوم عمده‌ترین نقش را در این حوزه ایفا کرده است.[۱] کمیسیون حقوق بین‌الملل به چند طریق به ایفای چنین مسؤولیت خطیری می‌پردازد. نخست) تنظیم پیش‌نویس‌هایی که حاصل جلسات متعدد تحقیق و تفحص در خصوص موضوعات گوناگون است؛ در هیمن راستا برخی طرحهای پیشنهادی کمیسیون در نهایت به تهیه برخی کنوانسیونهای کلیدی در قلمرو حقوق بین‌الملل ختم شده است.[۲] دوم) برخی کارهای کمیسیون سنگ‌بنای تأمل در موضوعاتی جدی شده که گرچه هنوز به پذیرش تعهداتی الزام‌آور از سوی دولتها ختم نشده اما زمینه این امر را فراهم آورده است. سوم) کمیسیون حقوق بین‌الملل خود را در فرآیند شکل‌گیری قواعد حقوق بین‌الملل عرفی دخیل ساخته[۳] و این نشان‌دهنده تمایل کمیسیون به تدوین[٤] و توسعه مترقیانه

---

[1] *See Introduction* to International Law on the Eve of the Twenty –first Century, at 1, U.N. Sales No. E/F 97.V.4 (1997).

[2] Ibid, pp. 1-2.

[3] Yearbook of International Law Commission, 1950, vol. II, pp. 367-374.

[٤] مسأله تدوین حقوق بین‌الملل از طریق نهادهای بین‌المللی برای نخستین بار توسط جرمی بنتام در قرن هجدهم میلادی مطرح شد. نک:

Oppenheim's International Law, vol. 1, 9th ed. 1992, pp. 97-98.

برخی حقوقدانان بین‌المللی تدوین را منحصراً پیامد اقدامات نهادهای تقنینی بین‌المللی قلمداد می‌کنند. نک:

Georg Schwarzenberger, *A Manuel of International Law*, Universal, New Delhi, 5th edition,

حقوق بین‌الملل در کنار یکدیگر است.[۵]

به هر روی، کمیسیون حقوق بین‌الملل که اینکه به عنوان یکی از نهادهـای عمـده و شناخته شده از مجموعه خانواده ملل متحد به فعالیت می‌پردازد، در آغاز ورود به دهـه هفتم از عمر خویش کارنامه‌ای را به‌جای نهاده که نشان از توجه این نهاد به موضوعات و حوزه‌های متنوعی از حقوق بین‌الملل است؛ کارنامه‌ای که در تـأملی جـدی در آن در وهله نخست، نشان از وفاداری کمیسیون به کارویژه‌هایش و نقشی است که در تـدوین و توسعه حقوق بین‌الملل ایفا کرده و در مرتبه دوم زمینه‌ای را جهت «آینـده‌پژوهشـی»[٦] در مسیری که سیستم حقوق بین‌الملل از طریق ارکان قانونگذارش خواهد پیمـود، مهیـا می‌سازد.

2000, pp. 380-85,

[۵] البته شایان ذکر است که بند اول ماده ۱ و بندهای اول و دوم مواد ١٦ و ١٧ و بندهای دوم و سوم ماده ١٨ متضمن این است که اقدامات کمیسیون جنبه انتخابی دارد. از این حیث کمیسیون می‌کوشد تا به مباحثی بپردازد که ضروری می‌باشند، جذابیتی دارند و یا مناسب جهت تأمل تشخیص داده‌می‌شوند. در این خصوص نک:

Report of the International Law Commission on the Work of its Forty –Eight Session, Official Records of the General Assembly , Fifty-First Session, Supplement No.10 (A/51/10).

از سوی دیگر، به زعم برخی حقوقدانان بین‌المللی در تفسیری موسّع، تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل در نهایت از یکدیگر قابل تفکیک نیستند چرا که تدوین منحصراً به تغییر ماهیت قواعد حقوق بین‌الملل عرفی یا اصول حقوقی به تعهدات بین‌المللی منحصر نمی‌شود که در این صورت تحول و پویایی حقوق قربانی ثبت و ضبط آن در قالب اسناد حقوقی می‌گردد. نک:

Judge Nagendra Singh, *Codification and Progressive Development of International Law: The Role of International Court of Justice*, 18 IJIL, (1978), p.2.

با این وصف، توسعه مترقیانه در حکم کالبد و روح جاری در فرایند تدوین بوده و پویایی سیستم حقوقی را تضمین می‌نماید. این در حالی است که به زعم برخی مهمترین وجه فارغ این دو مفهوم در پیامد آنها نهفته است؛ بدینسان در حالیکه توسعه مترقیانه به تنظیم پیش‌نویس معاهدات بین‌المللی منتهی می‌شود، تدوین به فرمول بندی دقیق و سازماندهی روشنی از هنجارها ختم می‌شود. نک:

Y. Liang, the General Assembly and the Progressive Development and Codification of International Law, 42 AJIL, p. 66 (1948); Y. Liang, Le Developpement et la Codification du Droit International, Recueil des Cours, 407(1948).

[6] Futurology

در این مجال، علارغم امکان طرح مباحث متعدد و متنوع پیرامون کارنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل با توجه به محور خاص بحث که اقدامات کمیسیون در زمینه وحدت و تکثر سیستم حقوق بین‌الملل است، نخست خواهیم کوشید تا به اختصار به این دو مفهوم پرداخته، سپس با برداشتی از مضامین فوق، ضمن واکاوی این مفاهیم در برخی اقدامات کمیسیون حقوق بین‌الملل، کارنامه فعالیتهای بیش از نیم قرن کمیسیون حقوق بین‌الملل را از نظر بگذرانیم. بر این اساس، چارچوب عمده بحث حاضر پرداختن به این امر است که نخست) مراد از تکثر و وحدت در سیستم حقوق بین‌الملل چست و دوم) کارنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل مبین نقش کمیسون در تحکیم وحدت حقوق بین‌الملل است یا اقدامات این نهاد در مقام قانونگذاری در سیستم حقوق بین‌الملل، رفته‌رفته به تکثر سیستم حقوق بین‌الملل دامن می‌زند؟

مبحث نخست) تأملی در مفهوم وحدت و کثرت در سیستم حقوق بین‌الملل

رژیم‌ها، هنجارها و نهادهای بین‌المللی با خصوصیات و ویژگی‌های حقوقی متفاوت در یک سیستم حقوقی در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. «وحدت» زمینه لازم را فراهم می‌آورد تا سیستم حقوق بین‌الملل به حیات خود ادامه دهد و «کثرت» نشان از پویایی آن است، نشان از اینکه حقوق بین‌الملل تنوع را می‌شناسد و در خود می‌پذیرد اما همچنان با تکیه بر وحدت ذاتی است که به حیات خود ادامه می‌دهد. تکثّر در زیرسیستم‌ها و هنجارها و یا حتی تأسیسات حقوقی، می‌توانند تجلی تکثّر در سیستم حقوقی تلقی‌شوند و چنین تکثّری تنها در بستر نظام حقوقی حاکم بر سیستم حقوق بین‌الملل خودنمایی می‌کند. با ین وصف لازم است تا به اختصار به تأملی در این دو مفهوم و امکان تزاحم و تعارض در این میان بپردازیم.

نخست) مفهوم شناسی وحدت و کثرت در سیستم حقوق بین‌الملل

پاسخ به این پرسش کلیدی که سیستم منسجم و در عین حال متکثر حقوق بین‌الملل، چگونه قادر است تا با پیوند میان دو مفهوم به حیات خود ادامه دهد، نخست

نیازمند شناخت مفهوم وحدت و تکثر و در مرحله بعد، واکاوی امکان تزاحم و تعارض میان دو مفهوم و چگونگی آن است. «سیستم حقوق بین‌الملل» که از اجزا و عناصر پراکنده اما در مجموعه‌ای واحد هویت یافته، صرفاً تا جایی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که وحدت ارگانیک و ماهوی لازم را در قالب چارچوبی مؤثر برای برقراری روابط متقابل میان مخاطبانش تضمین نماید.[۷] این وحدت سیستمیک در رابطه توأمان سیستم حقوقی و نظام حقوقی مشهود است؛ با این‌حال، همچنان که وحدت، مفاهیم متنوعی را به ذهن متبادر می‌سازد در سطوح مختلف نیز قابل بحث است. نخستین مفهومی که از وحدت بر می‌آید تجانس و یکدستی عناصر موجود در یک سیستم حقوقی یا یکنواختی و یکدستی در نظام حقوقی است.[۸] گرچه این مفهوم از وحدت در یک سیستم حقوقی ملّی یا نظام حقوقی داخلی قابل تصور است، با این‌حال، فقدان برخی پیش‌شرط‌های لازم مانند یک قانون اساسی واحد(به لحاظ شکل و ماهیت)، یک قوه مجریه منسجم و قوه قضائیه‌ای با صلاحیتی عام، مانع از تحقق مفهوم وحدت در فرض اخیر در قلمرو سیستم حقوق بین‌الملل است.

از سوی دیگر، از وحدت، بعنوان یک «فرآیند»[۹] و نه یک «پیامد»[۱۰] یاد می‌کنیم؛[۱۱]

---

[7] P.M. Dupuy, A Doctrinal Debate in the Globalization Era: On the" Fragmentation" of International Law, *op. cit.*, p. 23.

[۸] به‌زعم کلسن نیز یک نظام حقوقی بدون «وحدت» وجود نخواهد داشت. لذا گرچه او به تفکیک دو نوع سیستم حقوقی می‌پرداخت؛ یکی سیستمی ایستا و دیگری سیستمی پویا، لیکن معتقد بود که این ویژگی وحدت در هر دو نوع سیستم حقوقی است که به ادامه حیات آنها می‌انجامد. نک:

C.f. N. Bobbio, "Struttura et funzione nella teoria del diritto di Kelsen", in Rivista internazionale di filosofia del diritto, (1973), pp. 187-215, republished and translated into French in N. Bobbio, Essais de théorie du droit, Paris, Bruylant, LGDJ Pub., (1998), pp. 207-ff; in P.M. Dupuy, L'unité de l'ordre juridique international, *op. cit.*, pp. 67-ff; and C. Leben, "Ordre juridique", in Dictionnaire de la culture juridique, Paris, PUF, (2003), pp. 1113-ff, cited in dupuy, *ibid.*

[9] A process

[10] A result

[۱۱] در خصوص کثرت نیز وضعیت به همین ترتیب است، لذا به‌نظر می‌رسد آنچه در خصوص «کثرت» در حقوق بین‌الملل هنوز محل هم معرکه آراء گوناگون است، این است که کثرت هم می‌تواند به عنوان یک فرایند باشد و هم در قالب پیامد و نتیجه این فرایند خودنمایی کند؛ به‌عبارت دیگر از یکسو تکثر

بدین صورت که وحدت فرایندی است که در مسیر آن حقوق بین‌الملل، هماهنگی و انسجام لازم برای بقاء خود را تضمین می‌نماید و بعبارت دیگر، «مراد از وحدت، هماهنگی یا انسجام سیستمیک حقوق بین‌الملل است. این فرایند که «ذاتی» سیستم حقوق بین‌الملل است، به همکاری میان اجزاء مختلف آن و حفظ بقاء سیستم منتهی می‌شود.»[۱۲] در این راستا، چنین فرایندی، از یکسو در نظام حقوق بین‌الملل، در هیأت هنجارها و قواعد حقوقی، به تنظیم روابط میان سیستم‌ها و زیرسیستم‌های حقوقی منتهی می‌شود، و از سوی دیگر به وحدت در سیستم حقوق بین‌الملل می‌انجامد. در فرض اخیر، با اعمال قواعد اولیه موجود در نظام حقوقی مادر، (حقوق بین‌الملل عام) اعمال و اجرای قواعد ثانویه زیرسیستم‌ها مانع از انسجام ذاتی سیستم حقوق بین‌الملل نخواهد بود.

اما از سوی دیگر، وحدت در سیستم حقوق بین‌الملل تا حد زیادی مدیون ویژگی ذاتی سیستم مادر حقوق بین‌الملل (حقوق بین‌الملل عام) نیز هست که با پذیرش ویژگی‌های هر سیستم حقوقی[۱۳] بلاواسطه به آن تسری می‌یابد. در نتیجه می‌توان به این امر اذعان داشت که وحدت در نظام حقوق بین‌الملل تا حد زیادی مدیون اشتراک در قواعد اولیه موجود در «نظام حقوق بین‌الملل»[۱۴] و از سوی دیگر متأثر از ذات «سیستم

فرایندی است که بدوی بودن حقوق بین‌الملل و اینکه هنوز مانند حقوق داخلی به دوران بلوغ خود نرسیده را نشان می‌دهد و از سوی دیگر این فرایند در تحقق رژیم‌هایی خودبسنده به نتیجه رسیده‌است. با این‌حال این دو معنا مانعه‌الجمع به نظر می‌رسند، زیرا اگر حقوق بین‌الملل بدوی باشد، همزمان متضمن نتیجه مبتنی بر تحقق رژیم‌های خاص نیست و از طرف دیگر اگر حقوق بین‌الملل متلاشی شده‌باشد یا کثرت پیامد این تکثر باشد، وضعیت جدید با فرض قبلی چندان موجه به نظر نمی‌رسد. به هر حال،در بحث حاضر وحدت و کثرت به‌عنوان فرایند و نه نتیجه و پیامد مورد توجه قرار گرفته‌اند.

[12] Cf. P.M. Dupuy, L'Unite de L'ordre Juridique International, *op. cit.*, pp. 25-33.

[۱۳] کمیسیون حقوق بین‌الملل در نخستین بند گزارش نسبتاً مفصل خود در زمینه تکثر به صراحت، حقوق بین‌الملل را یک سیستم حقوقی معرفی می‌کند. نک:

Report of the Study Group of the International Law Commission' Finalized by M Koskenniemi, Fragmentation of International Law: Difficulties Arising From the Diversification and Expansion of International Law, A/CN.4/L.682, 13 April (2006).

[14] Math Noortmann, Enforcing International Law, Ashgate, (2005), pp.140-143.

حقوق بین‌الملل» است.

«دوپویی» قائل به دو جنبه شکلی و ماهوی از وحدت در نظام/سیستم حقوق بین‌الملل است. نخستین جنبه وحدت که ثمره وحدت شکلی حقوق بین‌الملل است، متضمن این واقعیت است که سیستم حقوق بین‌الملل مرکب از دسته‌ای از قواعد شکلی خاص است که بر تمامی هنجارهای ثانویه، مشتمل بر نحوه شکل‌گیری هنجارها، اعمال آنها و تجدیدنظر و مجازات نقضشان (قواعد حاکم بر مسؤولیت دولت‌ها) می‌باشد. این قواعد دقیقاً قواعدی هستند که از آنها به‌عنوان قواعد تکمیلی نام‌برده می‌شوند.(قواعد خاص) به‌زعم وی، چنین قواعدی چه در قالب یک سیستم فرعی حقوقی قرار بگیرند و یا نه، به آنها «رژیم‌های خودبسنده»[15] گفته‌می‌شود؛ با وجود این، نوعی وحدت ثانویه نیز وجود دارد که مبیّن بُعد ماهوی یا مادی وحدت است و به وجود قواعد آمره‌ای که در ارتباط با ماهیت چنین هنجارهایی هستند، می‌پردازد. به هر حال، «هر دو گونه وحدت مذکور، از منطق متفاوتی تبعیت می‌کنند؛ منطق نخست، ناظر بر وحدت شکلی است، در اینجا برای مثال، معاهده‌ای امضاء می‌شود و مسؤولیت ناشی از آن هم محقق می‌شود، این امر صرف نظر از ماهیت هنجار خاص است و دیگری، که تجلی ویژگی وحدت ماهوی است، در ارتباط با منطق سلسله مراتبی موجود در میان هنجارها یا تأسیسات حقوقی است، به عبارتی در حالی که منطق نخست، جنبه افقی داشته و در ارتباط با هویت یا شخصیت هنجارهاست، دومی جنبه عمودی داشته و در ارتباط با اقتدار و اعتبار ارزشی آنهاست.»[16]

در همان حال به‌زعم وی، این دو منطق در برخی موارد می‌توانند در تناقض با یکدیگر قرار گیرند زیرا حتی خارج از یک چارچوب قراردادی، شأن و منزلت قاعده می‌تواند در تخطی از آن مورد توجه واقع شود. برای مثال، مسائل مرتبط با حق شرط و الحاق به معاهدات حقوق بشری، مصونیت دولت‌ها و مصونیت سران کشورها، که با مباحثی مانند تعقیب سیستماتیک مسؤولین «جنایات بین‌المللی»، مانند ژنوسید، شکنجه

[15] Self Contained Regimes
[16] P.M. Dupuy, "A doctrinal Debate", *op. cit.*, p.6.

یا تجاوز سازماندهی‌شده، روبروشده‌اند، بسیار ملموس‌تر از تشریح این روابط در حوزه مبانی حقوق بین‌الملل است که هنوز به نظر او در میان تبعیت از حاکمیت ملّی دولت‌ها و تأیید حقوق و ارزش‌های بشری در نوسانند.[۱۷] به‌علاوه به‌زعم «دوپویی»، نمی‌توان با رویکردهای کلاسیک موافق بود که بر اساس آنها، وحدت حقوق بین‌الملل تنها در تکنیک‌های شکلی است که آنها را به‌کار می‌برد، چرا که از زمان تصویب منشور ملل متحد[۱۸] به این طرف، حقوق بین‌الملل، هنجارهای بنیادین ماهوی فراوانی پیدا کرده است.[۱۹] بلکه به‌نظر وی، درست است که از زمان قضیه لوتوس برخی هنجارهای بنیادین مانند «برابری حاکمیت دولت‌ها»[۲۰] وجود داشته‌است، با این‌حال تعداد این هنجارها بسیار محدود بوده‌است. این هنجارهای محدود که همان قواعد اولیه حقوق بین‌الملل‌اند، مشتمل بر دسته‌ای از اصول حقوق بین‌الملل عرفی، و هنجارهای آمره می‌شوند. حتی دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه بارسلونا تراکشن از دسته‌ای از آنها به این نحو یاد می‌کند: «لازم است تا تمایزی اساسی میان «تعهدات دولت‌ها در قبال جامعه بین‌المللی در کلیت خود» و «تعهدات دولت‌ها در مقابل یکدیگر» که در زمینه روابط دیپلماتیک صورت گیرد، قائل شد. به لحاظ ماهیتی تعهدات دسته دوم، دغدغه کلیه دولت‌ها محسوب می‌شوند.»[۲۱]

«دوپویی» معتقد است این تعهدات دسته دوم، نه قواعد شکلی که هنجارهای ماهوی محسوب می‌شوند که صورت دیگری از وحدت در حقوق بین‌الملل را به تصویر می‌کشند. این قسم از وحدت به‌زعم «دوپویی» وحدت «ماهوی» خوانده می‌شود و مشتمل بر قواعد منع توسل بزور، منع ارتکاب ژنوسید، عدم مداخله، حقوق بنیادین

---

[17] *Ibid*, pp. 5-8.
[18] See Pierre-Marie Dupuy, The Constitutional Dimension of the UN Charter Revisited, Max Planck Y.B. U.N. L, (1997), p.1 in *ibid.*
[19] Pierre-Marie Dupuy, "The Danger of fragmentation or Unification of the International Legal System and the International Court of Justice", 31 N.Y.U. J. Int'l L. & Pol., p. 794.
[20] See S.S. Lotus Case (Fr. v. Turk.), (1927) P.C.I.J. (ser. A) No. 10 (Sept. 7).
[21] Barcelona Traction, Light & Power Co. (Belg. v. Spain), (1970) I.C.J. 3, 32, para. 33 (Feb. 5).

بشر و مانند آنهاست.[۲۲] چنین تحولی در حقوق بین‌الملل بخشی از تحول کلیدی و مهمی است که وی آن را «توسعه حقوق بین‌الملل» می‌خواند.[۲۳]

با این‌حال، از سوی دیگر می‌توان رویکرد «دوپویی» در ارتباط با وحدت شکلی و ماهوی حقوق بین‌الملل را به نوعی دیگر نیز تعبیر کرد؛ با این وصف، وحدت در معنای خاص تنها با تصور وجود یک قانون اساسی واحد در نظام حقوق بین‌الملل، که به ترسیم سلسله مراتبی در میان هنجارهای حقوقی می‌پردازد محقق می‌شود.

دوم) وحدت و تکثر در سیستم حقوق بین‌الملل: امکان و امتناع

همزمان که وحدت ذاتی سیستم حقوق بین‌الملل بعنوان یک سیستم حقوقی است، و تکثر ویژگی ظاهری و صوری آن، همچنان این پرسش قابل طرح می‌نماید که آیا این دو مفهوم در درون یک سیستم حقوقی واحد به تزاحم و تعارض سیستمیک منتهی می‌شود یا خیر؟

اگر بپذیریم که سیستم حقوق بین‌الملل یک سیستم حقوقی مرکب از لایه‌های متعدد است، و اگر قائل به وحدت ذاتی و تکثر صوری در سیستم حقوق بین‌الملل باشیم، در چنین فرضی گونه‌گونی در میان تأسیسات، آئین‌ها، هنجارها و نهادهای حقوقی نخواهد توانست به ذات سیستم حقوق بین‌الملل خدشه‌ای وارد سازد، و تنها به تنوع و پویایی

---

[22] P.M. Dupuy, "The danger of Fragmentation or Unification of the International Legal System", *op. cit.*, p. 795.

[۲۳] به‌زعم او این توسعه چند ویژگی شناخته‌شده دارد که عبارتند از :

نخست)توسعه قلمروی مادی اعمال حقوق بین‌الملل. حقوق بین‌الملل در حال حاضر به علت ضرورت رو به رشد همکارهای بین‌المللی، تقریباً تمامی حوزه‌های کیفری، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی و تکنیکی زندگی بشر را پوشش می‌دهد.

دوم)افزایش بازیگران بین‌المللی با نقش پررنگی که از سوی بازیگران غیردولتی ایفاء می‌شود.

سوم)تلاش برای افزایش کارایی تعهدات عمومی بین‌المللی، از طریق برخی سازکارهای قراردادی و پیچیده به‌خصوص در حوزه حقوق بشر، حقوق بین‌الملل اقتصادی، حقوق تجارت بین‌الملل و حقوق بین‌الملل محیط زیست. نک:

Ibid, p. 795.

آن منتهی خواهد شد، همین فرض در خصوص مخاطبین سیستم حقوق بین‌الملل نیز قابل تسری است؛ در این فرض نیز، گونه‌گونی و تکثر تابعان حقوق بین‌الملل نخواهد مانعی جدی در وحدت ذاتی سیستم فراهم آورد. [۲٤]

مبحث دوم) تأملی مختصر در کارنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل از حیث تکثر موضوعی

تأملی در اقدامات کمیسیون حقوق بین‌الملل از بدو تأسیس مبین ورود کمیسیون به حوزه‌های متعدد و متنوعی است که هر یک به جهات متعدد قابلیت طرح و تأمل دارند. نخست به اختصار به این مباحث اشاره خواهیم کرد و در نهایت به تأمل در کارنامه ٦۰ ساله کمیسیون حقوق بین‌الملل در باب منابع حقوق بین‌الملل خواهیم پرداخت.

نخست) در زمینه منابع حقوق بین‌الملل

کمیسیون حقوق بین‌الملل از بدو تأسیس به منابع حقوق بین‌الملل بی‌توجه نبوده‌است. تنظیم سه پیش نویس توسط کمیسیون و تبدیل دو فقره از این سه پیش نویس به مبانی اصلی شکل‌گیری کنفرانسهایی بین‌المللی در جهت تنظیم کنوانسیونهای بین‌المللی نشان از این امر است. مهمترین این طرحها، پیش نویس ۷۵ ماده‌ای کمیسیون حقوق بین‌الملل جهت تنظیم کنوانسیون وین حقوق معاهدات در سال ۱۹٦۹ میلادی

[۲٤] لازم به ذکر است که کمیسیون حقوق بین‌الملل به این بحث وارد نشده‌است. در گزارش سال ۲۰۰٦ کمیسیون حقوق بین‌الملل، تنوع در میان مخاطبان سیستم حقوق بین‌الملل مورد توجه قرار نگرفته و این خود می‌تواند موضوع بحثی جداگانه در کمیسیون حقوق بین‌الملل قرار گیرد. به‌زعم نگارنده هرچقدر تنوع در مخاطبان رو به فزونی رود، امکان تحقق وحدت بویژه در جایی فراهم خواهد آمد که قلمرو تابعان به صراحت به «افراد» نیز گسترش یابد. فرض اخیر در ادامه رویکردهای «ژرژ سل» و «لئون دوگی» با توجه به فرد و ارزشهای انسانی که در قالبی به نام حقوق بین‌الملل بشر در قلمرو حقوق بین‌الملل خودنمایی می‌کند، با رنسانسی ارزشی در این حوزه خواهد توانست ضمن تحکیم ارزشهای سیستم حقوق بین‌الملل، به تحقق مفهوم « جامعه بین‌المللی» منتهی شود.

است.[۲۵]

علاوه بر این کمیسیون در سال ۱۹۸۲ میلادی نیز طرحی ۸۱ ماده‌ای به همراه ضمائم در خصوص معاهدات منعقده میان دولتها و سازمانهای بین‌المللی تنظیم نمود،[۲۶] که مبنای شکل‌گیری کنوانسیون بین‌المللی معاهدات منعقده میان دولتها و سازمانهای بین‌المللی در سال ۱۹۸٦ گردید.[۲۷]

پیش نویس سوم نیز در ارتباط با درج قیود کامله‌الوداد در معاهدات بین‌المللی بود،[۲۸] که به خواست دولتهای عضو مجمع عمومی ملل متحد و سازمانهای بین‌المللی بین‌الدولی و با قطعنامه ٤٦/٤١٦ مجمع عمومی، تأمل در آن از سوی کمیسیون خواسته شده‌بود.

علاوه بر تنظیم پیش‌نویسهای بین‌المللی، همچنین در زمینه منابع حقوق بین‌الملل توصیه‌نامه‌هایی را به مجمع عمومی در زمینه‌ها مختلفی ارائه‌کرده‌است که عبارتند از:

الف) تأمل در شیوه‌ها و ابزارهایی جهت اینکه شواهد و اقسام قواعد حقوق بین‌الملل عرفی بیشتر شفاف شوند.[۲۹]

ب) گسترش قلمرو عضویت در معاهدات چندجانبه بین‌المللی تحت پوشش جامعه ملل.[۳۰]

دوم) در زمینه روابط بین‌المللی میان دولتها

کمیسیون پنج مجموعه پیش نویس تنظم نموده که از این میان چهار طرح به کنوانسیونهای بین‌المللی ختم شده‌اند. این کنوانسیونها عبارتند از کنوانسیون روابط

---

[25] Yearbook of International Law Commission, 1969, vol. I., pp. 177-187. Document A/6309/Rv.1.

کنوانسیون مذکور در نهایت در ۲۳ می‌سال ۱۹٦۹ میلادی به تصویب رسید.

[26] Yearbook of International Law Commission, 1982, vol. II. (part 2), pp. 17-77.

[27] Document A/CONF.129/15.

[28] Yearbook of International Law Commission, 1978, vol. II, (part 2), pp. 16-73.

[29] Yearbook of International law Commission, 1950, vol. II, pp. 367-374.

[30] Yearbook of International law Commission, 1963, vol. II, pp. 217-223. Document A/5509.

دیپلماتیک ۱۹۶۱[۳۱]، کنوانسیون روابط کنسولی ۱۹۶۳[۳۲]، کنوانسیون مرتبط با هیأتهای نمایندگی خاص که توسط مجمع عمومی ملل متحد در ۸ دسامبر ۱۹۶۹ تصویب شد[۳۳]، کنوانسیون مرتبط با نمایندگی دولتها در روابطشان به سازمانهای بین‌المللی دارای وجهه بین‌المللی مصوب ۱٤ مارس ۱۹۷۵[۳٤].

سوم) در زمینه حقوق بین‌الملل کیفری

کمیسیون به تنظیم و تدوین سه پیش نویس پرداخته‌است که عبارتند از اصول شناخته‌شده در منشور دیوان کیفری نورمبرگ[۳۵]، تنظیم پیش نویس تصویب اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی[۳٦]، و پیش نویس قانون جرایم علیه صلح و امنیت بشری[۳۷] که دومی به تصویب اساسنامه رم و تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی انجامید.

مبحث سوم) ارزیابی کار کمیسیون حقوق بین‌الملل: قانونگذاری چند وجهی کمیسیون

ورود کمیسیون حقوق بین‌الملل به قلمروهای متعدد، از قلمرو ماوراء جو گرفته تا دریاها و از محیط زیست تا حمایت دیپلمایتک و مانند اینها، نشان از توجه کمیسیون به موضوعات مختلفی است که عموماً دغدغه جامعه بین‌المللی در کل محسوب می‌گردند. همزمان با توجه کمیسیون به برخی مسائل ذی‌ربط، دیگر نهادهای بین‌المللی نیز که به نوعی در کار تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل ایفاء نقش می‌کنند[۳۸]، مسائلی از همین دست را مورد توجه قرار داده و به نوعی نهادهای هم عرض با کمیسیون در امر

[31] United Nations Treaty Series, vol. 500, p. 95.
[32] Ibid, vol. 596, p. 261.
[33] Ibid, vol. 1400, P. 231.
[34] Document A/CONF.67/16.
[35] Yearbook of International Law Commission, 1950, vol. II, pp.374-378.
[36] Report of the International Law Commission on the Work of its Forty-Sixth Session, Official Records of the general Assembly, Forty-ninth Session, Supplement No. 10 (A/49/10).
[37] Report of the International Law Commission on the Work of its Forty-eight Session, pp.14-120.
[۳۸] مانند آنستیرال، کمیته استفاده صلح‌آمیز از فضای ماورای جو، برخی ارگانهای تخصصی ملل متحد مانند سازمان بین‌المللی کار، سازمان هوانوردی کشوری و یونسکو

توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند. در این راستا اگر این چنین اقداماتی را در راستای فرایند قانونگذاری در حقوق بین‌الملل تلقی نماییم[۳۹]، اندکی تأمل در اقدامات نهادهای بین‌المللی این ایده که گستردگی موضوعات زمینه‌ای را فراهم آورده تا کمیسیون و دیگر نهادهای مربوطه تکثر موجود را دامن زده و با تنظیم پیش نویسهای مختلف در مسیر تشدید گونه‌گونی و تنوع بیشتر گام بردارند، را فراهم می‌آورد. در این مجال، با توجه به مفاهیم مذکور از وحدت و کثرت در گستره سیستم حقوق بین‌الملل به تأمل در این بحث خواهیم پرداخت.

نخست) تحلیل عملکرد کمیسیون حقوق بین‌الملل در قالب قانونگذاری افقی

تنوع موضوعات و گستردگی مباحث مطرح در قلمرو حقوق بین‌الملل که کمیسیون و دیگر نهادهای ذی‌ربط را در فرایند قانونگذاری به یکدیگر نزدیک کرده، این بحث را به ذهن متبادر می‌سازد که آیا کمیسیون و دیگر نهادهای ذی‌ربط در فرایند قانونسازی اصول، هنجارها و قواعد متفاوتی را مورد نظر قرار می‌دهند یا در کلیه موضوعات از هنجارهای عام و اصول کلی پذیرفته‌شده در سیستم حقوق بین‌الملل به یک نحو تبعیت

---

[۳۹] البته فرایند قانونگذاری'law-making' به معنای خاص کلمه منحصر به تابعان حقوق بین‌الملل- بویژه دولتها و سازمانهای بین‌المللی- است و کمیسیون یا سایر نهادهای بین‌المللی تنها می‌توانند به تنظیم تنسیق چارچوبهایی مناسب و بسترسازی در فرایند قانونگذاری مبادرت نمایند. با این وصف حتی مجمع عمومی ملل متحد که جایگاه حضور نمایندگان کلیه دولتهاست، نیز منحصر به بند اول ماده ۱۳ منشور بوده و تنها می‌تواند اقداماتی در جهت هماهنگی و همکاری بیشتر دولتهای عضو انجام دهد. برخی اقدامات کمیسیون را از حیث اعتباری که به منابع حقوق بین‌الملل موجود می‌بخشد در حکم اقدامات شبه قانونگذاری تلقی کرده و آنرا در تکمیل اقدامات تابعان اصیل حقوق بین‌الملل، قانونگذاری به معنای واقعی تلقی می‌کنند. نک:

Allan Pellet, La Formation du Driot International dans le Carde des Nations Unies, 6 Eur' J. Int'l L, (1995), p. 403; See also Nagindera Singh, The United Nations and the Development of International Law in Robert A and Kingsbury, (eds.), United Nations, Divided World, (1995), p.384.

می‌نمایند؟

اگر ایده امکان قانونگذاری در سطح افقی از سوی نهادهای بین‌المللی را بپذیریم، با دو قضیه همساز روبرو خواهیم بود:

الف) نهادهای بین‌المللی هیچیک در ذیل دیگری قرار نخواهند گرفت و در کنار یکدیگر به تنظیم و تنسیق پیش‌نویسهای لازم در قلمروهایی که دغدغه جامعه بین‌المللی در کل محسوب می‌شوند، می‌پردازند.

ب) گونه گونی موضوعات نشان از این است که لازم است تا اقتضای خاص هر حوزه و ضرورتهای هر موضوع مورد نظر قرار گیرد. با این وصف، نمی‌توان منکر دغدغه‌های اصلی و قابل توجه در هر موضوع بود؛ این امر باعث می‌شود تا برای مثال، حوزه تجارت از قلمرو محیط زیست متفاوت باشد هر حوزه بر اساس منابع و مقتضیات مربوط سازماندهی شوند.[۴۰]

به‌منظور تبیین بهتر موضوع، به دو طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل که از جهات متعددی با یکدیگر شباهت دارند، اما به اقتضای حوزه‌های متفاوت مخاطبان از برخی جهات نماد تکثر و تنوع به شمار می‌آیند، به اختصار اشاره خواهیم نمود.

از آنجا که معاهدات از اهمیتی اساسی در حقوق بین‌الملل برخوردار بوده و از در زمره منابع مورد قبول آن محسوب می‌شوند،[۴۱] کمیسیون حقوق بین‌الملل از این بحث فارغ نبوده و کوشیده‌است تا به این موضوع نیز بپردازد. کمیسیون در طرح پیش‌نویس خود در سال ۱۹۶۹ در زمینه حقوق معاهدات بین‌المللی در میان دولتها، ضمن اشاره به برخی اصول و ارزشهای مشترک که نماد وحدت سیستم حقوق بین‌الملل محسوب

---

[40] Making Better International Law: the International Law Commission at 50, United Nations, 1998. pp. 204-ff.

[۴۱] نک ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری. علارغم برخی اظهار نظرات جسته گریخته، معمولاً در این که ماده ۳۸ اساسنامه منابع حقوق بین‌الملل را معرفی می‌نماید، تردیدی نیست. برای مطالعه بیشتر در این خصوص نک: آرامش شهبازی، حقوق بین‌الملل: دیالکتیک ارزش و واقعیت، انتشارات شهر دانش، ۱۳۸۸.

می‌شوند[۴۲]، با توجه به اقتضائات خاص هر یک از دو طرح، تفاوتهایی را در آنها پیش‌بینی نموده که تنها با اقتضائات موجودر در این حوزه‌ها قابل تفسیر است. در قلمرو کنوانسیون ۱۹۶۹، از آنجا که موضوع با دولتها مرتبط بوده و در بسیاری از این مخاطبان معاهدات بین‌المللی همچون قوانین داخلی محسوب می‌شوند، [۴۳] لازم است تا این قسم از تعهدات به تصویب مجالس قانونگذاری دولتها نیز برسد. این در حالی است که البته در قوانین داخلی برخی از دولتها سازکار خاص دیگری (مانند شورای نگهبان در سیستم حقوقی ایران) به این منظور طراحی شده‌باشد.

با این حال در قلمرو سازمانهای بین‌المللی قضیه تا حدی متفاوت است. بند ۲ ماده ۱۱ کنوانسیون ۱۹۸۶ مقرر می‌دارد: «اراده هر سازمان بین‌المللی در پیوستن به معاهده با امضاء، مبادله اسناد مقوم معاهده، عمل تأیید رسمی (که درواقع معادل تصویب در معاهدات دولتی است)، پذیرش، تصدیق یا الحاق یا هر وسیله دیگری که بر سر آن توافق شده‌باشد، ابراز می‌گردد.» با توجه به اینکه در سازمانهای بین‌المللی عملاً تصویب با توجه به مقررا اساسنامه هر سازمان صورت می‌پذیرد، مسأله به گونه‌ای متفاوت از تصویب در معاهدات بین‌المللی از سوی دولتها خواهد بود.

در مورد معاهدات رسمی سازمان ملل متحد، معمولاً هر معاهده طی قطعنامه‌ای به تصویب مجمع عمومی ملل متحد می‌رسد. مجمع عمومی ملل ماحد بر همین اساس،به موجب قطعنامه (۱۱)۱۶۹، به دبیر ککل این اجازه را داده‌است تا موافقتنامه مربوط به مقر سازمان ملل متحد را با ایالات متحد آمریکا امضا نموده و به اجرا گذارد. و بر همین اساس است که مجمع موظف است تا موافقتنامه‌هایی را که شورای اقتصادی اجتماعی به موجب ماده ۶۳ منشور با نهادهای تخصصی منعقد می‌کند، به تصوی

---

[۴۲] اصل عدم عطف به ماسبق شدن قوانین (ماده ٤)، اصل وفای به عهد(ماده ۲٦ کنوانسیون)، اصل حسن نیت در اجرای تعهدات بین‌المللی (ماده۲٦ همان)

[۴۳] بر اساس قانون مدنی ایران نیز معاهدات بین‌المللی در حکم قوانین عادی بوده و لازم‌الاجرا می‌باشند. (مستفاده از ماده ۹ قانون مدنی).

برساند، هرچند که بطو معمول امضاء و تصویب موافقتنامه‌های مربوط به نیروهای حافظ صلح با شورای امنیت است.[٤٤]

دوم) تحلیل عملکرد کمیسیون حقوق بین‌الملل در قالب قانونگذاری عمودی

گرچه هر موضوع اقتضاء خود را داشته و لازم است تا چارچوب کلی آن متأثر از ویژگیهای حوزه مربوطه ساماندهی شود، لیکن در هر حال نمی‌توان هر حوزه از حقوق بین‌الملل را به مثابه جزیره‌ای جداگانه تلقی نمود که بدون ارتباط با سایر جزایر موجود در گستره سیستم به حیات خود ادامه می‌دهد. به این ترتیب کمیسیون حقوق بین‌الملل و سایر نهادهای ذی‌ربط در فرایند تدوین و توسعه مترقیانه موظفند تا ضمن توجه به مقتضیات خاص هر حوزه، به عواملی که به تقویت پیوند میان حوزه‌های مختلف می‌انجامند نیز توجه لازم را مبذول دارند. در واقع این پیوندها، همان اصول کلی حقوق بین‌الملل و ارزشهایی هستند که هر سیستم حقوقی بواسطه آنها می‌تواند از بروز برخی تعارضهای موجود در سیستم پیشگیری نموده و یا در صورت بروز تعارضات احتمالی، به حل تعارض اقدام ورزد.

اشاره مکرّر کمیسیون حقوق بین‌الملل به اصول و ارزشهای مشترک جامعه بین‌الملل در راستای حفظ وحدت و یکپارچگی، حاکی از معرفی کمیسیون حقوق بین‌الملل

---

[٤٤] نک: هدایت الله فلسفی، حقوق بین‌الملل معاهدات، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۳، صص. ۱٤۸-۱٤۹.
در جوامع اروپایی، اصولاًمذاکره برای انعقاد معاهده با کمیسیون و تصویب آن با شوراست. البته در موارد لازم شورا قبل از تصویب معاهده باید با پارلمان اروپا به مذاکره بپردازد، مگر در معاهده آئین خاصی پیش بینی شده‌باشد. گذشته از این شورا یا کمیسیون یا هر کشور عضو جامعه می‌تواند پیش از انعقاد معاهده با دیوان دادگستری جوامع اروپایی در خصوص معاهده مورد نظر با پیمان روم مشورت کند. اگر دیوان به تطابق معاهده با مقررات پیمان اخیر رأی ندهد، آن موافقتنامه نمی‌تواند به اجرا در آید، مگر آنکه پیمان روم اصلاح گردد. (ماده ۱۲٦ معاهده روم که به صورت بند ٦ ماده ۳۰۰ معاهدات ماستریخت و آمستردام درآمده است.)، نک: همان.

بعنوان نمادی حافظ ارزشهای سیستمی در قلمرو حقوق بین‌الملل و پاسدار وحدت ذاتی آن است. به جرأت می‌توان گفت که کمیسیون در کلیه طرحهای پیشنهادی خود به تحقق این کارویژه‌اش واقف بوده است. کمیسیون در پیش نویس طرح خود در سال ۲۰۰۸ در خصوص منابع آبی فرامرزی[٤٥] با استناد به ضرورت اقدامات پیشگیرانه در تخریب این منابع آبی، اذعان داشت که لازم است اصل حسن نیت به عنوان اصلی ضروری و لازم‌الاجرا در روابط بین‌المللی در این خصوص نیز مورد توجه و عنایت قرار گیرد. همزمان کمیسیون این اصل را به ضرورت همکاری مؤثر در میان دولتها نیز تسری داد.[٤٦] این اصل کلیدی در کنوانسیون حقوق معاهدات سال ۱۹٦۹ میلادی در ماده ۲٦ نیز آمده‌است.[٤٧] ضرورت اعمال اصل مساوات در تحدید حدود دریایی در مناطق دریایی همجوار در ماده ١٤ و ۷۲ طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل در خصوص دریای سرزمینی (۱۹٥٦) مبیّن ضرورت توجه به این اصل کلی حقوق بین‌الملل و ضامن تنسیق روابط فیمابین در تحدید حدود دریایی است.[٤٨]

همانگونه که کمیسیون حقوق بین‌الملل در گزارش سال ۲۰۰٦ خود در بحث تنوع و تکثر، ضمن باور به گونه‌گونی موضوعات، اصولی همچون اصل قاعده مؤخر، قاعده خاص و قاعده برتر را به عنوان سازکارهایی جهت رفع تعارض معرفی نمود و تفسیر سیستمیک را نیز بعنوان شیوه‌ای در راستای پیشگیری از بروز تعارضات احتمالی یاد می‌کند. اگر بپذیریم که چنین اصولی همراه با برخی اصول کلی حقوق بین‌الملل دیگر می‌توانند به تقویت وحدت ذاتی سیستم حقوق بین‌الملل بینجامند، توجه به این اصول

---

[45] Draft articles on the Law of Transboundary Aquifers, with commentaries 2008, also see p. 30, available at http://untreaty.un.org/ilc/texts/instruments/english/commentaries/8_5_2008.pdf(10.11. 2020).

[٤٦] مواد ۱۹ و ۷ طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل در زمینه منابع آبی فراسرزمینی

[٤٧] ماده ۲٦ کنوانسیون وین حقوق معاهدات مقرر می‌دارد:« هر معاهده لازم‌الاجرایی طرفها را ملتلزم می‌کند و باید توسط آنها با حسن نیت به اجرا در آید.»

[48] See http://untreaty.un.org/ilc/texts/instruments/english/draft%20articles/8_1_8_2_1956.pdf(20.11. 2010).

می‌تواند در موضوعات متعدد، نه تنها به تقویت انسجام سیستم حقوق بین‌الملل منتهی شوند، بلکه زمینه‌ای را فراهم سازد تا تزاحم و تعارض ناشی از تکثر در قلمرو حقوق بین‌الملل زمینه تلاشی آنرا فراهم نسازد.

فرجام سخن) مسیر و مقصد حرکت کمیسیون حقوق بین‌الملل در آئینه وحدت و تکثر حقوق بین‌الملل

همانگونه که می‌توان اظهار داشت نظام حاکم بر سیستم حقوقی بین‌المللی یک نظام حقوقی واحد و یکپارچه است و فرایند تکثر در هنجارها، وجود رژیمهای خاص و تعدد مراجع و نهادهای بین‌المللی موجبات تهدید سیستم مذکور را فراهم نخواهند آورد[۴۹]، آنچه در این مجال، نیز می‌توان بر آن تأکید نمود این واقعیت است که اقدامات کمیسیون حقوق بین‌الملل در زمینه تدوین و توسعه مترقیانه حقوق بین‌الملل نمادی از وحدت در عین کثرت بحساب می‌آیند؛ بدین سان همزمان که کمیسیون به اقتضای هر موضوع و ضرورت قانونگذاری در هر زمینه بر اساس شرایط و مقتضیات خاص آن واقف است، این واقعیت را نیز نادیده نمی‌گیرد که تنها در پرتو توسل به ارزشهای مشترک و اصول بنیادین حقوق بین‌الملل می‌توان وحدت لازم برای بقاء آن را تضمین نمود. لذا در همین راستا کمیسیون مکرراً کوشیده تا نخست) با توسل به اصولی مانند اصل وفای به عهد[۵۰]، اصل لاضرر[۵۱]، اصل حسن نیت[۵۲] و مانند اینها در طرحهای متعدد خویش بهره برده و زمینه‌ای را فراهم سازد از برخی تزاحمات و تعارضات ممکن در سیستم حقوق بین‌الملل پیشگیری شود و دوم) با توسل به برخی اصول دیگر مانند اصل قاعده مؤخر[۵۳]، اصل قاعده برتر[۵۴] و اصل قاعده خاص[۵۵] موجبات حل تعارض را

[۴۹] آرامش شهبازی،نظام حقوق بین‌الملل: وحدت در عین کثرت، انتشارات شهر دانش، ۱۳۸۹، ص. ۱۸۹.

[50] Pacta Sunt Servanda
[51] Sic Uter
[52] Good Faith
[53] Lex Posterior
[54] Lex Superior
[55] Lex Specialis

فراهم سازد[۵۶]؛ و از سوی دیگر از این واقعیت دور نمانده که اقتضای هر حوزه خاص از حقوق بین‌الملل را در نظر گیرد. با این وصف، علاوه بر اینکه به ارزشها وفادار مانده، مروّج کثرت موضوعی در قلمرو حقوق بین‌الملل نیز محسوب می‌شود، تکثری که خود زمینه‌ساز پویایی و اعتلای حقوق بین‌الملل بوده و خواهد بود. شناخت مسیری که کمیسیون حقوق بین‌الملل و سیستم حقوق بین‌الملل به سوی آن گام بر می‌دارند نیز حاصل شناخت تکثر صوری و وحدت ماهوی سیستم حقوق بین‌الملل و کارنامه‌ای است که کمیسیون در نزدیک به هفت دهه از عمر خویش به جای گذارده است.

[۵۶] در کنوانسیون وین حقوق معاهدات ۱۹۶۹ و همچنین کنوانسیون ۱۹۸۶ به این امر اشاره شده‌است. (نک: مواد ۵۲، ۵۹).

چالشهای فراروی مجمع عمومی در فرایند تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل

دکتر سیدقاسم زمانی

هنگامی که ماده ۱۳ منشور ملل متحد یکی از مأموریت‌های مجمع عمومی را «تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل» قرار داد ساختار نسبتاً دموکراتیک مجمع برخی را بر آن داشت که این رکن ملل متحد را پارلمان و یا نهاد شبه‌پارلمانی جامعه بین‌المللی قلمداد نمایند و نهضت تدوین را طلیعهٔ رشد و شکوفایی حقوق بین‌الملل و پدیدارشدن جامعه‌ای قانونمند قلمداد کنند. البته اینان در ارزیابی مثبت آثار فعالیتهای مجمع عمومی در این زمینه چندان به خطا نرفته بودند اما از چالشهایی که فراروی مجمع عمومی در فرایند تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل قرار داشت غافل مانده بودند. تکثر نهادهایی مثل کمیته ویژه استفاده صلح‌آمیز از فضای ماورای جو و اخیراً شورای حقوق بشر که در کنار کمیسیون حقوق بین‌الملل عهده‌دار این مأموریت مهم شده بودند و ممکن بود به لحاظ ساختار و ترکیب اعضا قرائتی نسبتاً متفاوت از کمیسیون در حوزه تدوین و توسعه داشته باشند فقط بخشی از ماجرا بود. طبع و سرشت موضوعاتی که شایسته تدوین و توسعه قلمداد می‌شدند، تغییر ترکیب ساختار جامعه بین‌المللی و به ویژه پیدایش کشورهای جدید در عصر استعمارزدایی، اختلاف سطح توسعه کشورها که به نحوی از انحا اختلاف در دیدگاههای اعضای و به ویژه گزارشگران نهادهای عهده‌دار امر تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل را دامن می‌زد و نیز استفاده دولتها از حربه رزرو به هنگام اعلام رضایت قطعی در التزام به اسنادی که در مقام تدوین حقوق

بین‌الملل عرفی برآمده بودند از جمله چالشهای مطرح در این زمینه می‌باشد. طرح اتهام تقنین علیه مجمع عمومی که البته در لفافهٔ واژه «توسعه حقوق بین‌الملل» موجه می‌نمود تقابل میان حاکمیت دولتها و کارکرد سازمان ملل متحد در این زمینه را نمایان می‌ساخت و فرایند اجرایی شدن پیش‌نویس کنوانسیونهای تهیه شده را به تعویق می‌انداخت و یا مانع فراگیری آن می‌شد. بدیهی است که نهادهای ذی‌ربط همواره کوشیده‌اند که در مقابله با چالشهای مزبور و مثمرثمر ساختن فعالیتهای خویش تمهیداتی ابتکار نمایند ولی در هر حال نتایج حاصله تا حد زیادی نسبی و تابع شرایط موجود بوده است.

مقدمه

پس از پایان جنگ جهانی دوم و با تأسیس سازمان ملل متحد، ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی از شأن و مرتبتی ویژه در منشور برخوردار شد، آنچنان که تمام اهداف، اصول و ساختار ملل متحد و توزیع اختیارات میان ارگانهای آن را نیز تحت تأثیر قرار داد. سایه سنگین حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بر کلیت منشور ملل متحد، آن را به فلسفه و علت وجودی سازمان ملل متحد[1] مبدل ساخته است.[2] جای گرفتن اصول لزوم حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی و ممنوعیت تهدید یا

[1] Herndl.Kurt., "Reflections on the role, functions and procedure of the security council of the United Nations", RCADI., 1987, vol. 206., p.301.

[2] گواینکه امروزه عواملی چون فقر، بیکاری، رشد جمعیت، آلودگی محیط زیست، ایدز، تروریسم و ... نیز به عنوان عوامل تهدیدکننده صلح و امنیت جهانی قلمداد می‌شوند و صلح و امنیت در مفهومی بسیار گسترده‌تر از فقدان جنگ یا توسل به زور مورد توجه قرار گرفته‌اند لیکن در اولین ساعات پایان جنگ جهانی دوم و به هنگام تأسیس سازمان ملل متحد، دغدغه اصلی پایه‌گذاران ملل متحد مقابله با تهدید یا استفاده از زور در روابط بین‌المللی و نهادین‌سازی موارد قانونی اما استثنائی استفاده از زور بوده است. در زمان فعلی هم که رقابت تسلیحاتی در اوج قرار دارد نقش جنگهای داخلی و بین‌المللی در تهدید صلح و امنیت جهانی به مراتب بیش از سایر عوامل است. برای مطالعه بیشتر رک: فریده شایگان، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.

استفاده از زور در روابط بین‌المللی در زمره اصول ملل متحد، و تـوالی آن دو اصـل در بندهای سوم و چهارم ماده ۲ منشور، سنگ بنای ماده ۷ و فصل چهاردهم منشور (مـواد ۹۲ الی ۹۶) در ایجاد و اعطای مأموریتی خطیر به دیوان بین‌المللی دادگستری به شـمار می‌روند.[۳] به واقع بندهای سوم و چهارم ماده ۲ منشور لازم و ملزوم یکدیگرند و نوعی رابطهٔ درونی میان آنها برقرار است، چنانچه «هر اقدام ناقض اصل منـع اسـتفاده از زور، مغایر اصل لزوم حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی نیز می‌باشد.»[۴]

حقوق بین‌الملل به عنوان نظام حقوقی حاکم بر جامعه بین‌المللی آمیزه‌ای از قواعـد حقوقی و سازمان حقوقی ناظر بر تفسیر و اجرای آن قواعد است. به دلایل مختلـف در جامعه بین‌المللی، سازمان حقوقی و مکانیسم‌های تضمینی بـه مـوازات قواعـد حقـوقی موجود پیشرفت نکرده است. بر همین اساس با وجود جایگاه رفیعی که اصل ممنوعیت توسل به زور در حقوق منشور ملل متحد و نیز در نظام حقوق بین‌الملل عام بـه دسـت آورده، و به عنوان نمونه اعلای قواعد آمره بین‌المللی تلقی شده است ولی در عالَم واقع حرمت آن اصل بارها نادیده گرفته شده، و میان عملکرد دولتها و شأن حقوقی آن اصـل فاصله‌ای بس عمیق وجود داشته است.[۵] هر چند بسیاری از موارد عدیده توسل بـه زور

---

[۳] ماده ۷ منشور، دیوان بین‌المللی دادگستری را در زمرهٔ ارکان اصلی ملل متحد قرار داده است و مواد ۹۲ تا ۹۶ نیز به تبیین جایگاه دیوان در میان ارکان اصلی سازمان، ارتباط اساسنامهٔ آن بـا منشـور، نحـوهٔ عضویت در اساسنامه برای دول عضو و غیرعضو ملل متحد، اعتبار تصمیمات دیـوان و نقـش شـورای امنیت در تضمین اجرای آن تصمیمات، بردوام ماندن اعتبار سایر مراجع قضایی بین‌المللی و صـلاحیت مشورتی دیوان اختصاص یافته است. در این میان باید از مواد ۳۳ و ۳۶ منشور (فصـل ششـم) نیـز یـاد کرد که از شیوه‌های حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و اعتبار آنها در مقابـل شـورای امنیـت، و نیـز نقش شورا در توصیه ارجاع اختلافات حقوقی به دیوان بین‌المللی دادگستری سخن به میان آورده‌اند.

[4] Tomuschat . Ch., "Article 2, para.3 UN Charter", in Andreas Zimmermann, Christian Tomuschat and Karin Oellers-Frahm (eds)., The Statute of the International Court of Justice, A Commentary, Oxford University Press, 2006, p. 75.

[۵] همین امر دیوان بین‌المللی دادگستری را در قضیه نیکاراگوئه بر آن داشت که در اثبات عرفی بـودن اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی، در تعدیل نقـش عنصـر مـادی و در مقایـل تقویـت جایگاه عنصر معنوی عرف در تکوین و تداوم استمرار قاعده عرفی ابراز دارد که «نباید انتظار داشت که

در روابط بین‌المللی که به لحاظ ابتنای صلاحیت دیوان بین‌المللی دادگستری بر رضایت طرفهای اختلاف در محضر دیوان مطرح و یا ماهیتاً مورد رسیدگی واقع نشده است اما شمار قابل توجهی از اختلافات ارجاعی به دیوان که مورد رسیدگی قرار گرفته، نیز تعدادی از مهمترین نظریات مشورتی دیوان، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم پیرامون اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی بوده است. دیوان بین‌المللی دادگستری از اولین دعوایی که در محضر آن اقامه شد (انگلستان- آلبانی، قضیه تنگه کورفو)[6] تاکنون با دعاوی متعددی مواجه بوده که موضوع اصلی یا یکی از موضوعات آن نقض ادعایی اصل تهدید یا استفاده از زور بوده است. این امر فرصت‌های مناسبی را در اختیار دیوان قرار داده است تا چنان اصلی را از منظر حقوق بین‌الملل مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و زوایای مختلف آن را بنمایاند. بررسی مختصر سیاست قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری در قبال اصل ممنوعیت توسل به زور موضوع این مقاله را تشکیل می‌دهد.

گفتار اول: جایگاه اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی

ترسیم جایگاه اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی توسط دیوان بین‌المللی دادگستری، در تعیین میزان کارایی اصل قضای بین‌المللی در فیصلهٔ اختلافات بین‌المللی و تثبیت موقعیت بین‌المللی دیوان بسیار تأثیرگذار می‌باشد. در جهانی که نابرابری کشورها به لحاظ قدرت نظامی یک واقعیت غیرقابل انکار قلمداد می‌شود و هر یک از آنها در راستای تحکیم یا تحمیل حاکمیت خویش از توسل به نیروی نظامی کمتر اِبا دارند نقش دیوان بین‌المللی دادگستری در تعیین جایگاه اصل ممنوعیت توسل

در رویه اِعمال قواعد مورد بحث بایستی کامل و اکید باشد. برای استقرار یک قاعده عرفی نیازی بدان نیست که رویه ذی‌ربط به طور کامل و دقیق مطابق با آن قاعده باشد. برای وجود قاعده عرفی کافی است که دولتها رفتار خود را «به نحو کلی» با آن قاعده منطبق کرده و رفتارهای غیرمنطبق با قاعده ذی ربط را نیز به همان نحو تلقی کنند، یعنی به مثابه نقض آن قاعده، نه شاهد و دلیلی بر شناسایی یک قاعده جدید.» (ICJ Reports, 1986, para.186.)

6 Corfu Channel (United Kingdom/Albania), ICJ Reports (1948), pp. 15 et seq.; ICJ Reports (1949), pp.4 et seq.

به زور بسیار خطیر می‌نماید.

در قضیه تنگه کورفو، دیوان بین‌المللی دادگستری در مقابل اقدام کشتی‌های جنگی انگلستان به مین‌روبی آبهای سرزمینی کشور آلبانی در تنگه کورفو می‌بایست اقدام انگلستان که به ادعای پاکسازی این آبراه بین‌المللی و تأمین امنیت دریانوردی بین‌المللی صورت گرفته بود از منظر حقوق بین‌الملل اظهارنظر نماید. دیوان به هنگام تلقی اقدام این دولت به منزلهٔ عملی ناقض حاکمیت دولت آلبانی، بدون اینکه بر انگیزهٔ به ظاهر خیرخواهانهٔ انگلستان وقعی بنهد، به عنوان سنگ بنای حرکت خویش در این وادی و با سیاقی عام اعلام داشت که اقدام خودسرانه و یکجانبه دولتها علیه سایر دول، تجلی سیاست زور است که به لحاظ قانونی به تاریخ پیوسته است و دیگر جایگاهی در حقوق بین‌الملل ندارد.[۷] دیوان در همین قضیه ابراز می‌دارد که با وقوف به نقص‌های فعلی سازمان جامعه بین‌المللی چنین موضعی را در قبال اقدام انگلستان اتخاذ کرده است زیرا در گذشته جدی‌ترین سوءاستفاده‌ها از آن سیاست شده است.[۸] دیوان که در سال ۱۹٤۹ به هنگام صدور اولین حکم ترافعی خویش که از قضا با مسأله توسل به زور در روابط بین‌المللی مرتبط شده به خوبی به این نکته واقف بوده است که اگر ضعف سازمانی جامعه بین‌المللی به حربه‌ای جهت اتخاذ اقدامات خودسرانه دولتها مبدل شود رشد و توسعه ماهوی حقوق بین‌الملل نیز در اندک زمانی از دست خواهد رفت و دیپلماسی قایق‌های توپدار حیاتی مجدد آغاز خواهد نمود. اندک زمانی بعد با بروز جنگ سرد و ناکارآمد جلوه کردن نظام امنیت جمعی مقرر در منشور، حزم و دوراندیشی دیوان در تأکید بر استقلال و عدم ملازمه عملی اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی با پیشرفت سازمانی نظام حقوق بین‌الملل بیش از پیش هویدا شد.[۹]

---

7 ICJ Reports, 1949, p. 35.

8 Ibidem.

۹ در قضیه گروگانگیری نیز آنگاه که در حین رسیدگی دیوان، خواهان (ایالات متحد آمریکا) برای رهاسازی گروگانها به اقدام نظامی نافرجام در ایران مبادرت نمود (ماجرای صحرای طبس) دیوان

شدت و گسترهٔ نقض اصل ممنوعیت توسل به زور همیشه به یک صورت نبوده است. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه بارسلونا تراکشن ممنوعیت اقدامات تجاوزکارانه را در زمره تعهدات عام‌الشمول و فراگیر یک دولت در مقابل جامعه بین‌المللی تلقی نمود.[۱۰] بر این اساس تجاوز نظامی به عنوان شدیدترین درجه نقض اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی، از دایره محدود دولت‌های متجاوز و قربانی تجاوز فراتر قرار گرفته و تلویحاً با نظم عمومی بین‌المللی پیوند خورده است.[۱۱] در قضیه نیکاراگوئه، دیوان بدون اینکه رأساً اصل ممنوعیت توسل به زور را به عنوان

بین‌المللی دادگستری ضمن ابراز تأسف از آن اقدام، تأکید نمود که خواهان برای حل اختلاف خود با جمهوری اسلامی ایران به دیوان مراجعه کرده است و بنابراین نمی‌بایست در حین رسیدگی دیوان به دعوای آن کشور دست به اقداماتی بزند که با نفس مراجعه به دیوان مغایر، و نوعی اخلال در دادرسی قلمداد می‌شود.(ICJ Reports, 1980, pp. 17-18, paras. 32, 43, 93.) البته دیوان بدون آنکه در مورد مشروعیت یا عدم مشروعیت اقدام آمریکا صریحاً اظهارنظر نماید آن اقدام را غیرمناسب (inappropriate) قلمداد می‌کند. نکتهٔ شایان توجه آن است که دیوان بین‌المللی دادگستری با وجود شکست تمام تلاشهای دیپلماتیک دولتها برای حل بحران گروگانگیری، و بی‌اثر ماندن قطعنامه‌های شورای امنیت و قرار موقت دیوان در مورد آزادسازی فوری و بدون قید و شرط گروگانها، اقدام یکجانبه آمریکا را موجه قلمداد نمی‌کند. با توجه به وجود اجماع جهانی علیه گروگانگیری دیپلماتهای آمریکایی در تهران، عدم شرکت ایران در فرایند رسیدگی دیوان و به تبع آن عدم درخواست بررسی اقدام نظامی آمریکا در طبس دیوان زیرکانه از محکومیت صریح اقدام آمریکا طفره رفته است ضمن آنکه با تلقی آن اقدام به عنوان نوعی اخلال در رسیدگی قضایی خویش آنهم از جانب خواهان دعوا، در پاسداری از اقتدار قضایی خود از کنار قضیه بی‌تفاوت نگذشته است. از سوی دیگر دیوان تلویحاً بیان داشته است که حتی در صورت نادیده گرفته شدن قرار موقت دیوان توسط دولت خوانده، خواهان حق ندارد رأساً و با توسل به زور در مقام احقاق حقوق ادعایی خویش برآید. برای مطالعه بیشتر رک:
Rosalyn Higgins, International Law and the Avoidance, Containment and Resolution of Disputes, RCADI., 1991, Vol.230, p. 315.

[10] Barcelona Traction, Light and Power Company, Limited (Belgium/Spain), ICJ Reports, 1970, p. 32

[۱۱] برای مطالعه بیشتر رک: سیدقاسم زمانی، جایگاه قاعده آمره در میان منابع حقوق بین‌الملل، مجله حقوقی، شماره ۲۲، ۱۳۷۷، صص ۳۲۵-۲۹۹.

قاعده آمره به رسمیت بشناسد اعلام داشت که «اصل منع توسل به زور کراراً در اظهارات نمایندگان کشورها نه فقط به عنوان اصلی عرفی، بلکه به منزله یک اصل بنیادین حقوقی نیز قلمداد شده است. کمیسیون حقوق بین‌الملل به هنگام تدوین کنوانسیون وین حقوق معاهدات ابراز داشته که حقوق منشور راجع به ممنوعیت استفاده از زور نمونهٔ بارز قاعده‌ای است که در حقوق بین‌الملل ویژگی قاعده آمره دارد و دولتهای نیکاراگوئه و ایالات متحد آمریکا نیز در لوایح خود این اصل را به عنوان یک قاعده آمره مورد تأیید قرار داده‌اند.»[۱۲] اخیراً نیز دیوان در رأی ۱۹ دسامبر ۲۰۰۵ در قضیه فعالیتهای نظامی در سرزمین کنگو (جمهوری دموکراتیک کنگو علیه اوگاندا) اصل ممنوعیت توسل به زور را سنگ بنای سازمان ملل متحد قلمداد نمود.[۱۳]

شاید استنکاف دیوان بین‌المللی دادگستری از تصریح به وصف آمره اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی قابل انتقاد به نظر برسد،[۱۴] اما باید به خاطر داشت که هرچند به واقع احکام و نظریات دیوان اصولاً معنا و تفسیر معتبر حقوق بین‌الملل در دایره‌ای بس گسترده‌تر از پرونده ذی‌ربط قلمداد می‌شود اما دیوان به عنوان یک مرجع قضایی بین‌المللی در رسیدگی به یک دعوای بین‌المللی نباید از چارچوب موضوع دعوا و حدود صلاحیت خویش پای را فراتر بنهد.[۱۵] به هر حال توصیف دیوان از اصل

---

[12] ICJ Reports, 1986, para. 190.

قاضی سینگ و قاضی کامارا در نظریات جداگانه خویش در قضیه نیکاراگوئه، دیوان را از این جهت که رأساً قاعده آمره بودن اصل منع توسل به زور را تأیید نکرده، مورد انتقاد قرار دادند. Ibid., pp. 153,199.

[13] ICJ Reports, 2005, para. 148.

[۱۴] شایان ذکر است که دیوان بین‌المللی دادگستری تاکنون صراحتاً و رأساً هیچیک از قواعد حقوق بین الملل را واجد وصف آمره توصیف نکرده است، نه اینکه صرفاً در مورد اصل ممنوعیت توسل به زور از کاربرد چنین وصفی امتناع کرده باشد.

[۱۵] البته در مقایسه با رسیدگی‌های ترافعی، دیوان بین‌المللی دادگستری در اعلام نظریه‌های مشورتی خویش با فراغ بال بیشتری به انشای نظریه مبادرت می‌ورزد. وصف مشورتی نظریه‌ها، مشارکت بخش قابل توجهی از اعضای جامعه بین‌المللی به ویژه سازمان‌های بین‌المللی در فرایند صدور نظریه مشورتی توسط دیوان، و انتزاع و کلیت پرسش‌های مطروحه قدرت مانور بیشتری به دیوان در ساخت و

ممنوعیت توسل به زور به عنوان قاعده حقوق بین‌الملل عام، موجد تعهدات عام‌الشمول و سنگ بنای منشور ملل متحد،[۱۶] جایگاه چنان اصلی را در منظومهٔ حقوق بین‌الملل به خوبی نشان می‌دهد. با اِسناد این اوصاف و ویژگی‌ها به اصل منع توسل به زور توسط دیوان، این اصل اگر در مرتبه‌ای فراتر از قواعد آمره بین‌المللی قرار نگیرد (مسامحتاً) قطعاً فروتر از آن نیست.

گفتار دوم: صلاحیتهای موازی شورای امنیت و دیوان در مقابله با توسل به زور

نقض اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی، به هر درجه‌ای که باشد – بسته به صلاحدید دولت قربانی نقض– می‌تواند به طرح اختلافی بین‌المللی در نزد دیوان بین‌المللی دادگستری منجر شود و دیوان را به اعمال صلاحیت و اتخاذ تصمیم وادارد.[۱۷] از سوی دیگر با عدم تعریف مفاهیم تهدید بر صلح، نقض صلح و اعمال

پرداخت نظریه‌های مشورتی اعطا می‌کند. قطعاً چنین امری به معنای آزادی کامل دیوان در صدور نظریه‌های مشورتی خویش نیست و دیوان در این حوزه نیز در مقام مرجعی قضایی در چارچوب حقوق بین‌الملل و بر مبنای اساسنامه و آئین دادرسی خویش اقدام می‌کند.

[۱۶] هرچند در تلقی منشور سازمان ملل متحد به عنوان قانون اساسی جامعه بین‌المللی تا حدی اغراق نهفته است ولی به لحاظ وصف جهانی سازمان ملل متحد، ماهیت تعهدات ناشی از منشور، جایگاه آن تعهدات به لحاظ ماده ۱۰۳ منشور، تعمیم صریح تعهدات مربوط به حفظ صلح و امنیت جهانی به دولتهای غیرعضو، و ترتیبات نهادین و سازمانی ناشی از آن، می‌توان منشور ملل متحد را از حیث شکل و ماهیت مهم‌ترین و اساسی‌ترین سند بین‌المللی دانست. بر همین اساس به راحتی می‌توان به اهمیت و جایگاه اصل ممنوعیت توسل به زور که به زعم دیوان بین‌المللی دادگستری سنگ بنای منشور ملل متحد است پی برد.

[۱۷] در قضیه سکوهای نفتی، دیوان در راستای احراز صلاحیت و با یادآوری رأی خویش در قضیه نیکاراگوئه، تأکید نمود که مسائل راجع به استفاده از زور از قلمرو شمول عهدنامه مودت (۱۹۵۵) و به تبع آن از حیطه صلاحیت دیوان در رسیدگی به اختلاف مطروحه خارج نمی‌شود و نقض عهدنامه مودت از رهگذر اقدامات تقنینی، قضایی یا اداری به همان میزان غیرقانونی است که این نقض از

تجاوزکارانه در منشور ملل متحد،[۱۸] شورای امنیت می‌تواند بر اساس ماده ۳۹ منشور و به عنوان رکنی که مسؤولیت اصلی حفظ صلح و امنیت جهانی بدان تفویض شده (ماده ٢٤ منشور) و اعضای ملل متحد مکلف به تبعیت از تصمیمات آن شده‌اند (ماده ۲۵ منشور) در صورت نقض اصل ممنوعیت توسل به زور به اعمال صلاحیت بپردازد. در این صورت آیا تداخل و یا حتی تعارضی میان صلاحیتها و انجام وظایف سیاسی و قضایی دو رکن اصلی ملل متحد پدید نمی‌آید؟

تدوین‌کنندگان منشور در جهت جلوگیری از بروز چنان مشکلی در روابط میان شورای امنیت و مجمع عمومی در ماده ۱۲ (بند ۱) منشور مقرر داشتند: مادام که شورای امنیت در مورد هر اختلاف یا وضعیت، در حال انجام وظیفه است مجمع عمومی جز به تقاضای شورای امنیت، در مورد آن اختلاف یا وضعیت هیچگونه توصیه ای نخواهد کرد. با وجود این، مقرره‌ای مشابه در مورد روابط میان شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری در منشور گنجانده نشده،[۱۹] و به همین علت دیوان این امر

رهگذر توسل به زور صورت پذیرد. (ICJ Reports, 1996, pp.810-811, paras. 20,21.) از آنجا که بعید به نظر می‌رسد دولتها مسائلی چون توسل به زور که با منافع عالی آنها مرتبط است را مستقیماً و صریحاً به قضاوت دیوان بین‌المللی دادگستری وانهند احتجاج حقوقی دیوان در قضیه سکوها را باید گامی مثبت در تثبیت و تفهیم صلاحیت آن مرجع نسبت به دعاوی ناظر بر استفاده از زور دانست. رأی دیوان به روشنی مؤید آن است که صلاحیت یک مرجع قضایی در مورد اصل یک تعهد، به صلاحیت در مورد تفسیر و اجرای (نقض یا عدم اجرا) آن تعهد نیز تعمیم می‌یابد و منشأ یا شیوه نقض تعهد اصولاً در این مورد موضوعیت ندارد. بدیهی است که در منطق حقوق التزام نهفته در ذات هر تعهد و ضمانت اجرای آن، فارغ از شیوه‌های احتمالی نقض که بعداً رخ می‌دهند معنا می‌یابد.

[۱۸] برای مطالعه بیشتر رک: هدایت‌الله فلسفی، شورای امنیت و صلح جهانی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۸، ۱۳٦۹، صص. ۱۰۵-۳۳.

[۱۹] به نظر می‌رسد که از نظر تنظیم‌کنندگان منشور، وظایف و اختیارات عام مجمع عمومی که در ماده ۱۰ منشور، و وظایف و اختیارات خاص مجمع که در مواد ۱۱، و ۱۳ تا ۱۸ مورد تصریح قرار گرفته نسبتاً گسترده و از جهت جنس و نوع دارای حوزهٔ مشترک با شورای امنیت است و از اینرو می‌بایست برای اجتناب از بروز تداخل صلاحیتها و یا تعارض احتمالی تصمیمات دو رکن، تمهیدی اندیشیده می

را مورد پذیرش قرار نداده است که در مسائل مرتبط با صلح و امنیت بین‌المللی، دیوان تابع شورای امنیت، و به تبع آن رسیدگی دیوان به موضوعی که به طور موازی و همزمان تحت بررسی شورای امنیت قرار دارد ممنوع تلقی می‌شود. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه عملیات نظامی و شبه‌نظامی ایالات متحد آمریکا در نیکاراگوئه و علیه این کشور، که نقض اصل ممنوعیت تهدید و توسل به زور و نیز اصل عدم مداخله به قضاوت آن گذاشته شده بود در تبیین رابطه میان صلاحیتهای موازی خویش با شورای امنیت در مقابله با توسل به زور اعلام نمود که «مسؤولیت شورای امنیت در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی طبق نص و منطوق ماده ٢٤ منشور مسوولیتی اصلی است نه انحصاری؛ در این زمینه شورای امنیت دارای وظایفی است که طبع و سرشت سیاسی دارند در حالی که دیوان به انجام وظایف قضایی خود در این زمینه مبادرت می نماید. بنابراین هر دو ارگان این وظایف جداگانه اما مکمل را در ارتباط با وقایعی واحد انجام می‌دهند.»[۲۰] این موضع دیوان در دعاوی دولت بوسنی هرزگوین علیه یوگسلاوی سابق، لیبی علیه انگلستان و ایالات متحد آمریکا(لاکربی) و کنگو علیه اوگاندا نیز همچنان بردوام مانده است.[۲۱] بدیهی است که با توسیع مفهوم صلح وامنیت بین‌المللی، کمتر اختلافی را بتوان یافت که موضوعاً با آن کاملاً بی‌ارتباط باشد، و بنابراین اگر قرار بود که صرف مطرح بودن یک موضوع نزد شورای امنیت، مانع رسیدگی دیوان بین‌المللی دادگستری نسبت به آن شود نفس موجودیت و استقلال قضایی دیوان مورد تردید قرار می‌گرفت.[۲۲]

شد.

[20] ICJ Reports, 1984, para 95., p. 436.

[21] ICJ Reports, 1993, para. 33., p.19. ICJ Reports, 1998, para.38., p. 23. ICJ Reports, 2000, para. 36., p.126.

[۲۲] دیوان در مورد ترتیبات منطقه‌ای مبتنی بر منشور نیز در قضیه نیکاراگوئه اعلام داشت که هرچند چنان ترتیباتی در منشور ملل متحد به رسمیت شناخته شده‌اند اما الزامی در این مورد در منشور مقرر نشده که دولتهای تابع آن ترتیبات قبل از مراجعه به دیوان به آن ترتیبات متوسل شوند. (ICJ Reports, 1984., paras 102-108) البته باید خاطر نشان نمود منظور دیوان آن است که منشور در تسهیل دسترسی

با این حال اعمال اختیارات شورای امنیت طبق فصل هفتم منشور می‌تواند رسیدگی دیوان را تحت تأثیر قرار دهد زیرا ماده ۱۰۳ منشور به اولویت تعهدات اعضا به موجب منشور بر تعهدات ناشی از دیگر موافقتنامه‌های بین‌المللی حکم رانده است. تردیدی نیست که تعهدات ناشی از منشور به قطعنامه‌هایی که شورای امنیت در چارچوب فصل هفتم منشور تصویب می‌کند و اعضای ملل متحد طبق ماده ۲۵ منشور موظف به تبعیت از آنها هستند نیز تعمیم می‌یابد. در قضیه لاکربی دیوان در مقابل تقاضای لیبی مبنی بر صدور قرار موقت، اعلام داشت که قطعنامه ۷٤۸ شورای امنیت در الزام لیبی به تحویل دو متهم بمب‌گذاری در هواپیمای پان‌آمریکن، مجالی برای صدور قرار موقت توسط دیوان باقی نمی‌گذارد زیرا محتوای تقاضای لیبی در صدور قرار موقت با مضمون آن قطعنامه معارض می‌نماید.[۲۳] این موضع دیوان که مصون از ایراد نیز باقی نمانده[۲٤] نشان می‌دهد که دیوان راهی را در پیش گرفته تا از اخذ تصمیم متعارض و برخورد با شورای امنیت احتراز جوید. دیوان به پاسداری از استقلال قضایی

به دیوان به واقع نخواسته است که مراجعه دولتها به آن لزوماً منوط به توسل قبلی به ترتیبات منطقه‌ای شود. لزوم توسل مقدماتی به دادگاههای داخلی در چارچوب حق حمایت دیپلماتیک دولت از تبعه خویش، یا مقید شدن حق مراجعه به دیوان به شرط مذاکره یا هر امر دیگری، با بحث مطروحه در اینجا کاملاً تفاوت دارد.

23 ICJ Reports, 1992, paras. 39, 42.

در دعوای کنگو علیه اوگاندا، خوانده مدعی بود که قبول تقاضای کنگو در صدور قرار موقت با قطعنامه ۱۳۰٤ شورای امنیت در تعارض قرار می‌گیرد. دیوان ابراز داشت که صدور قطعنامه توسط شورای امنیت به خودی خود مانع حق دولت کنگو در تقاضای صدور قرار موقت توسط دیوان نمی‌شود. دیوان با اعلام این امر که هیچ تعارضی میان قرار مورد تقاضای کنگو و قطعنامه ۱۳۰٤ شورای امنیت وجود ندارد به صدور قرار موقت مبادرت کرد و بر آن اساس عقب‌نشینی فوری نیروهای اوگاندا از جمهوری دموکراتیک کنگو را درخواست نمود، به رغم آنکه قطعنامه شورای امنیت برای عقب‌نشینی یک جدول زمانبندی قائل شده بود. برای مطالعه بیشتر رک:

Christine Gray, "The Use and abuse of the International Court of Justice: Cases concerning the Use of Force after Nicaragua", EJIL, 2003, Vol.14, No. 5, pp. 901-903.

24 Skubiszweski.K., "The International Court of Justice and Security Council", in Vaughan Lowe and Malgosia Fitsmaurice (eds)., Fifty Years of the International Court of Justice, Essays in Honour of Sir Robert Jennings, Cambridge University Press, 1996, pp. 615-619.

خویش کاملاً واقف است اما در همان زمان این مهم را نیز از نظر دور نمی‌دارد که خود و شورای امنیت دو رکن یک سازمان بین‌المللی هستند که باید برای نیل به اهداف آن سازمان بکوشند و اگر این شورای امنیت است که طبق ماده ۹٤ منشور ضامن اجرای تصمیمات دیوان قلمداد شده، پس دیوان نیز باید حرمت تصمیمات شورای امنیت را متقابلاً پاس بدارد در غیر این صورت اقتدار هر دو رکن در صحنه بین‌المللی در معرض خطر قرار می‌گیرد.

صلاحیت موازی شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری در مقابله با نقض اصل ممنوعیت توسل به زور جلوه‌ای از همکاری دو رکن سیاسی و قضایی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی[۲۵] و نیز حفظ وحدت و یکپارچگی سازمان ملل متحد است.[۲۶]

گفتار سوم: تفسیر موسع اصل ممنوعیت توسل به زور و تفسیر مضیق استثنای وارد بر آن

دیوان بین‌المللی دادگستری هر چند که در رویه قضایی خویش اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی بدان نحو که در بند ٤ ماده ۲ منشور انعکاس یافته است را در مفهوم «زور و قدرت نظامی» مورد توجه قرار داده است اما در همان

---

[۲۵] شایان ذکر است که دیوان بین‌المللی دادگستری گاه در مقام رکن اصلی قضایی ملل متحد نقش مستقیمی در حفظ صلح و امنیت جهانی ایفا می‌نماید و آن هنگامی است که دیوان در دعاوی راجع به استفاده از زور رأساً و بدون تقاضای طرفهای اختلاف (proprio motu) به صدور قرار موقت مبادرت نماید.

[۲۶] البته اینکه آیا شورای امنیت نیز متقابلاً به تصمیمات دیوان بین‌المللی دادگستری احترام خواهد گذاشت پاسخ چندان دقیقی ندارد. سرشت سیاسی شورا و نیز امکان استفاده اعضای دائم از حق وتو در مقابل درخواست اجرای تصمیمات دیوان توسط شورا(همانطور که در قضیه نیکاراگوئه پیش آمد)، نشان می‌دهد که دشوار بتوان از شورای امنیت انتظار مشابهی داشت هرچند که احتیاط شورا در این مورد چندان دور از انتظار نیست. تفویض مسألهٔ اجرای تصمیمات رکن قضایی ملل متحد به رکن سیاسی آن (ماده ۹٤ منشور) حکایت از آن دارد که در نگاه تدوین‌کنندگان منشور اصولاً حفظ صلح و امنیت بر هر ملاحظه دیگری تقدم داشته است.

چارچوب نیز آن اصل را به صورت موسع تفسیر کرده است.[۲۷] دیوان در قضیه تنگه کورفو که اقدام دولت انگلستان در مین‌روبی آبهای سرزمینی دولت آلبانی را نوعی اقدام خودسرانه و یکجانبه دولتها علیه سایر دول، و تجلی سیاست زور دانست که به لحاظ قانونی به تاریخ پیوسته است در حقیقت به تفسیر موسع اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی مبادرت نمود.[۲۸] دیوان در قضیه نیکاراگوئه نیز با تفسیر موسع آن اصل ابراز می‌دارد دولتی که به استفاده از زور مبادرت نموده است تنها می‌تواند با استناد به اصلی معین از حقوق بین‌الملل اقدام خود را توجیه کند و نه اینکه از خلأئی که در قلمرو اصل ممنوعیت توسل به زور وجود دارد بهره جوید.[۲۹]

از سوی دیگر این یک اصل مسلم منطقی است که استثنای هر اصل باید به صورت مضیق تفسیر شود و از توسعه آن به موارد فراتر از قدر متیقّن اجتناب نمود. استثناء به تحدید دایره شمول اصل منجر می‌شود و بنابراین توسیع‌آن به موارد مشکوک و مردد، اصل را از هویت واقعی خود عاری می‌نماید و رابطهٔ آن با استثناء را در معرض خطر قرار می‌دهد. دیوان بین‌المللی دادگستری در رویه قضایی خویش کوشیده است که همواره دفاع مشروع را به عنوان تنها مورد قانونی توسل یکجانبه به زور، استثنای وارد بر اصل ممنوعیت توسل به زور قلمداد کرده و آنرا به صورت مضیق تفسیر نماید.

ایالات متحد آمریکا، بارها با مرتبط نمودن مواد ۲ (بند ٤) و ۵۱ منشور با یکدیگر ابراز داشته است که در بند ٤ ماده ۲ منشور نه تنها استفاده از زور، بلکه تهدید به استفاده از زور نیز ممنوع شده است. از سوی دیگر عبارت «حق ذاتی» در ماده ۵۱ ناظر به حقوق عرفی پیش از منشور است که منشور متعرض آن نشده و بدین وسیله آن را

---

[۲۷] به نظر برخی اندیشمندان بدیهی‌ترین راه جمع میان ماده ۵۱ (دفاع مشروع) و بند ٤ ماده ۲ منشور (منع توسل به زور) آن است که اصل منع توسل به زور به صورت موسع و ماده ۵۱ به صورت مضیق تفسیر شود. رک:

Roling.B.V.A., "The ban on the use of force and the UN charter", in Cassese.A., The current legal regulation if the use of force, Martinus Nijhoff, 1986, p. 5.

[28] Greenwood. Christofer, "The International Court of Justice and Use of Force", in Vaughan Lowe and Malgosia Fitsmaurice, ibid., p. 379.

[29] ICJ Reports, 1986, pp.100-102.

محفوظ داشته است. بر همین اساس قاضی «شوابل» در رأی مخالف خود در قضیه نیکاراگوئه ابراز داشت که ماده ۵۱ منشور فقط یکی از انواع دفاع مشروع یعنی پاسخ به حمله مسلحانه را در برمی‌گیرد و سایر موارد دفاع مشروع طبق حقوق عرفی را مستثنا نمی‌سازد.[۳۰] در قضیه سکوهای نفتی نیز آمریکا با ابداع اصطلاح «وضعیت عمومی حملهٔ مسلحانه» کوشید حمله به سکوهای نفتی ایران را نوعی دفاع مشروع جلوه دهد.[۳۱] دیوان در قضیه نیکاراگوئه ابراز داشت که نه فقط بر اساس مقررات منشور، بلکه طبق حقوق بین‌الملل عرفی برای استناد به حق دفاع مشروع باید یک حمله نظامی محقق گشته باشد (رکن ضرورت).[۳۲] طبق حقوق بین‌الملل عرفی «حمله مسلحانه» مصداقی از کاربرد غیرقانونی زور محسوب می‌شود که فارغ از مستقیم یا غیرمستقیم بودن حملات، دارای گستره وسیع و آثار شدید باشند.[۳۳] در قضیه سکوهای نفتی نیز دیوان با تفسیر مضیق مفهوم حمله مسلحانه نپذیرفت که مجموعه اعمال پراکنده انتسابی به ایران در حد حملهٔ مسلحانه بوده باشد.[۳٤]

در مورد رعایت تناسب در دفاع مشروع نیز دیوان بین‌المللی دادگستری همواره بر لزوم تناسب در دفاع تأکید نهاده است. در قضیه نیکاراگوئه دیوان با فرض صحت ادعای آمریکا در حق استناد به دفاع مشروع، اعلام می‌دارد که به هر حال مین‌گذاری و حمله به بنادر و تأسیسات نفتی نیکاراگوئه توسط آمریکا با اصل تناسب مغایر می نماید.[۳۵] در تقویت اصول ضرورت و تناسب در دفاع ، دیوان در قضیه سکوهای نفتی اعلام داشت که در هر صورت دولتی که به دفاع مشروع می‌پردازد باید اقدام خود را صرفاً متوجه یک هدف نظامی بنماید، هدفی که بر اساس حقوق مُجرا در زمان جنگ معین می‌شود.[۳٦]

---

30 ICJ Reports, 1986, p.347.
31 United States' Counter Memorial, para. 4.10; CR 2003/7, para.3.
32 ICJ Reports, 1986, pp. 104, 126-127.
33 Constantinou. Avra., The right of self-defence under customary international law and article 51 of the UN charter, Ant. N. Sakkoulas Publishers, 2000, pp. 57-111.
34 ICJ Reports, 2003, at para.49.
35 ICJ Reports, 1986, p. 122.
36 Ibid at paras.51,74.

گفتار چهارم: وصف حقوقی- قضایی اختلافات ناشی از توسل به زور

طبق ماده ٣٤ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، صلاحیت ترافعی دیوان به رسیدگی به اختلافات میان دولتها محدود می‌شود. دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری در سال ١٩٢٤ در قضیه ماوروماتیس (یونان – بریتانیا) عدم توافق حکمی یا موضوعی، یا تعارض نظرات حقوقی یا منافع میان دو شخص را بر مفهوم اختلاف قابل تطبیق دانسته،[٣٧] تعریفی که توسط دیوان فعلی نیز بارها مورد استناد قرار گرفته است.[٣٨] دیوان در قضیه آفریقای جنوب غربی در راستای شفاف‌سازی چنان تعریفی اعلام داشت که جهت احراز بروز اختلاف باید این امر مسلم باشد که ادعای یک طرف اثباتاً مورد مخالفت (انکار) طرف دیگر قرار دارد.[٣٩]

با این حال، متصف شدن واژه «اختلاف» یا «مسأله» به اوصاف «حقوقی» و «قضایی» در مواد ٣٦ (بند ٣) و ٩٦ منشور ملل متحد و ماده ٣٦ (بند ٢) اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، این تصور را دامن زده است که اختلافات سیاسی در محضر دیوان بین‌المللی دادگستری قابل اقامه و رسیدگی نیست.

در قضیه نیکاراگوئه، ایالات متحد مدعی بود که ادعای نیکاراگوئه مبنی بر اینکه آن کشور به صورت غیرقانونی از زور استفاده کرده، یا صلح را نقض نموده و یا مرتکب عملی تجاوزکارانه علیه نیکاراگوئه شده است همگی مسائلی است که تصمیم‌گیری در مورد آنها به دیگر ارگان‌های ملل متحد به ویژه شورای امنیت واگذار شده است نه دیوان، و بنابراین چنان اختلافی قابل رسیدگی قضایی نیست.[٤٠] ادعای ایالات متحد

دیوان در نظریه مشورتی خود در مورد مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای نیز ابراز داشت که محدوده حق دفاع مشروع فردی یا جمعی توسط اصول ضرورت و تناسب معین می‌گردد. (ICJ Reports, 1996, p.226, para.141)

37 PCIJ, Series A, No 2, p. 11.

38 Cf. also Northern Cameroons (Cameroon/United Kingdom), ICJ Reports 1963, p.27., Avena and other Mexican Nationals (Mexico/United States), ICJ Reports 2003, p.88., Certain Property (Liechtenstein/Germany), Preliminary Objections, available at http;//www.icj-cij.org, para. 24.

39 ICJ Reports, 1962, p. 328.

40 ICJ Reports, 1984, at paras 89-90.

آمریکا در این مورد که اختلافات راجع به کاربرد زور قابل رسیدگی قضایی نیست توسط دیوان رد گردید.[41] دیوان اعلام داشت که هیچگاه از رسیدگی به یک موضوع به خاطر آثار سیاسی آن، و یا اینکه متضمن موضوع استفاده از زور می‌باشد احتراز نجسته است، کما اینکه قضیه تنگه کورفو مؤید چنین امری است و ایالات متحد نیز در دهه ۱۹۵۰ خود پرونده‌هایی متضمن مسأله کاربرد زور را به دیوان ارجاع داده است. در این پرونده نیز از دیوان در مورد جنبه‌های حقوقی یک وضعیت تقاضای قضاوت شده است امری که با موقعیت دیوان به عنوان رکن اصلی قضایی ملل متحد کاملاً منطبق می نماید.[42] موضع دیوان در اعمال صلاحیت مشورتی نیز بر همین اساس استوار بوده است. در قضیه دیوار حائل دیوان ضمن اشاره به رویه تثبیت‌شدهٔ خود در این زمینه اعلام داشت که نمی‌تواند به خاطر ادعای ماهیت سیاسی موضوع مطروحه از اعمال صلاحیت خویش اجتناب ورزد. اینکه یک مسأله حقوقی واجد جنبه‌های سیاسی باشد دلیلی کافی برای سلب ماهیت حقوقی آن مسأله محسوب نمی‌شود.[43]

بنابراین با توجه به رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری می‌توان ابراز داشت که توصیف یکجانبه و شخصی طرفهای اختلاف و تلقی آن به عنوان اختلافی سیاسی یا حقوقی ملاک تصمیم‌گیری دیوان در احراز صلاحیت خویش و قابلیت استماع دعوی نیست؛ «اختلاف بین‌المللی مناطی عینی دارد و آن عبارت است از قابل حل بودن اختلاف بر اساس موازین حقوقی در محاکم بین‌المللی.»[44]

گفتار پنجم: توجیه‌ناپذیری نقض اصل ممنوعیت توسل به زور بر اساس

41 ICJ Reports, 1984, p. 392.

در این مورد حتی آقای «شوابل» قاضی آمریکایی که در اغلب موارد موضعی متفاوت با اکثریت قضات دیوان داشت با قضات دیوان همراه شده و ادعای آمریکا مبنی بر غیرقابل استماع بودن دعوا را نپذیرفت. (ibid., p. 558)

42 ICJ Reports, 1984, at paras 91-98.

43 ICJ Reports, 2004, p.155, para. 41.

44 هدایت‌الله فلسفی، تحولات دادگستری بین‌المللی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۵، ۷۴-۱۳۷۳، ص. ۱۹.

مجوزهای کلی قراردادی

در روابط بین‌المللی اصولاً رضایت به انجام عملی خاص مانع از آن می‌شود که عمل مزبور خلاف حقوق بین‌الملل و منشأ مسؤولیت بین‌المللی به شمار آید. این نکته که در ماده ۲۰ طرح پیش‌نویس کمیسیون حقوق‌بین‌الملل در مورد مسؤولیت ناشی از اعمال متخلفانه دولتها در زمره معاذیری قرار گرفته که وصف متخلفانه اعمال ارتکابی را زایل می‌نماید به ویژه در مواردی مثل حضور در قلمرو کشور خارجی، استقرار پایگاه نظامی و حتی فعالیتهای نظامی در آن کشور مورد استناد قرار گرفته است. بدیهی است که در اینگونه موارد رضایت قبلی دولت ذی‌ربط مجوزی برای انجام اقدامات فوق بشمار آمده و آن اعمال را با حقوق بین‌الملل منطبق جلوه می‌دهد. سؤال مطروحه در اینجا آن است که آیا حمله به تأسیسات یک دولت و تخریب آن می‌تواند بر اساس قید کلی قراردادی دائر بر حق اتخاذ اقدامات ضروری برای حمایت از منافع اساسی امنیتی موجه جلوه کند؟

در قضیه نیکاراگوئه دیوان به طور کلی اعلام داشته بود که یک دولت از صلاحدید تام برخوردار نیست تا به ادعای حفاظت از منافع اساسی امنیتی خویش دست به هر اقدامی بزند.[۴۵] در قضیه سکوهای نفتی، ایالات متحد آمریکا در توجیه حملات خود به سکوهای نفتی جمهوری اسلامی ایران به بند «۱»«د» ماده ۲۰ عهدنامه مودت (۱۹۵۵) استناد جست که به دولتهای متعاهد اجازه می‌داد که در صورت لزوم اقدامات ضروری برای حفاظت از منافع اساسی امنیتی خود را اتخاذ نمایند. به زعم آمریکا انجام آن اقدامات که برای حفاظت از منافع اساسی امنیتی آن دولت ضروری بوده است مانع از آن شده که حمله به سکوهای نفتی ایران ناقض عهدنامه مودت قلمداد شود.[۴۶] دیوان با توجه به موضوع و هدف عهدنامه مودت تصریح نمود که اقدامات انجام شده توسط نیروهای آمریکایی علیه تأسیسات نفتی ایران در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷ و ۱۸ آوریل ۱۹۸۸ نمی تواند بر اساس عهدنامه مودت به عنوان اقدامات ضروری جهت حفاظت از منافع

45 ICJ Reports, 1986, para. 282.
46 ICJ Reports, 2003, at paras. 32, 36.

اساسی امنیتی ایالات متحد توجیه شود چرا که آن اعمال به منزله توسل به نیروی نظامی است که طبق حقوق بین‌الملل دفاع مشروع قلمداد نمی‌شود و از اینرو بر اساس تفسیر صحیح آن معاهده در مقوله اقدامات مورد نظر آن معاهده نیست.[۴۷] عبارت‌پردازی رأی نشان می‌دهد که دیوان در مورد استفاده از زور توجیه دیگری جز دفاع مشروع را به رسمیت نمی‌شناسد. به دیگر سخن «استاندارد ضرورت جهت استفاده از زور در روابط بین‌المللی، استانداردی «عینی» یعنی همان منشور ملل متحد است که قطعی و غیرقابل تخلف است.»[۴۸] عینیت و قطعیت تعهد ناشی از اصل ممنوعیت توسل به زور مانع از آن می‌شود که قید کلی قراردادی جواز اقدامات نظامی علیه دولت ذی‌ربط شده و این حوزه را در توافق کلی دو دولت محصور سازد. این مجوزهای کلی که به صورت مدل و با عبارت‌پردازی مشابه در بسیاری از موافقتنامه‌های بین‌المللی منعقده میان دولتهای پیشرفته و در حال توسعه(به ویژه میان دولت آمریکا و دولتهای دیگر) گنجانده شده‌اند اگر با تفسیری جز این توسط دیوان بین‌المللی دادگستری مواجه می شد توالی فاسد بسیاری را به دنبال داشت.

بدیهی است که در غیر از موارد تجاوز مسلحانه که قربانی تجاوز یا دولتهای دیگر طبق ماده ۵۱ منشور و حقوق بین‌الملل عرفی از حق دفاع مشروع فردی یا جمعی برخوردارند در سایر موارد قربانی کاربرد زور باید به شورای امنیت مراجعه کند. این امر با مواد ٤٩ تا ٥٤ طرح پیش‌نویس کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد مسؤولیت دولتها کاملاً هماهنگ می‌نماید که توسل به زور به عنوان اقدام متقابل را منع کرده‌اند. رویه قضایی دیوان به خوبی مؤید این نتیجه‌گیری است که نقض اصل ممنوعیت توسل به زور را نمی‌توان بر اساس مجوزهای کلی قراردادی توجیه نمود.[۴۹]

---

47 Ibid., para. 78.

48 Natalia Ochoa-Ruiz and Esther Salamanca-Aguado., The Contribution of the ICJ Judgment of 6 November 2003 in the Case Concerning Oil Platforms (Islamic Republic of Iran v. United States of America) to International Law on the Use of Force in Self Defence, p. 4.

۴۹ برای مطالعه بیشتر رک: نادر ساعد، حمایت از منافع اساسی امنیتی دولتها در پرتو رأی دیوان بین

گفتار ششم: بار سنگین اثبات نقض اصل ممنوعیت توسل به زور

در حقوق بین‌الملل هیچ قاعده و مقررات خاصی برای اثبات دعوی وجود ندارد[۵۰] و نظام ادله اثبات دعاوی نزد مراجع بین‌المللی در مقایسه با نظام ادله اثبات دعاوی در دادگاههای داخلی مدون و تکامل یافته نیست.

دیوان بین‌المللی دادگستری که طبق مواد ٤٨ تا ٥٥ اساسنامه و آئین دادرسی خویش در مطالبه و تأمین دلایل اثبات ادعاهای طرفهای اختلاف به ادلهٔ خاصی محدود نشده در رویه نیز جهت نیل به اقناع قضایی به نظام انعطاف‌پذیر ادله اثبات تمایل داشته است. «از این روی دیوان بین‌المللی دادگستری در تمام موارد برای دولتها این امکان را فراهم آورده است که برای اثبات مدعای خویش از هر دلیلی که به اعتقاد ایشان قانع‌کننده به نظر می‌رسد استفاده کنند منتها در این قبیل موارد این دلایل باید ابتدا به نظر دیوان برسد تا در صورتی که آنها را با موضوع دعوی مرتبط دانست به مدعی اجازه دهد که برای اثبات مدعای خویش از آن دلایل استفاده کند.»[۵۱] به واقع « نظام ادلهٔ اثبات دعوا در اساسنامه و آئین دادرسی دیوان برای تضمین اجرای صحیح دادرسی بین‌المللی با احترام به اصل برابری طرفهای اختلاف طراحی شده است. در این نظام وظیفهٔ اصلی ارائه دلایل متوجه طرفهای پرونده است و دیوان نقشی فرعی و تکمیلی را ایفا می نماید.»[۵۲]

المللی دادگستری در قضیه سکوهای نفتی، مجموعه مقالات پیرامون رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوهای نفتی، زیر نظر دکتر جمشید ممتاز، مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی، ١٣٨٤، صص ١٤٥– ١١٩.

[۵۰] سیدحسین سادات‌میدانی، ادله اثبات دعوی در قضیه سکوهای نفتی، مجموعه مقالات پیرامون رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوهای نفتی، همان، ص. ١٦٣.

[۵۱] هدایت‌الله فلسفی، شناخت منطقی حقوق بین‌الملل، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ١٠، ١٣٧١، صص. ١٨١–١٨٠.

[52] Bernardes.Torres, "Article 48", in Andreas Zimmermann, Christian Tomuschat and Karin Oellers-Frahm, op.cit., p. 1096.

با این حال میزان حساسیت دیوان در کفایت ادله و امارات مثبِت نقض قاعده حقوق بین‌الملل با اهمیت آن قاعده و آثار مترتب بر نقض آن قاعده بی‌ارتباط نبوده است. به جرأت می‌توان گفت که در ارتباط با ادعای نقض اصل ممنوعیت توسل به زور، دیوان کمتر به شواهد و قرائن اتکا جسته، و بیشتر بر لزوم ادلهٔ موجد قطع و یقین تأکید ورزیده است. در قضیه سکوهای نفتی، ایالات متحد آمریکا با استناد به تصاویر ماهواره ای، عکسهای تهیه شده توسط هواپیماهای اطلاعاتی، نظریات کارشناسی، شهادت شهود و ... نتوانست دیوان را متقاعد کند که حمله به کشتی‌های سی‌آیل‌سیتی و ساموئل رابرتس توسط ایران صورت گرفته است، هر چند که آنها را قرائنی قوی قلمداد کرد.[۵۳] «در واقع با عدم اتکا به قرائن متعددی که در ارتباط با حمله به کشتی سی‌آیل سیتی و ناو ساموئل رابرتس از سوی ایالات متحد ارائه شد، با وجودی که دیوان آنها را قرائن قوی می‌نامد، به ایالات متحد و هر کشور دیگر که دست به زور برده است- هرچند به بهانه دفاع مشروع- می‌گوید که اتکا به قرائن قوی برای چنین کاری کافی نیست، بلکه کشور مدعی دفاع مشروع باید قطعاً مطمئن باشد و عیناً بتواند ثابت کند که حمله از سوی چه کسی علیه آن صورت گرفته است. انجام دفاع مشروع بر اساس قرائن هرچند قوی نظم جهانی را بر هم می‌زند.»[۵٤]

دیوان در پرونده مربوط به عملیات نظامی در سرزمین کنگو نیز در ارتباط با استفاده از زور توسط اوگاندا در منطقه «کیتونا» اعلام داشت که طبق رویه خویش باید ابتدا به احراز وقایع بپردازد و سپس قواعد ذی‌ربط حقوق بین‌الملل را نسبت به آن وقایع اعمال نماید. در این رابطه هرچند که کنگو به شهادت اوگاندایی‌های تحت اسارت خویش و نیز اخبار منتشره در روزنامه‌های اوگاندا استناد جسته است اما هیچیک از اینها دیوان را متقاعد نساخته است که اوگاندا در حمله ٤ اوت ۱۹۹۸ به «کیتونا» مشارکت داشته

---

53 ICJ Reports, 2003, paras. 53-72.

۵٤ سیدجمال سیفی، رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوهای نفتی: دیپلماسی قضایی در دادرسی بین‌المللی، مجله پژوهشهای حقوقی، شماره ٤، ۱۳۸۲، ص. ۷۱.

است.[۵۵]

نتیجه‌گیری

سیاست قضایی و نه قضاوت سیاسی دیوان بین‌المللی دادگستری نسبت به اصل ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی از زمان تأسیس دیوان تاکنون نسبتاً مشخص و هدفمند بوده است. به واقع جایگاه رفیع اصل مذکور در جامعه بین‌المللی متشکل از دولتهای برخوردار از حاکمیت تا حد زیادی از رویه قضایی دیوان در مورد این اصل متأثر بوده است. دیوان ضمن حرمت نهادن بر مسؤولیت اصلی شورای امنیت در حفظ صلح و امنیت جهانی، با اعمال صلاحیت خویش در مقابله با نقض اصل ممنوعیت توسل به زور حتی به صورت متقارن و موازی با شورای امنیت، چنان اختلافاتی را بر اساس موازین حقوقی قابل رسیدگی قضایی دانسته و به لحاظ استثنایی بودن حق دفاع مشروع که خود متضمن توسل به زور می‌باشد اثبات تحقق حمله مسلحانه را متضمن وجود دلایل متقن قلمداد کرده و نقض آن اصل را بر اساس مجوزهای کلی قراردادی، و با ترفند حفظ منافع اساسی امنیتی موجه ندانسته است. جالب آنکه دیوان با تأکید بر اصل ثبات مرزها و لزوم حفظ وضع موجود در اختلافات ارضی میان دولتها (بورکینوفاسو علیه مالی – ۱۹۸٦، السالوادور علیه هندوراس – ۱۹۹۲) کوشیده است از جمله مترصد آن بوده تا ادعای توسعه‌طلبی دولتها بستری مناسب برای ظهور نیابد و تا حد امکان از نقض اصل ممنوعیت توسل به زور جلوگیری به عمل آید؛ در همان زمان دیوان با عدم شناسایی و غیرقانونی قلمداد کردن دستاوردهای ناشی از کاربرد غیرقانونی زور (قضایای نامی‌بیا – ۱۹۷۱، دیوار حائل – ۲۰۰٤، کنگو علیه اوگاندا – ۲۰۰۵) به تقویت اصل ممنوعیت توسل به زور همت گمارده است.

سیاست قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری در قبال اصل ممنوعیت توسل به زور آنچنان شفاف و روشن بوده که به رغم طرح اولیه برخی دعاوی که در آنها نقض

55 ICJ Reports, paras. 55,72.

ادعایی آن اصل مطرح بوده است طرفهای ذی‌ربط با پیش‌بینی حکم احتمالی دیوان با یکدیگر مصالحه نموده و دعوای خویش را از دیوان مسترد داشته‌اند. دعوای نیکاراگوئه علیه کاستاریکا (۱۹۸۷)، دعوای نیکاراگوئه علیه هندوراس (۱۹۹۲) ، قضیه ایرباس میان ایران و آمریکا (۱۹۹٦) و دعوای کنگو علیه بوروندی (۲۰۰۱) در زمره چنین پرونده‌هایی محسوب می‌شوند.

حاکمیت قانون در جامعه بین‌المللی در گرو پایان بخشیدن به حکومت زور بر روابط بین‌المللی است. در بادی امر شاید این واقعیت جای بسی تأسف باشد که حجم قابل‌توجهی از دعاوی مطروحه نزد دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد نقض اصل ممنوعیت توسل به زور باشد، اما این واقعیت که در اینگونه موضوعات خطیر، دولتها بر قضاوت دیوان بر اساس حقوق بین‌الملل گردن نهاده‌اند دستاورد مهمی است که در سایه استقلال دیوان و انسجام سیاست قضایی آن حاصل گشته است. توسل به زور در روابط بین‌المللی واقعیتی است که دیوان بین‌المللی دادگستری قادر به حذف آن از صحنهٔ گیتی نخواهد بود، کما اینکه ابتنای صلاحیت دیوان بر رضایت طرفهای اختلاف باعث شده است که بسیاری از موارد متضمن کاربرد زور در معرض قضاوت دیوان قرار نگیرد. با این حال تثبیت و اعتلای جایگاه حقوق بین‌الملل به عنوان نظام حقوقی حاکم بر جامعه بین‌المللی، بر ممنوعیت توسل به زور و حل اختلافات بین‌المللی بر طبق موازین حقوق بین‌الملل تکیه داشته است و در پیشرفت جامعه بین‌المللی در این بُعد، دیوان بین‌المللی دادگستری سهمی بسیار داشته است.

نظم نوین اقتصادی بین‌المللی: از آرمان تا واقعیت

دکتر فریده شایگان

مقدمه

آغاز اقدامات ملل متحد در زمینهٔ استعمارزدایی منجر به رها شدن تعداد بسیاری از سرزمین‌ها از زیر یوغ استعمار و ایجاد دولتهای جدید، و در نتیجه، افزایش تعداد دولتهای عضو در سازمان ملل متحد گردید. ادامهٔ این روند، تغییر ترکیب اعضای ملل متحد را در جهت برتری عددی کشورهای در حال توسعه [جنوب، جهان سوم] در پی داشت. این کشورهای جدیدالتأسیس که درد فقر و ستم و نابسامانیهای ناشی از استعمار را چشیده و پس از استقلال هم در کنار سایر کشورهای در حال توسعه گرفتار استعمار نو بودند، علت اصلی فقر، عدم توسعه یا سطح پایین توسعه در کشورهای خود را تاراج و بهره برداری از ثروتها و منابع طبیعی و نیروی کار خود توسط کشورهای توسعه یافته– همان استعمارگران سابق و استثمارگران وقت – می‌دانستند. آنها معتقد بودند که توسعه و رفاهی که مردم این کشورها از آن برخوردارند به بهای عقب نگه داشتن آنها از کاروان توسعه بدست آمده است، و لذا آنها باید این وضعیت را جبران نمایند.

شاید بتوان منشاء اندیشهٔ «نظم نوین اقتصادی بین‌المللی» را از لحاظ سیاسی در کنفرانس باندونگ ۱۹۵۵ جستجو کرد. کنفرانسی که پایه گذار جنبش عدم تعهد بود و

ظهور سیاسی کشورهای در حال توسعه در صحنهٔ بین‌المللی را موجب گردید.[۱]

با این وجود تا نخستین سالهای دههٔ ۱۹۷۰ نیز سخنی از «نظم نوین اقتصادی بین‌المللی» در میان نبود. اما پیش از این مرحله، در مجمع عمومی گامهایی در این جهت برداشته شده بود که به طور خلاصه به آنها اشاره می‌شود:

اعلام اولین «دههٔ توسعهٔ ملل متحد: برنامه ای برای همکاری بین‌المللی اقتصادی»[۲] در ۱۹ دسامبر ۱۹۶۱، نخستین اقدام جدی در جهت و به نفع توسعهٔ اقتصادی کشورهای در حال توسعه بود که پس از آن اعلام دومین،[۳] سومین[٤] و چهارمین دههٔ توسعهٔ ملل متحد[٥] را نیز به دنبال داشت.

یک سال قبل از اعلام اولین دههٔ توسعهٔ ملل متحد، مجمع عمومی در ۱۵ دسامبر ۱۹۶۰ مبادرت به ایجاد صندوقی برای کمک به توسعهٔ کشورهای در حال توسعه می‌نماید.[٦] اما کشورهای توسعه یافته عمدتاً از همکاری با این صندوق و واریز کمک توسعه به آن خودداری می‌کنند. احتمالاً علت عمدهٔ آن این بود که آنها با اعطای کمک مالی از این طریق نمی‌توانستند امتیازات سیاسی کسب نمایند.

یک سال پس از اعلام اولین دههٔ توسعهٔ ملل متحد، یعنی در ١٤ دسامبر ۱۹۶۲، در مجمع عمومی قطعنامهٔ ۱۸۰۳ با عنوان «حاکمیت دائم بر منابع طبیعی» به تصویب می‌رسد. گرچه تصویب این قطعنامه اساساً خواست کشورهای در حال توسعه بود، اما کشورهای توسعه یافته موفق شدند در جهت تأمین منافع خود تغییراتی در متن اولیه

---

[۱] دومینیک کارو، پاتریک ژویارد و تیبو فلوری، مباحثی از کتاب *حقوق بین‌الملل اقتصادی*، ترجمهٔ محمد امامی تلارمی، تهران: وزارت امور اقتصادی و دارایی، ۱۳٦۷، ص ۱۲۵.

[2]United Nations Development Decade : A Programme for International Economic Cooperation, UN Doc. A/RES/1710(XVI), 19 Dec. 1961.

[3]International Development Strategy for the Second United Nations Development Decade, UN Doc. A/RES/2626(XXV), 19 Nov. 1970.

[4]International Development Strategy for the Third United Nations Development Strategy, UN Doc. A/RES/35/56, 5 Dec. 1980

[5]International Development Strategy for the Fourth United Nations Development Decade, UNDoc., A/RES/45/199, 21 Dec. 1990.

[6]United Nations Capital Fond, UN Doc. A/RES/1521(XV), 15 Dec. 1960.

ایجاد کنند. متن نهایی، حاصل سازش میان این دو دسته از دولتها بود و به همین دلیل هم با اجماع به تصویب رسید.

در این قطعنامه تصریح می‌شود که اعمال حق حاکمیت بر منابع طبیعی که ملی کردن و سلب مالکیت از بیگانگان از مظاهر بارز آن است، باید به دلیل فایدهٔ عمومی، امنیت و منافع ملی، یعنی فارغ از اهداف سیاسی صورت گیرد. درج این شروط انعکاس نظر کشورهای توسعه یافته در این قطعنامه است. به علاوه، قانون حاکم بر سرمایهٔ خارجی و بر نحوهٔ پرداخت غرامت به مالک یا سرمایه گذار خارجی، هم قانون ملی و هم حقوق بین‌الملل تعیین شده است و نه فقط قانون ملی دولت سرمایه پذیر، چنانکه خواست کشورهای در حال توسعه بود.

این قطعنامه را نمی‌توان حاوی اندیشه، عناصر یا اصول و موازین جدیدی دانست. یان برانلی در درس اختصاصی خود راجع به «وضع حقوقی حاکمیت دائم بر منابع طبیعی» که در سال ۱۹۷۹ در آکادمی حقوق بین‌الملل لاهه ارائه کرد، این قطعنامه را در مقایسه با خواست کشورهای در حال توسعه در جهت تأمین منافع آنها به عنوان دولتهای سرمایه پذیر، قطعنامه ای محافظه کارانه می‌داند. قطعنامه ای که غربیها در گنجاندن تغییرات مورد نظر خود در متن آن به نفع حمایت از سرمایه گذاری موفق بودند.[۷]

گام مهم بعدی، ایجاد کنفرانس ملل متحد دربارهٔ تجارت و توسعه (UNCTAD) توسط مجمع عمومی در دسامبر ۱۹٦٤ بود.[۸] در قطعنامهٔ مربوطه تصریح شده است: ایجاد قواعد مورد قبول عموم برای ادارهٔ سیستماتیک روابط اقتصادی بین‌المللی و ... برقراری نظمی عادلانه و دنیایی با ثبات تا زمانی که منشوری برای حمایت از حقوق همهٔ کشورها و به خصوص کشورهای در حال توسعه تنظیم نشود، مقدور نیست.

---

[۷] نک:

Ian Brownlie, «Legal Status of Natural Resources in International Law (Some Aspects) », *RCADI*, 1979-I, p.261.

[8]Establishment of the United Nations Conference on Trade and Development as an Organ of the General Assembly, UN Doc. A/RES/1995(XIX), 30 Dec. 1964.

منشور مورد نظر همان سندی است که ده سال بعد با عنوان «منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها» به تصویب می‌رسد.[۹]

اوتانت، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد، اولین دهۀ توسعۀ ملل متحد (دهۀ ۱۹۶۰) را دهۀ نا امیدی می‌خواند.[۱۰] تجارب حاصل از این دهه، افزایش آگاهی کشورهای در حال توسعه را به دنبال داشت، از این رو، ملاحظه می‌کنیم که مهمترین هدف استراتژی ملل متحد برای دومین دهه توسعه (دهۀ ۱۹۷۰)، توسعۀ اقتصادی به منظور برقراری عدالت اجتماعی، توزیع عادلانۀ درآمد، ثروت و خدمات اعلام می‌گردد. با این وجود، در عمل تفاوت چندانی با برنامه دهۀ اول توسعه ندارد و عمدتاً متمرکز بر رشد اقتصادی است تا توسعه، اما برای اولین بار در آن از ایجاد یک نظام اقتصادی عادلانه سخن به میان می‌آید، بدون آنکه عنوان *نظم نوین اقتصادی بین‌المللی* مطرح شود.

سرانجام در ۳۱ ژانویه ۱۹۷٤، بومدین، رییس جمهور وقت الجزایر، درخواست تشکیل اجلاس ویژۀ مجمع عمومی را به منظور بررسی مسألۀ مواد خام و روابط میان کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته می‌نماید. طی دو هفته، ۷۰ دولت با این درخواست موافقت می‌کنند. ششمین اجلاس ویژۀ مجمع عمومی به تصویب یک اعلامیه[۱۱] و یک برنامۀ عمل در مورد ایجاد نظم نوین اقتصادی بین‌المللی[۱۲] منتهی میشود. این اعلامیه را باید با سند مکمل آن که اقدامی برای اجرای نظم نوین اقتصادی بین‌المللی محسوب می‌شود، یعنی «منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها» قرائت کرد که در اجلاس عادی مجمع عمومی در همان سال به تصویب می‌رسد.

پس از این مقدمه، موضوع در دو بخش بررسی می‌شود. در قسمت اول، ویژگی‌های نظم نوین اقتصادی بین‌المللی و در قسمت دوم، سایر اقداماتی که در سطح بین‌المللی

---

[9]Charter of Economic Rights and Duties of States, UN Doc. A/RES/3281(XXIX), 12 Dec. 1974.

[۱۰]جمشید ممتاز، تقریرات درس حقوق بین‌الملل توسعه، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳٦۸.

[11]Declaration on the Establishment of a New International Economic Order, UN Doc. A/RES/3201(S-VI), 1 May 1974.

[12]Programme of Action on the Establishment of a New International Economic Order, UN Doc. A/RES/3202(S-VI), 1 May 1974.

صورت گرفته است و می‌تواند گامی در جهت نیل به اهداف مندرج در اعلامیهٔ نظم نوین اقتصادی بین‌المللی تلقی شود، بررسی خواهد شد.

۱- ویژگی‌های نظم نوین اقتصادی بین‌المللی

تحت این عنوان ابتدا مفهوم و محتوای نظم نوین اقتصادی بین‌المللی (الف)، به خصوص اصول بنیادین آن و سپس علل ناکام ماندن آن (ب) بررسی خواهد شد.

الف) مفهوم و محتوای نظم نوین اقتصادی بین‌المللی

این نظم در درجهٔ نخست متضمن معنای حقوقی است و عمدتاً خواستار شکل گیری قواعد حقوقی جدید در حوزهٔ اقتصادی و اجتماعی است.[۱۳] چرا نظم نوین؟ چون در دههٔ ۱۹۷۰، محیط و بستر اجتماعی بین‌المللی نسبت به آنچه پس از جنگ جهانی دوم وجود داشت، تغییر یافته بود و به عقیدهٔ کشورهای در حال توسعه طبیعی بود که نظام حقوقی حاکم بر روابط بین‌المللی در جهت تناسب و انطباق آن با واقعیات موجود زیست بین‌المللی اصلاح شود.

منشور ملل متحد ادعای طرح نظم بین‌المللی نوینی را دارد که باید با تعهدات حقوق بشری دولتها سازگار باشد، نظمی نوین که اساساً بر اصلی کهنه، یعنی اصل حاکمیت و برابری صوری دولتها بنا شده است. رایزمن به مناسبت دیگری اظهار می‌دارد: «جالب است که بحث در مورد طرح و ایجاد یک نظم نوین جهانی می‌باید مبتنی بر اصطلاحی باشد که قرنها پیش در فضایی متفاوت و برای اهدافی کاملاً متفاوت از [اهداف] ما – طراحی نظامی بین‌المللی که بتواند به بهترین نحو به اهداف تبیین شده در منشور ملل متحد و دیگر اسناد معتبر دست یابد– به کار رفته بود».[۱۴]

---

[13]Alain Pellet, «A New International Legal Order: What Legal Tools for What Changes », in Francis Snyder & Peter Slinn (eds), *International Law of Development: Comparative Perspectives*, p.117.

[14]W. M. Reisman, «Sovereignty, Interdependence and Independence», Interventions at Plenary Session, in A. Grahl-Madsen and J. Toman (eds). *The Spirit of Uppsala, Proceedings of the Joint UNITAR- Uppsala University Seminar on International Law and Organization for a New World Order*, (Berlin: Walter de Gruyter, 1984), p.354.

این گفته مبین آن است که اصل حاکمیت، لااقل به مفهوم سنتی آن، مبنای صحیحی برای نظمی که منشور در صدد برقراری آن است، محسوب نمی‌شود. به علاوه، این امر که کلیهٔ دولتها از نظر حقوقی با هم برابرند، این نتیجه را به دنبال دارد که حقوق و تکالیف آنها بر حسب سطح توسعهٔ آنها متفاوت نیست.[۱۵] این حکم ریاکاری درونی نظام سرمایه داری را که بر اساس اصل برابری حقوقی میان طرفین داد و ستد بنا شده است، نشان می‌دهد.

نظم نوین اقتصادی بین‌المللی در پی آن است که برابری اقتصادی میان کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته را متحقق نماید. جهان سوم اهمیت کلیدی تجارت در پیشبرد توسعه را درک کرده و در صدد برآمد تا آن مقرراتی را در حقوق بین‌الملل تجارت که موجب افزایش نابرابری اقتصادی بین این دو دسته از کشورهاست، از طریق اعطای امتیازاتی به کشورهای در حال توسعه، بویژه ایجاد تعرفه‌های ترجیحی به نفع آنها، تعدیل نماید، بدون آنکه کشورهای توسعه یافته توقع معامله به مثل یا عمل متقابل داشته باشند.[۱۶]

انگیزهٔ بنیادین نظم نوین اقتصادی بین‌المللی، اهداف و راهبردهای آن، به تجدید ساختار روابط شمال و جنوب به نحوی چنان اساسی اشاره دارد که سلطه و وابستگی را که مشخصهٔ روابط قبلی [پیش از برقراری این نظم] است، کاهش دهد.[۱۷] نظم نوین اقتصادی بین‌المللی ریاکاری درونی امپریالیسم را اعلام و ردّ به لحاظ نظری منسجمِ [مواضع] غرب را به عنوان یک الگوی خردمندانه عرضه داشت.[۱۸]

---

[15] See D. D. Bradlow, «Development Decision-Making and the Content of International Development Law», *Boston College International and Comparative Law Review*, vol.27, no 2, 2004, pp.203-207.

[16] See Charter of Economic Rights and Duties of States, *op. cit.*, art.18.

[17] U. Baxi, «The New International Ecoomic Order, Basic Needs and Rights», 23 *Indian JIL* (1983), p.225, cited in Duncan French, «'From Seoul with Love'- The Continuing Relevance of the 1986 Seoul ILA Declaration on Progressive Development of Principles of Public International Law Relating to a New International Economic Order », *NILR*, 2008, vol.55, no 1, p.10.

[18] Rivero Oswald, *New Economic Order and International Development Law*, Oxford: Pergammon, 1980, p.123, cited in Eric Engle, «The Failure of Nation State and the NIEO: Multiple Converging Crises Present Opportunity to Elaborate a New Jus Gentium», available

اقدام در جهت تحقق هدف ملل متحد در خصوص حل مسائل بین‌المللی اقتصادی-اجتماعی، بهداشتی، فرهنگی و آموزشی و تأمین احترام جهانی و مؤثر حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همه بدون تبعیض، ... همواره با مانع حاکمیت برخورد می‌کند. بدیهی است که همکاری بین‌المللی برای تحقق اهداف یاد شده، کمک و مشارکت بیشتر کشورهای توسعه یافته را در جهت پیشبرد توسعه در کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته ایجاب می‌کند. به سخن دیگر، همکاری مؤثر در این زمینه باید به ناچار نابرابری واقعی موجود میان این دو دسته از کشورها را به رغم برابری صوری آنها در نظر بگیرد، و به دستهٔ دوم در جهت حصول برابری واقعی میان همهٔ کشورها مساعدت نماید.

از این رو، آنچه کشورهای در حال توسعه با طرح «نظم نوین اقتصادی بین‌المللی» می‌طلبند کاملاً با منشور ملل متحد در انطباق است. به همین دلیل وُلفروم بند الف مادهٔ ۵۵ منشور را که به عقیدهٔ او عمدتاً بر توسعهٔ اقتصادی کشورهای در حال توسعه متمرکز است،[۱۹] مبنای حقوقی کلیهٔ اقدامات انجام شده توسط ملل متحد برای ایجاد نظم نوین اقتصادی بین‌المللی می‌داند.[۲۰] بندهای سه گانهٔ ماده ۵۵ گواه این نکته است که طراحان منشور از ارتباط میان اهداف توسعه و حقوق بشر کاملاً آگاه بوده اند. با این وجود، می‌بینیم که گرچه سازمان ملل متحد در تهیهٔ فهرست حقوق بشر و تعهدات دولت‌ها در زمینهٔ ترویج و حمایت از حقوق بشر، به خصوص با انعقاد معاهدات حقوق بشری مختلف موفق بوده است، اما تلاشهایش در حوزهٔ روابط اقتصادی و توسعه هماهنگ با آن نبوده است. در عمل، تا سالهای اخیر این دو حوزه به صورت دو حوزهٔ جدا از یکدیگر نگریسته شده اند.

بسیاری از حامیان نظم نوین اقتصادی بین‌المللی احساس می‌کردند که بر خلاف نظر

---

at: http://works.bepress.com/eric_engle/12.

[19] See R.Wolfrüm, «Chapter IX: International Economic and Social Co-operation, Article 55(a) and 55(b)», in B. Simma (ed), *The Charter of the United Nations: A Commentary*, (Oxford: Oxford University Press, 2nd edn, 2002), vol.II, p.898.

[20] Ibid., p.901.

کشورهای توسعه یافته، روابط اقتصادی بین‌المللی نباید به یک بازار آزاد افسار گسیخته واگذار شود،[۲۱] بلکه می‌باید به عنوان ابزاری قدرتمند شناخته شود که جامعهٔ بین‌المللی می‌تواند به وسیلهٔ آن عدم توازنها و نابرابریها را در نظام کنونی مرتفع نماید.

پیش از هرگونه اظهار نظر در این مورد، لازم است به محتوا و اصول نظم نوین اقتصادی بین‌المللی اشاره شود. برای این منظور کافی نیست که صرفاً اعلامیه راجع به ایجاد یک نظم نوین اقتصادی بین‌المللی را بررسی کنیم، بلکه حداقل باید سه سند مرتبط دیگر را که پیشتر به آنها اشاره شد نیز مد نظر قرار دهیم، یعنی قطعنامه‌های مجمع عمومی در خصوص: حاکمیت دائم بر منابع صبیعی، ایجاد نظم نوین اقتصادی بین‌المللی و برنامهٔ عمل مربوط به آن و منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها.

از آنجا که در مقدمه به اختصار به قطعنامهٔ حاکمیت دائم بر منابع طبیعی اشاره شد، فقط به سایر اسناد یاد شده می‌پردازیم.

اعلامیه راجع به ایجاد نظم نوین اقتصادی بین‌المللی باید همراه با برنامهٔ عمل مربوط به آن که در ششمین اجلاس ویژهٔ مجمع عمومی به تصویب رسیدند و با منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها که ابزاری مؤثر در جهت ایجاد نظامی از روابط اقتصادی مبتنی بر انصاف، تساوی حاکمیت و وابستگی متقابل منافع کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به شمار آمده است، مورد توجه قرار گیرد.

در سومین بند مقدمهٔ اعلامیهٔ نظم نوین اقتصادی بین‌المللی نیز اصول انصاف، تساوی حاکمیت و وابستگی متقابل، نفع مشترک و همکاری میان دولت‌ها صرفنظر از نظامهای اقتصادی و اجتماعی آنها مبنای نظم مورد نظر اعلام شده است و هدف آن رفع نابرابریها و جبران بی عدالتی‌های موجود، امکان پذیر ساختن رفع شکاف رو به گسترش میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و تضمین تسریع مداوم توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی، صلح و عدالت برای نسلهای حاضر و آینده، بیان گردیده است.

بنابراین، اهداف نظم نوین اقتصادی بین‌المللی فراتر از صرف کاهش فقر است و

[21]Duncan French, *op. cit.*, p.10.

مفاد اسناد مربوطه نشان می‌دهد که سعی در تغییر روابط مادی تولید و مبادله به منظور تأمین زندگی بهتر برای افراد در کشورهای در حال توسعه است.

تقاضاهایی که کشورهای در حال توسعه از طریق خواست خود به ایجاد نظم نوین اقتصادی بین‌المللی مطرح می‌کنند، عبارتند از: انتقال سرمایه و فناوری به این کشورها، افزایش صادرات از جهان سوم به کشورهای توسعه یافته، برقراری یک رژیم نظارت بر شرکتهای چند ملیتی، وضع مقرراتی برای افزایش کمک توسعه و تغییر نظام پولی بین‌المللی[۲۲] به عنوان اقدامات جبرانی برای کاهش بی عدالتی‌های موجود در روابط اقتصادی بین‌المللی.

ماده ٤ اعلامیه، اصول بیست گانه ای را به عنوان مبانی این نظم نوین اقتصادی بین‌المللی ذکر می‌کند که برخی از آنها اصول تثبیت شدهٔ حقوق بین‌الملل عمومی بوده و برخی نیز به حوزهٔ حقوق قوام نیافته (soft law)تعلق دارند. در بند الف) مادهٔ ٤ از اصول تساوی حاکمیت، تعیین سرنوشت ملت‌ها، قابل پذیرش نبودن تحصیل سرزمین از طریق زور، تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی دیگر دولت‌ها؛ در بند ث) همان ماده، اصل حاکمیت دائم کامل هر دولت بر منابع طبیعی و همهٔ فعالیت‌های اقتصادی آن تصریح شده است. تفاوت بارز این اعلامیه و «منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها» با قطعنامهٔ «حاکمیت دائم بر منابع طبیعی» در آن است که در دو سند نخست برخلاف سند ۱۹٦۲، ملی کردن و سلب مالکیت از بیگانگان با تکلیف پرداخت غرامت بر طبق حقوق بین‌الملل همراه نیست، بلکه تنها قانون داخلی دولت ملی کننده حاکم بر حل و فصل اختلافات مربوط به تعیین غرامت محسوب شده است.[۲۳]

---

[22] See Eric Engle, *op. cit.*

[۲۳] مادهٔ ۲(پ) منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها: هر دولت حق دارد « اموال خارجی را ملی نماید، مالکیت اموال خارجی را سلب یا انتقال دهد، که در این موارد غرامت مناسب می‌باید توسط دولتی که چنین اقداماتی را اتخاذ می‌کند پرداخت شود، با در نظر گرفتن قوانین و مقررات مربوطهٔ آن و کلیهٔ اوضاع و احوالی که آن دولت مرتبط می‌داند. در هر مورد که در خصوص مسألهٔ غرامت اختلاف بروز نماید، طبق حقوق داخلی دولت ملی کننده و توسط دادگاههای آن حل و فصل خواهد شد، مگر

موضوع اصلی بحث و اختلاف نظر ، نه اصل ملی کردن که در حقوق بین‌الملل موجود پذیرفته شده است، بلکه شرایطی است که برای ملی کردن اعلام شده است، چه از نظر دلیل ملی کردن و چه از حیث قانون حاکم بر پرداخت غرامت. مفاد منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها از این حیث حکایت از جبهه گیری کشورهای در حال توسعه در برابر کشورهای توسعه یافته برای تحمیل خواستهای خود بر آنها، برخلاف مفاد قطعنامهٔ «حاکمیت دائم بر منابع طبیعی» دارد که حاصل یک مصالحه بود. به همین دلیل منشور یاد شده با مخالفت شدید امریکا، فرانسه، آلمان، ژاپن و انگلستان مواجه شده و برخلاف قطعنامهٔ ۱۸۰۳ که با اجماع به تصویب رسید، با ۱۲۰ رأی موافق، ٦ رأی منفی و ۱۰ رأی ممتنع به تصویب می‌رسد.

این امر تعجب آور به نظر می‌رسد، زیرا کشورهای در حال توسعه در اسنادی که به وسیلهٔ آنها در صدد جلب همکاری و کمک کشورهای توسعه یافته در جهت پیشبرد توسعهٔ خود هستند، می‌خواهند شرایط و اصولی را به طور یکجانبه و برخلاف رضایتشان بر آنها تحمیل نمایند، و این به معنای عدم توجه به مکانیزم شکل گیری قواعد حقوقی یا قانونگذاری در جامعهٔ بین‌المللی است. در اینجا خواست کشورهای در حال توسعه به حصول برابری واقعی میان دولت‌ها در تعارض با برابری صوری آنهاست – برابری حاکمیت دولت‌ها – که از مبانی نظم نوین اقتصادی بین‌المللی اعلام شده است.

از این رو، کشورهای توسعه یافته قویاً بر علیه این برنامهٔ اقتصادی نوین موضع گرفته و منکر هرگونه جایگاه حقوقی برای آن گردیده و این برنامه را تلاشی برای استفاده از برتری عددی به منظور ایجاد تغییر بشمار آوردند.[۲٤] از سوی دیگر، حامیان نظم نوین اقتصادی بین‌المللی آن را به عنوان یک «شاخه جدید حقوق بین‌الملل» یعنی

آنکه تمام دولت‌های ذیربط آزادانه و متقابلاً توافق نمایند که سایر طرق مسالمت آمیز بر مبنای تساوی حاکمیت دولت‌ها و بر طبق اصل انتخاب آزادانهٔ وسایل، جستجو شود».

[24] See Duncan French, *op. cit.*, p.8.

«حقوق بین‌الملل توسعه» مطرح می‌کردند، حتی برخی از حقوقدانان کشورهای در حال توسعه، مانند قاضی ارچاگا، مادهٔ ۲(پ) منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولتها را که علت اصلی بحث و اختلاف نظر بود، یک منبع حقوق بین‌الملل معاصر دانسته اند. ملاحظه می‌شود که هردو اردو واقعیات حقوقی را به منظور توجیه اهداف سیاسی آشکار و پنهان خود تحریف می‌کردند.[۲۵]

از ورود در بحث ارزش حقوقی قطعنامه‌های مجمع عمومی که می‌تواند برای همه یا اکثر موضوعات این همایش مطرح باشد، خودداری می‌شود، و فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌گردد که امروزه دیگر پذیرفته شده است که اگر قطعنامه‌های سازمانهای بین‌المللی، از جمله و به خصوص قطعنامه‌های مجمع عمومی، منبع مستقیم و مستقل حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌شوند، نمی‌توان نقش آنها را در شکل گیری حقوق بین‌الملل انکار کرد.

پیش از خاتمه دادن به این قسمت از عرایض خود، لازم می‌دانم به نکته ای مهم اشاره کنم، و آن این است که در طرح نظم نوین اقتصادی بین‌المللی سخنی در مورد نحوهٔ بازتوزیع ثروت در داخل کشورها دیده نمی‌شود. بنابراین، اگرچه ما به عنوان شهروندان یکی از کشورهای در حال توسعه، در زمان خود از طرح اینگونه افکار و خواسته‌ها خوشحال و هیجان زده می‌شدیم، چندان به این نکته توجه نداشتیم که نظم نوین اقتصادی بین‌المللی تا چه حد دغدغهٔ تجدید ساختار اقتصادی به نفع برقراری روابط عادلانهٔ اقتصادی و اجتماعی در سطوح ملی، یعنی ارتقای سطح زندگی اکثریت جمعیت در کشورهای در حال توسعه را دارد.

ب)علل ناکامی نظم نوین اقتصادی بین‌المللی

اندیشهٔ نظم نوین اقتصادی بین‌المللی به شکلی که مطرح شد، زادهٔ شرایط جنگ سرد و حمایت کشورهای سوسیالیست (بلوک شرق) از کشورهای در حال توسعه و تشکیل یک اردو در برابر کشورهای توسعه یافتهٔ غربی (نظام سرمایه داری) است. با

[25]Alain Pellet, *op. cit.*, pp.119-120.

پایان یافتن دوران جنگ سرد، کشورهای سوسیالیست سابق دیگر تمایلی به ادامهٔ شیوهٔ گذشته برای طرح خواستها و نظراتشان نداشتند، برخی از کشورهای در حال توسعه، مانند کره جنوبی، نیز راه دیگری را برای توسعهٔ خود در پیش گرفتند و به کشورهای توسعه یافته نزدیک شدند.

علل دیگری که می‌توان برای عدم موفقیت نظم نوین اقتصادی بین‌المللی ذکر کرد، عبارتند از:

- بحران اقتصادی دههٔ ۱۹۷۰؛

- عدم توجه کشورهای در حال توسعه به این واقعیت که در نظام حقوقی بین‌المللی موجود نمی‌توان هیچ اصل یا قاعده ای را برخلاف اراده و رضایت یک دولت بر آن تحمیل کرد،

- واکنش آگاهانهٔ کشورهای شمال به صورت خودداری از هرگونه شناسایی وضعیت حقوقی برای نظم نوین اقتصادی بین‌المللی و مخالفت پیوسته با آن که در عمل به منزلهٔ جلوگیری از اجرای آن بود.

- فرار سرمایه‌های خارجی از کشورهای در حال توسعه در اثر اقدامات متعددی که اینان در جهت ملی کردن سرمایه‌های خارجی انجام دادند و سرمایه گذاری خارجی را در این کشورها مورد تهدید قرار داد؛

و بالأخره باید گفت که شاید مهمترین دلیل ناکامی نظم نوین اقتصادی بین‌المللی آن بود که کشورهای در حال توسعه برای حل مشکلات اقتصادی خود می‌خواستند بر کمک و همکاری کشورهای توسعه یافته که بر نظام اقتصادی جهانی تسلط دارند، نه تنها تکیه نمایند بلکه آنها را مجبور کنند که تکیه گاهشان شوند. این به معنای نادیده گرفتن واقعیات زیست اجتماعی بین‌المللی موجود بود. ما در جهانی به سر می‌بریم که نمی‌توان نقش قدرت را در فرآیند شکل گیری قواعد حقوقی، اعم از عرفی و قراردادی، انکار کرد. این در واقع فرآیندی غیردموکراتیک است که کشورهای در حال توسعه با قدرت نابرابر سعی داشتند باز به روشی غیر دموکراتیک تغییراتی به نفع خود

در آن ایجاد نمایند.

مجموع این شرایط موجب ایجاد یک نوع عدم علاقه به این موضوع در جامعهٔ بین‌المللی گردید. اما خواهیم دید که این بدان معنا نیست که سازمان ملل متحد مسألهٔ توسعه و همکاری بین‌المللی در جهت توسعهٔ کشورهای جنوب را رها کرد.

۲. حرکت در جهت دستیابی به اهداف نظم نوین اقتصادی بین‌المللی به طرق دیگر

گر چه تحقق اهداف نظم نوین اقتصادی بین‌المللی تحت عنوان خاص خود، به دلیل مخالفت کشورهای توسعه یافته میسر نگردید، با این وجود سازمان ملل متحد با تغییر نگرش و برخورد خود به موضوع، ضمن ابداع چارچوب حقوقی حق توسعه (الف)، به آن بسنده نکرده و در آن متوقف نشد و بیشتر به جنبه‌های عملی و اجرایی در جهت توسعهٔ کشورهای جنوب و امکان توسعهٔ پایدار در جهان توجه کرد (ب).

الف) روی آوردن کشورهای در حال توسعه به حوزهٔ حقوق بشر برای تأمین توسعهٔ خود: حق توسعه

کشورهای در حال توسعه منتظر نماندند تا سومین دههٔ توسعهٔ ملل متحد (دههٔ ۱۹۸۰) نیز در آرزوی دستیابی به نظم نوین اقتصادی بین‌المللی به پایان برسد. آنها در جستجوی یک چارچوب حقوقی قابل اعتمادتر، بدرستی در حوزهٔ حقوق بشر مبانی محکمتری یافتند که برای دستیابی به نظم مورد نظر خود بر آن تکیه نمایند. طرح موضوع "حق توسعه" از سوی این کشورها به عنوان یک حق غیرقابل سلب بشر، در واقع اساساً این هدف را دنبال می‌کرد. تصویب اعلامیهٔ حق توسعه توسط مجمع عمومی در ٤ دسامبر ۱۹۸٦، ابزاری بود که این کشورها به وسیلهٔ آن بار دیگر خواستار تجدید ساختار نظام اقتصادی بین‌المللی گردیدند.

محتوای این اعلامیه به طور روشن نشان می‌دهد نظمی که این اعلامیه در صدد برقراری آن است، بسیار فراتر از آن انتظارات و اهدافی است که نظم نوین اقتصادی

بین‌المللی مطرح می‌کند و چهرهٔ بسیار انسانی تری هم دارد. در این اعلامیه، حقوق افراد، مردمان و ملل در اولویت قرار دارد، نه حق دولتها. دولت فقط واسطه ای است برای تأمین حق توسعه و در موارد لزوم مطالبهٔ آن از جامعهٔ بین‌المللی. ماده ۳(۳) اعلامیهٔ حق توسعه به این نحو به نظم نوین اقتصادی بین‌المللی اشاره دارد:

«دولت‌ها وظیفه دارند برای تضمین توسعه و رفع موانع توسعه با یکدیگر همکاری نمایند. دولت‌ها باید حقوق خود را به نحوی اعمال کنند و تکالیف خود را به نحوی انجام دهند که موجب ترویج یک ***نظم نوین اقتصادی بین‌المللی*** بر مبنای تساوی حاکمیت، وابستگی متقابل، نفع مشترک و همکاری میان همه دولت‌ها گردد و احترام و بهره مندی از حقوق بشر را تشویق نماید».

بند نخست مقدمهٔ این اعلامیه با در نظر گرفتن اهداف و اصول منشور ملل متحد به نحوی که در مادهٔ ۱(۳) منشور بیان شده است، در سومین بند مقدمه به آن نظم اجتماعی و بین‌المللی مصرح در مادهٔ ۲۸ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر اشاره می‌کند که هر کس حق دارد برقراری آن را بخواهد، نظمی که تحقق کامل حقوق و آزادی‌های مندرج در این اعلامیه را میسر خواهد نمود.

تعریف حق توسعه در ماده ۱(۱) اعلامیهٔ حق توسعه مؤید آن است که این حق در واقع در پی برقراری همان نظم مورد نظر در ماده ۲۸ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر است:

«حق توسعه حقی غیرقابل سلب است که به موجب آن هر شخص انسان و همهٔ مردمان حق مشارکت در، و مساعدت به توسعهٔ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که در آن تمام حقوق بشر و تمام آزادی‌های اساسی به طور کامل قابل تحقق باشد، و حق منتفع شدن از این توسعه را دارند».

بدین ترتیب نظم نوین اقتصادی بین‌المللی از نظر اعلامیهٔ حق توسعه، عنصر ضروری فرآیند توسعه و وسیله ای است در خدمت برقرای آن نظم گسترده تری که در مادهٔ ۲۸ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر مورد شناسایی قرار گرفته و بهره مندی از تمامی حقوق بشر و آزادیهای اساسی را برای هر فرد امکان پذیر خواهد ساخت، چرا که او

موضوع اصلی، مشارکت کنندهٔ فعال و ذینفع حق توسعه است.[۲۶]

اعلامیهٔ سئول راجع به توسعهٔ تدریجی حقوق بین‌الملل عمومی مربوط به یک نظم نوین اقتصادی بین‌المللی، مصوب انجمن حقوق بین‌الملل در سال ۱۹۸۶،[۲۷] که سعی دارد با ایجاد چارچوبی هنجاری – اعم از *lex lata* و *lege ferenda* – امکان اجرای نظم نوین اقتصادی بین‌المللی را فراهم سازد، حق توسعه را به عنوان ششمین اصل نظم نوین اقتصادی بین‌المللی مطرح می‌کند.[۲۸]

در مورد وضعیت و جایگاه حقوقی حق توسعه اختلاف نظر بسیار است، برخی آن را متعلق به حوزهٔ حقوق "قوام نیافته" می‌دانند و برخی دیگر، مانند محمد بجاوی، قاضی و رئیس سابق دیوان بین‌المللی دادگستری، برای آن وضعیت یک قاعدهٔ آمرهٔ حقوق بین‌الملل را قائلند.[۲۹]

حق توسعه تا کنون در هیچ سند حقوقی الزام آور جهانی مورد تأیید و شناسایی قرار نگرفته است. بر عکس، در سطح منطقه ای در دو معاهدهٔ اتحادیهٔ آفریقا درج شده

---

[۲۶] نک: ماده ۲(۱) اعلامیهٔ حق توسعه.

[27] Declaration on the Progressive Development of Principles of Public International Law Relating to a New International Economic Order (1986), adopted at the 62nd Conference of the International Law Association, held in Seoul in 1986.

[۲۸] با توجه به مطالب فوق، نگارندهٔ این سطور برخلاف اعلامیهٔ سئول معتقد است که این نظم نوین اقتصادی بین‌المللی است که باید همان طور که از اعلامیهٔ حق توسعه برمی آید، یکی از اصول حق توسعه شمرده شود و نه بالعکس، زیرا نظم عالی تر همواره آن نظمی است که هدفش تأمین حقوق و رفاه افراد است و هر نظم، ساختار و نهاد دیگری باید در خدمت آن نظم قرار گیرد. جهت تحول و تکامل حقوق بین‌الملل نیز گواه آن است که جامعهٔ بین‌المللی برای قواعد و اصول حامی شخص انسان جایگاه و منزلتی برتر از سایر اصول و قواعد حقو بین‌الملل قائل است.

[29] Mohammed Bedjaoui, «Le droit au développement» , in Mohammed Bedjaoui (ed.), *Droit international: bilan et perspective*, (Paris : UNESCO, 1991), pp.1252, 1255, paras.14 , 25,53, 93-101; and

فریده شایگان، حق توسعه، در چارچوب طرح گروهی ارتقاء حقوق بشر و دسترسی به عدالت، طرح پژوهشی مشترک مرکزمطالعات حقوق بشر دانشگاه تهران و برنامه عمران ملل متحد (UNDP)، تهران، نشر گرایش، صص ٦٧، ٧٤.

است، یکی، منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم و دیگری، پروتکل مربوط به این منشور در مورد حقوق زنان در آفریقا (۲۰۰۳).

اعلامیهٔ حق توسعه به عنوان یک قطعنامهٔ مجمع عمومی فاقد قدرت الزام آور است. با این وجود، اعلامیهٔ یاد شده در یک سند مفهومی راجع به ماهیت حقوقی حق توسعه که توسط کمیسیون فرعی ترویج و حمایت از حقوق بشر و به درخواست کمیسیون حقوق بشر در سال ۲۰۰٤ تهیه شد، در ردهٔ آن دسته از قطعنامه‌های مجمع عمومی محسوب شده است که به منزلهٔ تأیید مجدد قواعد و اصول منشور و تفسیر موثق آنها به شمار می‌روند. سند مذکور می‌افزاید که اعلامیهٔ حق توسعه به دلیل ارتباط مستقیمش با نص و روح منشور دارای اعتبار حقوقی قابل ملاحظه بوده و دولت‌ها را پای بند می‌سازد.[۳۰]

به علاوه، به حق توسعه در اعلامیه و برنامهٔ عمل کنفرانس جهانی حقوق بشر وین (۱۹۹۳)، اعلامیهٔ ریو دربارهٔ محیط زیست (۱۹۹۲)، اعلامیهٔ کنفرانس توسعهٔ اجتماعی کپنهاگ (۱۹۹۵)، اعلامیهٔ کنفرانس جهانی زنان پکن (۱۹۹۵) و در سند برخی کنفرانس‌های دیگر و نیز در اعلامیهٔ هزارهٔ ملل متحد (۲۰۰۰)، اشاره شده و مورد تأیید قرار گرفته است.

با این وجود، کشورهای توسعه یافته همواره از شناسایی ارزش حقوقی الزام آور برای اعلامیهٔ حق توسعه، خودداری کرده اند تا مبادا کمک برای توسعه به صورت یک تعهد و تکلیف حقوقی درآید.

با این وصف، نمی‌توان انکار کرد که حق توسعه و نظمی که چنین حقی را تأمین می‌کند، چنان که در اعلامیهٔ ۱۹۸٦ آمده است، به نحو محکمی ریشه در اصول و مبانی و اسناد الزام آور حقوق بین‌الملل چون: منشور ملل متحد، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر (مواد ۲۲ و ۲۸)، و دومیثاق بین‌المللی حقوق بشر ۱۹۹٦ و به ویژه مادهٔ ۱ مشترک آنها،

[۳۰] نک: همان منبع، صص ٦۸-٦۹.

دارد.[۳۱]

به علاوه، ار آنجا که "توسعه" یکی از اولویت‌های سازمان ملل متحد است و برای اجرای حق توسعه اهمیت بسیار قائل است، اقداماتی را در جهت مطالعهٔ مفهوم و محتوای اعلامیهٔ حق توسعه و ابعاد گوناگون آن، و همچنین نحوهٔ به اجرا در آوردن آن انجام داده است. پی گیری اجرای اعلامیه به طور مستمر از زمان تصویب آن در ۱۹۸٦ ادامه داشته است. اما مهمترین این اقدامات در چارچوب کمیسیون حقوق بشر از سال ۱۹۹۳ با ایجاد یک گروه کاری حق توسعه آغاز شد[۳۲] و سپس در ۱۹۹۸ با تعیین یک کارشناس مستقل حق توسعه[۳۳] و پس از آن با ایجاد یک کارگروه عالی رتبهٔ اجرای حق توسعه[۳٤] برای گروه کاری یاد شده و به خصوص واگذاری بررسی معیارهای ارزیابی دوره ای مشارکت توسعهٔ جهانی – چنانکه در هدف هشتم از اهداف توسعهٔ هزاره بیان شده است– از دیدگاه حق توسعه به این کارگروه،[۳۵] ادامه یافت. شورای جدید التأسیس حقوق بشر نیز تصمیم به ادامهٔ مأموریت آن گرفت.[۳٦]

این اقدامات گواه بارز این واقعیت است که حق توسعه به تدریج جایگاه حقوقی محکمتری را کسب نموده است و اجرای آن در ضمن می‌تواند فرصتی را برای تحقق اهداف نظم نوین اقتصادی بین‌المللی، به عنوان بخشی منسجم از کل مطالبات اعلامیهٔ حق توسعه فراهم آورد. بدین سان، آرمانهای مستتر در نظم نوین اقتصادی بین‌المللی خود را با شرایط تغییریافتهٔ بین‌المللی همساز نموده و در قالبی دیگر عرضه شده اند. هر چند شایان ذکر است که این قالب جدید، برای کشورهای در حال توسعه ایفای تعهدات حقوق بشری آنها را به نحو بسیار جدی تری مطرح می‌سازد، امری که شاید در ۱۹۷٤ به هیچ وجه مورد نظر آنها نبوده است.

---

[۳۱] نک: همان منبع، صص ٦۹–۷۲.

[32] E/CN.4/RES/1993/22, 4 March 1993.
[33] E/CN.4/RES/1998/72, 22 April 1998.
[34] E/CN.4/RES/2004/7, 13 April 2004.
[35] E/CN.4/2006/26, para.77.
[36] A/HRC/RES/1/4, 29 June 2006.

ب) توسعهٔ پایدار

توسعهٔ پایدار مفهوم دیگری است که با نظم نوین اقتصادی بین‌المللی بسیار مرتبط بوده و می‌تواند گامی در جهت دستیابی به آن تلقی شود. توسعهٔ پایدار مفهومی گسترده و فراگیر است که حمایت از محیط زیست، مشارکت عمومی، حقوق بشر، جامعه داری شایسته،[۳۷] توانمند سازی جنسیتی، فقرزدایی و ... را در برمی گیرد. هم در توسعهٔ پایدار و هم در نظم نوین اقتصادی بین‌المللی ، اصول انصاف، همبستگی و همکاری بین‌المللی اساسی به شمار آمده و لازمهٔ اجرای آنها هستند.

مفهوم توسعهٔ پایدار به خصوص از طریق تصحیح نقش نیروهای بازار و جنبه‌های منفی اقتصادِ مبتنی بر آن، با نظم نوین اقتصادی بین‌المللی در ارتباط است. دستور کار ۲۱ در بند ۲(۱) اظهار می‌دارد که «از ضرورت دستیابی به یک اقتصاد جهانی با کارایی بیشتر و منصفانه تر است».[۳۸] طبق بند ۲(۵) دستور کار ۲۱:

«یک نظام تجاری چند جانبه، باز، منصفانه، ایمن، بدون تبعیض و قابل پیش بینی که ***همساز با اهداف توسعهٔ پایدار باشد*** و منجر به توزیع بهینهٔ تولید جهانی برحسب مزیت مقایسه ای گردد، به نفع تمام شرکای تجاری است».[۳۹]

بنابراین می‌توان گفت که مفهوم توسعهٔ پایدار قید و محدودیتی است برای آزاد سازی بازار در مواردی که آزاد سازی برای توسعهٔ پایدار آثار منفی در پی داشته باشد.

بند ۸٤ برنامهٔ اجرای ژوهانسبورگ (۲۰۰۲) اشعار می‌دارد:

«سرمایه گذاری خارجی می‌باید تسهیل گردد تا فعالیت‌های توسعهٔ پایدار را مورد حمایت قرار دهد: از جمله توسعهٔ زیر ساخت‌های کشورهای در حال توسعه و تقویت منافعی که کشورهای در حال توسعه می‌توانند از سرمایه گذاری خارجی بدست آورند».[٤۰]

---

[37] good governance

[38] Agenda 21, http://www.un.org/esa/dsd/agenda21/res_agenda21_00.shtml?utm_source=OldRedirect&utm_medium=redirect&utm_content=dsd&utm_campaign=OldRedirect.

[39] Ibid.

[40] 2002 Johannesburg Plan of Implementation, World Summit on Sustainable Development, UN Doc. A/CONF.199/20.

در اینجا باید بویژه به حاصل عمدهٔ اینگونه تلاشها، یعنی طرح و تثبیت اصل «مسؤولیت مشترک، اما متفاوت»، اشاره کرد که بیانگر اصول کلی انصاف در حقوق بین‌الملل است، و در معاهدات و دیگر اسناد بین‌المللی مهم درج شده است، اسنادی چون: اعلامیهٔ ریو (۱۹۹۲)، کنوانسیون مونترال (۱۹۸۷) در مورد موادی که موجب فرسایش لایهٔ ازون می‌شوند، کنوانسیون کادر ملل متحد در مورد تغییرات آب و هوایی و پروتکل کیوتو (۱۹۹۷) مربوط به آن. در واقع شناسایی اصل «مسؤولیت مشترک، اما متفاوت» را می‌توان گامی در جهت ایجاد برابری واقعی میان دولت‌ها و یک نوع اصل نابرابری جبران ساز به شمار آورد که مورد نظر کشورهای در حال توسعه در دههٔ ۱۹۷٤ در چارچوب اعلامیهٔ نظم نوین اقتصادی بین‌المللی و منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها بود.

در این فرصت کوتاه به همین مختصر دربارهٔ رابطهٔ میان نظم نوین اقتصادی بین‌المللی و مفهوم توسعهٔ پایدار اکتفا نموده و به نتیجه گیری از بحث می‌پردازیم.

نتیجه گیری

مجمع عمومی اندیشهٔ نظم نوین اقتصادی بین‌المللی را که در ۱۹۷٤ مطرح شد هرگز رها نکرد، بلکه سعی کرد آن را با شرایط تغییر یافتهٔ بین‌المللی همساز نموده و در قالبی دیگر عرضه کند. مجمع عمومی علاوه بر تلاش در جهت تحقق نظم نوین اقتصادی بین‌المللی و تثبیت حداقل برخی از اصول آن از طرق دیگر، بار دیگر در سال ۲۰۰۸ تصمیم گرفت به مناسبت سی و پنجمین سالگرد تصویب اعلامیه و برنامهٔ عمل راجع به ایجاد نظم نوین اقتصادی بین‌المللی، این موضوع را مجدداً در دستور کار خود قرار دهد.[٤١]

مجمع عمومی به همین منظور قطعنامهٔ ٦٣/٢٢٤ را در تاریخ ۱۹ دسامبر ۲۰۰۸ با عنوان «به سوی نظم نوین اقتصادی بین‌المللی» تصویب کرد و در آن «نیاز به ادامهٔ کار در جهت یک نظم نوین اقتصادی بین‌المللی بر مبنای اصول انصاف و تساوی حاکمیت،

[41] A/RES/63/224, 19 December 2008.

وابستگی متقابل، منافع مشترک، همکاری و همبستگی میان همهٔ دولت‌ها» را مورد تأیید مجدد قرار داد و تصمیم گرفت وضعیت اقتصادی بین‌المللی و آثار آن بر توسعه را در اجلاس بعدی مورد بررسی عمیق قرار دهد و به این منظور از دبیرکل درخواست کرد که در گزارش بعدی خود با عنوان «جهانی شدن و وابستگی متقابل» یک بررسی راجع به چالش‌های اقتصادی و سیاسی بین‌المللی برای رشد اقتصادی مداوم عادلانه و فراگیر و توسعهٔ پایدار، و نقش ملل متحد در پرداختن به این مسائل در پرتو اصول مندرج در اعلامیه و برنامهٔ عمل راجع به ایجاد نظم نوین اقتصادی بین‌المللی را بگنجاند.[۴۲] قطعنامهٔ دیگری با همان عنوان در ۲۱ دسامبر ۲۰۰۹ و تقریباً با محتوای مشابه که حاکی از ادامهٔ کار مجمع عمومی در این زمینه است، به تصویب می‌رسد.[۴۳]

نظم نوین اقتصادی بین‌المللی در سال ۱۹۷٤ به لحاظ فلسفی مدعی شد که جهان یک «دهکدهٔ جهانی»، یعنی یک جامعهٔ ملی است، از آنجا که ثروت و دانش به نحو اجتماعی تولید می‌شوند، می‌باید به نحو اجتماعی توزیع گردند.[٤٤] اکنون که پس از گذشت ۳٦ سال، تحولات روابط بین‌المللی و بویژه طرح و پررنگ شدن موضوع جهانی شدن، اندیشهٔ «دهکدهٔ جهانی» را به نحو ملموسی به واقعیت نزدیک کرده است، ضرورت تحقق اهداف و اصول نظم نوین اقتصادی بین‌المللی بیشتر احساس می‌شود، بنابراین تعجب آور نیست که مجمع عمومی فرصت را برای طرح و پی گیری مجدد آن مناسب شمرده است.

بدین سان، اگر در دههٔ ۹۰ و حتی تا دو سال پیش سخن از شکست اندیشهٔ نظم نوین اقتصادی بین‌المللی هنوز امکان پذیر بود، اینک که خوشبختانه مجمع عمومی با تجارب حاصل از دهه‌های گذشته در زمینه‌های مرتبط با توسعه، مجدداً در جهت دستیابی به نظم نوین اقتصادی بین‌المللی و تثبیت اصول بنیادین آن گام برداشته است، می‌توان به حرکت در جهت تحقق آن امیدوار بود.

---

[42]Ibid., para.2.
[43]A/RES/64/209, 21 December 2009.
[44] T. Medhanie, « Lomé : Can it Help Reverse Africa Marginalization ? », cited in Eric Engle, *op. cit.*

مجمع عمومی و حقوق بین‌الملل کیفری: خیلی دور، خیلی نزدیک[1]

امیرحسین رنجبریان[2]

به یادآر زمانی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم؛ گفتند: آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که در آن تبهکاری کند و بی پروا خونها ریزد؟ ما خود، تو را با ستایشت تسبیح و تقدیس می‌کنیم؛ [خدا] گفت: من حقایقی را میدانم که شما نمی‌دانید.

قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۱.

"ای کاش که در زندگانی به جای نشانه و آماج، هدف و منظور پسندیده ای بگزینیم، و چون نقطه ای را در دورنمای انسانیت نشانه می‌کنیم، به جای مرگ به سلاح حیات مجهز شویم." **ویکتور هوگو**[3]

درآمد

پیش از ورود به موضوع، مناسب می‌دانم برداشت خود را از ربط و پیوند مسایل حقوق بین‌الملل کیفری با منشور ملل متحد در میان بگذارم. چرا که این بخش از

---

[1] در این نوشتار، قصد ندارم آنچه را به فراخور "حالِ" همایش، برای مخاطبانِ پژوهنده ی جوان گفتم، به "قال" برگردانم و آن را به روش مرسوم بنویسم. چه اینکه در خصوص سیر تحولات حقوق بین‌الملل کیفری نوشتگان حقوقی فراوان است و نیازی نیست باز هم چیزی بر آن افزوده شود. اینجا هم، ضمن بیان ناگزیر شماری اطلاعات و ارجاع به برخی مستندات، مقصود بیشتر طرح کُلی یک اندیشه است. هر چند که در این نوشتار نکاتی هم افزوده شده اند که مجال گفتنشان در آنجا نبود یا برخی مسایل و تحولات که بعدتر پیش آمده اند و اشاره به آنها ضروری بود.

[2] **استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**

[3] ویکتور هوگو، *اشعار منتخب*، ترجمه نصرالله فلسفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۳، قطعه غوک، ص.٦٧.

حقوق بین‌الملل، هم از آغاز در حوزه فعالیتهای مجمع عمومی سازمان ملل و بعدها دیگر ارکان آن برای رسیدن به هدفهای منشور قرار گرفت.

واقعیت آن است که از نخستین روزهای آشنایی با منشور ملل متحد و سپس با آشناتر شدن تدریجی با تنوع و گستردگی اقدامات سازمان؛ چندلایگی، تودرتویی و پیچیدگی منشور، همیشه برایم پرسش انگیز بوده است و بارها از خود پرسیده ام که به فرض پیش آمدن وضعی مشابه دوره پس از پایان جنگ دوم جهانی و در فرصتی همان قدر محدود؛ آیا خِرد جمعی گروهی از انسانها خواهد توانست یک بار دیگر متن یک معاهده بین‌المللی همانند منشور را خلق کند؟ آیا در منشور، زیرکانه ظرفیت به ظاهر پایان ناپذیری نهاده شده است که به همه امور و شئون مختلف زیست انسان امروزین ارتباط می‌یابد و از طریق آن می‌توان به اداره مسایل انسان و جهان پرداخت؟ این پرسشها از آن روی در ذهنم نقش شده و مانده است که پشتوانه ارکان مختلف سازمان و در نمایی کُلی تر خانواده ملل متحد، در هر تصمیم و هر عمل این متن است.

با این حساب، چندان غریب نمی‌نماید که بگوییم مبارزه با جنایات بین‌المللی، بدون ظهوری آشکار، به نحوی در منشور نهفته بوده است که مجمع عمومی از اولین روزهای فعالیتش آن را در پیوند با آرمانها و هدفهای منشور دیده و درنتیجه پیشروانه به این میدان وارد شده است. مطابق برداشت کلی، منشور ملل متحد، نوشته شد و سازمان ملل پایه گذاری شد تا آن کارهای مهم که از هیچ دولت به تنهایی و از همه دولتها تک تک بر نمی‌آمد، با توافق عمومی و سعی مشترک دولتها بتوان انجام داد تا بلکه بهبودی در اوضاع نابسامان جهان حاصل شود. اگر این برداشت دُرست باشد، ورود مجمع عمومی به عرصه حقوق بین‌الملل کیفری از همان آغازِ کار، نشانگر درک یکی از نیازهای زیست اجتماعی بین‌المللی یعنی ساماندهی مقابله کیفری با رفتارهای ناقض حقوق بین‌الملل و تقویت و تضمین هنجارها و ارزشهای بین‌المللی از این طریق، به نظر می‌آید.

دیباچه ی منشور و موادی چند از آن، آراسته و آمیخته شده است به بازگویی

ارزش، کرامت و حقوق اساسی انسانها، برابری میان آنان، حفظ عدالت و ضرورت تلاش و همکاری بین‌المللی برای نگهبانی از این ارزشها و پیشبرد احترام به حقوق انسانی.[۴] پس بجا خواهد بود اگر نظام حقوقی مبتنی بر منشور که قصد حمایت از شأن انسانی را دارد؛ به پی ریزی قواعد خاصِ مقابله با کسانی برخیزد که با ارتکاب جنایات ضد بشری و خونریزی، بخواهند یکسره این آرمان‌ها و شأن انسانی را نادیده بگیرند. اگر طبق ماده ۱۳ منشور، مجمع عمومی می‌بایست به تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل همت می‌گماشت، به نظر طبیعی می‌نمود که این بخش از حقوق بین‌الملل در اولویّت باشد. جنگی چنان خانمانسوز به تازگی پایان یافته بود و در طی آن جنایاتی چنان

[٤] در نوشته ای که از دیدگاهی کاملاً مخالف– نه تنها نسبت به واژگان به کار رفته در دیباچه و مواد منشور بلکه در باره اساس و هدف اصلی پایه ریزی سازمان ملل– به شناخت ماهیت سازمان ملل و چگونگی پدیداری آن در صحنه بین‌المللی می‌پردازد، چنین می‌خوانیم:« گفتن مطالب زیبا و انسانی و سرشار از لطف و عاطفه و صفا، گرچه روح نواز و دلنشین است، ولی به تجربه‌های تلخ و گزنده ای که عموماً از روابط فردی و بین‌المللی داریم،...» باید کوشید تا « در زیر ظاهر زیبا و پرشکوه کلمات، مقاصد و اغراض باطنی را دریابیم.»، « سازمان ملل متحّد، گفته‌های زیبا و شعارهای دل انگیز، بسیار دارد؛ امّا بسیار ساده دلی می‌طلبد که این مطالب باور داشته شود.» این دیدگاه، نقش قدرتهای بزرگ، « در ایجاد و شکل بندی و اهدافی که تأسیس سازمان ملل دنبال می‌کند، بسیار تعیین کننده و اساسی» می‌داند و از انگلستان،آمریکا، شوروی[سابق] و صهیونیسم، به عنوان صاحبان سازمان ملل یاد می‌کند و اینکه به دنبال زنجیره ای از حوادث طرحریزی و اجرا شده از سالها قبل برای ایجاد حکومت جهانی یهود، یک تشکیلات بین‌المللی به نام سازمان ملل متحّد به وجود آمد. به ملاحظه *این مقدّمات و مقاصد* برای ایجاد سازمان ملل، نویسنده به خوانندگان می‌گوید که نیرنگ و فریبی عظیم در گستره جهانی باید سازمان می‌گرفت تا با زیباترین کلمات و جملات، حیله‌های پشت پرده به ثمر می‌رسید. خلاصه آنکه در این نوشته، صلح و امنیت و بشردوستی ادعایی این تشکیلات پرسروصدای بین‌المللی، فقط در جهت منافع تجاوزکاری و حیله گری صهیونیسم جهانی و امپریالیسم جهانخوار و موجّه جلوه دادن قدرت نمایی‌های ابرقدرتها گام برداشته است. نک: شمس الدین رحمانی، *ماهیت سازمان ملل*، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ هفتم،۱۳۷۰، به ویژه صفحات ۹، ٤۲–۲۹ و ٦٤–۵۸.

دهشتناک روی داده بود. اگر اقتضای امور جزایی را که قواعد ماهوی و شکلی باید به صورت مُنجّز و روشن وضع شوند و همچنین اهمیت مسایل جزایی بین‌المللی آن دوره را در نظر بگیریم که نخستین بار دادگاه بین‌المللی نظامی نورمبرگ – و در کنار آن دادگاه توکیو- تنی چند از عاملان اصلی جنایات بین‌المللی را محاکمه کرده بود[۵] و بعضی دادگاه‌های ملّی نیز سرگرم محاکماتِ مشابه بودند، هر آینه قواعد حقوق بین‌الملل کیفری سزاوارتر برای تأیید و تدوین توسط مجمع عمومی بودند.

بدین ترتیب بود که مجمع عمومی به درستی دست بدین کار ضروری زد و با عملکردی مناسب، توانست دستاوردهایی سترگ به جامعه بشری عرضه کند.

در این نوشتار، نخست اشاره وار شماری از مهمترین اقدامات مجمع عمومی در این زمینه شرح مختصر می‌شود(قسمت اول)، سپس اثرگذاری و دستاوردهای این اقدامات به طور خلاصه بیان خواهد شد (قسمت دوم).

قسمت اول. توجه شایسته و پیوسته به حقوق بین‌الملل کیفری

۱- سرآغاز توجه مجمع عمومی به حقوق بین‌الملل کیفری را باید روزهای اول پس از تشکیل سازمان دانست. در واقع، یکی از اولین مصوّبات مجمع، قطعنامه ۳ مورخ ۱۳ فوریه ۱۹٤٦[۶] است مربوط به استرداد و مجازات جنایتکاران جنگی. این قطعنامه با استناد به منشور دادگاه نورمبرگ و اعلامیه سران متفقین ۱۹٤۳، و اینکه بعضی جنایتکاران جنگی هنوز به چنگ عدالت گرفتار نشده اند، از اعضای سازمان می‌خواهد که این افراد بازداشت شوند و برای محاکمه به کشور محل ارتکاب فرستاده شوند. دلیل

[۵] در همان دوره، دسته ای از حقوقدانان بر محاکمات دادگاه نورمبرگ، ایرادهایی را وارد می‌کردند. یکی اینکه این دادگاه را طرفهای پیروز تشکیل داده بودند؛ حال آنکه یک دادگاه بین‌المللی می‌بایست علاوه بر آلمانی‌ها، بیطرفانه به اتهام اَتباع همه طرفهای درگیر رسیدگی می‌کرد. دیگر آنکه، در تعیین و رسیدگی به جرایم تحت صلاحیت دادگاه، اصل قانونمندی جرم به تعبیر و درکی که آنان از این اصل می‌داشتند، رعایت نشده بود.

[6] A/RES/3, 13 Feb. 1946.

صدور این قطعنامه آن بود که بیم گریختن و پنهان شدن و در نتیجه محاکمه نشدن عده ای از متهمان به جنایات جنگی و احتمال شمول مرور زمان بر اَعمال آنان می‌رفت. با وجود تلاش برای دستگیری متهمان در آن دوره، باید به یاد داشت که تعدادی از آنان – خواسته یا ناخواسته– توانستند در گوشه و کنار جهان پناه بگیرند و برخی برای مدت طولانی –و بعضی هم به گمان زیاد برای همیشه– از محاکمه گریختند.

۲– از قطعنامه ۳ که بگذریم، مهمترین اقدام مجمع در *سال اول* فعالیت، تصویب دو قطعنامه ۹۵ و ۹۶ بود هر دو به تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹٤٦.

قطعنامه ۹۵ با عنوان " تأیید اصول حقوق بین‌الملل مندرج در منشور دادگاه نورمبرگ"[۷] به پیشنهاد آمریکا مطرح و به *اتفاق آرای* اعضا تصویب شد. در این قطعنامه، مجمع با تکیه بر تعهدی که طبق بند ۱ ماده ۱۳ منشور برای تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل دارد، ضمن تأیید اصول منشور دادگاه نورمبرگ و محاکمات آن، از کمیسیون در شُرُفِ تأسیس برای تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل می‌خواهد این موضوع را با *اولویت* بررسی کند و آن را در قالب تدوین کلی جنایات ضد صلح و یا یک کُد جنایی بین‌المللی ارائه کند.

همان طور که می‌دانیم، دادگاه نورمبرگ با توافق چند دولت پیروز در جنگ برای محاکمه سران آلمان نازی برپا شد. همچنین، به لحاظ عدم رعایت دقیق اصل قانونی بودن جرم در اساسنامه دادگاه با ایرادهای مختلفی روبرو شده بود. به نظر چنین می‌رسد که تصویب قطعنامه ۹۵ – با هر انگیزه ای که پیشنهاد شده بود– نشان داد که مفاد اساسنامه دادگاه نورمبرگ و محاکماتش دیگر فقط توافق صِرف دولتهای پیروز نیست بلکه مورد قبول همه دولتهای عضو سازمان ملل است و همگی آن را به عنوان جزئی از *حقوق بین‌الملل* پذیرفته اند.[۸]

---

[7] A/RES/95, 11 Dec. 1946, *Affirmation of the Principles of International Law Recognized by the Charter of Nuremberg Tribunal.*

[۸] مجمع عمومی در قطعنامه ۱۷۷ مصوب ۲۱ نوامبر ۱۹٤۷ بار دیگر از کمیسیون حقوق بین‌الملل می‌خواهد که این اصول را تدوین و پیش نویس کُد را تهیه کند. جالب است که در همان روز قطعنامه

آنچه قابل ذکر است، در زمان بررسی اولیه موضوع، کمیسیون حقوق بین‌الملل به این نتیجه رسید که چون قطعنامه (I)۹۵ به اتفاق تصویب شده است؛ کمیسیون وظیفه ارزیابی دوباره این اصول را ندارد بلکه تنها باید آنها را تدوین کند.[۹] این کار به یک کمیته فرعی سپرده شد و به دلیل ارتباط کامل موضوع با پیش نویس کُد جنایات ضد صلح به اجلاس بعد کمیسیون محوّل شد. پس از وصول گزارش کمیسیون، در ۱۲ دسامبر ۱۹۵۰، مجمع عمومی با قطعنامه ٤٨٨، بار دیگر اصول منشور دادگاه نورمبرگ را؛ این بار به صورت مشروح و در قالب اصول هفت گانه تأیید می‌کند.

قطعنامه ۹٦ نیز ابتدا به پیشنهاد پاناما، کوبا و هند مطرح شد با این هدف که مجمع عمومی از شورای اقتصادی اجتماعی بخواهد تا به موضوع"ژنوسید" بپردازد و آن را به عنوان جنایت بین‌المللی اعلام کند.[۱۰] در زمان بررسی پیش نویس قطعنامه در کمیته ششم، نماینده بریتانیا با پشتیبانی از این پیشنهاد می‌گوید که خودِ مجمع عمومی هم قاطعانه باید اعلام کند که ژنوسید و جنگ تجاوزکارانه، جنایات بین‌المللی و قابل کیفر هستند و حقوق بین‌الملل باید توان و اختیار بعضی دولتها در سرکوب ونابودی مردم خودشان را محدود و در این موارد از مردم در مقابل حکومتشان دفاع کند.[۱۱] به دنبال بحث در باره اصلاحات مورد نظر بریتانیا و طرح پیشنهادهای هیئت‌های نمایندگی فرانسه، هند، اتحاد شوروی، عربستان سعودی و لهستان برای اصلاح و تکمیل پیش

---

۱۷۸ هم از تصویب مجمع گذشت که از کمیسیون می‌خواهد پیش نویس اعلامیه حقوق و تکالیف دولتها را ارائه کند. شاید این همزمانی را بتوان تعبیر کرد به اینکه از دید مجمع عمومی، میان تعهدات دولتها به رعایت حقوق بین‌الملل و تکلیف افراد در همین خصوص، همسویی و تقارن هست و حقوق بین‌الملل درحال تدوین و توسعه باید دربردارنده هر دو جنبه می‌بود. پیش نویس "مسئولیت بین‌المللی دولت" مصوب کمیسیون حقوق بین‌الملل و آرای دیوان بین‌المللی دادگستری به ویژه رأی۲٦ فوریه ۲۰۰۷ در پرونده اجرای کنوانسیون ژنوسید(بندهای ۱۷۳-۱۷۲) گویای درستی این برداشت به نظر می‌آید.

[9] *The Work of the International Law Commission*, Sixth Edition, Volume I, United Nations, New York, 2004, pp.75-76

[10] *Yearbook of the United Nations 1946-47*, p. 254.

[11] *Ibid.*, p.255.

نویس، در روز ۹ دسامبر متن آن در کمیته ششم به اتفاق آرا تصویب شد.[۱۲] بر پایه همین متن که جامع پیشنهادها بود، مجمع عمومی در روز ۱۱ دسامبر، قطعنامه ۹۶ را با *اتفاق آرای* همه اعضا از تصویب می‌گذرانَد.[۱۳]

مقدمه قطعنامه ۹۶ در چند بند چنین می‌گوید:

ژنوسید انکار حق وجود گروه‌های انسانی است و همانند قتل عمد انکار حق حیات انسانهاست؛ چنین عملی وجدان بشریت را آزرده می‌کند و صدمه شدید به بشریت وارد می‌کند،... و مغایر روح و هدفهای ملل متحد است. مواردی از جنایت ژنوسید واقع شده اند موقعی که جزئی از گروه‌های نژادی، مذهبی، سیاسی و دیگر گروه‌ها یا کل آن به نابودی کشیده شدند. مجازات جنایت ژنوسید یک مسئله بین‌المللی است.

در متن قطعنامه، مجمع عمومی اینگونه(با تلخیص) تأیید می‌کند که، طبق حقوق بین‌الملل، ژنوسید جنایتی است که جهان متمدن محکومش می‌کند، و مرتکبان اصلی و همدستان در ارتکاب آن خواه افراد عادی و خواه کارگزاران و مقامات دولتی باید مجازات شوند. بر این اساس، مجمع عمومی از دولتهای عضو می‌خواهد که برای پیشگیری و مجازات این جنایت قوانین لازم را وضع نمایند و برای سرعت گرفتن کار پیشگیری و مجازات جنایت ژنوسید، همکاری بین‌المللی میان دولتها را توصیه می‌کند و بدین منظور از شورای اقتصادی اجتماعی درخواست می‌کند که با مطالعه لازم، پیش نویس یک کنوانسیون در باره ژنوسید را به اجلاس بعدی مجمع عمومی ارائه کند(تأکید از نگارنده است).

ابتکار بسیار بااهمیت مجمع عمومی در این خصوص و شتاب مناسب برای به ثمر رساندن تلاش بین‌المللی، به تصویب کنوانسیون پیشگیری و مجازات ژنوسید در ۱۹۴۸ انجامید.[۱۴]

۳- به موازات فعالیت در زمینه تدوین اصول مندرج در منشور دادگاه نورمبرگ،

---

[12] *Id.*
[13] A/RES/96, 11 Dec. 1946, *The Crime of Genocide.*
[14] A/RES/260 (III), 9 December 1948, *Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide.*

کمیسیون حقوق بین‌الملل در پاسخ به دیگر خواسته مجمع عمومی یعنی تهیه ی پیش نویس کُد جنایات ضد صلح و امنیت بشریت، از اولین اجلاس در ۱۹٤۹ به مدت شش سال سرگرم این کار بود تا اینکه در اجلاس ۱۹٥٤، پیش نویس کُد را در چهار ماده به تصویب رساند. در این متن، فقط جرایم دارای جنبه سیاسی مهم و خطرناک برای صلح بین‌المللی مد نظر قرار گرفتند و جرایمی مانند دزدی دریایی یا تجارت زنان در فهرست نیامدند. همچنان که این پیش نویس، به مسئله تأسیس دادگاه جزایی برای محاکمه متهمان به ارتکاب ژنوسید و دیگر جنایات که مجمع عمومی در قطعنامه ۲٦۰ مصوب ۹ دسامبر ۱۹٤۸ خواستار بررسی آن شده بود، نپرداخت. در واقع کمیسیون با تأیید مطلوب بودن تأسیس این دادگاه، فرض را بر این گذاشت که محتوای پیش نویس را دادگاه‌های ملّی اجرا می‌کنند و طبق حقوق داخلی هم مجازات را معلوم می‌کنند. طبق متن مصوب، جنایات مورد بحث *بر اساس حقوق بین‌الملل* جنایت محسوب می‌شوند و نبود قوانین داخلی در این زمینه مرتکب را از مسئولیت معاف نمی‌دارد؛ ضمن اینکه ارتکاب در مقام رئیس دولت یا کارگزار حکومت از این افراد سلب مسئولیت نمی‌کند.

در ١٤ دسامبر ۱۹٥٤، مجمع عمومی با قطعنامه ۸۹۸، بررسی پیش نویس را تا زمان دریافت گزارش کمیته تعریف تجاوز به تأخیر می‌اندازد. چه اینکه، پیشتر بنا به پیشنهاد اتحاد شوروی با تصویب قطعنامه ۳۷۸ در ۱۷ نوامبر ۱۹۵۰مقرر کرده بود تا کمیته ای ویژه برای این منظور تشکیل شود. صرف نظر از چرایی احاله مسئله تعریف تجاوز به یک کمیته همزمان با مطرح بودن موضوع کُد نزد کمیسیون حقوق بین‌الملل و بدون ذکر جزئیات مسایل پیش آمده در مراحل بعدی، این قدر یادآوری می‌شود که با وجود وصول گزارش یادشده در ۱۹۵۷، با قطعنامه ۱۱۸۷ مجمع عمومی مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۵۷ بررسی جامع موضوع به بعد موکول می‌شود؛ زیرا تعریف تجاوز و تأسیس دادگاه و کُد جنایات ضد صلح همگی با هم مرتبط بودند.

همان گونه که می‌دانیم، پس از فراز و نشیب فراوان و طرح دوباره مسئله تعریف

تجاوز به پیشنهاد دبیرکل، در اجلاس سال ۱۹۷٤قطعنامه معروف ۳۳۱٤ در مورد تعریف تجاوز با اجماع و بدون رأی گیری از تصویب مجمع عمومی گذشت. از آن اجلاس تا سال ۱۹۸۱ مجمع چند مصوبه دارد برای بررسی مجدد کُد جنایات ضد صلح تا آنکه در همان سال از کمیسیون حقوق بین‌الملل می‌خواهد با نگاه به توسعه تدریجی، این کُد را بازنگری کند.[۱۵] حاصل فعالیت کمیسیون که گزارشگر ویژه را منصوب می‌کند و کارگروه تشکیل می‌شود و چند گزارش مقدماتی تهیه می‌شوند در نوبت اول یا بهتر بگوییم در خوانِش اول(First Reading) به تنظیم پیش نویس کُد در سال ۱۹۹۱ می‌انجامد که دربردارنده ۱۲ جنایت می‌بود. با دریافت نظر دولتها که با برخی از موارد کاملاً مخالف بودند و برای رسیدن به توافق درونِ خودِ کمیسیون، عنوانهای تهدید به تجاوز، مداخله، سلطه استعماری، اجیر کردن مزدوران، آپارتاید و آسیب شدید به محیط زیست در خوانش دوم(Second Reading) حذف شدند و متن نهایی (Final Text) در اجلاس ۱۹۹٦ به تصویب کمیسیون رسید. این متن ۲۰ ماده ای شامل مقررات کلی است و مواد ۱٦ تا ۲۰ به بیان جنایات ضد صلح و امنیت بشریت می‌پردازد، بی آنکه میزان مجازات را تعیین کند و تصریح دارد به اینکه این کُد مانع تحول و توسعه حقوق بین‌الملل نخواهد بود.

آنچه که مهم به نظر می‌رسد راه‌های پیشنهادی کمیسیون برای نحوه اقدام مجمع عمومی در این باره است به یکی از این سه روش: تصویب یک کنوانسیون بین‌المللی؛ ادغام محتوای آن با اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری در حال بررسی نهایی و یا تصویب کد به عنوان اعلامیه مجمع عمومی. گویا مجمع عمومی راه میانی را برگزید. زیرا با قطعنامه ای که با اجماع به تصویب رساند ضمن قدردانی از تلاش کمیسیون، از دولتهای حاضر در کمیته مقدماتی تأسیس دیوان بین‌المللی کیفری به مفاد توجه کنند و از دبیرکل نیز خواست تا دولتها را به آن توجه دهد.[۱۶]

٤- از دهه ۱۹۸۰ به بعد که موضوع پیش نویس کد جنایات ضد صلح با جدیت

[15] A/RES/36/106, 10 Dec. 1981.
[16] A/RES/51/160, 16 Dec. 1996.

بیشتری دنبال شد، بحث چگونگی اِعمال آن هم مطرح شد. در گزارش عملکرد سال ۱۹۸٦، کمیسیون حقوق بین‌الملل اعلام کرد که کد جنایات بدون تأسیس مرجع صلاحیت دار کارآیی نخواهد داشت.[۱۷] جلب توجه بدین ضرورت، کمابیش همزمان شد با پیشنهاد تشکیل یک دادگاه برای مقابله با افراد دخیل در قاچاق مواد مخدر و تصمیم مجمع عمومی به ارجاع موضوع به کمیسیون تا در ضمن تهیه کد به این مسئله هم بپردازد.[۱۸] بقیه داستان را اهل تحقیق، خود می‌دانند.به طور خلاصه، از سال ۱۹۹۰ به بعد، کمیسیون با پرداختن به مسئله تأسیس دادگاه بین‌المللی و تشکیل کارگروه، دو سال بعد پیشنهاد مشخصی ارائه کرد: ایجاد دیوان بین‌المللی دارای صلاحیت رسیدگی به متهمان به ارتکاب جنایات مذکور در ضد صلح و امنیت بشریت از طریق معاهده ای بین‌المللی. با پشتیبانی مجمع عمومی، کمیسیون پیش نویس اولیه اساسنامه دیوان را تهیه کرد و در اجلاس ۱۹۹٤از تصویب نهایی گذراند و متن ٦۰ ماده ای پیش نویس را به همراه پیشنهاد برگزاری کنفرانس بین‌المللی از نمایندگان دولتها به مجمع ارائه داد. با قطعنامه‌های مختلف مجمع عمومی راه برگزاری کنفرانس هموار شد. ابتدا یک کمیته ویژه، سپس کمیته مقدماتی و در آخر کنفرانس دیپلماتیک ۱۹۹۸ در رُم.[۱۹] حمایت مجمع عمومی از دیوان بین‌المللی کیفری، پس از تصویب و لازم الاجرایی اساسنامه دیوان بین‌المللی هم ادامه یافت که در قطعنامه مجمع نمود روشنی دارد.

۵- در نگاهی وسیعتر به حیطه حقوق بین‌الملل کیفری، اقدامات مجمع عمومی محدوده ی گسترده ای را دربرمیگیرد که به موارد یادشده و یا دسته ی جنایات ضد صلح و امنیت بشریت محدود نیست. در گذری سریع، می‌توان به عنوان نمونه شماری از مهمترین اقدامات را ذکر کرد که نشانگر تنوع موضوعات و تداوم توجه به این بخش از حقوق بین‌الملل دارد:

---

[17] *The Work of International Law Commission*, p. 95.
[18] A/RES/44/39, 4 Dec. 1989.

[۱۹] برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:

A/RES/ 49/53, 9 Dec. 1994; A/RES/50/46, 11 Dec. 1995; A/RES/52/160, 15 Dec.1997.

-کنوانسیون مبارزه با تجارت انسان و بهره کشی از فحشای دیگری؛[۲۰]

- کنوانسیون اعمال نشدن مرور زمان نسبت به جنایات جنگی و جنایات ضد بشریت،که به فاصله ای اندک از زمان تصویب در ۱۹۷۰ لازم الاجرا شد؛[۲۱]

- اعلامیه ۱۹۷۵ در مورد حمایت از افراد در برابر شکنجه که با ادامه تلاشها، چند سال بعد به تصویب کنوانسیون منع شکنجه انجامید[۲۲]؛

- کنوانسیون بین‌المللی مبارزه با گروگانگیری؛[۲۳]

- عهدنامه مُدل برای استرداد مجرمان و عهدنامه مُدل در مورد معاضدت در امور جزایی.[۲۴]

٦- یادآوری این نکته لازم است که با وجود دگرگونی‌های پس از پایان جنگ سرد و تأثیرگذاری چشمگیر و فزاینده شورای امنیت در مسایل بین‌المللی، به نظر نمی‌رسد که از اهمیت مجمع عمومی- دستِ کم در زمینه مورد بحث ما- کاسته شده باشد. در دوره ای که عملکرد شورای امنیت چه به لحاظ کمّی و چه به حیث کیفی - شامل اقدامات اساسی و بی سابقه مانند تشکیل دادگاه‌های کیفری- به کلی متمایز از قبل شد

---

[20] A/RES/317(IV), 2 Dec. 1949. *Convention for the Suppression of the Traffic in Persons and of the Exploitation of the Prostitution of Others.*

[21] A/RES/2391, 26 Nov.1968.

در سال ۱۹۷۱، قطعنامه ای دیگر از تصویب مجمع عمومی گذشت در مورد محاکمه مرتکبان جنایات جنگی و جنایات ضدبشریت، که در آن از پناهنده شدن برخی جنایتکاران به خاک بعضی دولتها ابراز نگرانی شد و از اینکه مصوبات سازمان ملل در مورد کیفر اینان کامل اجرا نشده است. برای همین این قطعنامه با تکرار تعهد دولتها به همکاری در این زمینه خواهان اقدام مؤثر برای دستگیری این افراد شد. همچنین، دو سال بعد آن، مجمع عمومی با تصویب قطعنامه "اصول همکاری بین‌المللی در مورد جستجو، دستگیری، استرداد و مجازات جنایتکاران جنگی"، ضمن درخواست همکاری متقابل میان دولتها، حق هر دولت به محاکمه اتباع خود و عدم اعطای پناهندگی به این افراد را اعلام داشت.

A/RES/2840, 18 Dec. 1971; A/RES/3074, 3 Dec. 1973.

[22] A/RES/39/46, 10 December 1984, *Convention against Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment.*

[23] A/RES/34/164, 17 Dec. 1979 *International Convention against the Taking of Hostage.*

[24] A/RES/45/116, 14 Dec. 1990, *Model Treaty on Extradition* & A/RES/45/117, 14 Dec. 1990, *Model Treaty on Mutual Assistance in Criminal Matter and Optional Protocol concerning the Proceeds of Crime.*

و به برخاستن شورای امنیت از خواب چندین ساله تعبیر شد؛ پیوستگی فعالیت مجمع عمومی در این زمینه همچنان محفوظ مانده است. شتاب بخشیدن به روندِ تدوین و تصویب نهایی اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری -که ذکرش رفت- نمود بارز تداوم اقدامات مجمع برای مقابله با مهمترین جنایات بین‌المللی در دوره اخیر است و شاهد مثال‌های دیگر از مصوبات مجمع عمومی نیز کم نیستند. کنوانسیون مبارزه با جرایم سازمان یافته و پروتکلهای آن،[۲۵] کنوانسیون مبارزه با فساد مالی،[۲۶] کنوانسیون بین‌المللی برای سرکوب اعمال تروریسم هسته ای[۲۷]، و دیگری کنوانسیون ۲۰۰۶ حمایت از همه افراد در برابر ناپدیدی جابرانه. این کنوانسیون نتیجه بیست و پنج سال تلاش و مذاکره ی پیاپی و امیدبخش در این باره است که محتوای هنجاری مهمی دارد و خوشبختانه به تازگی لازم الاجرا شده است.[۲۸]

---

[25] A/RES/55/25, 15 Nov. 2000, *United Nations Convention against Transnational Organized Crime.*

[26] A/RES/58/4, 31 October 2003 *United Nations Convention against Corruption*

[27] A/RES/59/290,13 April 2005, *International Convention for the Suppression of Acts of Nuclear Terrorism*

[28] A/RES/61/177, 20 December 2006, *International Convention for the Protection of All Persons from Enforced Disappearance.*

با نظرداشت شمار دیگری از مصوبات مجمع عمومی، می‌توان ادعا کرد که مسایل مربوط به حقوق بین‌الملل کیفری بنا به اقتضای ساختارِ سازمان ملل و تنوع وظایف آن، به طور معمول در دایره فعالیت این رکن اصلی قرار دارند. برای نمونه، نگاه کنید به:

تصویب توافقنامه ملل متحد و دولت کامبوج در مورد تعقیب عاملان جنایات در دوره حکومت خِمِرهای سرخ؛ /RES/57/228, 18 Dec. 2002&A/RES/57/228/A, 13 May 2003/

و قطعنامه -به گمان نگارنده- پراهمیّتِ مورخ ۱۶ دسامبر ۲۰۰۵ در مورد اصول جبران خسارت قربانیان در موارد نقض شدید حقوق بشردوستانه و حقوق بشر.

A/RES/60/147, 16 Dec. 2005, *Basic Principles and Guidelines on the Right to a Remedy and Reparation for Victims of Gross Violations of International Human Rights Law and Serious Violations of International Humanitarian Law.*

قسمت دوم. دستاوردهای اقدامات مجمع عمومی[۲۹]

۷- با نگاهی به دامنه ی گسترده اقدامات یادشده، می‌توان از سهم کلان مجمع عمومی در شکل دهی، تبیین و تثبیت قواعد حقوق بین‌الملل کیفری چه از حیث ماهیت و چه از جهت سازِکار مقابله با جنایات بین‌المللی سخن گفت.

در واقع، اگر مجموع عملکرد مجمع عمومی از قطعنامه ۹۵ و تأیید مصوبات کمیسیون حقوق بین‌الملل(شامل کُد جنایات ضد صلح در سالهای ۱۹۵٤ و ۱۹۹٦) تا اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری را با هم در نظر بگیریم، جمله ی پیشرفتهای ماهوی و ساختاری در این زمینه، فراهم آمده از اقدامات این رکن به نظر می‌رسد.

۸- پذیرش عمومی مسئولیت کیفری فردی از نقض حقوق بین‌الملل؛ *جدای از* یا *مقارن و همزمان با* مسئولیت بین‌المللی دولت و تعریف جرایم حقوق بین‌الملل به طور مستقیم و بی واسطه حقوق داخلی از بزرگترین دستاوردهاست. اگر پیشترها، تنها دولت بود که می‌بایست پاسخگوی نقض حقوق بین‌الملل می‌بود؛ امروزه از مسَلّمات است که از شخص حقیقی هم که مرتکب اعمال ممنوع می‌شود- اَعمالی که مطابق حقوق بین‌الملل جرم بین‌المللی است- مسئولیت مطالبه می‌شود؛ مسئولیتِ *بین‌المللیِ کیفری*. مسئولیتی که سکوت قانون داخلی نیز تأثیری بر آن ندارد. زیست بین‌المللی مطلوب، امروز نیازمند پاسداشت ارزشهایی است اساسی؛ و هر شخصی که، با دارا بودن شروط مسئولیت جزایی، حریم این ارزشها را بشکند به نام دفاع از ارزشهای بشری قابل محاکمه می‌شود و موضوع مجازات قرار می‌گیرد. آنچه که در حکم دادگاه نورمبرگ آمد و به طور مکّرر در اسناد یادشده درج شد، نتیجه ای بس مهم در پی داشته است: دیگر نمی‌توان و نباید به نام حاکمیت و در پشت سِپر مفهوم اعتباری- انتزاعی *دولت* پنهان شد و حقوق بین‌الملل را با دست یازیدن به ارتکاب یک *جنایت بین‌المللی* نقض کرد.

---

[۲۹] تذکر این نکته لازم است که مطالب این قسمت بیشتر بر مسایل مربوط به دسته ی جنایات ضد صلح و امنیت بشریت تمرکز دارد.

وجوه مختلف مسئولیت فردی به وسیعترین شکل ممکن در ماده ۲۵ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری ذکر شده اند و همه چه افراد عادی، چه کارگزاران یا بالاترین مقامات دولت که به هر نحو و به هر اندازه سهمی در ارتکاب جنایات بین‌المللی داشته اند، طبق اصل مسئولیت فردی باید پاسخگوی رفتار مجرمانه خود باشند.

یکی از نتایج مهم مسئولیت فردی که در این سالها بارها در باره آن گفته اند و نوشته اند این است که داشتن سِمَت یا مقام دولتی، بر مسئولیت کیفری فردی بی اثر است و نزد یک مرجع کیفری بین‌المللی مانند دیوان هیچ کس مصونیت از تعقیب و محاکمه ندارد. قطعنامه ی انستیتوی حقوق بین‌الملل در اجلاس ناپل ۲۰۰۹ در این باره، گویا و روشنگر است و شاید نتوان از این روشنتر حُکم حقوق بین‌الملل را در باب این مسئله، بر پایه آن پیشینه و تحولات سالهای اخیر، بیان کرد. این قطعنامه در مورد مصونیت قضایی دولت و با قصد حل تعارض میان مصونیت دولتها و کارگزارانشان و شکایات مربوط به جنایات بین‌المللی تصویب شده است. این قطعنامه ضمن برشماری تمثیلی جنایات بین‌المللی که به طور خاص شکنجه را هم در برمی گیرد، اعلام می‌دارد: در حقوق بین‌الملل مصونیت‌ها اعطا شده اند برای رعایت برابری دولتها و انجام مناسب وظایف کارگزارانشان؛ دولتها طبق حقوق بین‌الملل عهدنامه ای و عرفی تکلیف دارند به پیشگیری و سرکوب جنایات و همچنین تعهد دارند به رعایت و تضمین حقوق بشر همه افراد تحت صلاحیت خود. به علاوه، مصونیت‌ها نباید مانع جبران مطلوب زیانهای قربانیان جنایات بین‌المللی شود و دولتها در صورتی که کارگزاران آنها مرتکب این جنایات می‌شوند باید رفع مصونیت را در نظر داشته باشند. تنها مصونیت قابل استناد از نظر انستیتو، مصونیت شخصی است که طبق حقوق بین‌الملل اِعمال می‌شود و این مصونیت هم برای آنها که بهره مند از آن هستند پس از پایان گرفتن دوره خدمت یا مأموریت، خاتمه می‌یابد، ضمن آنکه برداشتن این مصونیت برای رسیدگی به اتهام نزد دادگاه‌های ملّی راه مناسبی برای جبران مؤثر ارتکاب جنایات دانسته شده است.[۳۰]

[30] Institut de Droit international, Napoli Session- 2009, *Resolution on the Immunity from Jurisdiction of the State and Persons Who Act on Behalf of the State in case of International*

پیگرد و بعضاً محاکمه چندین نفر از سران دولتها یا دیگر مقامات عالی رتبه در چند سال اخیر،گواه موفقیت‌های بزرگ در عرصه مبارزه با عاملان جنایات بین‌المللی است.؛ که از جمله آخرین آنها برگزاری محاکمه و محکومیت دیکتاتور سابق آرژانتین، ژنرال ویدِلا (Videla) است. شاید پرونده ای که هم اینک به دلیل طرح شکایت یک تونسی پناهنده در سوییس (به نام عبدالناصر لیمان) نزد دیوان اروپایی حقوق بشر مطرح است و در سال ۲۰۱۱ وقت رسیدگی دارد، بار دیگر مجال بررسی عدم مصونیت مقامات دولت را فراهم کند و دادخواهی قربانی نزد این دیوان زمینه ای برای روشنتر شدن این موضوع باشد . شکایت اصلی شاکی، از وزیر کشور سابق تونس در دادگستری سوییس بوده است؛ تونس همان کشوری است که به تازگی با جنبشی مردمی و برق آسا بساط خودکامگی از آن برچیده شد.

۹- از دیگر دستاوردهای ارزشمند برگرفته از مصوبات مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بین‌الملل، توجیه ناپذیر شدن ارتکاب جنایت به بهانه اجرای دستور دولت یا دستور مقامات بالاتر است و نپذیرفتن ادعای *المأمور معذور* از مرتکبان جنایت. موضوع در اینجا، ارتکاب جنایت بین‌المللی است و نمی‌توان به پشتوانه فرمان بالاتر از خود دست به جنایت آلود و آسوده خاطر ماند. امروزه، آن ادعای نامقبول و بی پایه از نظر حقوق بین‌الملل، به طور اصولی جایش را داده به مسئولیت فردی مرتکبان در قبال رفتار مجرمانه ضدبشری و اگر کسی در موقعیت مرتکبِ مباشر پایش به محاکمه باز شود و چنین ادعایی بکند، خواهد شنید *المأمور مسئول*. همچنان که، فرمانده و مقام مافوق نیز نسبت به رفتار مجرمانه زیردستان خویش مسئول هستند اگر به وظایف مراقبت و نظارت بر زیردستان عمل نکنند (ماده ۲۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری). بدین ترتیب، آن کس که در چنین موقعیت نسبت به افراد پایین تر از خود قرار دارد، نباید رندانه دلخوش باشد به این بهانه یا ادعا که زیردستان جنایتکار، خودسری کرده و خودسرانه مرتکب جنایت شده اند و گردی از رفتار شنیع آنها به دامنش نمی‌نشیند؛ اگر

Crimes. Available at: www.idi.iil.org

مطابق معیارهای این مسئولیت، بتوان احراز کرد که مقام بالا از کـردار زیردسـتان نیـک آگاه بوده است و کاری برای بازداشتن آنان از جنایت نکرده است.

۱۰- نمی‌دانم لازم هست اینجا ذکری هم از تأثیر عملکرد مجمع عمـومی از جهـت تثبیت مفاهیم بزرگ و ارزشمندی مانند « ژنوسـید» و « جنایـت ضـد بشـریت» بشـود؟ چون که جایگاه قواعد و ترتیبات حقوقی مربوط به این مفاهیم، بر اهل تحقیـق روشـن است. صرف نظر از یکتایی مفهوم جنایت ضد بشریت در کُلِ حقوق بین‌الملل، به حیث پیوندی که از این طریق میان همه انسانها و کل بشریت ایجاد می‌کند و در جـای دیگـر بدان اشاره شده است،[۳۱] می‌توان گفت اهمیت این مفاهیم و تضـمینات مربـوط، زمـانی آشکارتر می‌شود که در یادها باشد گاهی اوقات تنها ابزار حمایت از گروه‌های انسانی و جمعیتِ مردمان غیرنظامی همین‌ها بوده و هست. اتکای ما در این ادعا به رویه قضـایی بین‌المللی است که تفصیل جداگانه می‌طلبد و این نه درخور این گفتار مختصـر اسـت. تنها از باب یادآوری اهمیت تقویت مقابله با جنایات ضد بشریت در چهـارچوب نبـرد با بی کیفرمانی (Impunity)[۳۲] به یک نکته اشاره مـی‌شـود. در بیانیـه پایـانی پنجمـین نشست دادستان‌های شش مرجع کیفری یعنی دادگاه‌های کیفری ویژه یوگسلاوی سـابق و روآندا، دیوان بین‌المللی کیفری، دادگاه ویـژه سـیرالئون، شـعب فـوق العـاده دادگـاه کامبوج و دادگاه ویژه لبنان) که با هدف بررسی آینـده عـدالت کیفـری بـین‌المللـی بـه میزبانی دادگاه ویژه روآندا در نوامبر ۲۰۰۹ برگزار شد، دادستان‌هـا بـه اتفـاق از دولتهـا خواستند که علاوه بر ساماندهی نظام‌های حقوقی خود با هـدف تضـمین پیگـرد مـؤثر

[۳۱] نک : رضا فیوضی، *حقوق بین‌المللی کیفری*، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸٦، صفحات بیست و دو- بیست وسه گفتاری از نگارنده.

[۳۲] در ادبیات حقوقی فارسی، در برابر Impunity ترکیـب "بـی کیفـری" قـرار گرفتـه و جـای خـود را بازکرده است. نگارنده نیز در نوشته‌ها یا جلسات علمی از همین معادل و یا گاهی "بی سزایی" استفاده کرده است. استاد گرانقدر آقای دکتر فلسفی در جلسـه ای کـه بحـث واژه گزینـی در مقابـل ایـن نـوع مفاهیم حقوقی بین‌المللی به میان آمد، ترکیب " بی کیفرمانی" را مناسبتر و رساتر از دیگر معادلهای بـه کار رفته تاکنون دانستند که پیشنهاد ایشان مقبول حاضران افتاد.

مرتکبان جنایات بین‌المللی، همکاری کامل با مراجع کیفری بین‌المللی و پیوستن باقی مانده دولتها به اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، با جدیّت در مورد تصویب یک کنوانسیون، خاصِ *سرکوب و مجازات جنایات ضد بشریت* اندیشه کنند.[۳۳]

۱۱- تلاش مجمع عمومی برای ایجاد مرجع رسیدگی به جنایات بین المللی، پس از چند دهه افت و خیز، سرانجام به برپایی دیوان بین‌المللی کیفری انجامید. تا چندی دیگر، دَهمین سال لازم الاجرایی اساسنامه دیوان نیز فرا خواهد رسید. سخن به درازا می‌کشد اگر در باره اهمیت این دستاورد بزرگ یعنی نفس تشکیل دیوان و همچنین فعالیت دیوان در پرونده‌های در حال رسیدگی طی این چند سال بحث کنیم. با وجود پاره ای انتقادها به تعریف نشدن جنایت تجاوز، به تمرکز فعالیت دیوان به جنایات ارتکابی در قاره آفریقا -که البته دلایل مخصوص خود را دارد- و یا انتقاد به کُندی و پرهزینه بودن کار دیوان که بیشتر از طبع رسیدگی‌های جزایی بین‌المللی و مقررات خود اساسنامه در مورد مراحل دادرسی ریشه می‌گیرد، عملکرد دیوان به رغم محدویتهای صلاحیتی و گاه موانع و مشکلات بیرونی که مزید بر علّت می‌شوند، در پرونده‌ها و تحقیقات مناسب به نظر می‌آید.

در این میان، آنچه شایسته توجه ویژه است؛ اختیارات رکن دادستانی دیوان است. زیرا بنا به مواد ۱۳،۱٤، ۱۵و ۱۸ اساسنامه، دادستان دیوان بین‌المللی کیفری، از اختیار گسترده ای برای آغاز تحقیقات و ادامه رسیدگی برخوردار شده است. به ظاهر نخستین بار درحقوق بین‌الملل است که یک فرد در چهارچوب صلاحیتهای یک مرجع بین‌المللی، اختیاری همپایه ی دولتها دارد. هشدارهای دادستان در مورد زیرنظر بودن وقایع محتمَل به وقوع جنایات بین‌المللی مشمول صلاحیت دیوان، که از آخرین آنها اعلام تحت بررسی بودن پیشامدهای اخیر ساحل عاج ساحل به دنبال انتخابات ریس جمهوری است، نشان از آن دارد که هم اینک هشیاری نسبت به جنایات بین‌المللی

[33] Final Declaration adopted in the Fifth Colloquium of Prosecutors of ICTR, ICTY, SCSL, ECCC, ICC, STL. *ICRT Press Release*, "Prosecutors of International Criminal Tribunals Call for Full Cooperation", ICTR/INFO-9-2-662.EN, Arusha, 16 November 2009. available at: www.ictr.org

افزونتر است و سیستم مقابله ی مقتدرانه با جنایتکاران آماده تر. درنگ در خصوص توانایی دادستان دیوان- همانا با لحاظ پیش شرط‌های اعمال صلاحیت و ترتیبات مربوط به قابلیت پذیرش- معلوم می‌دارد که دامنه اثرگذاری تلاشهای طولانی برای مقابله کیفری با نقض ارزشها و هنجارهای بین‌المللی تا به کجا جلو آمده است و امری بیرون از تصوّر به واقعیت پیوسته است. بدین صورت، باید انتظار داشت که آثارِ جنبه نمادین و بالقوه بازدارنده ای که از ابتدا برای دیوان در نظر گرفته می‌شد به تدریج به ظهور برسد و تَبهکاران این نکته به تحقیق بدانند که دادستان یک مرجع کیفری *دایمی* آنان را می‌پایَد. این دادستان همان شخصی که نه فقط با حصول پیش شرط‌های اعمال صلاحیت بلکه در صورت ارجاع شورای امنیت نیز اختیاردارِ رسیدگی به جنایات آنان است. نمونه تازه این تصمیم یعنی ارجاع وضعیت لیبی پس از ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ به دیوان، در زنجیره تحولات بین‌المللی دارای اهمیت فوق العاده است[۳۴].

---

[۳٤] حدود شش سال پس از ارجاع وضعیت دارفور سودان به دیوان بین المللی کیفری، شورای امنیت، دوم بار، به دنبال سرکوب خونین خیزش مردم در لیبی، وضعیت لیبی پس از تاریخ ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ (۲٦ بهمن ۱۳۸۹) را طبق اختیارات فصل هفتم منشور به دادستان دیوان ارجاع کرد.

S/RES/1970, 26 Feb. 2011, para. 4.

یک روز پیش از تصویب قطعنامه ۱۹۷۰، دبیرکل ملل متحد از شورای امنیت خواسته بود که برای توقف خشونت بر ضد مردم لیبی، به فوریت اقدامات مؤثری انجام دهد. خود او نیز در پی اِعمال خشونت شدید مقامات لیبیایی بر ضد مردم شرکت کننده در راهپیمایی‌های مسالمت آمیز، خواستار توقف خشونت و جلوگیری از ادامه کشتار مردم عادی شده بود. همچنین، در روز ۲۲ فوریه ، رییس شورای امنیت با ابراز نگرانی از وقایع لیبی، قاطعانه خشونت‌ها را محکوم کرده و ضمن درخواست توقف فوری سرکوب مردم، مقامات لیبی را به گفتگو با مخالفان فراخوانده بود.

Déclaration à la presse du Conseil du sécurité sur la Libye, Doc. SC/10180, 22/02/2011, http://www.un.org/News/fr-press/docs//2011/SC10180.doc.htm; Ban Ki-moon appelle le Conseil de sécurité à agir de toute urgence, 25/02/2011, http://www.un.org/apps/newsFr/storyF.asp?NewsID=24571.

آنچه که در جلسات شورای امنیت مربوط به اوضاع لیبی، بسیار جلب توجه می‌کند – علاوه بر اظهارات نمایندگان دولتهای عضو دایم و غیردایم شورا – موضع گیری و سخنان نمایندگان لیبی در سازمان ملل است که با دفاع از حقوق مردم لیبی، خواهان حمایت جامعه بین‌المللی از مردم در مقابل

***

۱۲. بر اساس آنچه گفته شد، در سیر تکاملی حقوق بین‌الملل کیفری سهم مجمع عمومی کلان است. در تحلیل حقوقی محض نیز می‌توان حُکم کرد آنجا که همه دولتها به قطعنامه ای در مجمع عمومی رأی می‌دهند آن مصوبه در شمار *منابع حقوق* می‌آید.[۳۵] با این همه، اگر قایل به نظریه تفکیک میان منابع صوری و منابع مادی حقوق باشیم، باید در خاطر داشت که در خیلی از موارد این قطعنامه‌ها به مَثَل حُکمِ همان مَظهر قنات یا چشمه را دارند که نقطه جوشیدن آب بر سطح زمین است و منبع اصلیِ که مایه جوشش و روانی آب بر زمین می‌شود بسیار دورترهاست. مادیّت منابع مورد بحث را باید درون جامعه بزرگ انسانی دوران معاصر جُست و در ضرورتها، نیازها، ارزشها و هنجارهایش کَند و کاو کرد که هر یک پیشینه ای و ماجرایی دارند. در ضمن، تأکید بر اهمیت و اثر مصوبات مجمع عمومی به معنای نادیده گرفتن رنج و کوشش اندیشمندان، دلسوزانِ مصلح و حقوقدانان نیست. از *کانت* (Kant) گرفته که در ۱۷۹۵ در کتاب مشهور صلح جاودانه به درستی نوشت: « نقض حقوق در یک نقطه از زمین، بر تمام نقاط دیگر اثر می‌گذارد»؛ [۳۶] تا *رافائل لِمکین* (Lemkin) زبان شناسِ پایه گذارِ

رفتار ضد بشری مقامات لیبی شدند. نک:

S/PV.6490, 25 Feb.2011&S/PV.6491, 26 Feb. 2011.

[۳۵] نظر قضات شعبه تجدیدنظر در پرونده Erdovomic از حیث اعتباری که برای آرای دادگاه نورمبرگ و رویه قضایی دادگاه‌های ملی پس از جنگ دوم جهانی، به عنوان منبع حقوق (source of law) در نظر گرفته اند یکسان نیست. در حالی یک قاضی (Li)، برای آرای دادگاه نورمبرگ به عنوان منبع حقوق، درجه اول اهمیت را قایل است؛ دیگر قضات عقیده دارند پس از مطالعه و ارزیابی رویه پس از جنگ دوم جهانی در پرونده‌های مختلف می‌توان به تشخیص *اصل کلی حقوق* رسید و به آرای دادگاه نورمبرگ به تنهایی به عنوان منبع حقوق نمی‌نگرند. با قطع توجه از تفاوت یادشده، همراه با برخی صاحب نظران می‌توان استدلال کرد که محاکمات نورمبرگ منبع حقوق است چرا که اصول آن به وسیله مجمع عمومی ملل متحد به اتفاق آرا به تصویب رسیده است. برای آگاهی بیشتر نک:

R. Dixon, K. Khan, R. May (Editors) *Archbold International Criminal Courts*, Sweet &Maxwell, London, 2003, p.11.

[۳۶] از دید قضات شعبه تجدیدنظر دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق، مفهوم " جنایت ضد

اصطلاح *ژنوسید* و بزرگمردِ مؤثر در تصویب کنوانسیون پیشگیری و مجازات ژنوسید. به واقع، هم او بود که این جنایتِ تا آن زمان بدون نام را، پیش از پایان جنگ دوم جهانی نامگذاری کرد، و مبتکر اعلام محکومیت آن در مجمع عمومی و تصویب کنوانسیون ۱۹٤۸ بود.

نگرش پایانی

۱۳. اگر از هر نظام حقوقی انتظار برود که برای نگهبانی از ارزشهای جامعه، قواعدی را با ضمانت اجرای مناسب تعبیه کند، می‌توان گفت حقوق بین‌الملل، با وجود بعضی کاستی‌هایی که مانند هر نظام حقوقی دیگر هنوز دچار آن است و بعضی دوگانگی‌ها در عمل -که لزوماً ربطی به خود قواعد حقوقی ندارد- از عهده این انتظار برآمده است. زمانی حقوق بین‌الملل به کلّی فاقد ضمانت اجرای کیفری بود. از این جهت ناقص می‌بود و بعضاً مورد تعریض و خُرده گیری قرار می‌گرفت. ولی اکنون چنین نیست و روند تکاملی در عرصه حقوق بین‌الملل کیفری ادامه دارد. در طیّ این طریق طولانی ولی ثمربخش، بی گمان مجمع عمومی پیشگام بوده است و پایدار. تأکید از همه سوی، از شورای امنیت تا اتحادیه اروپا و اتحادیه آفریقا و از دیوان بین‌المللی دادگستری تا نهادها و مراجع نظارتی ملل متحد و سازمانهای غیردولتی بر *نبرد با بی کیفرمانی* و به مجازات رساندن مرتکبان چه در دادگاه‌های ملی چه در دادگاهی

بشریت" در حقوق بین‌الملل کنونی، برگردان نوین همان گفته ی کانت است.

Cf. TPIY, Le Procureur c/ Drazen Erdovomic, Arrêt du 7 octobre 1997, affaire no: IT-96-22-A, opinion individuelle présentée conjointement par le juge McDonald et le juge Vohrah, para.21.

در آموزه‌های اسلامی، همین مضمون را می‌توان یافت که قتل یک بی گناه، کشتن همه مردم به حساب می‌آید. در آیه ۳۲ سوره مائده، به دنبال آیات قبلی در مورد داستان دو فرزند آدم (که یکی به دست دیگری کشته می‌شود)، چنین می‌خوانیم: به خاطر [پیشگیری از نظایر] این [جنایت] بود که بر دودمان یعقوب مقرر داشتیم که هر که دیگری را بدون آنکه کسی را کشته باشد و نه به دلیل تبهکاری او بر روی زمین به قتل رساند، گویی همه مردم را کشته است؛ و هر که سبب [ادامه] زندگانی کسی شد،گویی همه مردم را حیات بخشیده است.

بین‌المللی یا مختلط، به نظر نشانگر درستی راهی است که در ۱۹٤٦ از مجمع عمومی آغاز شد.

امروز کیست در جهان که وقتی جور و ستمی را به طور سیستماتیک از حکومتی می‌بیند یا فردی از یک قوم یا گروه انسانی مورد ظلم قرار می‌گیرد، به یاد مرجعی بی طرف برای دادخواهی و سزادادن جانیان نیفتد. از آن سو، می‌توان پرسید که چرا بعضی دولتها یا بهتر بگوییم صاحب منصبان دولتها تن به قضای دیوان بین‌المللی کیفری نمی‌دهند و به احتمال به این زودی هم نخواهند داد.

اکنون حقوق بین‌الملل کیفری در چه فاصله ای است با ما؟ به گمان نگارنده خیلی دور، خیلی نزدیک.[۳۷] مفاهیم و قواعد مربوط به جنایات بین‌المللی و مراجع رسیدگی به این جنایات، در یک تصّور و یک نگاه خیلی دور از ما به چشم می‌آیند و حتی گاهی دور از ذهن ما؛ و در همان حال به قدری به ما نزدیک هستند که نه تا پُشت درها بلکه تا درون محیط زندگی فردی و اجتماعی ما وارد شده اند. کم نیستند آنها که در آشکار و نهان از از تشکیل این دیوان یا آن دادگاه ترسان هستند و از هر ابتکار و اقدام منتهی به رسیدگی به ظلمی که بر همنوعان خود کرده اند گریزان. اگر به فراوانی موارد جنایات بین‌المللی در همین مدت دو سه ساله اخیر نظر بیفکنیم، در می‌یابیم جهان معاصر چه اندازه به یک نظام کیفری بین‌المللی احساس نیاز می‌کند. ارجاع وضعیت لیبی به دادستان دیوان بین‌المللی کیفری – که پیشتر اشاره شد– و تصمیم مقامات حکومت منتخب مردم در ساحل عاج در مورد تهیه پرونده مقدماتی از خشونت‌های شدید پس از انتخابات سال ۲۰۱۰ به منظور ارسال به دیوان برای تحقیق و رسیدگی بعدی، تنها نمونه‌هایی از ابراز این نیاز به حساب می‌آیند.

تلاش جهانی برای پایه گذاری این دیوان و محصول عملکرد مجمع عمومی در همین خصوص، به دیده ی انصاف، درخشان و اثرگذار می‌نُماید.

---

[۳۷] این برداشت و تشبیه را از مفاهیم و تفکر ارزشمند و انسانی پنهان در فیلم سینمایی « خیلی دور، خیلی نزدیک» ساخته رضا میرکریمی به وام گرفته ام.

۱٤. با این همه باید گفت، نظام حقوقی هر قدر پیشرفته، به صِرف تعریف جرایم و تعیین مجازات حتی بسیار شدید و ایجاد دادگاه‌های متعدد به خودی خود کفایت امور جامعه را نمی‌کند و به موازات چنین پیشرفتهای لازم، نباید از تربیت افراد و تغییر سیستم‌های زمینه ساز ارتکاب جرایم و محیطِ پرورش دهنده مجرمان غفلت کرد. در بعضی کشورها که با انواع جرایم کوچک و بزرگ دست به گریبانند، به دلیل ناتوانی از مقابله کافی با عواملی که موجب می‌شود جامعه جُرم خیز بماند، تلاش برای نوسازی قوانین و افزایش دادگاه و زندان کار زیادی از پیش نمی‌برد. در موضوع بحث ما نیز، به تشکیل دادگاه بین‌المللی و تصویب کنوانسیون و مانند آن برای مقابله با جنایات بین‌المللی که امری است کاملاً مطلوب و ضروری، نمی‌توان بسنده کرد. ضمن آنکه، اگر ضرورت سزادهی به اعمال مجرمانه در سطح ملی و بین‌المللی کمابیش دلایل مشابه دارد، نحوه پاسخ به جنایات بین‌المللی متفاوت است و علاوه بر موانع برپایی نظام دادرسی منسجم -زیرا تصویب قانون جزایی و تشکیل دادگاه در سطح ملی به مراتب آسانتر است- رسیدگی جزایی بین‌المللی خود مشکلات و پیچیدگی کم ندارد[۳۸]. همچنان که ذکر مناقب حقوق بین‌الملل کیفری و تدریس موازین آن یا انجام مباحثات علمی در مدرسه‌های حقوق جهان، چاره گر مشکلات نیست.

اگر همه آدمیان را چون یک خانواده بزرگ بینگاریم، مایه تأسف است پس از این همه تجربه ی خونین و دردناک -در عین این همه پیشرفت مادی شگفت انگیز- باز هم این خانواده مجبور است با هزینه و سختی فراوان همت خود را صرف محاکمه و مجازات عده ای کند که به حقوق انسانی دیگران تعدی می‌کنند. توفیق به محاکمه و مجازات زورمندان زورگو مانند صدام، میلوسویچ، کارادزیچ،هابره، پینوشه و دیگر جنایتکاران کوچک و بزرگ ارزشمند است؛ هر چند که شدیدترین مجازاتِ ممکن هم

[۳۸] در گزارش رییس دادگاه ویژه لبنان از سال اول فعالیت این دادگاه، مشکلات یک مرجع کیفری بین‌المللی و تفاوتهای آن با دادگاه کیفری ملّی، به اختصار ولی به خوبی تشریح شده اند. نک به:
Tribunal spécial pour le Liban, *Rapport annuel (2009-2010)*, paras. 58-73. available at: www.stl.tsl.org

نمی‌تواند متناسب با زشتکاری‌های پُرشمار آنان باشد. مهم تر از آن، دگرگونی در نامناسبات اجتماعی و کاهش تعصبات کور است تا جلوی بازپرورش افراد دیگری با همان خلق وخوی دَدمنشانه گرفته شود.

۱۵. نلسون ماندلا، بزرگ برابری طلب و آزادی خواهِ افتخار روزگار ما، در خاطراتش می‌گوید که به تدریج که بر سالهای زندانش افزوده می‌شد، نفرتش از زندانبان و رییس زندان و قاضی- که در عمل پاسدار رژیم آپارتاید بودند- به نفرت از سیستمی که پدیدآورنده آنها بود بدل شد. او توانست ماهرانه بر جای یک حکومت نژادگرا، نظامی دموکراتیک برپا و الگوی مناسبی از رهبری مردم گرا ارائه کند.

باید امید داشت که این تجربه در دیگر نقاط عالَم خاکی هم به دست بیاید. اما واقعیت‌ها می‌گویند: تا هنگامی که تعصبات ایدئولوژیک، سیاسی، نژادی و قومی، مقدمات انکار و سپس نقض حقوق انسان‌ها را فراهم می‌کنند؛ تا زمانی که بعضی آدمیان از آدمیت افتاده، خود را در هر نوع رفتار با دیگران مُحق می‌بینند؛ تا زمانی که گرگ صفتهای انسان نما، رَخت شبانی به تن می‌کنند و به عنوان حکمران بر جوامع انسانی تسلط می‌یابند و انسان‌های بی شمار را طعمه هدفهای قدرت طلبانه و خودپرستانه شان می‌کنند؛ تا زمانی که مفاهیمی مانند حاکمیت و امنیت ملی که اساساً دارای بُن سرشت حمایتی هستند و باید کارکرد عدل پروری و دادگسترانه داشته باشند از معنای اصلی خود منحرف می‌شوند و به نام حفظ آن با تشنگی سیراب ناشدنی از قدرت، سرمستانه شاخ و برگ نهال انسانیت شکسته را می‌شکنند؛[۳۹] تا آن زمان که

[۳۹] با نظاره ای کوتاه بر مشکلات ساختاری جوامع مختلف که هر از چندی در یک جا بُروز می‌کند، درک این نکته آسان می‌شود که امنیت ملی بدون تأمین امنیت انسانی در همه وجوه آن و حسّ سهیم بودن همه مردم در قدرت و ثروت عمومی و بهره مندی از عدل و داد حکومت، معنا و فایده ای ندارد؛ حتی اگر به ظاهر همه امور در قبضه قدرت باشد. جنبشهای مردمی چند ماه گذشته در چندین کشور عربی، که در مقاله ی دیگر در همین مجموعه با عنوان« بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد: رویکردهای نوین مجمع عمومی» بدانها اشارت رفته است، گواه این ادعاست. در اندرزی نغز و کیمیاگونه از حضرت **علی** (ع) آمده است: " ما حصَّن الدُّولَ مثلُ العَدل" هیچ چیز مانند دادگستری، نگهبانیِ کشور

سربازان و مأموران از سیطره ی روحیه ی اطاعت از دستورهای خلاف قوانین انسانی مقامات مافوق رها نشوند؛ جهان ما ناامن و خطرناک باقی می‌ماند. بنا به برهان اِنّی که اهل منطق ما را می‌آموزند، علت فاسد معلول فاسد به بار می‌آورد. جنایات موجب آزردگی وجدان بشریت و اضطراب جامعه بین‌المللی،[۴۰] میوه تلخ و زهرآگین درختی است که ریشه در گنداب بی حرمتی به انسانِ اشرف آفریدگان و شأن و عزّت انسانی او دارد. از یاد نباید برد، آنکه مثلاً امروز در سی- چهل سالگی مرتکب شکنجه یک انسان می‌شود یا در پنجاه - شصت سالگی فرمان به کشتار غیرنظامیان بی دفاع می‌دهد، همان کودک پاک، بی گناه و با چهره دلربای کودکانه دیروز است که اکنون جلاد بی رحمی شده که چنین آسوده خاطر دست تطاول و آزار بر همنوعانش می‌کشد. آنکه اتهامش

نتواند. اگر در جامعه ای آزادی و عدالت باشد، دولت و امنیت ملی پایدار خواهد ماند. گفتنی است مفهوم "به زمامداری" یا " حکمرانی خوب/مطلوب" (Good Governance)و تلاش برای نمایاندن راه‌های استفاده درست از قدرت عمومی که سالهای اخیر در مجامع بین‌المللی مطرح شده و به اسناد و ادبیات حقوق بین‌الملل راه پیدا کرده است، ضرورتی بوده که پیشینیان ما هم از آن به خوبی آگاه بوده اند. در کتاب **مینوی خرد**، از اندرزنامه‌های پهلوی که در بردارنده اندرزها و حِکم با پشتوانه دینی است، در باره ارزش و کارکرد قدرت چنین آمده است: « ۱پرسید دانا از مینوی خرد ۲ که درویشی بهتر است یا توانگری یا قدرت؟... ۱۲ و در باره قدرت گویند۱۳ که کسی که در دهی حکمران نیک است بهتر است، از کسی که در اقلیمی حکمران بد است. ١٤ چه آفریدگار اورمزد برای حمایت آفریدگان حکومتِ نیک را آفرید. ... ١٦ قدرتِ نیک آن است که کسی کشور را آبادان و درویشان را آسوده از ستم، و داد و آیین درست را نگاه دارد و فرماید.... ۲۷ و قدرتِ بد آن باشد ۲۸ که کسی داد و آیین و طریقه راست و درست را بر هم زند ۲۹ و ستم و دزدی و بیداد در کار دارد. ۳۲ و مردم نیک کردار را از کردن کار نیک باز دارد ۳۳ و به آنان گزند برساند ٣٤ و همه توجهش به تن خویش ۳۵ و آرایش چیز گیتی ٣٦ و دارایی و احترام به بدان ۳۷ و آسیب و سرزنش نیکان ۳۸ و نابودی درویشان باشد. ۳۹ این گونه حکمران بد برابر اهرمن و دیوان خوانده شده است.» مینوی خرد،ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، ویرایش سوم، انتشارات توس، تهران،۱۳۸۰، صص.۳۷-۳٦.

[۴۰] این وصف برگرفته از دیباچه اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری است که تا به حال نزدیک به صد و بیست دولت به آن پیوسته اند.

ارتکاب «جنایت ضد بشریت» است، از یک کهکشان دیگر به زمین نیامده و یک باره این اندازه شریر و گستاخ نشده است. اینها در همان محیطی که ارجی بر ارزشهای انسانی نمی‌نهند، چنین سنگدل و ددمنش بار می‌آیند.

۱۶. سخن کوتاه. آن حقایق ناب و رازگونه آفرینش آدم چه بود که فرشتگان از آن بی خبر بودند و چرا فرشتگان به طبع خونریز آدمی اشاره و اعتراض به خلقتش می‌کنند؟ آخرالامر چه باید در این جهان عرضه شود تا فرشتگان از حیرت وابِرَهند و دَریابند، مطلوب چیز دیگری بوده است؟[۴۱] آیا سزاوار است، از پسِ این همه پیشرفت تمدن و فرهنگ و آیین، هنوز بعضی‌ها قصد میراندن انسانیت را در سر بپرورانند و آدمیت را نشانه بگیرند؟ چرا هنوز باید صحبت از مرگ محبت و گفتگو از مرگ انسانیت در میان باشد و مردمان، صبورانه شاهد این همه مصیبت باشند؟[۴۲] آیا دیده ی

---

[۴۱] مبارز نستوه و مفسر بزرگ قرآن، مرحوم **سید محمود طالقانی** در تفسیر پرمغز *پرتوی از قرآن*، آیات ۳۱ به بعد سوره بقره را که در باره آفرینش و مقام آدمی است، *جای استفهام* و از اسرار قرآنی می‌داند. به نظر او، در این آیات *تمثیل* و بیان شگفت انگیزی است از سّر وجود آدمی و قوایی که از آن ترکیب یافته و *تحولاتی* که برایش پیش آمده و *غایتی* از خلقت این موجود منظور بوده است. (همه ی تأکیدها از نگارنده است) از نظر او، با آماده شدن پیکره جسمانی آدم از مبادی طبیعی که آخرین صورت کامل انواع است و با افاضه صورت نوعیه کامل «عقل آزاد و اختیار» از مبدأ اعلی و ظهور و پیوند آن با پیکره نوعی که از شهوات و غرایز و غضب ترکیب یافته، ملائکه را متوقف و متحیر و متعجب می‌نماید. پرسش فرشتگان همراه با لحن تأثر و ناتوانی، دلالت بر توجه آنان به سوی عقل و اختیار آدمی دارد. آنچه که به حیرتشان افکند اینکه این سرشت از شهوات و غضب با سلاح تدبیر و اختیار چون در عالم سربرآورد به هیچ حدی نمی‌ایستد؛ با به کار بردن هواها و شهوات همه چیز حتی خود را تباه می‌سازد و چون خشمش زبانه کشد بی پروا خون می‌ریزد نه چون دیگر انواع و درندگان که در حد تأمین زندگی تباهی و خونریزی دارند. اما به هر حال خداوند در این آیات روشن می‌کند که مطلوب دیگری در کار بوده است. نک: سید محمود طالقانی، *پرتوی از قرآن*، جلد اول، چاپ سوم، شرکت سهامی انتشار، بی تاریخ، صص.۱۲۵-۱۱۱.

[۴۲] این مفاهیم را، زنده یاد **فریدون مشیری** در سروده ی مشهورش با عنوان " اشکی در گذرگاه تاریخ" به کار برده است. خوب است کوتاه شده آن قطعه را در فرجام این نوشتار با هم بخوانیم: « از همان

عبرت بین به جنگ‌ها و مردم کُشی‌های بیهوده هست و گوش استماع به نصیحت دلسوزان؟ آیا به جای دامن زدن به حس تنفّر و جدایی انداختن میان اعضای خانواده بشری به بهانه‌ها و افسون‌های گوناگون، وقتش نیامده که بیشتر از پیش اندیشه‌های انسانی ترویج شود و از این همه وجوه مشترک بین الانسانی، برای تقویت بنیانهای زیست انسانی و آنگونه که ویکتور هوگو می‌خواهد برای حفظ حیات بشری بهره گرفته شود؟

آیا روزی که شب تیره ی ستمکاری و روزگار همه ی ستمگران به سرآید و دیگر کسی انسانیتِ ما مردمان را به یغما نبَرد، نزدیک خواهد بود؟ چنین باد.

روزی که دست حضرت قابیل گشت آلوده به خون حضرت‌هابیل‌از همان روزی که فرزندان آدم زهر تلخ دشمنی د رخونشان جوشید آدمیت مرد! گرچه آدم زنده بود بعد دنیا هی پر شد از آدم و این آسیاب گشت وگشت، قرنها از مرگ آدم هم گذشت ای دریغ، آدمیت برنگشت، قرن ما روزگار مرگ انسانیت است سینه دنیا زخوبی‌ها تهی است، صحبت از آزادگی، پاکی، مروت ابلهی است صحبت از موسی، عیسی و محمد نابجاست قرن موسی چمبه‌هاست صحبت از پژمردن یک برگ نیست وای جنگل را بیابان می‌کنند دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان می‌کنند هیچ حیوانی به حیوانی نمی‌دارد روا آنچه این نامردمان با جان انسان می‌کنند در کویر سوت و کور، د رمیان مردمی با این مصیبت‌ها صبور، صحبت از مرگ محبت مرگ عشق، گفتگو از مرگ انسانیت است»

نقش مجمع عمومی
در تدوین و توسعه حق تعیین سرنوشت

دکتر ستار عزیزی

حق تعیین سرنوشت از جمله ی مهمترین موضوعاتی است که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در خصوص آن به صدور قطعنامه‌های متعددی اقدام کرده است و موجبات توسعه این حق را در نظام حقوق بین‌الملل به صورت عام و سیستم منشور ملل متحد به صورت خاص فراهم کرده است. نگارنده در مقاله حاضر که به مناسبت شصتمین سالگرد ریاست ایران بر مجمع عمومی ملل متحد تهیه گردید و در همایش نقش مجمع عمومی در تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل ارائه شد به این موضوع پرداخته است.

در این مقاله اقدامات مجمع عمومی در تدوین و توسعه حق تعیین سرنوشت در دو حوزه داخلی و خارجی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در واقع، عموم حقوق‌دانانی که در حوزه‌ی حق تعیین سرنوشت ؛ مقالات و یا کتبی نگاشته‌اند بر این اعتقاد هستند که حق تعیین سرنوشت در دو حوزه‌ی متفاوت قابل مطالعه و تقسیم می‌باشد [1] .

---

1 - Cassese, op.cit, p.131; Brady,op.cit, p.298; Fresa, op.cit. p.15; Aukerman, op.cit.p.1035 ,Robert McCorquodale," Self-Determination:A Human Rights Approach", *International and Comparative Law Quarterly*,1994,vol:43, p.863; Murray & Wheatley,op.cit, pp.228-229; Martti Koskenniemi, "National Self- Determination Today: Problems of Legal Theory and Practice" ,*International andComparative Law Quarterly*, 1994, vol: 43, p.248, Alexander Kiss, "The Peoples` Right to Self-Determination" , *Human Rights Law Journal*,1986,vol:7,pp.165-175, Siegfried Wiessner, " Rights and Status of Indigenous Peoples: A

۱- حق تعیین سرنوشت خارجی : این وجه از حق ؛ به گروهی که عنوان " مـردم" دارند ، اجازه می‌دهد که یک واحد بین‌المللی (کشور) مجزا و مستقل تأسیس نمایند.

۲- حق تعیین سرنوشت داخلی : به گروهـی کـه عنـوان " مـردم " دارنـد ، اجـازه می‌دهد که هویت فرهنگی خاص خود را در چهارچوب دولت و کشور حاضر ؛ حفـظ نمایند. همچنین کلیه ساکنان آن سـرزمین حـق دارنـد در اداره امـور کشـور در تمـامی حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مشارکت نمایند.

مقدمه : پیشینه طرح حق تعیین سرنوشت در منشور ملل متحد

در میثاق جامعه ملل نامی از حق تعیین سرنوشت برده نشد اما برای برخی سرزمینها نظام قیمومت قـرار داده شـد. در همـین راسـتا دیـوان بـین‌المللـی دادگسـتری در رای مشورتی نامی بیا مـی‌نویسـد : « هـدف نهـایی ماموریـت مقـدس، تعیـین سرنوشـت و استقلال مردم مربوطه می‌باشد.»

در حقیقت همانگونه که کمیته حقوقدانان جامعه ملل خاطرنشان نموده است، تعیین سرنوشت در دوران جامعه ملل ،اصلی سیاسی بوده و به مقرره ای حقوقی تبدیل نشـده بود[۲].

در دوران جنگ دوم جهانی و در اوان سال ۱۹٤۱ ایالات متحده امریکا و انگلیس از حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از اهدافی نام بردنـد کـه کـه بایـد در پایـان جنـگ ترویج و تامین گردد. در منشور اتلانتیک کـه بـه امضـای چرچیـل و روزولـت رسـید، طرفین بر سه نکته به عنوان مظاهر حق تعیین سرنوشت تاکید نمودند :

تغییرات سرزمینی و انتقال بخشی از سرزمین یک دولت به دولت دیگر باید با اعلام

Global Comparative and International Legal Analysis" , *Harvard Human Rights Journal*, 1999,vol:12,p.116, Frederic L. Kirgis, "The Degrees of Self-Determination In The United Nations Era", *The American Journal of International Law,*1994,vol: 88, p.307, Thornberry," Self-Determination,Minority,Human Rights: A Review of International Instruments",op.cit,p.869

2 - Martti Koskenniemi, " National Self-Determination Today: Problems of Legal Theory and Practice" ,*International and Comparative Law Quarterly,* 1994, vol: 43, p.246

آزادانه خواست و تمایل مردم مربوطه انجام شود.

همه مردمان حق دارند که خود نوع حکومت کشور محل سکونت خود را تعیین نمایند.

۱- حق حاکمیت و استقلال کلیه مردمانی که دارای استقلال بوده اند اعاده شود[۳].

در حقیقت به نظر می‌رسد که تاکید دو رهبر بزرگ متفقین بر حق تعیین سرنوشت داخلی بوده است چه آنکه آنان بر ان بودند که با تامین دموکراسی در کشورها، در اینده از روی کار آمدن حکومتهای توتالیتری مانند آلمان نازی اجتناب شود همچنین ظاهراً تاکید بر قسمت و جنبه سوم حق تعیین سرنوشت ناظر به سرزمینهایی بود که در طول جنگ دوم جهانی به اشغال آلمان نازی و شوروی کمونیست درآمده بودند (مثلاً جمهوریهای بالتیک، لتونی، استونی و لیتوانی که به اشغال شوروی درآمدند و بدون رعایت خواست ساکنان آن سرزمینها به آن کشور منضم شدند). به عبارت دیگر منشور اتلانتیک را نباید به هیچ عنوان ناظر به حق سرزمینهای مستعمره به کسب استقلال دانست. این امر طبیعی به نظر می‌رسید زیرا در همان دوران انگلستان دارای مستعمرات زیادی بود. موید این نظر آن است که چرچیل در تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹٤۱ در مجلس عوام انگلستان به صراحت اعلام نمود که « حق تعیین سرنوشت در مورد مردم سرزمینهای مستعمره اعمال نمی‌گردد (بویژه نسبت به هندوستان، برمه و دیگر بخشهای امپرتوری بریتانیا). بلکه تنها به اعاده حاکمیت، خودگردانی و حیات ملی به دولتها و ملتهای اروپایی اشاره دارد که زیر یوغ آلمان نازی قرار دارند[۴]». اما به نظر می‌رسد که چرچیل و روزولت به سرزمینهای زیر سلطه شوروی نیز نظر داشته اند اما به دلیل آنکه هنوز کشورهای متفق در حال جنگ با آلمان بوده و شوروی متحد آنان بود ،چرچیل از اشاره صریح به حکومت شوروری در مجلس عوام استنکاف ورزید.

نکته دیگری که موید این دیدگاه است که کشورهای پیروز جنگ دارای مستعمرات،

---

[3] - Antonio Cassese**, Self-Determination of Peoples:A Legal Reappraisal**, Cambridge University Press, 1995, p.37

[4] -Ibid, p.37

تمایلی به اعطای استقلال به مستعمرات نداشتند از این واقعیت ناشی می‌شود که در مذاکرات دمبارتن اوکس و در پیش نویس منشور ملل متحد، نشانی از اشاره به حق تعیین سرنوشت دیده نمی‌شود و همچون میثاق جامعه ملل، منشور سازمان جدید نیز فاقد حق تعیین سرنوشت بود.در آوریل ۱۹٤٥ و در مذاکرات نهایی در سانفرانسیکو با فشار دولت شوروی (که رسما فاقد سرزمین مستعمره بود) و حمایت دول حاضر در کمیته اول (فیلیپین، مصر، اکراین، ایران، سوریه و یوگسلاوی) حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از اهداف منشور ملل متحد تعیین گردید. در همین حال دول استعمارگر اروپایی بویژه بلژیک به شدت با درج حق تعیین سرنوشت در منشور مخالف بودند و مبنای مخالفت خود را بر این استدلال قرار داده بودند که این امر موجب سوء استفاده گروههای قومی و اقلیت در کشورهای مستقل خواهد شد و نظم داخلی و بین‌المللی را به مخاطره خواهد انداخت[5]. همین امر موجب شد تا برخی دولتهای غیر استعماری همچون ونزوئلا و کلمبیا که دارای گروههای قومی و اقلیت بودند نیز با درج این حق در منشور مخالفت نمایند.

در مذاکرات مقدماتی دول موافق درج حق تعیین سرنوشت در منشور از جمله مصر به صراحت اعلام داشتند که منظور از حق تعیین سرنوشت حمایت از ادعاهای تجزیه طلبانه نخواهد بود. همچنین بر این نکته تاکید شد که ابراز اراده باید واقعی و ازاد باشد. این نکته با توجه به این واقعیت ابراز گردید که دولتهای توتالیتری همچون آلمان و ایتالیا مدعی بودند که نماینده « اراده عمومی » هستند بدون آنکه اجازه بروز و ظهور آزادانه این اراده را از طریق بیان ازادانه نظرات در جامعه بدهند.

در گزارشی که گزارشگر سوری به کمیسیون تدوین ماده مربوط به حق تعیین سرنوشت ارائه نمود، چهار خصیصه و ویژگی برای این حق نام برده شد.

دولتها قادر نیستند که تعریفی ایجابی از حق تعیین سرنوشت ارائه دهند. از این مفهوم تنها می‌توان به صورت سلبی دریافت که معانی و برداشتهای ذیل قابل استنباط

[5] - Ibid, p.39

نیست.

الف : حق جداشدن گروههای اقلیت و گروههای قومی از دولتهای حاکم

ب : حق مستعمرات به تحصیل استقلال : در خصوص سرزمینهای مستعمره، حق تعیین سرنوشت تنها به معنای « خودگردانی*» است نه استقلال. از واژه خودگردانی در بند ب ماده ۷۳ منشور به عنوان یکی از وظایف دولتها در برابر سرزمینهای غیرخودمختار استفاده شده است (این گزاره با توجه به مفاد ماده ۷٦ منشور تقویت می‌گردد که در بند ب این ماده یکی از اهداف اساسی نظام قیمومت (که متفاوت از نظام حاکم بر سرزمینهای مستعمره می‌باشد) « ....توسعه تدریجی سرزمینهای تحت قیمومت به سوی خودگردانی و استقلال...» نام برده شده است که نشان از این دارد که خودگردانی متفاوت از استقلال می‌باشد.

ج : حق مردم ساکن در دول حاکم به انتخاب آزادانه حاکمان خود از طریق انتخابات دوره ای، دموکراتیک و آزادانه. حق تعیین سرنوشت این مردمان نیز تنها به معنای « خودگردانی» است.

د : حق پیوستن و الحاق دو یا چند ملت که به یک یا دو کشور حاکم کنونی تعلق دارند که بدین ترتیب دولتی مجزا را تشکیل دهند. این حق از آن رو غیر قابل قبول است که تجزیه طلبی مورد پذیرش نیست.

بنابراین حق تعیین سرنوشت تنها به معنای آن خواهد بود که دولتها تا آنجا که ممکن است به جوامعی که تحت صلاحیت آنها قرار دارند خودگردانی اعطاء نمایند[۶].

ویژگی دوم حق تعیین سرنوشت آن است که از این مفهوم تنها به عنوان یکی از اهداف سازمان نام برده شده است و راهکار مشخصی برای تحقق آن مشخص نشده است.

مفهوم حق تعیین سرنوشت ریشه در حقوق برابر مردمان و آنگونه که هیات نمایندگی فیلیپین می‌گوید ریشه در برابری نژادها دارد. لذا تنها وسیله ای برای توسعه

* Self-government
[6] -Ibid, p.42

روابط دوستانه میان ملتهاست. همین امر حکایت از قدرت محدود این اصل دارد.

نظر به اینکه اصل تعیین سرنوشت تنها به عنوان یکی از اهداف سازمان نام برده شده است و با توجه به آنکه منشور ملل متحد نه حق تعیین سرنوشت را تعریف کرده است و نه به صورت دقیق تمایزی میان « حق تعیین سرنوشت خارجی » و « حق تعیین سرنوشت داخلی » قائل شده است، لذا منشور تعهدات حقوقی مستقیم و فوری برای دول عضو در این رابطه ایجاد نکرده است.

با این وجود، منشور ملل متحد به عنوان یک معاهده چند جانبه، اولین سند الزام اور بین‌المللی است که از حق تعیین سرنوشت نام می‌برد و بدین ترتیب در این واقعیت تردیدی نیست که باید درج این اصل در منشور را نقطه عطفی در این خصوص تلقی نمود و سال ۱۹٤٥ را نقطه اغاز ورود حق تعیین سرنوشت به حقوق موضوعه دانست[۷].

گفتار اول : حق تعیین سرنوشت خارجی

روند وقایع در سالهای بعد از ۱۹٤٥ به سویی کشیده شد که هدف تدوین کنندگان منشور و معنای مورد نظر انان از این اصل به تدریج تغییر یافت و معنایی از ان استنباط گردید که مورد نظر بنیانگذاران منشور نبود و در این ارتباط نقش مجمع عمومی سازمان ملل متحد بسیار مهم و تاثیرگذار بوده است.

لازم به ذکر است که در منشور ملل متحد سه فصل به موضوع سرزمینهای فاقد حاکمیت اختصاص داده شد. در واقع، منشور، سرزمینهای فاقد حاکمیت را به دو دسته

٦- بند ۲ ماده ۱ منشور ملل متحد در بیان مقاصد ملل متحد از جمله چنین اشعار می‌دارد:

" توسعه‌ی روابط دوستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و حق تعیین سرنوشت مردم و انجام سایر اقدامات مقتضی برای تحکیم صلح جهانی"

همچنین منشور در ماده ٥٥ به تکرار این اصل می‌پردازد:

" با توجه به ضرورت ایجاد شرایط ثبات و رفاه برای تأمین روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه بین‌المللی بر اساس احترام به اصل تساوی حقوق و حق تعیین سرنوشت خلق‌ها، سازمان ملل متحد امور زیر را تشویق خواهد کرد."

تقسیم کرده و برای هر کدام ترتیبات خاصی را مقرر نموده است :

الف : سرزمینهای تحت قیمومت

ب : سرزمینهای غیر خودمختار

سرزمینهای تحت قیمومت دارای سازوکار نظارتی خاص هستند. شرایط اداره این سرزمینها مطابق قرارداد قیمومت خواهد بود و شورای قیمومت براساس ماده ۸۷ منشور اقدامات نظارتی خاص خود را انجام خواهد داد. اما سرزمینهای غیرخودمختار فاقد نظام نظارتی خاصی هستند و ملل متحد نظارت بر اداره این سرزمینها را به شورای قیمومت نسپرده است. در این قسمت هر دو نوع سرزمینهای فوق الذکر مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد و سپس اقداماتی را که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در جهت توسعه مکانیسم نظارتی بر اداره این سرزمینها و توسعه حق تعیین سرنوشت نسبت به آنها انجام داده است را مطالعه خواهیم کرد.

۱- سرزمینهای تحت قیمومت

در کنفرانس مسکو رهبران متفقین توافق نمودند که سرزمینهای مستعره دشمن تحت کنترل ملل متحد قرار داده شود و در کنفرانس یالتا نیز توافق شد که نظام قیمومت در مورد سرزمینهایی اعمال شود که فهرست آنها متعاقباً در ماده ۷۷ منشور درج گردید:

« ۱- نظام قیمومت شامل سرزمینهایی می‌شود که در ردیفهای ذیل قرار دارند و ممکن است به موجب قراردادهای قیمومت تحت این نظام درآیند:

الف- سرزمینهایی که اکنون تحت وصایت هستند.

ب- سرزمینهایی که ممکن است در نتیجه جنگ جهانی دوم از کشورهای دشمن مجزا گردد.

ج : سرزمینهایی که به میل و اراده کشورهای مسئول اداره آنها تحت این نظام قرار داده شود.

به موجب یک موافقتنامه بعدی تعیین خواهد شد که چه سرزمینهایی از ردیفهای

سابق‌الذکر با چه شرایطی تحت نظام قیمومت در خواهد آمد.».

شرایط اداره سرزمین تحت قیمومت و تعیین مقام اداره کننده سرزمین مورد نظر بر اساس قرارداد قیمومت تعیین می‌گردید و به موجب ماده ۸۱ منشور، مقام اداره کننده می‌توانست یک یا چند دولت یا خود سازمان ملل متحد باشد. با وجود انکه منشور ملل متحد در بند الف ماده ۷۷ مقرر نموده بود که سرزمینهایی که تحت وصایت جامعه ملل قرار داشتند در نظام قیمومت ملل متحد قرار گیرند چه آنکه حیات کمیسیون وصایت جامه ملل به تبع خود سازمان از میان رفته بود اما اجرای عملی نظارت مستلزم آن بود که قرارداد قیمومت منعقد شود اما همانگونه که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نامی بیا خاطرنشان نموده است انعقاد این قرارداد اختیاری بود[۸].

در اجلاس اول مجمع عمومی، دولتهای استرالیا، بلژیک، بریتانیا و نیوزیلند اعلام نمودند که موافقند سرزمینهای تحت قیمومت خود را تحت نظارت شورای قیمومت قرار دهند[۹]. سیستم قیمومت ملل متحد از ۱۳ دسامبر ۱۹٤٦ و پس از آنکه مجمع عمومی موافقتنامه‌های ذیل را تایید نمود، آغاز به کار کرد :

سرزمین تحت قیمومت	دولت اداره کننده
گینه نو	بریتانیا،نیوزیلند و استرالیا (اداره کننده عملی)
رواندا- بروندی	بلژیک
توگولند	بریتانیا و فرانسه
کامرون	بریتانیا و فرانسه
ساموای غربی	بریتانیا،استرالیا و نیوزیلند (اداره کننده عملی)
تانگانیکا	بریتانیا

بعدها نیز این موافقتنامه‌ها منعقد شد :

[8] -ICJ, Report (1950).p.140
[9] - Umozurike Oji Umozurike, **Self-Determination In International Law**, The Shoe String Press, 1972, p.102

سرزمین تحت قیمومت	دولت اداره کننده
نائورو	بریتانیا،استرالیا و نیوزیلند (اداره کننده عملی)
جزایر استراتژیک مارشال، کارولین و مارین	ایالات متحده آمریکا
جزایر میکرونزی*	ایالات متحده آمریکا
لیبی	بریتانیا و فرانسه
سومالی لند	ایتالیا

اهداف اصلی نظام قیمومت در ماده ۷۵ منشور ذکر شده است که در ارتباط با موضوع مقاله حاضر می‌توان به بند (ب) این ماده اشاره داشت که چنین مقرر می‌دارد :

« ب – کمک به پیشرفت سیاسی – اقتصادی – اجتماعی و آموزشی سکنه سرزمینهای تحت قیمومت و پیشبرد تدریجی آنان بسوی حکومت خودمختاری یا استقلال بر حسب اقتضاء با توجه به اوضاع و احوال خاص هر سرزمین، مردم آن و تمایلات مردم مزبور که به نحو آزادانه ابراز شده باشد و برطبق مقرراتی که ممکن است در هر قرارداد قیمومت پیش‌بینی شده باشد؛»

در راستای تحقق اهداف مندرج در ماده فوق الذکر، اختیارات و وظایفی برای مجمع عمومی و شورای قیمومت قرار داده شد که در مواد ۸۷ و ۸۸ منشور از آن نام برده می‌شود :

ماده ۸۷– مجمع عمومی و تحت نظر آن شورای قیمومت در انجام وظایف خود

* لازم به ذکر است که مردم پالائو در سال ۱۹۷۹ علیه الحاق به فدارسیون جزایر میکرونزی رای دادند و پیوستن به آن را رد نمودند. بعدها در سال ۱۹۹٤ پالائو به عنوان یک کشور مستقل (تحت موافقتنامه الحاق آزاد با ایالات متحده آمریکا) به استقلال رسید. بر اساس این موافقتنامه، دولت پالائو فاقد نیروی نظامی مستقل است و دفاع از این کشور بر عهده آمریکاست اما در سایر موارد کشور پالائو مستقل است و در ۱۵ دسامبر ۱۹۹٤ به عضویت ملل متحد پذیرفته شد. پالائو ۱٦ ایالت و ۲۱۰۰۰ نفر جمعیت دارد. در یکی از ایالتها ژاپنی زبان رسمی است. یادگار قیمومت دوران جامعه ملل که به عنوان سرزمین درجه ۳ تحت نظام قیمومت جامعه قرار داشت.

می‌توانند:

الف- گزارش‌هایی را که مقام اداره کننده تسلیم می‌دارد مورد بررسی قرار دهند.

ب- شکایات را قبول و آنها را با مشورت مقام اداره کننده رسیدگی نمایند.

ج- ترتیبی دهند که از سرزمینهای تحت قیمومت در اوقاتی که مورد موافقت مقام اداره کننده مربوطه است متناوباً بازدید به عمل آید.

د- این اقدامات و اقدامات دیگر را بر طبق شرایط قرارداد قیمومت انجام دهند.

لازم به ذکر است که شورای قیمومت ملل متحد برخلاف کمیسیون دایمی وصایت* (مربوط به جامعه ملل) از ساکنان سرزمینهای تحت قیمومت، علاوه بر شکایات کتبی، شکایاتی را نیز که شفاهی باشد می‌پذیرد.

همچنین شورای قیمومت با موافقت دولت اداره کننده اقدام به بازدیدهای ادواری می‌نمود (معمولاً هر سه سال یک بار) و از این رو بهتر از کمیسیون دایمی وصایت می‌توانست از اوضاع و احوال واقعی ساکنان سرزمینهای تحت قیمومت اطلاع حاصل کند.

تفاوت دیگر دو نهاد ملل متحد و جامعه ملل آن بود که شورای قیمومت مرکب از نمایندگان دولتها بود[۱۰] در حالی که کمیسیون دایمی وصایت از اشخاصی تشکیل

---

* Permanent Mandates Commission

[۱۰]- به موجب ماده ۸٦ منشور ترکیب شورای قیمومت از قرار ذیل بود :

« ماده ۸٦-۱- شورای قیمومت مرکز از اعضای ملل متحد به شرح ذیل خواهد بود.

الف-اعضاء اداره کننده سرزمینهای تحت قیمومت.

ب- آن عده از اعضایی که نامشان در ماده ۲۳ ذکر شده و اداره سرزمین تحت قیمومتی را عهده‌دار نیستند؛ و

ج- اعضاء دیگری که به تعداد لازم از طرف مجمع عمومی برای یک دوره سه ساله انتخاب می‌شوند به تعدادی که لازم است برای اینکه مجموع عده اعضای شورای قیمومت بطور تساوی بین اعضاء اداره کننده سرزمینهای تحت قیمومت و سایر اعضاء تقسیم گردد.

۲- هر یک از اعضای شورای قیمومت شخص واجد صلاحیت خاصی را به سمت نماینده خود در شورای قیمومت تعیین می‌نماید».

می‌شد که کارشناس مسائل سرزمینهای مستعمره بود[۱۱].

ماده ۸۸- شورای قیمومت پرسش‌نامه‌ای درباره پیشرفت سیاسی- اقتصادی – اجتماعی و آموزشی سکنه هر سرزمین تحت قیمومت تهیه خواهد کرد و مقام اداره کننده هر سرزمین تحت قیمومت در حیطه صلاحیت مجمع عمومی براساس پرسشنامه‌ای از نوع مذکور گزارش سالانه به مجمع عمومی تقدیم خواهد کرد.

مجمع عمومی همواره بر لزوم حفظ هویت متمایز سرزمینهای تحت قیمومت تاکید می‌ورزید. مجمع در قطعنامه ۲۲٤ بر لزوم نظارت شورای قیمومت در این خصوص اصرار ورزید و اعلام داشت که شورا اگر لازم دید می‌بایست از دیوان بین‌المللی دادگستری تقاضای صدور رای مشورتی بنماید و خواهان ارائه اطلاعات مضاعف از سوی دول اداره کننده شود. این موضوع در قطعنامه‌های ۳۲٦ و ٥٦۳ نیز تکرار شد[۱۲].

لازم به ذکر است که مجمع عمومی در عمل رویه ای را اتخاذ نمود که با سرزمینهای غیر خودمختار و تحت قیمومت به یک شیوه برخورد نمود.اوج این رویکرد جدید ملل متحد در قطعنامه اعطای استقلال مصوب ۱۹٦۰ دیده می‌شود که به موجب آن، هیچ تمایزی میان این دو نوع سرزمینها برقرار نگردید[۱۳].

در حال حاضر تمامی سرزمینهای تحت قیمومت به تدریج به استقلال رسیده اند. لازم به ذکر است که با استقلال پالائو به عنوان آخرین سرزمین تحت قیمومت (به تاریخ اول اکتبر ۱۹۹٤) فعالیتهای شورای قیمومت به موجب قطعنامه ۲۵ می۱۹۹٤ از تاریخ اول نوامبر همان سال به تعلیق در آمد و آیین نامه شورا اصلاح گردید و برگزاری اجلاس سالانه منتفی گردید و مقرر شد از این پس شورا تنها در صورت ضرورت و به درخواست رییس یا اعضای شورا و یا تقاضای اکثریت اعضای مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد تشکیل جلسه دهد. قابل توجه است که در گزارش تجدید ساختار سازمان ملل متحد، کوفی عنان دبیرکل سابق ملل متحد خواهان حذف کامل

[11] - Umozurike, **op.cit**, p.101
[12] -Ibid, p.104
[13] - Ibid, p.105

شورای قیمومت شده بود.

۲- سرزمینهای غیر خودمختار

همانگونه که گفته شد در منشور ملل متحد جهت نظارت بر سرزمینهای غیر خودمختار، نهاد خاصی پیش بینی نشده است. همچنین سرزمینهایی نیز که غیر خودگردان تلقی می‌شوند نیز مشخص نشده است. منشور تنها تعهداتی را برای دول مسوول اداره سرزمینهایی که هنوز به خودگردانی کامل نرسیده اند در ماده ۷۳ به شرح ذیل پیش بینی کرده بود :

« اعضای ملل متحد که مسئولیت اداره سرزمینهایی را که مردم آن هنوز به درجه کامل حکومت خودمختاری نایل نشده‌اند بر عهده دارند یا بعهده میگیرند اصل اولویت منافع سکنه این سرزمینها را به رسمیت می‌شناسند و تعهد پیشبرد رفاه سکنه این سرزمینها را به منتها درجه و در حدود اصول مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی به شرح مقرر در این منشور به عنوان یک ماموریت مقدس قبول نموده و برای این منظور متقبل می‌شوند که:

الف- با توجه به فرهنگ سکنه مربوطه پیشرفت سیاسی – اقتصادی – اجتماعی و آموزشی آنان را تامین نمایند. رفتارشان با سکنه مزبور عادلانه بوده و از آنان در مقابل اجحافات حمایت نمایند؛

ب- خودگردانی را توسعه دهند – آمال سیاسی سکنه را رعایت نمایند و برطبق اوضاع و احوال خاص هر سرزمین و مردم آن و بنابر مدارج مختلف پیشرفتشان آنان را در توسعه تدریجی موسسات سیاسی آزاد یاری کنند؛

ج- در تحکیم صلح و امنیت بین‌المللی بکوشند؛

د- اقدامات سازنده توسعه‌ای را ترویج نمایند و به منظور آنکه عملاً به مقاصد اجتماعی – اقتصادی و علمی مذکور در این ماده نائل شوند پژوهشهای علمی را تشویق نمایند و با یکدیگر در مواقع و موارد مقتضی با سازمانهای بین‌المللی تخصصی همکاری کنند؛

ه- جز در مواردیکه مقتضیات امنیت و ملاحظات ناشی از قوانین اساسی ایجاب نماید آمار و سایر اطلاعاتی را که دارای جنبه فنی و مربوط به شرایط اقتصادی – اجتماعی و آموزشی سرزمینهایی است که هر یک مسئول آن هستند غیر از سرزمینهای مشمول مقررات فصول ۱۲ و ۱۳ جهت اطلاع مرتباً برای دبیر کل ملل متحد بفرستند».

همانگونه که منطوق ماده مذکور نشان می‌دهد، به نظر می‌رسد که تدوین کنندگان منشور تنها در مسائلی که دارای جنبه فنی و مربوط به شرایط اقتصادی – اجتماعی و آموزشی سرزمینهای تحت اداره شان می‌باشد باید به دبیرکل ملل متحد گزارش ارائه دهند آن هم اگر تسلیم گزارش مربوط، منافی حفظ مسائل امنیتی نبوده و مقررات قانون اساسی دول استعمارگر هم چنین اجازه ای را بدهد.

با این وجود، در نتیجه ی تلاش دول مخالف استعمار، مجمع عمومی با تصویب قطعنامه ١٤٤ مورخ ۳ نوامبر ١٩٤٧، اعلام نمود که ارائه اختیاری اطلاعات سیاسی منطبق با روح ماده ۷۳ منشور می‌باشد. در سال ١٩٤٨ بلوک کشورهای کمونیستی تلاش نمودند که ارائه اطلاعات سیاسی را با این استدلال که عدم تسلیم این گونه گزارشات موجب عقب ماندگی اقتصادی سرزمینهای غیرخودمختار خواهد شد، الزامی نمایند. اما دول استعمارگر این نوع تفسیر را تخطی صریح از مقررات منشور تلقی نمودند و آن را رد کردند. همچنین دول استعمارگر مخالف ارائه اطلاعات در مورد مشارکت جمعیت بومی محلی در حکومت داخلی، دریافت شکایت از گروههای محلی و افراد و همچنین حق سازمان ملل متحد به ارسال ناظر به سرزمینهای غیرخودمختار بودند. اما علی رغم مخالف دول استعمارگر، مجمع عمومی از سال ١٩٤٧ سالانه با تصویب قطعنامه‌های خواهان ارائه اختیاری اطلاعات سیاسی شد تا آنکه در سال ١٩٥٤ مجمع اعلام نمود که اصول و اهداف ماده ۷۳ « علاوه بر بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی و آموزشی مردم مربوط، شرایط سیاسی را نیز شامل می‌شود[۱۴]». همچنین در سال ١٩٥٩ مجمع بر « ارتباط ناگسستنی توسعه در زمینه‌های سیاسی و کارکردی »

[14] -Res.848 (IX)

تاکید نمود و ارائه گزارش سیاسی را مطلوب دانست[۱۵]. نهایتا مجمع عمومی در سال ۱۹٦۰ اعلام نمود شناخت کامل از توسعه سیاسی و قانون اساسی « نه تنها برای ارزیابی صحیح توسعه سرزمینها به سوی استقلال لازم است بلکه جهت تامین پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز ضرورت دارد» و از قدرتهای استعماری درخواست همکاری نمود[۱۶] و در سال ۱۹٦۱ به « کمیته اطلاعات سرزمینهای غیر خودمختار» اختیار داده شد که اطلاعات سیاسی و مربوط به قانون اساسی را بررسی نماید[۱۷].

لازم به ذکر است بعد از آنکه برخی دولتهای استعمارگر تصمیم گرفتند به صورت یکجانبه از ارائه اطلاعات در مورد سرزمینهایی که قبلا در گزارش خود ذکر می‌کردند به مجمع عمومی خودداری نمایند[۱۸]، مجمع به ابتکار دولت هند قطعنامه ای تصویب نمود و مدعی شد که حق دارد از تغییر در موقعیت قانون اساسی سرزمینها مطلع شود و بررسی نماید که چرا دیگر لازم نیست گزارشی ارائه شود (قطعنامه شماره ۲۲۲) اما دول استعمارگر با این قطعنامه مخالفت کردند. با این وجود، مجمع عمومی با تصویب قطعنامه ۳۳٤ اعلام نمود که تعیین سرزمینهایی که باید در حدود ماده ۷۳ منشور اطلاعاتی در مورد آنها ارائه شود با مجمع عمومی است و برای بررسی عواملی که بر اساس آن یک سرزمین را باید غیر خودمختار تلقی نامید، کمیته ای را برپا نمود. (قطعنامه شماره ۳۳٤). در سال ۱۹۵۰ مجمع عمومی قطع ارائه گزارش از سوی هلند در مورد اندونزی را تایید نمود چون به آن کشور استقلال اعطاء شده بود اما در مورد قطع گزارش آمریکا در مورد پورتوریکو و هلند در مورد سورینام مشکلاتی وجود داشت[۱۹]. همچنین مجمع عمومی با صدور قطعنامه ۸٤۹ (مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۵٤) در بررسی

---

[15] - Res.1468 (XIV)
[16] - Res.1535 (XV)
[17] - Res.1700 (XVI)
[۱۸]– آمریکا در مورد پاناما ، فرانسه در مورد تمام سرزمینها جز نیو هبرید بر این اساس که در چهارچوب کشور فرانسه از خودمختاری برخوردارند، بریتانیا در مورد جزایر مالت و پیت کارینا بر اساس آنکه از خودگردانی پیشرفته ای برخوردار هستند.
[19] - Umozurike, **op.cit**, p.67

تایید قطع ارائه گزارش در مورد گرین لند، ادعا نمود که با موافقت دولت اداره کننده هیاتی را به ان سرزمین گسیل خواهد داشت تا مجمع قانع شود که در عمل حق تعیین سرنوشت تامین شده است.

مجمع عمومی در قطعنامه ۷٤۲ فهرست عواملی را مشخص نمود که باید در تعیین مناسب بودن قطع گزارش در هر قضیه، مورد استفاده قرار گیرد. این قطعنامه پذیرفت که شکل اولیه ی خودگردانی، حصول استقلال است اما در عین حال بر این نکته نیز انگشت تاکید نهاد که هدف مذکور نیز از طریق اتحاد با دولت دیگر به دست آورد مشروط بر آنکه آزادی اراده وجود داشته و بر مبنای برابری کامل باشد. این عوامل به سه دسته تقسیم شدند :

الف : عوامل دسته اول بر حصول استقلال تاکید دارند. یعنی آن سرزمین در عرصه بین‌المللی باید از حاکمیت کامل داخلی و بین‌المللی برخوردار بوده و قابلیت عضویت در ملل متحد را داشته باشد.

ب : بخش دوم دربردارنده عواملی است که نشانگر حصول دیگر انواع خودگردانی است.

ج : بخش سوم حاوی عواملی است که الحاق آزاد سرزمین مستعمره را با دولت استعمارگر و یا دولتی دیگر را نشان می‌دهد[۲۰].

لازم به ذکر است که در سال ۱۹۵۵، کشورهای پرتقال و اسپانیا به سازمان ملل متحد ملحق شدند و ادعا کردند که مستعمرات آنها در حقیقت سرزمینهای به مفهوم مندرج در ماده ۷۳ منشور نیست بلکه بر اساس قانون اساسی این کشورها، آن سرزمینها بخش اساسی و تفکیک ناپذیر اسپانیا وپرتقال هستند. اما مجمع عمومی به شدت در برابر این ادعا واکنش نشان داد و اعلام نمود که « سرزمینهای تحت سلطه استعماری بخشی از قلمرو دولت استعمارگر محسوب نخواهند شد» و مجمع عمومی به موجب قطعنامه ۱۵٤۲ و شورای امنیت طی قطعنامه مورخ ۹ ژوئن ۱۹٦۱ اعلام نمودند که

[20] - Umozurike, **op.cit**, p.67-68

انگولا به مفهوم مندرج در ماده ۷۳ منشور و بیانیه اعطای استقلال، سرزمینی غیر خودمختار است[۲۱].

جهت رفع اختلافات در این خصوص، مجمع عمومی کمیته شش نفره با ترکیب برابر دول استعمارگر و غیر استعمارگر را تشکیل داد تا اصولی را احصاء نماید تا اعضاء را راهنمایی کند که آیا تعهدی برای ارائه اطلاعات خواسته شده بر اساس ماده ۷۳ را دارند یا خیر؟[۲۲]. در این ارتباط اصولی دوازده گانه به شرح ذیل به تصویب رسید:

۱. بر اساس بند (ه) ماده ۷۳ منشوردر خصوص سرزمینهای مستعمره، تعهدی به ارائه گزارش وجود دارد.
۲. به محض انکه سرزمینی « به درجه کامل خودگردانی » نائل آید تعهد به ارائه گزارش پایان یابد.
۳. انجام تعهد مذکور موجد مسوولیت بین‌المللی است.
٤. تعهد به ارائه گزارش در مورد سرزمینهایی وجود دارد که از نقطه نظر جغرافیایی و قومی و فرهنگی، مجزا و متمایز از دولت اداره کننده هستند.
۵. عناصر دیگری از جمله ملاحظات اداری، سیاسی، قضایی، اقتصادی یا تاریخی را می‌توان در نظر گرفت .....
٦. درجه کامل خودگردانی می‌تواند از طریق الف : استقلال ب : الحاق آزاد به کشور دیگر و ج: ادغام در یک کشور مستقل تحصیل گردد[۲۳].
۷. الحاق آزاد باید از طریق ابزارهای دموکراتیک به صورت آزادانه بیان شود و ازادی تغییر این وضعیت نیز باید حفظ گردد.خودمختاری سرزمین الحاق شده در قانون اساسی داخلی اش باید حفظ شود[۲٤].

---

[21] -Ibid, p.85

[22] - GA Resolution 1467 (XIV) 12 December 1959

[۲۳]– در مواردی ممکن است برخی سرزمینهای کوچک مستعمره نفعی در تحصیل استقلال نداشته باشند مثلاً مردم Cook Islands تصمیم گرفتند که به کشور نیوزیلند ملحق شوند و مجمع عمومی نیز با صدور قطعنامه ۲۰٦٤ مورخ ۱٦ دسامبر ۱۹٦۵ اعلام نمود که با الحاق مزبور، مردم جزایر مذکور به خودگردانی کامل داخلی دست یافته اند.

[۲٤]– در مواردی بیان ازادانه اراده مردم ممکن است در تعارض با رفع استعمار از سرزمینی تلقی گردد.

۸. ادغام باید بر مبنای برابری کامل بین مردمان (هر دو سرزمین) انجام شود.
۹. ادغام باید نتیجه بیان آزادانه آمال مـردم در یـک انتخابـات آزاد سراسـری از سوی مردمی باشد که به درجه کافی توسعه ای رسیده باشند کـه قـادر بـه انتخاب مسوولانه باشند.
۱۰. انتقال اطلاعات به رعایت ملاحظات قانون اساسی و الزامات امنیتی محدود می‌شود اما این محدودیت به میزان اطلاعات ارائه شده مربوط مـی‌شـود و دولت عضو را از انجام تعهداتش بر اساس فصل یازدهم معاف نمی‌سازد.

در این ارتباط می‌توان به وضعیت سرزمینهای گیبرالتار (Gibraltar) و جزایر فالکلند/مالویناس اشـاره نمود. گیبرالتار سرزمینی مستعمره است که در خصوص آن میان انگلیس و اسپانیا اختلاف وجـود دارد. اسپانیا این سرزمین را طی معاهده اوترخت در سال ۱۷۱۳ به بریتانیا واگذار نمود بـه شـرط آنکـه اگـر بریتانیا بخواهد آن را واگذار کند یا بفروشد، اسپانیا دارای حق تقـدم اسـت. در قطعنامـه ۲۲۳۱ مجمـع عمومی از طرفین خواسته شد با مذاکره به رفع استعمار از این سـرزمین تحقـق بخشـند و از دو کشـور خواسته شد تا « در این میان، منافع مردم سرزمین مورد بحث را لحاظ نمایند». امـا در تفسـیر ایـن واژه میان دو کشور اختلاف وجود دارد. انگلیس توجه به منافع مردم مذکور را چنین تفسیر می‌کند کـه بایـد به ساکنان جزیره اجازه داد تا خواست خود را بیان نمایند اما اسپانیا می‌گوید که باید منـافع و نـه الزامـا خواست مردم جزیه لحاظ شود. انگلیس تصمیم گرفت تا رفراندومی برگزار نماید امـا کمیتـه ٢٤ نفـره برگزاری رفراندوم را مغایر قطعنامه ۲۲۳۱ تلقی نمود. با ایـن وجـود دو رفرانـدوم در سـالهای ۱۹٦۷ و ۲۰۰۲ برگزار گردیده است در رفراندوم اول ساکنان جزیره با رای قریب به اجماع به گزینـه الحـاق بـه اسپانیا رای منفی دادند و حفظ وضعیت کنونی (اداره تحـت نظـارت و اسـتعمار انگلـیس) را تـرجیح دادند.در رفراندوم دوم نیز به گزینه اداره مشترک جزیره توسط انگلـیس و اسـپانیا رای منفـی داده شـد. مشروعیت برگزاری هر دو رفراندوم از سوی مجمع عمومی رد شـده اسـت. اسـپانیا مـدعی اسـت کـه اعمال صلاحیت انگلیس مغایر تمامیت ارضی اسپانیاست و بر لزوم اعاده حاکمیت آن کشور بـه اسـتناد قطعنامه‌های مجمع عمومی از جمله قطعنامه ۲۲۳۱ تاکید می‌ورزد. انگلیس نیز مدعی است طبق معاهده اوترخت ساکنان جزیره تنها از میان الحاق به انگلیس یا اسپانیا حق انتخاب دارند. گفته مـی‌شـود چـون ساکنان جزیره بعدا از سوی انگلیس به جزیره آورده شده اند لذا ساکنان مذکور منتفعان استعمار هسـتند نه قربانیان استعمار. همین اختلاف در خصوص جزایر فالکلند/مالویناس میان انگلیس و آرژانتین وجـود دارد که حتی در سال ۱۹۸۲ به جنگی کوتاه مدت میان طرفین منجر شد.

۱۱. ملاحظات قانون اساسی به آن نوع ملاحظاتی محدود می‌شود که از رابطه‌ی با دولت اداره کننده ناشی می‌شود.
۱۲. به موجب بند (ه) ماده ۷۳ تنها در موارد استثنایی اطلاعات می‌تواند دارای جنبه امنیتی باشد[۲۵].

بدین ترتیب این قطعنامه به صورت صریح سرزمینهای غیر خودگردان را دارای ماهیتی بین‌المللی می‌داند و دول استعمارگر را قانونا منع می‌کند که سرزمین مستعمره را بخشی از سرزمین خود تلقی نماید. در نتیجه فشارها بر دول استعمارگر برای اعطای استقلال فزونی گرفت که اوج آن را می‌توان در تصویب قطعنامه‌ی " اعلامیه‌ی اعطاء استقلال به کشورها و ملل مستعمره" مشاهده نمود[۲۶]. پیشنهاد اولیه طرح این قطعنامه از سوی رهبر وقت اتحاد جماهیر شوروی (خروشچف) در ۲۳ سپتامبر ۱۹٦۰ در صحن مجمع عمومی مطرح گردید و هدف « آزاد سازی کامل و نهایی مردم از قید استعمار » عنوان گردید. ٤۳ دولت آسیایی- آفریقایی قطعنامه ای را آماده نمودند و با این گلایه که روند استمارزدایی کند است از مجمع عمومی خواهان تصویب این قطعنامه شدند. در حقیقت قطعنامه مذکور بازتاب مصوبات کشورهای عدم تعهد در کنفرانسهای باندونگ،آکرا،مونرویا و آدیس ابابا بود و پس از مبادله اتهامات سخت از سوی کشورهای غربی و کمونیستی علیه یکدیگر، قطعنامه در تاریخ ١٤ دسامبر ۱۹٦۰ با ۸۹ رای موافق ، ۹ رای ممتنع و بدون رای مخالف به تصویب رسید[۲۷]. در این قطعنامه بر « ضرورت خاتمه فوری و بدون قید و شرط استعمارگرایی در تمام اشکال و وجوه آن » تاکید گردید. این اعلامیه در ۷ بند صادر شد و نقش به سزایی در تسریع روند استعمار زدایی داشت. از موارد ذیل می‌توان به عنوان مهمترین نکاتی نام برد که در این قطعنامه

25 - GA Resolution 1541 (xv) 14 December 1960
26 - GA Resolution 1514 (xv) 14 December 1960
۲۷- کشورهای استرالیا، بلژیک، جمهوری دومینیک، بریتانیا، فرانسه، پرتقال، اسپانیا، آفریقای جنوبی و ایالات متحده آمریکا به این قطعنامه رای منفی دادند.

باید آنها را اقداماتی نوآورانه از سوی مجمع عمومی در توسعه حق تعیین سرنوشت مندرج در منشور تلقی نمود :

۱. استعمار و بهره برداری از مردم و سلطه خارجی؛ انکار حقوق بنیادین بشر و منشور ملل متحد می‌باشد و مانعی در ترویج صلح و همکاری جهانی است.

۲. همه‌ی مردمان حق تعیین سرنوشت دارند و به موجب این حق می‌توانند آزادانه موقعیت سیاسی خود را تعیین کنند و آزادانه به توسعه‌ی اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی خود بپردازند.

۳. عدم توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا آموزشی هرگز نباید به عنوان بهانه ای در تاخیر انداختن استقلال به کار آید.

٤. هر نوع اقدام مسلحانه یا اقدامات سرکوبگرانه از هر نوع علیه مردم تحت سلطه باید خاتمه یابد به نحوی که مردم تحت سلطه قادر باشند تا به صورت ازادانه و مسالمت آمیز، حقشان را در تحصیل کامل استقلال اعمال نمایند و به تمامیت سرزمین ملی آنها باید احترام نهاده شود.

۵. در سرزمینهای تحت قیمومت و غیر خودمختار و یا در تمامی دیگر سرزمینهایی که هنوز به استقلال نرسیده اند، باید اقداماتی فوری به عمل آید تا تمامی اختیارات بدون هیچ گونه شرط یا حق تحفظی بر اساس اراده و تمایل آزادانه آن مردمان بدون هر گونه تبعیض نسبت به نژاد،عقیده، رنگ پوست به مردم آن سرزمینها انتقال یابد با این هدف که آنها را قادر سازد تا از استقلال و آزادی کامل بهره مند شوند.

٦. هر گونه تلاش به منظور تخریب کلی یا جزیی وحدت ملی و تمامیت ارضی هر کشوری با اهداف و اصول منشور ملل متحد مغایر خواهد بود.

۷. تمامی دولتها باید با حسن نیت و به صورتی دقیق، مقررات منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، و اعلامیه حاضر را بر اساس برابری، عدم مداخله در امور داخلی تمامی دولتها و احترام به حقوق حاکمه تمامی مردمان و تمامیت ارضی آنها رعایت نمایند.

مفاد این قطعنامه آشکارا نشان از عزم راسخ مجمع عمومی در مبارزه با استعمار و یاری رسانی به مردم سرزمینهای مستعمره جهت نیل به استقلال دارد. در عین حال، قاعده ای متبلور گردید که بر اساس آن، استقلال تنها به واحد مستعمره به صورت یک کلیت واحد تعلق خواهد گرفت و پس از استقلال و یا همزمان با ادعای استقلال، گروههای قومی و اقلیت ساکن در این سرزمینهای مستعمره و همچنین دیگر اقلیتهای ساکن در کشورهای دارای حاکمیت از حق جدایی برخوردار نیستند. در واقع، هر چند مرزهای استعماری در جهت منافع استعمارگران اروپایی و بدون لحاظ مصالح اقتصادی، سیاسی، قومی و فرهنگی ساکنان مستمرات ترسیم شده بود و مرزهای مذکور در اجلاس کنفرانسهای تمام مردم آفریقایی در آکرا (۱۹۵۸) و تونس (۱۹۶۰) محکوم گردید اما رعایت ملاحظاتی همچون حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و پرهیز از گشایش اختلافات دنباله دار مرزی باعث گردید تا اصل ثبات مرزها (Uti Posseditis) بر حق گروههای قومی و اقلیت ساکن در مستعمرات غالب گردد. در نتیجه، در اجلاس سران آفریقا در آدیس ابابا (۱۹۶۳)، رهبران کشورهای آفریقایی بر حفظ مرزهای اداری پیشین مستعمرات و تبدیل آن به مرزهای بین‌المللی موافقت نمودند[۲۸].

موضوع دیگر به مساله مرجع ناظر بر ارائه گزارشات دول استعمارگر مربوط می‌شود. لازم به ذکر است که در مذاکرات سان فرانسیسکو دولت کوبا پیشنهاد نمود که وظیفه نظارت بر سرزمینهای غیر خودمختار نیز به شورای قیمومت سپرده شود اما استعمارگران با این پیشنهاد مخالفت کردند.

با این وجود، مجمع عمومی با صدور قطعنامه شماره ٦٦ مورخ ١٤ دسامبر ١٩٤٦ اقدام به تشکیل کمیته ویژه ای مرکب از دولتهای اداره کننده سرزمینهای غیر خودمختار و برخی دول غیر اداره کننده نمود که به نمایندگی از دبیرکل گزارشات دول اداره کننده را بررسی نمایند و توصیه‌هایی در این ارتباط خطاب به دولتهای مذکور صادر کنند. در سال ۱۹۵۲ « کمیته اطلاعات سرزمینهای غیر خودمختار* » جانشین کمیته ویژه شد.

28 - Umozurike, op.cit, p.73

* Committee of Information from Non-Self-Governing Territories

مجمع عمومی با تصویب قطعنامه ١٦٥٤ مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹٦۱ اقدام به تشکیل کمیته ویژه هفده نفره ای نمود که وظیفه اعضاء دادن پیشنهادات و توصیه‌ها در خصوص توسعه و اجرای بیانیه استقلال ۱۹٦۰ بود. ترکیب کمیته در سال ۱۹٦۳ به ٢٤ نفر افزایش یافت و از آن سال تاکنون، کمیته مزبور با همین عنوان شناخته می‌شود[۲۹]. در سال ۱۹٦۱ مجمع عمومی با تصویب قطعنامه ۱۷۰۰ خواهان ادامه کار کمیته « تا زمانی شد که به تشخیص مجمع، اصول مندرج در فصل یازدهم منشور و بیانیه اعطای استقلال به سرزمینها و مردم مستعمره به صورت کامل اجرا شده باشد[۳۰]».

کمیته از سال ۱۹٦٥ اجلاس سالانه خود را در پایتخت کشورهای آفریقایی که به مستعمرات واقع در جنوب آفریقا نزدیک بودند برگزار می‌نمود تا رهبران جنبشهای آزادیبخش مشکلات کمتری برای حضور در اجلاس کمیته داشته باشند و اعضای کمیته نیز از نزدیک با مشکلات مستعمرات آشنا شوند.

همانگونه که گفته شد اعلامیه اعطای استقلال ۱۹٦۰ مجمع عمومی ملل متحد، نقطه عطفی در مبارزه با استعمار بود به نحوی که تاثیرات فزاینده ای بر دیگر مقررات حقوق بین‌الملل در دیگر حوزه‌ها از جمله منع توسل به زور داشت. تغییر در این نوع مقررات نیز خود در نتیجه شناسایی این امر توسط مجمع بود که ادامه استعمار را ناقض اهداف و اصول منشور می‌دانست. در سال ١٩٦٤، کنفرانس کشورهای جنبش عدم تعهد در قاهره اعلام نمود که توسل به زور مستعمرات جهت اعمال کامل حق تعیین سرنوشت انها و دستیابی به استقلال مشروع خواهد بود اگر قدرتهای استعمارگر در برابر آمال طبیعی آنها مقاومت نمایند. اتحادیه آفریقا نیز در اجلاس ۱۹٦۹ اعضاء را متعهد نمود تا زمانی که روند مسالمت آمیز تامین حق تعیین سرنوشت توسط حاکمان آفریقای جنوبی مسدود شده است به مبارزان آزادی کمک نمایند. این قطعنامه سال بعد به تایید مجمع

---

[۲۹]– لازم به ذکر است تعداد اعضاء کمیته ثابت نمانده است و از آن زمان تاکنون تعداد متغیر بوده است کماآنکه در حال حاضر ۲۸ دولت از جمله ایران در این کمیته عضویت دارند.

30 - Umozurike, op.cit, p.65

عمومی رسید[۳۱]

دولتهای اتحاد جماهیر شوروی و چین نیز توسل به زور از سوی جنبشهای ازادیبخش را تایید نمودند و در هر جا که ممکن بود اقدام به کمک مالی به جنبشها نمودند. در کمیته روابط دوستانه جهت تدوین قطعنامه روابط دوستانه ۱۹۷۰ نیز بحثها و اختلاف نظرهای وسیعی میان دول جهان سوم و کمونیست از یکسو یا کشورهای غربی در خصوص مشروعیت توسل به زور جنبشهای آزادیبخش وجود داشت. هر چند کمیته ویژه ۲٤ نفره تنها در مورد مبارزات آزادیبخش در سرزمینهای رودزیا، آفریقای جنوبی و سرزمینهای تحت استعمار آفریقا توسل به زور مردم مستعمره علیه استعمارگران را تایید نمود اما مجمع عمومی توسل به زور را به صورت کلی در تمام مواردی که حق تعیین سرنوشت به صورت قاهرانه انکار می‌شود مورد تایید قرار داد[۳۲]. در نتیجه کمک مالی و تسلیحاتی کشورهای ثالث به مردم مستعمره قانونی تلقی گردید اما از سوی دیگر کمک به دولت استعمارگر اقدامی مغایر حق تعیین سرنوشت و منع مداخله شناخته شد[۳۳]. بیانیه منع مداخله در این ارتباط چنین مقرر می‌دارد : « تمامی دولتها باید در امحاء کامل تبعیض نژادی و استعمار در تمام اشکال و وجوه آن مشارکت نمایند[۳۴]».

حتی نکرومه رییس جمهور غنا در پانزدهمین اجلاس مجمع عمومی در ۲۹ سپتامبر ۱۹٦۰ ادعای عجیبی را مطرح نمود و اعلام داشت : « در حال حاضر تملک مستعمرات کاملا مغایر الزامات عضویت در ملل متحد می‌باشد».

در واقع، مجمع عمومی نظر به اینکه استعمار را تسلط خارجی توصیف نمود لذا

31 -Ibid,p.81

32 -Res.2105 (XX).2107 (XX),2189 (XXI), 2160 (XXI) and 2225 (XXI), 2383 (XXIII), 2465 (XXIII).

۳۳- در این ارتباط کشورهای سوسیالیستی و جهان سوم، فروش سلاح از سوی کشورهای غربی به دولت آفریقای جنوبی را مغایر حقوق بین‌الملل می‌دانستند زیرا از این سلاحها در تداوم استعمار، نژادپرستی و حاکمیت گروه اقلیت بر اکثریت سیاه پوست مورد استفاده قرار می‌گرفت.

34 - Res. 2160 (XXI) of 30 November 1966

توسل به زور از سوی مردم مستعمره جهت کسب استقلال را مخاصمه بین‌المللی محسوب نمود. بعدها این امر به صراحت در پروتکل اول الحاقی به کنوانسیونهای ژنو در سال ۱۹۷۷ گنجانده شد. در حقیقت اثرات توسعه حق تعیین سرنوشت در رویه مجمع عمومی بر قاعده ممنوعیت توسل به زور را می‌توان به شرح ذیل بیان نمود :

۱. قاعده ممنوعیت توسل به زور نسبت به دولی گسترش یافت که با زور و یا دیگر اقدامات قاهرانه مانع ورود گروههای نژادی در ساختار حکومت می‌شوند همچون اقدامات دولت نژادپرست آفریقای جنوبی علیه اکثریت سیاه پوستان آن کشور

۲. به جنبشهای آزادیبخش در توسل به زور در واکنش به انکار قاهرانه حق تعیین سرنوشت مجوز توسل به زور اعطاء گردید.

۳. دول ثالث می‌توانند تحقق حق تعیین سرنوشت مردم مستعمره را با دولت مربوط مورد بحث قرار دهند و این امر مداخله نیست و حتی از این حق برخوردارند که به جنبش آزادیبخش کمکهای اقتصادی، بشردوستانه و سیاسی که کمتر از یاری رسانی نظامی باشد ارائه نمایند.در حقیقت تلاش دول جهان سوم جهت مشروعیت بخشی ارائه کمک نظامی از سوی دول ثالث نیز پذیرفته نشد. بلکه تنها به جنبشهای آزادیبخش جواز حقوقی داده شد تا علیه دول نژادپرست بجنگند.

٤. در مواردی حق تعیین سرنوشت قاعده منع توسل به زور را تقویت کرده است مثلاً مردم تحت اشغال خارجی از حق تعیین سرنوشت برخوردارند. بنابراین در مورادی که کشوری به اشغال خارجی در می‌آید شاهد نقض همزمان دو قاعده هستیم. (همچون مورد کشور قبرس و کویت). قاعده حق تعیین سرنوشت و قاعده منع توسل به زور.

۵. بنده ۲ ماده ٤ منشور کاربرد زور را تنها در روابط بین‌المللی ممنوع کرده است اما اثر حق تعیین سرنوشت بر این قاعده آن است که شاهد توسعه قاعده ممنوعیت توسل به زور هستیم. به این معنا که دولتها از کاربرد زور علیه گروه نژادی ساکن در سرزمینشان منع شده اند (همچون آفریقای جنوبی). در حقیقت نه تنها توسل به زور از سوی دولت منع شده است

که اقدامات قهری کمتر از زور برای انکار حق تعیین سرنوشت نیز صورت می‌پذیرد نیز منع شده است. بیانیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ مجمع عمومی به صراحت بر ممنوعیت توسل به زور از سوی دولت علیه گروه تحت ستم تاکید دارد. همچنین در قطعنامه‌های متعددی که از سوی مجمع عمومی و شورای امنیت صادر شده است بر ممنوعیت توسل به زور علیه اکثریت سیاه پوست رودزیای جنوبی و آفریقای جنوبی تاکید دارد. در حالی که رابطه میان دولت ناقض حق و گروه تحت ستم نژادی ماهیت داخلی دارد و منشور ملل متحد بر اساس بند ٤ ماده ۲ تنها توسل به زور در روابط بین‌المللی را ممنوع می‌داند.

۶. همچنین اصل تعیین سرنوشت عامل مهمی در ایجاد نوع جدیدی از مخاصمات مسلحانه بین‌المللی بود. دول سوسیالیست و جهان سوم در دهه ۱۹٦۰ و اواسط دهه ۱۹۷۰ تلاش نمودند تا جامعه جهانی را متقاعد نمایند که جنگهای آزادیبخش را باید در مرتبه مخاصمات بین‌المللی قرار داد. اما دول غربی مدعی بودند که این نوع جنگها، داخلی است. در نهایت دیدگاه اول پیروز شد. در کنفرانس ژنو در سال ۱۹۷٤ ،توصیف جنگهای آزادیبخش به عنوان مخاصمات بین‌المللی با ۸٤ رای موافق، ۱۱ رای ممتنع (ده دولت صنعتی غربی به علاوه گواتمالا) و یک رای مخالف (اسرائیل) به تصویب رسید. علت رای ممتنع دول غربی آن بود که در سال ۱۹۷۷ (زمان امضای پروتکل اول الحاقی به کنوانسیونهای ژنو ۱۹٤۹) کشورهای غربی دیگر تلقی جنگهای آزادیبخش به عنوان مخاصمات مسلحانه بین‌المللی را دیگر برای خود تهدید محسوب نمی‌کردند زیرا غالب سرزمینهای مستعمره به استقلال دست یافته بودند و کشورهای آنگولا و موزامبیک در سال ۱۹۷۵ به استقلال دست یافته بودند.

گفتار دوم : حق تعیین سرنوشت داخلی

هر چند به نظر می‌رسد که در منشور آتلانتیک، حداقل یکی از اهداف چرچیل و روزولت از ذکر حق تعیین سرنوشت ،تامین حق تعیین شکل حکومت توسط خود

مردم بوده است اما در دوران جنگ سرد با توجه به آنکه مبارزه جنبشهای آزادیبخش برای کسب استقلال بر فعالیتهای سازمان ملل متحد سایه انداخته بود لذا میان حق تعیین سرنوشت و مبارزه ضد استعماری پیوندی وثیق ایجاد شد به نحوی که حق تعیین سرنوشت تنها به معنای حق مردمان سرزمین مستعمره به کسب استقلال معنا می‌شد و دیگر معانی و برداشتها از حق تعیین سرنوشت مغفول ماند.

هر چند در حقوق قراردادی (ماده ۱ و ۲۵ میثاقین حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی،اجتماعی و فرهنگی) به حق تعیین سرنوشت داخلی و حق مشارکت سیاسی اشاره شده است اما در حقوق عرفی و بویژه در صحن مجمع عمومی نسبت به پذیرش این حق مقاومت وجود داشت. در حقیقت یافت رویه ای که از حقوق مردم در برابر رژیمهای اقتدارگرا و سرکوبگر حمایت نماید بسیار مشکل بود[۳۵]. در حقیقت، برداشت دیگری نیز از حق تعیین سرنوشت وجود داشت که مانع مداخله دول خارجی در امور داخلی کشورهای حاکم به بهانه نقض حق تعیین سرنوشت می‌گردید. در واقع، بنا بر این رهیافت، مداخله خارجی ناقض حق تعیین سرنوشت داخلی ملل تلقی می‌گردید. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه به این مفهوم در محکومیت مداخله آمریکا در نیکاراگوئه استناد نمود. کمیته حقوق بشر نیز در تفسیر عام خود در مورد ماده ۱ (مصوب سال ۱۹۸٤) نوشت : « دولتها باید از مداخله در امور داخلی دیگر دولتها که اثر منفی بر اعمال حق تعیین سرنوشت دولتها دارد خودداری نمایند».

همانگونه که گفته شد در دهه‌های ۵۰ و ٦۰ تمرکز مجمع عمومی سازمان ملل متحد در حوزه حق تعیین سرنوشت بر کمک به سرزمینهای مستعمره جهت کسب استقلال قرار داشت و دیگر وجوه این حق از جمله حق تعیین سرنوشت داخلی مورد غفلت و یا انکار قرار گرفت. تدوین بیانیه روابط دوستانه ملل متحد در سال ۱۹۷۰ را باید نقطه عطفی در توجه مجمع به حق تعیین سرنوشت داخلی دانست.در مذاکرات مقدماتی تدوین این بیانیه، در این ارتباط، میان کشورهای غربی از یکسو و دول سوسیالیست و

[35] - Cassese, op.cit,p.103

حامیان جهان سومی آنها اختلاف نظر زیادی وجود داشت.

دول غربی معتقد به گسترش و توسعه حق تعیین سرنوشت داخلی به تمام مردم ساکن در سرزمینهای دارای حاکمیت کنونی بودند. در حقیقت غربیها بر آن بودند که از این سلاح علیه دولتهای ایدئولوژیک و اقتدارگرای سوسیالیست و جهان سومی حامی آنها استفاده نمایند. در واقع غربیها پس از مخالف اولیه با حق تعیین سرنوشت و مظهر اولیه آن (مبارزه با استعمار) از این استراتژی پیروی کردند که تاکید بر جنبه ضد استعماری حق تعیین سرنوشت را از بین برند و یا آن را محدود نمایند. در مقابل تاکید داشتند که حق تعیین سرنوشت از حوزه اعمال عامی برخوردار است و به سرزمینهای مستعمره محدود نمی‌شود و اساسا اعتقاد داشتند که حق تعیین سرنوشت به ساختار داخلی دولتها مربوط می‌شود و بویژه لازم است که اقتدار حاکمان بر رضایت دموکراتیک مردم استوار باشد. اما دول سویالیست و جهان سوم خواهان محدود نمودن حق تعیین سرنوشت داخلی تا حد ممکن بودند. نظر به اینکه در سال ۱۹۷۰ اکثریت دول حاضر در مجمع عمومی به کشورهای جهان سومی و سوسیالیست تعلق داشت لذا بخش غالب بیانیه به حق تعیین سرنوشت خارجی اختصاص یافت و حق تعیین سرنوشت داخلی اهمیتی ثانوی پیدا نمود. تنها اشاره به جنبه داخلی تعیین سرنوشت در بندی ذکر شد که به « قید محافظ » معروف است که البته این نوع اشاره نیز به صورت فرعی و ثانوی است و تاکید اصلی این بند بر وجه خارجی حق تعیین سرنوشت می‌باشد[۳۶].

بند محافظ در اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ مجمع عمومی چنین اشعار می‌دارد :

> " هیچ یک از بندهای فوق، مشوق تجزیه و یا خدشه دار کردن جزئی یا کلی تمامیت ارضی و یا وحدت سیاسی دول حاکم و مستقل که نمایندگی کل خلق‌های متعلق به سرزمین خود را بدون تمایز از حیث نژاد،عقیده یا رنگ پوست بر عهده دارند، نخواهد گردید و چنین دلالتی نیز ندارد."

[36] - Cassese, op.cit,p.109

در بند مذکور از سه واژه «نژاد » (Race ، « رنگ پوست» (Colour) و « عقیده » (Creed) نام برده شده است. بـه اعتقـاد کاسسـه، دو واژه « نـژاد » و « رنـگ پوسـت » مترادف هستند. و « عقیده » اشاره به نظام اعتقادات مذهبی دارد و در مفهوم گسترده تر در فرهنگ انگلیسی آکسفورد به « هر مجموعه اصول یا عقاید در هر موضـوع » اشـاره دارد[۳۷]. اما کاسسه معتقد است که باید از واژه « عقیده » تفسیری مضیق اعمـال شـود و به اعتقادات مذهبی مشروط گردد « زیرا اگر اعتقادات سیاسی را نیز در بر گیرد به ایـن نتیجه منتهی می‌شود که اگر حکومتی دربردارنده گروههای سیاسی مخالف نباشد، حـق تعیین سرنوشت نقض شده است و بسیار سخت خواهـد بـود کـه دول جهـان سـوم و سوسیالیست چنین تفسیری را از این مفهوم مدنظر داشته باشد. لـذا تبعـیض مبتنـی بـر ایدئولوژی سیاسی از این مفهوم خارج است. بدیهی است که حق تعیین سرنوشت برای گروههای سیاسی مخالف و حق جداشدن قابل قبول نیست ».[۳۸]

بنابراین روشن است که بند تحفظ را نمی‌توان به معنای حمایت مجمـع عمـومی از دموکراسی (بویژه دموکراسی چند حزبی) تلقی نمود. بلکه به نظر می‌رسد بند مـذکور به حمایت از گروههای ثابت اجتماعی (همچون گروههای نژادی و مذهبی) نظـر دارد که نباید به دلیل عقیده مذهبی یا رنگ پوست از ورود به حکومت منـع شـوند. در غیـر این صورت، بدیهی است که دول سوسیالیسـتی و جهـان سـوم بـه اعلامیـه ۱۹۷۰ رای مثبت نمی‌دادند[۳۹].

موید این ادعا آن است که در همان زمان هم نمایندگان کشورهای بریتانیا و ایـالات متحده نیز در مجمع عمومی اعلام نمودند که « حکومت نمایندگی به معنای یک سیستم خاص سیاسی نمی‌باشد[۴۰] ».

عدم شناسایی استقلال رودزیای جنوبی در قطعنامـه‌هـای متعـدد مجمـع عمـومی و

---

[37] - Ibid,pp.112-113
[38] - Ibid,pp.113-114
[39] - Jure Vidmar, "The Right of Self-determination and Multiparty Democracy : Two Sides of the Same Coin?", Human Rights Law Review,vol : 10, No.2, 2010,p.253
[40] -Ibid

شورای امنیت و محکومیت رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی نیز بر این مبنا صورت گرفت که دولت حاکم اقلیت نژادپرست مانع ورود سیاه پوستان در اداره حکومت کشور شده بود و به عبارت دیگر حکومتی که نماینده کل جمعیت کشور باشد در آن کشورها حضور نداشت.

به نظر می‌رسد که تفسیر مضیق از حق تعیین سرنوشت داخلی در رویه مجمع عمومی در دوران پس از جنگ سرد نیز تدوام داشته است. درست است که مجمع عمومی و شورای امنیت در چندین قضیه در برابر حکومتهای ناشی از کودتا موضع سرسختانه ای اتخاذ نمودند و با اعلام محکومیت کودتا خواهان بازگشت حکومتهای منتخب دموکراتیک شدند[۴۱]. اما دخالت مجمع عمومی و شورای امنیت تنها پس از آن صورت گرفت که در کشورهای مربوط، انتخاباتی توسط خود آن دولتها صورت گرفت و هنگامی که کودتاگران با نادیده گرفتن آرای عمومی حکومت منتخب را سرنگون نمودند با واکنش ملل متحد روبرو شدند اما رویه سازمان نشان می‌دهد « در وضعیتهای غیر کودتا، شورا هرگز مشروعیت حکومتهای غیر منتخب را بر اساس ملاحظات دموکراسی انکار نکرده است. قطعنامه‌های شورای امنیت که به بررسی وضعیت افغانستان و کویت پرداخته اند مثالهای خوبی از این واقعیت هستند که مشروعیت حکومتها در حقوق بین‌الملل به روند سیاسی دموکراتیک پیوند نخورده است [۴۲]». این اقدام در حالی صورت گرفت که دولت کویت بر مبنای انتخابات به قدرت نرسیده بود. اما شورای امنیت پس از اشغال کویت توسط عراق بر اعاده حکومت قانونی کویت تاکید نمود. در خصوص افغانستان (دوران حکومت طالبان) نیز شورای امنیت نه در خصوص دموکراسی که در مورد در مورد نقض حقوق زنان و دختران اظهار نگرانی نمود و هنگامی نیز که مشروعیت حکومت طالبان در نمایندگی کل مردم افغانستان از سوی شورای امنیت رد شد این امر با توجه به نقض شدید حقوق بشر و تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی توجیه گردید. همچنین شورای امنیت در مورد تغییر حکومت

[41] - SC Res.940,31 July 1994 (Haiti), SC Res.1132, 8 October 1997 (Sierra Leone)
[42] - Ibid,p.254

اعلام نمود که حکومت جدید بایستی « فراگیر، چندقومی و کاملاً نماینده کل مردم افغانستان باشد[۴۳] ».

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه نیکاراگوئه اعلام داشت « حمایت دولتی از دکترینی خاص، ناقض حقوق بین‌الملل عرفی نیست هر نتیجه ای خلاف آن، ناقض اصل اساسی حاکمیت دولتهاست که حقوق بین‌الملل و آزادی انتخاب سیستم سیاسی ، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کاملاً بر آن مبتنی است [۴۴] ».

در نتیجه به نظر می‌رسد که در رویه ملل متحد ، حکومتهای غیر دموکراتیک به خودی خود، حکومت غیر نماینده محسوب نمی‌شوند و تنها استثنا، حکومتهای کودتا پس از انتخاب رهبران منتخب است.

به اعتقاد کاسسه وجود بسیاری از حکومتهای غیر دموکراتیک و دیکتاتور که تشکیل و دوام آنها مبتنی بر برگزرای انتخابات نیست نشان از این واقعیت دارد که حق تعیین سرنوشت داخلی حوزه و دایره محدودی دارد. در حقیقت در حقوق عرفی و قراردادی، در خصوص اشکال ممکن حکومتهای دموکراتیک صحبت زیادی نشده است. به نظر این حقوقدان، در حقوق بین‌الملل به کل جمعیت دول حاضر حقی داده نشده است که تصمیم گیرند چه کسانی بر آنها حکومت نمایند و رابطه بین جمعیت و دولت در حقوق بین‌الملل عرفی، موضوعی در صلاحیت داخلی دولتهاست[۴۵]. به صورت خلاصه کاسسه معتقد است هر چند در حقوق قراردادی (همچون میثاقین) مباحثی در مورد حق تعیین سرنوشت داخلی و گسترش این حق از گروههای نژادی به کل مردم ساکن در یک سرزمین وجود دارد اما حقوق عرفی همپای آن پیش نرفته است. اما تاکید کنونی بر دموکراسی می‌رود تا در حقوق عرفی نیز تغییراتی ایجاد شود اما تا زمانی که نهادهای نظارتی در جامعه بین‌المللی بر پا نشوند این قاعده جدید حتی اگر متبلور باشد « ناکارآمد* » خواهد بود[۴۶].

---

43 - SC Res.1378,14 November 2001
44 - ICJ Rep 1986 (Nicaragua Case) at para.263
45 - Cassese, op.cit,p.334
* Toothless

مجمع عمومی پس از جنگ سرد، با صدور چند قطعنامه گرایش خود جهت تقویت دموکراسی در کشورهای عضو را نشان داد اما در تفسیر این نوع قطعنامه‌ها نباید اغـراق نمود[۴۷]. در واقع قطعنامه‌های مذکور تنها به جنبه شکلی دموکراسی که همـان برگـزاری انتخابات دوره ای باشد توجه مبذول داشته اند[۴۸]. طبیعی است که قطعنامه‌هـای مجمـع عمومی اساساً الزام آور نیستند. مضاف بر آنکه در این قطعنامه‌ها نیز تاکید شده است که مدل واحدی از دموکراسی وجود ندارد و دموکراسی به کشور یا منطقـه خاصـی تعلـق ندارد.

در یکی از مهمترین قطعنامه‌های مجمع عمومی با عنوان « تقویت موثر بـودن اصـل انتخابات دوره ای و واقعی » مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۹۰ چنین آمده است :

« تلاش جامعه بین‌المللی جهت تقویت اصل انتخابات ادواری و واقعـی بـه معنـای

---

[46] - Ibid,p.338

[47] - GA Resolutions ‘Enhancing the Effectiveness of the Principle of Periodic and Genuine Elections’: GA Res. 43/157, 8 December 1988, A/RES/43/157; GA Res. 44/146, 15 December 1989, A/RES/44/146; GA Res. 46/137, 17 December 1991, A/RES/46/137; GA Res. 47/138, 18 December 1992, A/RES/47/138; GA Res. 48/131, 20 December 1993, A/RES/48/131; the set of GA Resolutions ‘Support by the United Nations System of the Efforts of Governments to Promote and Consolidate New or Restored Democracies’: GA Res. 50/133, 20 December 1995, A/RES/50/133; GA Res. 51/31, 6 December 1996, A/RES/51/31; GA Res. 52/18, 21 November 1997, A/RES/52/18; GA Res. 53/31, 23 November 1998, A/RES/53/31; GA Res. 54/36, 29 November 1999, A/RES/54/36; GA Res. 55/43, 27 November 2000, A/RES/55/43; GA Res. 58/13, 17 November 2003, A/RES/58/13; GA Res. 58/281, 9 February 2004, A/RES/58/281; GA Res. 60/253, 24 May 2006, A/RES/60/253; GA Res. 61/226, 22 December 2006, A/RES/61/226; the Millennium Declaration: GA Res. 55/2, 8 September 2000, A/RES/55/2; Commission on Human Rights Res. 1999/57, Promotion of the Right to Democracy, 27 April 1999, E/CN.4/RES/1999/57; Commission on Human Rights Res. 2000/47, Promoting and Consolidating Democracy, 25 April 2000, E/CN.4/RES/2000/47; Commission on Human Rights Res. 2002/46, Further Measures to Promote and Consolidate Democracy, 23 April 2002, E/CN.4/RES/2002/46; and Vienna Declaration and Programme of Action, 12 July 1993, A/CONF.157/23.

[۴۸]– لازم به ذکر است که از دموکراسی دو تعریف شکلی و ماهوی ذکر شده است :

الف : تعریف شکلی : در این تعریف از دموکراسی تعریفی انتخابات محور به عمل می‌آید. در این رهیافت برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه شرط کافی دموکراسی است.

ب : تعریف ماهوی : در این تعریف بر اصولی اساسی همچون برابری سیاسی و حاکمیت مـردم تاکیـد می‌شود.

Jure Vidmar, op.cit,p.241

زیر سوال بردن حاکمیت دولتها در انتخاب آزادانه نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان نیست. خواه این انتخاب با الگوهای مطلوب دیگر دولتها سازگار باشد یا نه[۴۹]». این قطعنامه با ۱۲۹ رای موافق در برابر ۸ رای مخالف و ۹ رای ممتنع به تصویب رسید.

در قطعنامه دیگری نیز که همان روز به تصویب رسید، گفته شده است :

« با شناسایی این امر که اصول حاکمیت ملی و منع مداخله در امور داخلی هر دولت دیگر می‌بایست در برگزاری انتخابات رعایت گردد.

همچنین با پذیرش این واقعیت که هیچ نظام واحد سیاسی یا الگوی واحدی برای روندهای انتخاباتی وجود ندارد که به صورتی یکسان برای تمامی ملتها و مردمان مناسب باشد و نظامهای سیاسی و روندهای انتخاباتی بر اساس عوامل تاریخی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی تعیین می‌گردد.....

٤- از تمامی دولتها می‌خواهد به اصول منع مداخله در امور داخلی و حقوق حاکمه مردمان در تعیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خودشان احترام نهند[۵۰]».

قطعنامه اخیر با ۱۱۱ رای موافق در برابر ۲۹ رای مخالف و ۱۱ رای ممتنع به تصویب رسید.

نتیجه گیری

مجمع عمومی سازمان ملل متحد نقش بسیار مهمی در توضیح، تدوین و توسعه حق تعیین سرنوشت داشته است و بویژه مجمع بانی استعمارزدایی گسترده در دهه‌های ۱۹٦۰ و ۱۹۷۰ بود. این در حالی بود که تدوین کنندگان منشور در دورانی که کشورهای جهان سوم هنوز به استقلال نرسیده و لذا اکثریت اعضای حاضر در مذاکرات سانفرانسیسکو را دول غربی تشکیل می‌دادند، از حق تعیین سرنوشت مفهوم استعمارزدایی را اراده نمی‌کردند و تنها برای تعداد محدودی از سرزمینهای تحت

[49] - GA Res.45/150
[50] - GA Res.45/151

قیمومت این حق را شناسایی کردند و از توسعه آن به سرزمینهای غیر خودمختار خودداری کردند و بر همین اساس در فصل یازدهم منشور در مورد سرزمینهای اخیر تنها از خودگردانی نام می‌برد اما مجمع عمومی با رد تقسیم بندی مذکور، تمامی سرزمینهای فاقد حاکمیت که تحت سلطه استعمارگران بودند را دارای حق تعیین سرنوشت دانست. در راستای تلاشهای مجمع عمومی جهت استعمارزدایی، تحولاتی نیز در قاعده منع توسل به زور پدیدار شد. با این توضیح که از یک سو توسل به زور جنبشهای آزادیبخش علیه قدرتهای استعماری مشروع شناخته شد و لذا کمک رسانی سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی (کمتر از ارسال سرباز) از سوی دول ثالث ناقض قاعده منع مداخله شناخته نشد و از سوی دیگر، اقدام سرکوبگرانه و توسل به زور از سوی دولتهای نژادپرست علیه گروههای تحت ستم نژادی ممنوع شناخته شد در حالی که بند ٤ ماده ۲ منشور تنها از ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌المللی سخن رانده است. اما در حوزه حق تعیین سرنوشت داخلی، همچنان به نظر می‌رسد که مجمع عمومی تمایلی به استنباط مفاهیم دموکراسی و حکومت تکثرگرا از حق تعیین سرنوشت ندارد. درواقع، وجود بسیاری از حکومتهای غیر دموکراتیک و دیکتاتور که تشکیل و دوام آنها مبتنی بر برگزرای انتخابات نیست نشان از این واقعیت دارد که حق تعیین سرنوشت داخلی حوزه و دایره محدودی دارد. هر چند مجمع عمومی پس از جنگ سرد، با صدور چند قطعنامه گرایش خود جهت تقویت دموکراسی در کشورهای عضو را نشان داد اما در تفسیر این نوع قطعنامه‌ها نباید اغراق نمود چه آنکه در قطعنامه‌های مذکور تنها به جنبه شکلی دموکراسی که همان برگزاری انتخابات دوره ای باشد توجه شده است.

چالش‌های مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تدوین و توسعه حقوق مبارزه با تروریسم بین‌المللی

محسن عبدالهی*

چکیده

در مقایسه با جامعه ملل، ارکان سازمان ملل متحد نقش قابل ملاحظه‌ای در ایجاد و تکوین حقوق مبارزه با تروریسم بین‌المللی ایفا کرده‌اند. در میان ارکان سازمان، نقش مجمع عمومی از دو جهت قابل توجه است. این مجمع از سویی با تدارک تصویب سیزده کنوانسیون بین‌المللی ضدتروریستی و همچنین تدوین راهبرد ضدتروریسم ملل متحد، در استانداردسازی بین‌المللی نقش محوری داشته است و از سوی دیگر در تبیین حقوق و قواعد قابل اعمال در مبارزه با تروریسم بسیار کوشیده است. با این حال، عملکرد مجمع عمومی با فراز و فرودهایی همراه بوده که این رکن را علیرغم گذشت نیم قرن فعالیت از دستیابی به تعریف جامعی از تروریسم و در نتیجه جرم‌انگاری آن به عنوان جنایتی بین‌المللی باز داشته است. در این سخن، ضمن بررسی عملکرد مجمع به آسیب‌شناسی فعالیت آن در حوزه تروریسم بین‌المللی پرداخته خواهد شد.

مقدمه

باوجود اینکه پیشینه تروریسم به تاریخ باستان بازمی‌گردد اما تلاش‌های بین‌المللی برای مبارزه با این ناهنجاری سیاسی- اجتماعی از سالهای پس از تاسیس جامعه ملل

* استادیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

بعد از جنگ اول جهانی آغاز شده است. در دوران جامعه ملل تلاش‌های مجمع عمومی در نهایت به تصویب کنوانسیون منع و مجازات تروریسم در سال ۱۹۳۷ منجر شد که هیچگاه لازم‌الاجرا نشد.[1] در مقابل، مجمع عمومی سازمان ملل متحد نقش برجسته‌تری در توسعه حقوق مبارزه با تروریسم ایفا کرده است.

هرچند در این مقال سعی می‌شود که شمائی کلی از دستاوردهای مجمع درحوزه مبارزه با تروریسم ارائه شود اما تمرکز اصلی مباحث حول اقدامات مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تعریف تروریسم خواهد بود. مجمع عمومی در تلاش خود برای تعریف با دو چالش سنتی و یک معضل جدید روبرو بوده است. درحالیکه چالش‌های سنتی به جنجال ناشی از مبارزات نهضت‌های رهائی‌بخش و بحث تروریسم دولتی مربوط می‌شود، معضل جدید بعداز عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ در خاک ایالات متحده پدیدار شده است. در واقع، واکنش‌های بعضاً فراحقوقی دولت آمریکا و برخی متحدان آن در قالب پروژه «جنگ علیه تروریسم» سئوالات و ابهامات جدی در طبقه‌بندی تروریست‌ها و حقوق حاکم بر سرکوب آنها بوجود آورده است که بر پروژه تعریف تروریسم در چارچوب کنوانسیون جامع منع سرکوب تروریسم تاثیر گذاشته است.

دراین سخنرانی کوشش خواهد شد این چالش‌ها در سه محور مستقل مورد بحث و بررسی قرار گیرد منتهی قبل از این بررسی لازم است تاملی هرچند کوتاه بر مفهوم و تعریف تروریسم داشته و دستاوردهای مجمع عمومی سازمان ملل متحد حداقل به صورت فهرست‌وار مورد اشاره قرار گیرد.

نخست- مفهوم، تعریف و عناصر تروریسم

تروریسم را می‌توان به «تهدید به ارتکاب یا ارتکاب جرایم یا رفتار خشونت‌آمیز علیه امنیت عمومی به قصد ارعاب مردم یا تأثیرگذاری بر تصمیمات یا اقدامات

[1]. Frank, Thomas and Lockwood, Bert, "Preliminary Thoughts towards an International Convention on Terrorism", **A.J.I.L.**, Vol. 68, 1974, pp. 69-70.

دولت‌ها یا ارکان بین‌المللی» تعریف کرد.[۲] این تعریف با تعریف مندرج در کنوانسیون سرکوب تامین منابع مالی تروریسم[۳] (ماده ۲ بند ۱ب) همسو و همچنین با توجه به تعریف مندرج در بند ۳ قطعنامه ۱۵٦٦ مصوب ۸ اکتبر ۲۰۰٤ شورای امنیت تقویت می‌شود.[٤] همچنین یک تحقیق منحصر به فرد در ۱۰۹ تعریف موجود از تروریسم در قوانین داخلی دولتها، بیست و دو عنصر را به ترتیب میزان تکرار استخراج نموده است که توجه به آنها می‌تواند راهنمایی بیشتری را در اختیار علاقه‌مندان این موضوع قرار دهد. عناصر «خشونت‌باری»، «سیاسی بودن»، و «ارعاب‌آور بودن» سه رتبه نخست را در میان عناصر فوق به خود اختصاص داده‌اند.[۵]

با دقت در تعاریف مزبور، **عنصر ذهنی جرم تروریسم** بطور سنتی همان ایجاد جو رعب و وحشت در میان مردم یا بخشی از آنهاست که بازمانده برخورد خشن انقلابیون فرانسه بعد از انقلاب کبیر فرانسه است. البته با این توضیح که در آن سالها به طور کنایه‌آمیزی از آن به عنوان وسیله‌ای برای تثبیت ارزشهای انقلاب از جمله دمکراسی

---

[۲] . تعریف مشابهی را می‌توان در پیش‌نویس لایحه قانون مبارزه با تروریسم دولت جمهوری اسلامی ایران که در سال ۱۳۸۳ تهیه شد به چشم می‌خورد. برای مطالعه متن پیش‌نویس نک. محسن عبدالهی و فاطمه کیهانلو، **سرکوب تروریسم در حقوق بین‌الملل معاصر**، انتشارات ریاست جمهوری، تهران، ۱۳۸٤، ضمیمه نحست، صص. ۱۸۵-۱۹۱.

[3] . International Convention for Suppression of the Financing of Terrorism, 25 Feb. 2000, Art. 2(1)(b).

[٤] . «[شورای امنیت] مجدداً یادآور می‌شود که اعمال کیفری، شامل اعمالی که با قصد سلب حیات یا ایراد جراحت جسمانی شدید علیه غیرنظامیان ارتکاب می‌شود، یا گروگانگیری که با هدف تولید جو وحشت عرصه عمومی یا در میان گروهی از اشخاص یا اشخاص خاصی، [و یا] ارعاب یک جمعیت یا وادار ساختن یک حکومت یا یک سازمان بین‌المللی به انجام یا ترک فعلی صورت پذیرد، همان طور که توسط کنوانسیون‌های بین‌المللی و پروتکل‌های مربوط به تروریسم تعریف شده، عمل مجرمانه بوده و تحت هیچ شرایطی به موجب ملاحظات سیاسی، فلسفی، ایدئولوژیک، نژادی، اخلاقی، مذهبی یا دیگر ملاحظات مشابه قابل توجیه نیستند...».

[5]- Alex, P.Schmid, Albert, J.Jongmen *et al*, **Political Terrorism, A New Guide to Actors, Authors, Concept, Data Bases, Theories, and Literature**, New Brunswick, Transactin Book, 1988, pp. 5-6.

استفاده شد. در سالهای اخیر علاوه بر رعب و وحشت متأثرساختن یا وادار کردن حکومت یا سازمان‌های بین‌المللی به انجام یا ترک فعلی نیز به عنوان عنصر ذهنی مورد توجه فزاینده قرار گرفته است.

عنصر عینی تروریسم نیز بطور سنتی توسل به خشونت شدید علیه اشخاص غیرنظامی است. باید تاکید کرد که یکی از علل اصلی تنفر بشریت از تروریسم، هدف قراردادن افراد بی‌گناه برای رسیدن به مقاصد سیاسی است. علت چنین گرایشی نیز در این واقعیت نهفته است که کشتار غیرنظامیان جو بسیار متشنجی را در کشور تولید می‌کند که تروریست‌ها به دنبال آن هستند؛ از این رو فعالیت‌های تروریستی به طور عمده توأم با «به خطر انداختن جان و سلامتی شهروندان» است. البته در سالهای اخیر استفاده از خشونت شدید علیه اموال، تسهیلات و امکانات دولتی یا عمومی نیز به عنصر عینی تروریسم افزوده شده است که به خوبی جنبه «سیاسی» جرم تروریسم را نشان می‌دهد.

هرچند اختلاف نظر گسترده‌ای در تعریف تروریسم وجود دارد اما عناصر فوق رهیافت‌هایی را برای توجیه تعریف ارائه شده از تروریسم به دست می‌دهد. این رهیافت‌ها در سه مقوله قابل طبقه‌اندی هستند که به ما در پدیدارشناسی کمک می‌کنند.

اهداف سیاسی تروریسم نخستین رهیافت قابل توجه در مفهوم شناسی تروریسم است که از طریق تأثیرگذاری بر تصمیمات دولت‌ها یا ارکان بین‌المللی اثبات می‌شود. این رهیافت در واقع تروریسم را به مثابه جرمی ضددولتی از جرائم عمومی یا خصوصی تفکیک می‌کند.

دومین رهیافت، **خشونت‌آمیز بودن** جرائم و اقدامات تروریستی است که ازطریق برهم زدن جدی نظم و امنیت عمومی می‌شود و آن را از جرائم خفیف سیاسی مانند اعتراضات سیاسی که بعضاً همراه با خشونت می‌شود متمایز می‌کند.

در نهایت **صدمه به جان و سلامتی شهروندان** آخرین رهیافت قابل ارائه در تعریف تروریسم است که به منظور ایجاد جو رعب و وحشت در میان سکنه غیرنظامی ارتکاب

می‌شود.

با جمع بین عناصر ذهنی و عینی استخراج شده از تعریف تروریسم از یک طرف و رهیافت‌های سه‌گانه فوق در پدیدارشناسی تروریسم می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که، با دقت در هدف تروریسم که همان ایجاد ناامنی در جامعه برای بهره‌برداری از فشار افکار عمومی علیه حکومت می‌باشد و علت وجودی تروریسم که تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی است مشخص می‌شود که محور ساخت هر عملیات تروریستی اعم از داخلی و بین‌المللی «برهم زدن نظم عمومی موجود» و جایگزین کردن نظم مورد نظر تروریست‌ها می‌باشد.

دوم- نقش مجمع عمومی در استانداردسازی بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم بین‌المللی

فعالیت مجمع به دهه شصت میلادی و پیرو تهدید امنیت هوانوردی و دریانوردی (قضیه آکیل لورو) باز می‌گردد و در دو مقوله استانداردسازی و تعریف جامع تروریسم قابل طبقه‌بندی است که در این بند به مقوله استانداردسازی بین‌المللی اشاره می‌شود. استانداردسازی برای مبارزه با تروریسم بین‌المللی از سه طریق تصویب قطعنامه‌های مجمع راجع به تروریسم؛ تصویب کنوانسیون‌های بین‌المللی ۱۳گانه مبارزه با تروریسم؛ و تصویب راهبرد جهانی ضد تروریسم سازمان ملل متحد، محقق شده است که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

الف- قطعنامه‌های مجمع عمومی راجع به تروریسم

مجمع عمومی سازمان ملل متحد از سال ۱۹۹٤ به این سو در دسامبر هر سال سری قطعنامه‌های موسوم به «اعلامیه تدابیر امحای تروریسم بین‌المللی»[٦] را تصویب نموده است که تا کنون بالغ بر ١٦ اعلامیه می‌شود. مجمع در این قطعنامه‌ها بی‌آنکه تعریفی از

[6]- Declaration on Measures to Eliminate International Terrorism, G.A.Res. A/46/60, 9 Dec. 1994.

تروریسم ارائه دهد، تروریسم توسط هر کس و هرجا و برای هر هدفی که انجام شده باشد را کیفری و غیرقابل توجیه دانسته و محکوم کرده است. همچنین مجمع در این سری از قطعنامه‌ها با گنجاندن عبارت معروف محکومیت ارتکاب تروریسم «هرکس»، بر حفظ ایده تروریسم دولتی اصرار ورزیده است.

علاوه بر اعلامیه‌های تدابیر امحای تروریسم بین‌المللی، تعداد قابل توجهی قطعنامه راجع به حقوق بشر و تروریسم به تصویب مجمع عمومی رسیده است[۷]. در سری قطعنامه‌های «حقوق بشر و تروریسم» که از سال ۱۹۹٤ هر سال تکرار می‌شود، بر عدم تعارض مبارزه با تروریسم با رعایت حقوق بشر؛ و همچنین بر لزوم رعایت حقوق بشر، بشردوستانه و حقوق پناهندگان در مبارزه با تروریسم تاکید می‌شود و بر نقش بنیادین تضمین احترام به حقوق بشر به عنوان مبنای بنیادین مبارزه علیه تروریسم اصرار ورزیده می‌شود.

در کنار سری قطعنامه‌های یادشده، مجمع عمومی سازمان ملل متحد همگام با شورای امنیت و در واکنش به اقدامات تروریستی قطعنامه‌هایی را در محکومیت این اقدامات صادر کرده است که نمونه بارز آن قطعنامه مجمع بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ می‌باشد.

ب- تصویب کنوانسیون‌های بین‌المللی ۱۳گانه مبارزه با تروریسم

افزون بر سری قطعنامه‌های فوق‌الذکر مجمع عمومی سازمان ملل متحد، فعالیت این مجمع در به تصویب رسانیدن سیزده کنوانسیون ضد تروریستی که در حقیقت، اقدام به تعریف و جرم‌انگاری مصادیق مهم و مبتلابه تروریسم در جامعه بین‌المللی کرده‌اند، شایسته توجه بسیار است. این کنوانسیون‌ها به ترتیب تاریخ تصویب عبارتند از:

۱) کنوانسیون راجع به جرایم و دیگر اعمال ارتکابی در داخل هواپیما[۸] مصوب ١٤

[7]- For example see: G.A.Res. 48/122, 14 Feb. 1994; 49/185, 6 Mar. 1995; 53/ 108, 26 Jan. 1999; 56/88, 25 Jan. 2002; 56/160, 13 Feb. 2002; 57/ 219, 27 Feb. 2003.

[8]- Convention on Offences and Certain other Acts Committed on Board of Aircraft, 14 Dec. 1963.

دسامبر۱۹٦۳؛

۲) کنوانسیون راجع به سرکوب تصرف غیر قانونی هواپیما[9] مصوب ۱٦ دسامبر ۱۹۷۰؛

۳) کنوانسیون راجع به سرکوب اعمال غیرقانونی بر ضد ایمنی هواپیمایی کشوری[10] مصوب ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۱؛

٤) پروتکل سرکوب اعمال غیر قانونی خشونت، در فرودگاه‌های در خدمت هواپیمایی بین‌المللی کشوری، الحاقی به کنوانسیون راجع به سرکوب اعمال غیر قانونی بر ضد ایمنی هواپیمایی کشوری[11]، مصوب ۲٤ فوریه ۱۹۸۸؛

۵) کنوانسیون سرکوب اعمال غیرقانونی برضد ایمنی کشتیرانی دریایی[12] مصوب ۱۰ مارس ۱۹۸۸؛

٦) پروتکل‌سرکوب اعمال غیر قانونی بر ضد ایمنی سکوهای ثابت مستقر در فلات قاره[13]، مصوب ۱۰ مارس ۱۹۸۸؛

۷) کنوانسیون جلوگیری و مجازات جنایت بر ضد اشخاص تحت حمایت بین‌المللی از جمله نمایندگان دیپلماتیک[14] مصوب ۱٤ دسامبر ۱۹۷۳؛

۸) کنوانسیون بین‌المللی بر ضد گروگانگیری[15] مصوب ۱۷ دسامبر ۱۹۷۹؛

۹) کنوانسیون حمایت فیزیکی از مواد هسته‌ای[16] مصوب ۲٦ اکتبر ۱۹۷۹؛

۱۰) کنوانسیون بین‌المللی نشانگذاری مواد منفجره پلاستیکی به منظور ردیابی

---

[9]- Convention for the Suppression of Unlawful Seizure of Aircraft, 16 Dec. 1970.
[10]- Convention for the Suppression of Unlawful Act against the Safety of Civil Aviation, 23 Sep. 1971.
[11]- Protocol for Suppression of Unlawful Acts of Violence at Airports Serving International Civil Aviation, Supplementary to the Convention for the Suppression of Unlawful Acts Against the Safety of Civil Aviation, 24 Feb. 1988, I.C.A.O. Doc. 95/8.
[12]- Convention for the Suppression of Unlawful Acts Against the Safety of Maritime Navigation, 10 Mar. 1988.
[13]- Protocol for the Suppression of Unlawful Acts Against the Saftey of Fixed Paltforms Located on the Continental Shelf, 10 Mar. 1988.
[14]- Convention on the Prevention and Punishment of Crimes Against Internationally Protected Persons including Diplomatic Agents, 14 Dec. 1973.
[15]- International Convention Against the Taking of Hostages, 17 Dec. 1979.
[16]- Convention on the Physical Protection of Nuclear Material, 16 Oct. 1979.

بعدی[۱۷] مصوب ۱ مارس ۱۹۹۱؛

۱۱) کنوانسیون بین‌المللی سرکوب بمب‌گذاری تروریستی[۱۸] مصوب ۱۵ دسامبر ۱۹۹۷؛

۱۲) کنوانسیون بین‌المللی سرکوب تأمین مالی تروریسم[۱۹] مصوب ۲۵ فوریه ۲۰۰۰؛

۱۳) کنوانسیون بین‌المللی برای سرکوب اعمال تروریسم هسته‌ای[۲۰] ۱۵ آوریل ۲۰۰۵؛

با یک بررسی اجمالی پنج ویژگی‌های کلی زیر برای کنوانسیون‌های ضدتروریستی قابل احصا است:

یک- به جز سه کنوانسیون - سرکوب تأمین منابع مالی تروریسم (۱۹۹۹)، سرکوب بمب‌گذاری‌های تروریستی بین‌المللی (۱۹۹۷) و کنوانسیون سرکوب اعمال تروریسم هسته ای (۲۰۰۵) – هیچ‌کدام از یازده کنوانسیون دیگر اصولاً اشاره‌ای به تروریسم نکرده‌اند؛ ولی از آنجا که موضوعات مورد توجه آنها از مصادیق بارز تروریسم بین‌المللی بوده، به تدریج به عنوان کنوانسیون‌های ضدتروریسم مورد شناسایی اسناد و مجامع جهانی و منطقه‌ای قرار گرفته‌اند.

دو- به جز کنوانسیون سرکوب تأمین منابع مالی تروریسم مصوب ۱۹۹۹، هیچ یک از کنوانسیون‌های دیگر تعریف کلی از تروریسم عرضه نکرده‌اند؛[۲۱] اگر چه هر کدام از کنوانسیون‌های مذکور تعریف دقیق و ارزشمندی از مصداق مورد نظر ارایه نموده و آنها را شدیداً محکوم کرده‌اند[۲۲].

سه- تقریباً هر کدام از کنوانسیون‌های سیزده‌گانه حسب ضرورت اجتماعی دوران خود، به تصویب رسیده‌اند به گونه‌ای که در نوع خود نشانگر رشد بالینی و حیات

---

[17]- Convention on the Marking of Plastic Expolsives for Purpose of Detection, 1 Mar. 1991.
[18]- International Convention for the Suppression of Terrorist Bombing, 15 Dec. 1997.
[19]- International Convention for the Suppression of the Financing of Terrorism, 25 Feb. 2000.
[20]- International Convention for Suppression pf Act of Nuclear Terrorism, 15 April 2005.
[21]- Reisner, Daniel, "Proceeding of the 97th Annual Meeting", **A.S.I.L**, Washington D.C., 2-5 Apr., 2003, p. 201, available at: < http://www.asil.org/pdfs/ASIL2003programtext.pdf>.
[22]- ***Ibidem***.

سیستمیک جامعه بین‌المللی نیز می‌باشند.

چهار- در مقدمه هر کدام از کنوانسیون‌های مذکور، تروریسم بین‌المللی مخل صلح و امنیت بین‌المللی و تهدیدی برای بشریت معرفی و محکوم شده است.

پنج- از مجموع سیزده کنوانسیون، تکالیف مشترکی از جمله *یا مجازات کن یا استرداد*[۲۳]، قابل استخراج است که به نظر می‌رسد پس از جهش حقوقی به وجود آمده ناشی از حادثه یازده سپتامبر به موجب حقوق سازمان ملل متحد و حقوق بین‌الملل عرفی برای کلیه دولت‌ها الزام‌آور باشد. این تکالیف که توجه به آنها رهیافت‌های حاکم بر سیاست جنایی جامعه بین‌المللی در مبارزه با تروریسم بین‌المللی را نمایان می‌سازد[۲٤] عبارتند از:

۱) تکلیف به منع، پیشگیری و جرم انگاری فعالیت‌های تروریستی مورد نظر کنوانسیون‌ها؛ این تکلیف جز در کنوانسیون علامت‌گذاری مواد منفجره پلاستیکی در تمامی کنوانسیون‌های ضد تروریسم پیش بینی شده است،

۲) تکلیف به همکاری، اطلاع رسانی یا همکاری اطلاعاتی،

۳) تکلیف به تأسیس صلاحیت برای تعقیب متهمان به ارتکاب جرایم تروریستی،

٤) تکلیف به مجازات یا استرداد متهمان به ارتکاب جرایم تروریستی،

۵) تکلیف به معاضدت قضایی بین‌المللی برای مبارزه با تروریست‌ها

ج- تصویب راهبرد جهانی ضد تروریسم سازمان ملل متحد[۲۵] ۲۰ سپتامبر

---

[23]- ***Ibidem***.

[۲٤]- لازم به ذکر است که تا حوادث یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ تنها دو دولت تمامی کنوانسیون‌های دوازده گانه را تصویب نموده بودند در حالی که در اثر این حوادث اکنون بیش از ۲٤ دولت به عضویت کلیه این کنوانسیون‌ها درآمده‌اند، به علاوه کنوانسیون مربوط به سرکوب اعمال تروریسم هسته‌ای نیز در سال ۲۰۰۵ به تعداد این کنوانسیون‌ها افزوده شده است.

Stromseth, Jane E. "An Emperial Security Council? Implementing Security Council Resolution 1373 and 1390", *A.S.I.L. Proceeding*, Vol. 97, 2003, p. 44.

[25]. *The United Nations Global Counter-Terrorism Strategy*, G.A. Res. 60/288, 20 September 2006, A/RES/60/288.

۲۰۰٦

اعلامیه راهبرد جهانی ضد تروریسم مهمترین سندی است که مجمع عمومی سازمان ملل متحد پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به تصویب رساند. این سند در واقع پاسخی جامع به عوامل مولد تروریسم، لزوم همکاری بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم، و ضرورت رعایت حقوق در مبارزه با تروریسم است. در ذیل تلاش می‌شود که به طور خلاصه محورهای اصلی این سند مورد اشاره قرار گیرد.

۱- تدابیر اتخاذی برای پرداختن به شرایط مولد تروریسم

از طریق (۱ پیشگیری و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین‌المللی؛ ۲) ترویج فرهنگ گفتگو، بردباری و تفاهم میان فرهنگ‌ها، تمدنها و مذاهب؛ ۳) ترویج فرهنگ صلح و ارتقا آموزش و آگاهیهای عمومی؛ ٤) کار برای ممنوعیت تحریک به ارتکاب اقدامات تروریستی؛ ٥) نیل به اهداف توسعه هزاره و توسعه پایدار؛ ٦) حمایت از قربانیان تروریسم از طریق ایجاد و توسعه سامانه‌هایی برای احیای آنها.

۲- تدابیر مربوط به پیشگیری و مبارزه با تروریسم

از طریق ۱) ممانعت از دسترسی تروریست‌ها به روش‌ها و وسایلی که برای حمله به قربانیان احتیاج دارند؛ ۲) خودداری از سازماندهی، تشویق، تسهیل، تامین مالی و اعطای مامن امن؛ ۳) همکاری کامل به منظور پیگرد و محاکمه یا استرداد متهمین؛ ٤) تشویق سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای برای ایجاد مراکز مبارزه با تروریسم؛ ٥) کمک به دولتها برای تصویب قوانین لازم برای مبارزه با تررریسم؛ ٦) دقت بیشتر برای مانیتورینگ اسناد و روادیدهای بین‌المللی؛ ۷) محافظت بیشتر از اماکن آسیب‌پذیر در برابر حملات تروریستی.

۳- تدابیر مربوط به ظرفیت‌سازی دولتها برای پیشگیری و مبارزه با تروریسم

ارتقای نقش ملل متحد از طریق (۱ همکاری بیشتر و تبادل اطلاعات، دانش و فنون

موجود در کشورها؛ ۲) کمک‌های نهادهای تخصصی ملل متحد مانند بانک جهانی و صندوق پول، آژانس اتمی برای ایفای تعهدات بین‌المللی دولتها در مبارزه با تروریسم؛ ۳) کمک سازمان بهداشت جهانی به دولتها برای ایمنی در برابر حملات شیمیایی و زیستی؛ ٤) کمک سازمان OPCW به دولتها برای توانمندسازی آنها برای عدم دسترسی تروریست‌ها به سلاح شیمیایی؛ ٥) کمک IMO در مورد امنیت دریانوردی کمک سازمان گمرک جهانی و ایکائو.

٤- احترم به حقوق بشر و تحقق حاکمیت قانون به عنوان مبنای بنیادین مبارزه علیه تروریسم

از طریق تاکید بر (۱ عدم تعارض مبارزه با تروریسم با رعایت حقوق بشر؛ ۲) لزوم حمایت از حقوق بشر و آزادیهای بنیادین در هنگام مبارزه با تروریسم؛ ۳) لزوم رعایت حقوق بشر، بشردوستانه و حقوق پناهندگان در مبارزه با تروریسم.

سوم- نقش مجمع در تعریف جامع تروریسم و چالش‌های پیش‌رو

الف- مجمع در تکاپوی ارائه تعریفی جامع از تروریسم

جدای از تلاش‌های نسبتاً موفق مجمع عمومی در تعریف مصادیق تروریسم بین‌المللی از رهگذر تصویب کنوانسیون‌های ۱۳گانه ضدتروریسم، مجمع طی ٤٠ سال گذشته در تکاپوی ارائه تعریفی جامع از تروریسم بوده است. در این راستا، اولین اقدام مجمع عمومی برای مبارزه با تروریسم به سال ۱۹۷۲ باز می‌گردد که در آن سال مجمع، کمیته‌ای ویژه با دستور کار تعریف تروریسم تأسیس نمود[٢٦].

در کمیته، دو دیدگاه عمده برای تعریف و جرم انگاری تروریسم وجود داشت. دیدگاه اول معتقد بود که مبارزه حقوقی - کیفری با تروریسم میسر نیست مگر آن که تعریف دقیقی از تروریسم به عمل آید؛ زیرا اصل قانونی بودن جرایم مستلزم تعریف دقیق جرایم می‌باشد. در مقابل، دیدگاه دوم بر این واقعیت پای می‌فشرد که اگر

[26]- G.A. 34th Session, Supp. No 37 (A/34/37) 1979.

تروریسم قابل تعریف نیست و یا حداقل تا سال‌های نزدیک، امکان حصول به تعریف جامع و اجماعی وجود ندارد، مبارزه با آن ضروری بوده و نمی‌توان به بهانه عدم تعریف تروریسم از مبارزه با آن امتناع کرد[۲۷].

کمیته در همان سال طرحی را برای تعریف تروریسم ارایه کرد که هیچ‌گاه مورد توافق واقع نشد. به موجب متن پیشنهادی کمیته جرم تروریسم شامل موارد ذیل می‌شود:

«(۱) اعمال خشونت‌بار یا سرکوب‌کننده نظام‌های استعمارگر، نژاد پرست و بیگانه علیه مردمی که برای آزادی‌شان می‌جنگند.

(۲) تحمل حضور یا کمک یک دولت به فاشیست‌های باقی مانده یا گروه‌های مزدوری که فعالیت تروریستی آنها علیه دولت‌های دارای حاکمیت دیگری تدارک می‌شود.

(۳) اعمال خشونت‌بار ارتکاب یافته توسط افراد یا گروهی از افراد که جان انسان‌های بی‌گناه را گرفته یا به خطر اندازد و یا آزادی‌های اساسی را مخدوش کند. به هر حال این مورد نباید بر حق تغییرناپذیر تعیین سرنوشت و استقلال تمامی مردمی که تحت سلطه نظام‌های استعماری و نژادپرست و دیگر اشکال سلطه بیگانگان هستند و همچنین مشروعیت مبارزه آنها تأثیر بگذارد....

(٤) اعمال خشونت‌بار افراد یا گروهی از افراد که به منظور تحصیل منفعت ارتکاب یافته و آثار آن به یک دولت محدود نمی‌شود».[۲۸]

در مقایسه این تعریف با تعریف موجود در کنوانسیون عقیم سال ۱۹۳۷ سه نکته درخور توجه است. **اول این که** در این تعریف، تأکید کمیته فرعی مجمع عمومی نه بر تروریسم فردی بلکه تروریسم دولتی است؛ **دوم این که** استثنائاتی مانند اعمال خشونت‌بار ارتکابی در خلال اعمال حق تعیین سرنوشت پذیرفته شده؛ و **سوم این که** با بی‌توجهی به ماهیت سیاسی جرم تروریستی، تحصیل منفعت که از شاخص‌های بارز

---

[27]- ***Ibidem***.

[28]- G.A.Res. 3034, 27 UN GAOR Supp (No 30) at 119, U.N.Doc A/RES/3034.

جنایات عمومی است به تعریف تروریسم تزریق شده است[۲۹].

هم‌زمان با این طرح، دولت آمریکا پیش‌نویس «کنوانسیون پیشگیری و مجازات پاره‌ای از اعمال تروریسم بین‌المللی»[۳۰] را به مجمع عمومی سازمان ملل متحد پیشنهاد نمود. ماده یک این پیش‌نویس تروریسم بین‌المللی را از جمله جرایم مهم بین‌المللی نام برده که با قصد صدمه به منافع یا تحصیل امتیازاتی از دولت‌ها یا سازمان‌های بین‌المللی تحت شرایط خاصی ارتکاب می‌یابد. کنوانسیون، جرایمی چون قتل غیرقانونی، ایراد صدمه جسمانی شدید و ربودن افراد را از جمله مصادیق جرم تروریسم بین‌المللی نام برده است. مشروط به این که این اعمال توسط نیروهای نظامی یا علیه آنها در خلال یک درگیری مسلحانه ارتکاب نیافته باشند.[۳۱]

این پیش‌نویس نیز به مانند تعریف پیشنهادی کمیته ویژه مجمع عمومی نتوانست نظر موافق دولت‌ها را جلب نماید. از این رو همچنان جامعه بین‌المللی از تعریف تروریسم ناتوان ماند.

نتیجه آن که کمیته پس از هفت سال فعالیت، سرانجام گزارش خود را در سال ۱۹۷۹ بدون ارایه تعریفی از تروریسم تقدیم مجمع عمومی کرد که در آن، علت عدم تعریف تروریسم وجود اختلاف‌نظر میان کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته درخصوص چیستی فعالیت نهضت‌های رهایی‌بخش اعلام شده بود.[۳۲]

با شکست کار کمیته و توجه به علل آن، مجمع عمومی در سال ۱۹۸۷ از دبیرکل درخواست کرد که مقدمات لازم برای تشکیل کنفرانس بین‌المللی برای تعریف تروریسم و تفکیک آن از مبارزات رهایی‌بخش را فراهم آورد[۳۳].

پیرو این درخواست، دبیرکل در سال ۱۹۸۹ طی گزارشی به اطلاع مجمع عمومی

---

[29]- Rehman, Javaid, **International Human Rights Law**: **A Practical Approach**, Longman Pearson Education, England 2003 p. 442.

[30]- United States Draft Convention for the Prevention of Certain Acts of International Terrorism, U.N.Doc. A/C/6/L. 850 (1972), Art. 1.

[31]- Rehman, ***op.cit***., p. 441.

[32]- ***Ibidem***.

[33]- G.A.Res. 42/159, 7 Dec. 1987.

رسانید که علت اصلی ناتوانی جامعه بین‌المللی برای تعریف تروریسم اختلاف‌نظر شدید کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه می‌باشد.[۳٤]

متعاقب گزارش دبیرکل، مجمع عمومی بدون رأی‌گیری اقدام به تصویب قطعنامه‌ای نمود که تلاش بر تفکیک بین فعالیت‌های تروریستی از مبارزات آزادی‌بخش داشت. به موجب این قطعنامه:

«۱- بدون چون و چرا و برای یک بار دیگر تمامی اعمال، روش‌ها و شیوه‌های تروریستی جنایی و غیرقابل توجیه، توسط هر شخص و در هر کجا که ارتکاب یافته باشد، محکوم می‌شود.

۲- و تمامی دولت‌ها را برای انجام تعهداتشان به موجب حقوق بین‌الملل فرامی‌خواند که عبارت است از خودداری از سازماندهی، کمک یا مشارکت در فعالیت‌های تروریستی در کشورهای دیگر یا تحریک و تشویق این فعالیت‌ها در سرزمین خویش برای ارتکاب در کشورهای دیگر....»[۳۵].

در این قطعنامه، در عین حال، بر مشروعیت نهضت‌های رهایی‌بخش نیز تأکید گردید. بنابراین، نتیجه آن شد که اولاً با عدم تعریف تروریسم، آن به عنوان عمل کیفری و غیرقابل توجیه محکوم گردید؛ و ثانیاً مشکل نهضت‌های رهایی‌بخش همچنان باقی ماند.

همین موضوع در قطعنامه- اعلامیه معروف به «اقدامات امحای تروریسم بین‌المللی» نیز تکرار شد. از آن سال به این سو در دسامبر هر سال، بدون آن که تعریفی از تروریسم ارائه شود، شاهد تصویب قطعنامه‌ای در خصوص اجرای اعلامیه می‌باشیم، همان طور که تعداد قابل توجهی قطعنامه راجع به حقوق بشر و تروریسم به تصویب مجمع عمومی رسیده است.

با شکست کمیته موقت مجمع عمومی در سال ۱۹۷۹، مجمع یک بار دیگر در ۱۷ دسامبر سال ۱۹۹٦ طی قطعنامه۵۲/۲۱۰ خود کمیته موقتی به منظور تعریف تروریسم

[34]- A/44/456/Add.1, 10 Oct. 1989
[35]- G.A.Res 44/29, 4 Dec. 1989.

تأسیس نمود. وظیفه اصلی این کمیته تهیه کنوانسیون‌های بین‌المللی در خصوص سرکوب بمب‌گذاری‌های تروریستی، سرکوب اعمال تروریستی هسته‌ای و تدوین چارچوب حقوقی کنوانسیون جامع علیه تروریسم بین‌المللی بود[۳۶].

این کمیته به ترتیب طی سال‌های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۵ موفق شد پیش‌نویس کنوانسیون‌های مربوط به سرکوب بمب‌گذاری‌های تروریستی و تروریسم هسته‌ای[۳۷] را تهیه و به مجمع عمومی تقدیم نماید. این دو کنوانسیون به مانند دیگر کنوانسیون‌های بین‌المللی ضد تروریسم به تعریف و جرم‌انگاری مصداق خاصی از تروریسم بین‌المللی پرداخته‌اند.

در آخرین گام، کمیته پس از پنج سال مذاکره و مناقشه در خصوص تعریف تروریسم، پیش‌نویس کنوانسیون جامع علیه تروریسم بین‌المللی[۳۸] را در تاریخ ۱۲ اوت سال ۲۰۰۵ از طریق کمیته شش مجمع عمومی به این مجمع تقدیم کرد.[۳۹] در خلال مذاکرات مقدماتی این پیش‌نویس نیز دو مبحث مربوط به تروریسم دولتی و نهضت‌های رهایی‌بخش، مهم‌ترین نقطه رویارویی دولت‌های غربی با دولت‌های در حال توسعه، عرب و مسلمان بود.[۴۰] به هر حال ماده ۲ این پیش‌نویس به شرح ذیل تروریسم بین‌المللی را تعریف نموده است:

«۱- هر شخصی که با هر شکلی به طور غیرقانونی و عمدی باعث بروز یکی از موارد ذیل شود مرتکب یک جرم در معنای این کنوانسیون شده است:

(الف) مرگ یا جراحات شدید بدنی به هر شخص؛ یا

(ب) خسارات شدید به اموال عمومی یا خصوصی، شامل اماکن مورد استفاده عمومی، تسهیلات دولتی یا حکومتی، نظام حمل و نقل عمومی، تسهیلات زیربنایی یا محیط زیست، یا

36- Ad Hoc Committee established by G.A.Res 51/210 of 17 Dec. 1996, available at: <http://www. un.org/law/terrorism/index.html>.
37- U.N.Doc A/59/766, 4 Apr. 2005.
38- Draft of the Comprehensive Convention against International Terrorism.
39- U.N.Doc. A/59/894, 12 Aug. 2005.
40- U.N.Doc. A/57/37, 28 Jan-1 Feb. 2002.

(ج) خسارت به اموال، اماکن، تسهیلات اشاره شده در بند (ب) این ماده که منتهی به خسارات اقتصادی عمده شده یا چنین توانی را داشته باشد، هنگامی که هدف آن عمل به واسطه ماهیت یا محتوایش ارعاب جماعت، یا وادار کردن حکومت یا یک سازمان بین‌المللی به انجام فعل یا ترک فعلی باشد».

بند دوم این ماده نیز تهدید معتبر و شدید مبنی بر ارتکاب اعمال فوق را نیز جرم تروریستی دانسته است.

تامل در فعالیت مجمع برای تعریف تروریسم بیانگر سه چالش عمده برای نیل به این مهم است که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

ب- چالش‌های پیش‌روی مجمع عمومی

از اختلاف نظر موجود در دکترین بطور اعم و از مباحث موجود در کمیته‌های تاسیسی مجمع برای ارائه پیش‌نویس کنوانسیون جامع ضدتروریسم بطور اخص مشخص می‌شود که مشروعیت مبارزات نهضت‌های آزادی‌بخش از یک طرف و مجادلات سیاسی ناشی از «تروریسم دولتی» از طرف دیگر از سالیان دور از چالش‌های اصلی پیش‌روی مجمع عمومی در تعریف، تدوین و توسعه حقوق مبارزه با تروریسم به حساب می‌آید هرچند که در سالهای اخیر معضل جدیدی به نام امکان طبقه‌بندی تروریست‌ها بعنوان رزمنده نیز به مشکلات سابق افزوده شده است.

۱- فعالیت نهضت‌های رهایی‌بخش: نبرد مشروع یا فعالیت تروریستی

تولد و رشد بسیار سریع ایدولوژی مارکسیسم و حمایت آن از نهضت‌های ضداستعماری و رهایی‌بخش بعد از جنگ دوم جهانی، به سرعت زمینه رشد تروریسم بین‌المللی را فراهم ساخت. هر یک از دو بلوک سرمایه‌داری و سوسیالسم، گروه‌های مخالف در بلوک دیگر را مورد حمایت مادی و معنوی قرار داده و از آنها به عنوان وسیله‌ای برای صدور ایدوئولوژی خود بهره‌برداری نمودند. حال آن که هر کدام از این دو بلوک با بیشترین استفاده از برچسب «تروریسم» درصدد سرکوب گروه داخلی و

قطع حمایت خارجی بود. در چنین شرایطی بود که عبارت بسیار معروف «تروریست تو برادر آزادی‌خواه من است» به عنوان یک مانع تاریخی در برابر مبارزه مؤثر با تروریسم بوجود آمده و همچنان خودنمایی می‌کند.

نظر به اهمیت بحث نهضت‌های رهایی بخش، لازم به ذکر است که در ارتباط با تروریسم و نهضت‌های رهایی‌بخش چند مسأله اساسی نمود بیشتری دارند:

۱) چه مبارزاتی رهایی‌بخش محسوب می‌شوند؟

۲) آیا مبارزات و فعالیت‌های رهایی‌بخش تروریستی محسوب می‌شوند؟

۳) کدام دسته از فعالیت‌های نهضت‌های رهایی‌بخش، تروریستی محسوب می‌شوند؟

پاسخ به سؤالات فوق، علل اصلی اختلاف نظر میان کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته در تعریف تروریسم می‌باشد. در این راستا، کشورهای در حال توسعه اصولاً تمامی مبارزات رهایی‌بخش را مشروع می‌دانند حتی اگر با روش‌های تروریستی ارتکاب یافته باشد. چرا که هدف از این مبارزات و اقدامات «آزادی» است که هدفی مشروع می‌باشد. در مقابل، کشورهای توسعه یافته در شناسایی مبارزات رهایی‌بخش منافع سیاسی خود را ملحوظ داشته و با گزینه‌های سیاسی به مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر می‌پردازند. از این رو نظر به حساسیت تعیین آن که چه مبارزاتی رهایی‌بخش محسوب می‌شوند حقوق بین‌الملل به تدریج قواعدی را در این زمینه تدوین کرده است. به موجب این قواعد، تنها سازمان‌ها و مبارزاتی رهایی‌بخش در نظر گرفته می‌شوند که مورد شناسایی سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفته باشند در غیر این صورت تمامی اعمال و فعالیت‌های آنان که علیه دولت مرکزی ارتکاب می‌شود جرم و در صورت تحقق دیگر شرایط، تروریستی در نظر گرفته خواهد شد. سازمان مجاهدین خلق ایران، جنبش باسک‌های اسپانیا، گروه ابوسیاف فیلیپین و نیروی نظامی انقلابی کلمبیا (FARC) از جمله این سازمان‌ها هستند که هیچ گاه مورد شناسایی سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قرار نگرفته‌اند. در مقابل، سازمان رهایی بخش

فلسطین (PLO) از جمله سازمان‌هایی است که صراحتاً مورد شناسایی دو سازمان منطقه‌ای اتحادیه عرب و سازمان کنفرانس اسلامی قرار گرفته و از سوی دیگر از سال ۱۹۷٤ به این سو همواره به عنوان »ناظر« در مجمع عمومی سازمان ملل متحد حضور داشته است.[٤١]

در ارتباط با این پرسش که آیا اصولاً نهضت‌ها و مبارزات آزادی‌بخش، تروریستی هستند یا نه، نیز پاسخ روشن به نظر می‌رسد چرا که با نهضت استعمارزدایی به وجود آمده در دهه ٦٠ میلادی و تصویب قطعنامه‌های متعدد مجمع عمومی در این خصوص، مشروعیت چنین مبارزاتی بارها مورد تأکید قرار گرفته و مسلم است. از این رو دیدگاهی که اصولاً مبارزات رهایی‌بخش را تروریستی معرفی می‌کند در اقلیت بی‌اهمیتی است.

در مقابل دو مسأله پیش گفته، پاسخ به این سؤال که چه فعالیت‌ها و مصادیقی از مبارزات رهایی‌بخش، تروریستی محسوب می‌شود بسیار دشوار است؛ چرا که هر دولتی با توجه به اندیشه‌های سیاسی، ایدئولوژیک، ژئوپلتیک و حتی جامعه شناختی، توسل به بسیاری از اقدامات خشن را برای نهضت‌های رهایی‌بخش مشروع می‌داند. برای مثال واکنش دولت‌ها به چیستی حملات انتحاری به اشخاص و اماکن غیرنظامی در سرزمین‌های اشغالی فلسطین بسیار متنوع است. پاره‌ای از دولت‌ها از جمله دولت ج.ا.ایران با اتکا بر مبانی ایدئولوژیکی و مذهبی، این نوع عملیات را شهادت‌طلبانه خوانده و ستایش می‌کنند؛ عده‌ای دیگر همانند آمریکا، انگلستان و اسراییل این نوع حملات را صرف‌نظر از مبانی آن مطلقاً تروریستی دانسته و محکوم می‌کنند؛ و در نهایت، عده‌ای دیگر با توجه به مبانی انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی این نوع اعمال بر حل ریشه‌ای و سیاسی اختلافات منجر به آنها تأکید می‌ورزند. در چنین وضعیتی استخراج حداقل معیارهای پذیرفته شده حقوقی سودمند به نظر می‌رسد. این معیارها در سه بند قابل طبقه بندی است:

[41]- G.A.Res. 3237 (XXIX), 22 Nov. 1974; 42/210, 17 Dec. 1987; and 42/229, 21 Dec. 1987.

۱) تروریسم مطابق اسنادی که با اجماع به تصویب رسیده، به هر شکل و توسط هر شخص که ارتکاب شود، عملی کیفری، غیرقابل توجیه و محکوم است.[۴۲]

۲) مشروعیت مبارزات رهایی‌بخش، مورد شناسایی و تصدیق مکرر جامعه بین‌المللی قرار گرفته است.[۴۳]

۳) حتی در دیدگاه دولت‌هایی که قایل به مشروعیت تمامی فعالیت‌های رهایی‌بخش هستند نیز مشروعیت این مبارزات و فعالیت‌ها منوط به «مطابقت با اصول حقوق بین‌الملل» شده است.

در این راستا مطابق اصول حقوق بین‌الملل عرفی، حمله به اهداف و اشخاص غیرنظامی به هر عنوان، منع و حسب ظرف زمانی جنایت علیه بشریت یا جنایت جنگی تلقی شده است.[۴۴]

بعلاوه، مقدمه و بند یک ماده ۳ کنوانسیون اتحادیه آفریقا در منع و مبارزه با تروریسم، مقدمه و بند (الف) ماده ۲ کنوانسیون اتحادیه عرب در سرکوب تروریسم، و مقدمه و بند (الف) ماده ۲ کنوانسیون سازمان کنفرانس اسلامی در مبارزه با تروریسم بین‌المللی، مبارزات رهایی‌بخش را به شرط مطابقت با اصول حقوق بین‌الملل از عداد تروریسم بین‌المللی استثنا کرده‌اند. به موجب مقدمه و ماده دو کنوانسیون اخیر:

> «با تصدیق مشروعیت حق مبارزه مردمی که علیه اشغال خارجی، دولت استعمارگر و نظام‌های نژادپرست با کلیه وسایل از جمله مبارزه مسلحانه برای آزادسازی سرزمین و استیفای حق تعیین سرنوشت و استقلال آنها، مطابق با اصول و اهداف و قطعنامه‌های ملل متحد می‌جنگند».

> «ماده ۲ (الف) – مبارزات مردمی از جمله مبارزات مسلحانه علیه اشغال خارجی، تجاوز، استعمار و سلطه که مطابق با اصول حقوق بین‌الملل با هدف

---

[42]- G.A.Res. A/49/60, 9 Dec. 1994.

[43]- For Example See: G.A.Res. 2625 (XXV), 24 Oct. 1970.

[۴۴]– در این خصوص نک: کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل اول الحاقی به آنها در سال ۱۹۷۷، اساسنامه محکمه کیفری یوگسلاوی سابق و رواندا و اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری.

رهایی‌بخشی و استیفای حق تعیین سرنوشت انجام می‌شود نباید به عنوان یک جرم تروریستی در نظر گرفته شوند».

با در نظر گرفتن مقدمه پیش‌گفته، این سنتز قابل استنباط است که مشروعیت هدف، توجیه‌کننده توسل به وسایل نامشروع نمی‌باشد؛[۴۵]؛ زیرا به طور کلی، اصول حقوق بین‌الملل مخالف توسل به ابزار و وسایل نامشروع برای توجیه هدف مشروع است، به گونه‌ای که کمتر قاعده‌ای را می‌توان یافت که با چنین برداشتی مخالف باشد. بنابراین باید پذیرفت معادله تروریسم و نهضت‌های رهایی‌بخش، آن‌قدر پیچیده نیست که ادعا می‌شود. لذا علت ناتوانی جامعه بین‌المللی در تعریف تروریسم پیچیدگی مباحث حقوقی آن نیست، بلکه در منافع و دیدگاه‌های سیاسی دولت‌ها و بلوک‌های جهانی و منطقه‌ای نهفته است.

امروزه اگرچه ادعا شده که نظر به پایان جنگ‌های ضد استعماری، اختلاف دولت‌های شرق و غرب درخصوص نهضت‌های رهایی‌بخش دیگر مصداق ندارد،[۴۶] اما واقعیت این است که این موضوع هنوز هم یکی از دو چالش اصلی در تعریف تروریسم می‌باشد.[۴۷]

۲- تروریسم دولتی به مثابه برچسبی سیاسی

تروریسم در گذشته به رفتار سرکوب‌گرایانه حکومت از جمله حذف مخالفین تروریسم اطلاق می‌شد؛ در حالی که در سده اخیر این اصطلاح برای توصیف رفتار خشن گروه‌های مخالف دولت علیه غیرنظامیان و اماکن عمومی مورد استفاده قرار گرفته است. مع‌هذا در ادبیات سیاسی و در نوشتارهای ژورنالیستی همچنان از اصطلاح «تروریسم دولتی» استفاده می‌شود. برای نشان دادن جایگاه این اصطلاح و تفکیک دقیق

---

[45]- Oeter, Stefan, "Terrorism and Law of War", in: Societe Francaise pour le Droit International, *Les Nouvelles Menaces Contro La Paix et La Sécurité Internationales/New Threats to International Peace and Security,* Journee Franco – Allemande, Paris 2004, p. 8.

[46]- Neuhold, Hans Peter, "Post – Cold War Terrorism: Systemic Background Phenomenology and Definitions", in: *Socitéte Francaise…*, ***op.cit***., p. 29.

[47]- Gasser, Hans Peter, "Act of Terror, Terrorism and in International Humanitarian Law", *International Review of Red Cross,* Vol. 84, No. 847, Sep. 2002, p. 549.

آن از «تروریسم فردی»، بازشناسی خشونت‌های ارتکابی میان افراد، افراد با دولت‌ها، و دولت‌ها با یکدیگر ضروری است. تبیین این روابط در پنج معادله قابل بررسی است: خشونت افراد بر ضد یکدیگر، خشونت افراد بر ضد دولت، خشونت دولت بر ضد افراد، پشتیبانی و حمایت دولت‌های خارجی از فعالیت‌های گروه‌های برانداز تروریستی بر ضد دولت، و خشونت دولت‌ها بر ضد یکدیگر.

۱) خشونت افراد بر ضد یکدیگر

در ادبیات ژورنالیستی در موارد قتل‌های فجیع نیز از اصطلاح ترور استفاده می‌گردد بی‌آن که ارتباطی مفهومی بین این لفظ و معنای آن برقرار گردد. در چنین مواردی جنایت مزبور در زمره جرایم عمومی پیش‌بینی شده در حقوق جزا قرار می‌گیرد که مطابق قوانین هر کشور قابل تعقیب است مگر آن که دو شرط احراز گردد: اول آن که شخص مقتول یا هدف حمله جنایی از جمله مقامات عالی رتبه کشوری یا لشکری بوده باشد، و دوم آن که قصد ضارب سیاسی باشد. در این صورت جنایت مذکور واجد وصف تروریستی خواهد بود.

۲) خشونت افراد بر ضد دولت

خشونت افراد بر ضد دولت اعم از حالت خشونت فردی یا خشونت سازمان یافته (جمعی)[۴۸] معنای اصلی تروریسم را تشکیل می‌دهد مشروط به این که چنین خشونتی با اهداف سیاسی آمیخته باشد. در غیر این صورت خشونت مذکور عنوان جنایت بر ضد مقامات دولتی یا اموال عمومی خواهد داشت که مطابق حقوق جزا از جرایم

---

[۴۸]– مقوله سازمان یافتگی اعمال تروریستی در برخی از تعاریف موجود از تروریسم که از طریق دخیل بودن تعدادی از افراد محقق می‌شود، دچار اختلاف‌نظر است. برای مثال قوانین آلمان، اسپانیا، اسرائیل و ایتالیا اقدام جمعی را لازم می‌دانند در حالی که قوانین آمریکا، بریتانیا، روسیه و ترکیه ساکت بوده و ظاهراً اقدام جمعی را برای تحقق جرم تروریستی لازم نمی‌دانند. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:
Walter, Christian, "Defining Terrorism in National and International Law", Berlin, Heidelberg, 2003, available at: < http://edoc.mpil.de/conference-on-terrorism/imdex.cfm>.

عمومی تلقی می‌گردد.[۴۹]

۳) خشونت دولت بر ضد افراد

این حالت که تروریسم دولتی نیز خوانده می‌شود حالتی است که در آن دولت به طور نظام‌مند یا موردی با نقض مقررات بنیادین و شناخته شده حقوق بشر و بشردوستانه به سرکوب و حذف مخالفین، گروه‌های سیاسی، قومی، مذهبی و نژادی اقلیت اقدام می‌کند. پاره‌ای از این نقض‌هادر حقوق بین‌الملل عرفی، جنایت علیه بشریت یا جنایات جنگی شناخته شده است. نگاهی به جنایات پیش‌بینی شده درکنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹٤۹ و پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ آنها، مجموعه قواعد بر ضد صلح و امنیت بشری[۵۰]، اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی سابق[۵۱]، اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری برای رواندا[۵۲]، و اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری[۵۳] گویای چنین وضعیتی در حقوق بین‌الملل است. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که اصطلاح «تروریسم دولتی» با مفهومی که از آن عرضه شد فاقد جایگاه حقوقی در حقوق بین‌الملل موضوعه است. چرا که عملکرد دولت در قالب نقض‌های گسترده یا نظام‌مند حقوق بشر و نقض‌های شدید حقوق بشردوستانه قابل طبقه‌بندی است، اعم از آن که قربانی نقض‌های مذکور اتباع یا بیگانگان باشند.

---

[۴۹]- برای دیدن یک نظر مخالف که تروریسم را لزوماً خشونت علیه دولت نمی‌داند نگاه کنید به:
Zeidan, Sami, “Desperately Seeking Definition: the International Community’s Quest for Identifying the Specter of Terrorism”, **Cornell Interantional Law Journal**, Vol. 39, 2003-2004, p. 493.

[50]- I.L.C. Draft Code of Crimes Against the Peace and Security of Mankind, Chapter II, 1996, availabe at: <http://untreaty.un.org/ilc/texts/instruments/english/draft%20articles/7-4-1996.pdf>.

[51]- Statute of International Criminal Tribunal for the Former Yugoslavia: (ICTY), S.C.Res. 827, 25 May 1993.

[52]- Statute of International Criminal Tribunal for Rwanda: (ICTR), S.C.Res. 935, 1 Jul. 1994.

[۵۳]- اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و سند نهایی کنفرانس دیپلماتیک رم، **دفتر امور بین‌الملل قوه قضاییه**، مهرماه ۱۳۷۷.

٤) تروریسم دولتی: حمایت و پشتیبانی دولت از فعالیت‌ها و گروه‌های تروریستی

مجمع عمومی سازمان ملل متحد را باید مبدع نظریه بی‌محتوای «تروریسم دولتی» دانست. توضیح آن که اولین قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در خصوص تروریسم که در سال ۱۹۷۲ به تصویب رسید تحت تأثیر نهضت استعمارزدایی موجود در دهه هفتاد، اعمال سرکوب‌گرایانه دولت‌های استعمارگر و نژاد پرست و بیگانه را به عنوان عمل تروریستی در نظر گرفته است. به موجب این قطعنامه:

> «[مجمع عمومی] استمرار اقدامات سرکوب‌گرانه و تروریستی نظام‌های استعماری، نژادپرست و بیگانه در انکار حق مشروع مردم بر تعیین سرنوشت، استقلال، دیگر حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین آنها را [محکوم می‌کند]»[٥٤].

اگرچه در قطعنامه‌های بعدی مجمع این امر تا حدودی با تبیین و تفکیک مشروعیت نهضت‌های رهایی‌بخش اصلاح شد ولی در سال ۱۹۹٤ در قطعنامه امحای تروریسم بین‌المللی با گنجاندن عبارت «کیفری و غیرقابل توجیه بودن تروریسم توسط هر کس که انجام شده باشد»[٥٥] دوباره جای این تردید باقی ماند که آیا در نظر مجمع عمومی همچنان تروریسم دولتی دارای مفهوم است یا نه؟[٥٦]

این وضعیت در خصوص کنوانسیون در حال مذاکره ملل متحد درخصوص تعریف جامع تروریسم نیز ادامه دارد. در کمیته ویژه مجمع عمومی طراحان این کنوانسیون در مقدمه آن با گنجاندن عبارت اعلامیه سال ۱۹۹٤ عملاً مباحث مربوط به تروریسم دولتی را استمرار داده‌اند[٥٧]. به هر حال پیشرفت اندکی در مواضع دولت‌های عرب و اسلامی به چشم می‌خورد. این دولت‌ها طی طرح‌های پیشنهادی خود اقدامات خصمانه طرفین در خلال درگیری‌های مسلحانه از جمله در سرزمین‌های تحت اشغال خارجی

---

[54]- G.A., Res. 3034 (XXVII), 18 Dec. 1972, para. 4.
[55]- Declaration on Measures to Eliminate International Terrorism, G.A.Res. 46/60, 17 Dec. 1995.
[56]- Walter, ***op.cit***., p. 15.
[57]- UN Doc. A/57/37 Annex I.

را از شمول کنوانسیون خارج دانسته‌اند. آنها همچنین اقدامات نیروی نظامی دولت‌ها در یک کشور، تا جایی که این اقدامات برای انجام وظایف و مطابق با حقوق بین‌الملل باشد را تابع کنوانسیون ندانسته‌اند.[۵۸]

با وجود پیشرفت اخیر، طرح عجیب دولتها نیکاراگوئه برای تروریستی درنظر گرفتن کنترل موثر گروههای تروریستی،[۵۹] که از سابقه کنترل شورشیان کنترا توسط دولت ایالات متحده امریکا در خلال درگیریهای دهه ۸۰ میلادی آن کشور نشات می‌گیرد، دوباره به بحث تروریسم دولتی دامن زده است.

به هر حال صرف‌نظر از رویکرد مجمع عمومی، برخی از حقوقدانان[۶۰] در مباحث مربوط به تروریسم دولتی بین دو مفهوم قائل به تفکیک شده اند. این دو مفهوم عبارتند از: پشتیبانی دولت از تروریسم[۶۱] و حمایت دولت از تروریسم[۶۲].

در توضیح باید گفت به طور کلی آن چه که از مفهوم پشتیبانی دولت از تروریسم فهمیده می‌شود محدود به وضعیت‌هایی است که دولتی عملیات تروریستی را برنامه‌ریزی، هدایت و کنترل می‌کند. در حالی که مفهوم حمایت دولت از تروریسم شامل کلیه مواردی از حمایت می‌شود که پایین‌تر از پشتیبانی هستند. به هر حال باید بر این نکته تأکید کرد که بسیاری از اعضای «کمیتهٔ پاسخ به دولت پشتیبان تروریسم»[۶۳] که توسط جامعه آمریکایی حقوق بین‌الملل در سال ۱۹۸۶ تأسیس شده، عدم رضایت خود را از این مفاهیم به واسطه فقدان دقت حقوقی آنها اعلام نموده‌اند[۶۴].

از نقطه نظر حقوق بین‌الملل برای این که دولتی را دولت پشتیبان تروریسم بدانیم

58- UN Doc. A/57/37 Annex IV.
59- UN Doc. A/65/37 (2010).
60- Malzahn, Scott, "State Sponsorship and Support of International Terrorism: Customary Norms of State Responsibility", *Hasting International Law and Comparative Law Review*, Vol. 2, 2002-2003, pp. 95-98; Nyamuya Maocoto, Jackson, "War on enemy: Self – defense and State – Sponsored terrorism", *Melbourne Journal of International Law*, Vol. 4, 2003, pp. 413-420.
61- State Sponsorship of Terrorism.
62- State Support of Terrorism.
63- Committee on Response to State Sponsor Terrorism.
64- Malzahn, ***op.cit***., p. 96.

باید بتوان مطابق مواد ۸ و ۱۱ طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل عمل تروریست‌ها را عمل دولت، و به عبارت دیگر تروریست‌ها را نماینده عملی دولت در نظر گرفت. در غیر این صورت یعنی در صورتی که حمایت‌های دولت مشهود باشد اما اسناد و مدارک کافی برای اثبات رابطه نمایندگی وجود نداشته باشد- مانند وضعیتی که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه اعلام نمود - می‌توان به جای عبارت پشتیبانی دولت از تروریسم از تعبیر حمایت دولت از تروریسم استفاده نمود. در این خصوص باید تأکید کرد که احراز مسؤولیت دولت برای حمایت از تروریسم مستلزم بررسی هر قضیه در شرایط خاص خود می‌باشد. در این راستا توجه به سه وضعیت ضروری به نظر می‌رسد. وضعیتی که در آن دولتی فعالانه از تروریسم بین‌المللی حمایت می‌کند؛ وضعیتی که در آن دولتی وظیفه خود مبنی بر جلوگیری از تروریسم را نادیده می‌گیرد؛ و در نهایت وضعیتی که در آن دولتی وظیفه «*یا مجازات کن یا مسترد*» را نسبت به افراد مظنون و متهم به ارتکاب جرایم تروریستی نادیده می‌گیرد[٦٥].

در مورد پشتیبانی دولت از تروریسم نیز باید تأکید کرد که این مفهوم هم شامل فعل و هم شامل ترک فعل است. آموزش، تأمین منابع مالی و حمایت، از مثال‌های پشتیبانی از نوع انجام فعل و تحمل حضور گروه‌های تروریست در سرزمین و عدم ممانعت از فعالیت‌های تروریستی از مصادیق پشتیبانی از نوع ترک فعل می‌باشد. زیرا دولت‌ها مطابق قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت موظف به عدم حمایت فعال و منفعل از تروریست‌ها هستند[٦٦].

به هر حال صرف‌نظر از این که وضعیت را پشتیبانی یا حمایت توصیف کنیم در کلیه این وضعیت‌ها مطابق طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل در مورد مسؤولیت دولت، مسؤولیت بین‌المللی دولت بر نقض یک تعهد بین‌المللی از پیش مستقر مبتنی خواهد بود که در صورت انتساب درست آن به دولت مورد نظر، تکلیف به جبران خسارات

65- ***Ibid***., pp. 96-98.
66- Nyamuya, ***op.cit***., p. 413.

مقتضی را به دنبال خواهد داشت.[۶۷]

توجه به مثال‌های فوق و عنایت به مقررات مرتبط حقوق بین‌الملل نشان میدهند که فعالیت‌هایی از این دست از جمله اعمال متخلفانه بین‌المللی[۶۸] محسوب می‌شوند که مسؤولیت دولت مرتکب آنها را به دنبال خواهند داشت. برای مثال به موجب بند (و) ماده ۳ قطعنامه تعریف تجاوز:

«(و) اعزام دسته‌های نظامی، گروه‌ها، شبه نظامیان و مزدوران به طور مستقیم یا از جانب یک دولت به منظور انجام عملیات نظامی علیه کشور دیگر...»[۶۹].

تجاوز محسوب می‌شود.

مع‌هذا باید دقت کرد تمامی اعمال تروریستی نمی‌توانند به مثابه «اعمال نظامی» مورد نظر قطعنامه در نظر گرفته شوند. در این راستا اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها مطابق با منشور ملل متحد[۷۰] دارای مقررات مفصل‌تری است. به موجب بندهای ۱۰ و ۱۱ اعلامیه:

«هر دولتی مکلف است از سازماندهی کردن، تشویق به سازماندهی نیروهای شبه نظامی یا دسته‌های نظامی شامل مزدوران، برای ایجاد آشوب در سرزمین کشور دیگر خودداری ورزد.

هر دولتی مکلف است از سازماندهی کردن، تحریک، کمک یا مشارکت در فعالیت‌های آشوب‌طلبانه شهری یا فعالیت‌های تروریستی در کشور دیگر امتناع کرده و اجازه استفاده از سرزمینش را برای فعالیت‌های سازمان یافته‌ای که مشتمل بر تهدید یا توسل به زور علیه کشور دیگری است، ندهد».

علاوه بر این مقررات، طرح مسؤولیت دولت که توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل تدوین شده است دارای مقررات مفصلی در زمینه قابلیت انتساب اعمال غیرقانونی افراد

67- Malzahn, ***op.cit***., pp. 97-98.
68- International Wrongful Act.
69- General Assembly Resolution on Definition of Aggression, 3314 (XXIX), 14 Dec. 1974.
70-General Assembly Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations, and Co- operation among States in accordance with the Charter of the United Nations, 2625 (XXV), 24 Oct. 1970.

و گروه‌ها به دولت‌ها می‌باشد که حسب مورد قابل استناد است. چرا که مقررات این طرح به ویژه در زمینه قابلیت انتساب دارای ویژگی عرفی می‌باشد.

شناسایی مصادیق تروریسم دولتی به عنوان فعل متخلفانه بین‌المللی منتهی به مسؤولیت بین‌المللی، یکی از دلایل رد مفهوم تروریسم دولتی است. در کنار این استدلال، کیفری بودن اعمال تروریستی از دیگر استدلالات موجود می‌باشد که به موجب آن دولت‌ها نمی‌توانند مرتکب جرم تروریسم در نظر گرفته شوند؛ زیرا تروریسم یک جرم کیفری بوده و دولت‌ها موضوع حقوق بین‌الملل کیفری نیستند.[۷۱]

۵) خشونت دولت‌ها بر ضد یکدیگر: درگیری مسلحانه

اگرچه همواره امکان توسل به روش‌های تروریستی **در** درگیری‌های مسلحانه قابل تصور است ولی تروریسم با مخاصمه طرفین در جنگ نیز متفاوت است. چرا که اولاً تروریسم اساساً علیه غیرنظامیان معنا دارد[۷۲]، و ثانیاً جنگ اعم از داخلی و بین‌المللی تابع قواعد و ضوابطی است که تروریسم ماهیتاً آن را انکار می‌کند. با این وجود ممکن است گفته شود که جنگ نامنظم از جمله مفاهیمی است که به سادگی با تروریسم قابل خلط می‌باشد. چرا که در این جنگ‌ها چریک‌ها دارای تاکتیک و اهداف مشترکی با تروریست‌ها هستند. برای مثال، آنها متوسل به ترور، آدم‌ربایی، بمب‌گذاری در اماکن عمومی و گروگانگیری می‌شوند. اهداف چریک‌ها نیز مانند تروریست‌ها اجبار و وادار کردن دولت از طریق ایجاد جو رعب و وحشت می‌باشد. با این حال تفاوت‌هایی بنیادین بین این دو دسته وجود دارد. مهم‌تر از همه این که چریک‌ها با آن که عضو ارتش نیستند ولی در عمل به طور نامنظم به ارتش متبوعشان در یک جنگ منظم کمک

---

[71]- Malzahn, ***op.cit***., p. 90; Nyamuya, ***op.cit***., p. 407.

[۷۱] این نکته در برخی اسناد بین‌المللی نظیر کنوانسیون تأمین منابع مالی تروریسم مصوب سال ۲۰۰۰ و دکترین ریشه دارد. با این حال وزارت خارجه آمریکا بین نظامیان در حال جنگ (رزمندگان) و نظامیان خارج از جنگ تفکیک قایل شده و حمله به نظامیان دسته اخیر را جزء جرایم تروریستی در نظر می‌گیرد.

Malzahn, ***op.cit***., p. 89.

و مساعدت می‌رسانند. به عبارت دقیق‌تر، هدف اصلی چریک‌ها «مبارزه» است. با این تفاوت که آنها این مبارزه را بدون رعایت اصول یک جنگ منظم انجام می‌دهند. آنها مانند دیگر رزمندگان منظم به تصرف و پیروزی بر دشمن امیدوار و در صورت حصول به این مهم به تصرف و اعمال حاکمیت بر سرزمین تصرف شده اهتمام می‌ورزند؛ در حالی که تروریست‌ها چنین داعیه‌ای ندارند و هدف اصلی آنها نیز جنگ نیست[۷۳]. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که خشونت تروریسم از خشونت موجود در جنگ نیز متفاوت است.

بنابراین با عنایت به مباحث پیش‌گفته و عدم جایگیری مفهوم «تروریسم دولتی» در هیچ کدام از قالب‌های اعمال خشونت، باید به این نتیجه صریح رسید که تروریسم در زمره جنایات فردی است که هدف آن خدشه مستقیم یا غیر مستقیم به دولت‌ها بوده و در این راه با نشانه گرفتن اشخاص و اهداف غیر نظامی، حیات بشر را به خطر می‌اندازد. از این رو اصولاً تروریسم را نمی‌توان از جنایاتی دانست که ذاتاً دولتی است اگر چه که همواره امکان تشویق، تحریک، سازماندهی، هدایت، کمک و پشتیبانی دولتی قابل تصور است و این گونه مداخلات در حقوق بین‌الملل عرفی، عمل متخلفانه شناخته شده و می‌تواند مسؤولیت دولت خاطی را به دنبال داشته باشد.

با وجود این نتیجه‌گیری که بحث تروریسم دولتی جایگاهی در حقوق بین‌الملل موضوعه نداشته و بیشتر به حمایت دولتها از تروریسم بین‌المللی معطوف است دو دلیل حقوقی و سیاسی برای استمرار مجادله میان دولتها در خصوص تروریسم دولتی قابل تامل می‌رسد. دلیل حقوقی به آستانه بسیار بالای حقوق بین‌الملل برای انتساب اعمال تروریستی افراد و گروهها به دولتها مربوط می‌شود. به دیگر سخن، درجائیکه حقوق بین‌الملل موضوعه از شناسایی اعمال تروریسم دولتی سرباز می‌زند و در عین حال، با اصرار بر آستانه بسیار بالای «کنترل موثر[۷٤] بر فعالیت‌های تروریستی» امکان

[72.] Hoffman, ***op.cit***., p 22; See also: Neuhold, ***op.cit.,*** p. 26.

[۷٤]. گفتنی است که ضابطه «کنترل موثر» برای نخستین بار توسط دیوان بین‌المللی دادگستری و در قضیه

انتساب فعالیت‌های تروریستی که «تحت هدایت یا کنترل»[۷۵] دولت ارتکاب یافته‌اند را غیرممکن یا بسیار دشوار می‌کند، زمینه برای استناد به تروریسم دولتی بویژه از سوی دولتهای قربانی اقدامات تروریستی فراهم می‌شود. زیرا در بسیاری از موارد امکان اثبات «صدور دستور» از سوی دولت خوانده برای ارتکاب اعمال متخلفانه بین‌المللی[۷۶] مانند اقدامات تروریستی اگر نه غیرممکن، در عمل بسیار دشوار است.

دلیل سیاسی همان دلیلی است که از زمان شکل‌گیری بلوک‌های شرق و غرب تداوم یافته است. در واقع، گذر زمان نه تنها از کراهت اعمال تروریستی نکاسته است بلکه به دلیل ایجاد شبکه‌های فراملی چون القاعده، که قادر به حملات سازمان‌یافته منتهی به کشتار جمعی هستند، به وحشت بین‌المللی افزوده است. در چنین شرایطی برچسب «دولت تروریست» یا «تروریسم دولتی» همچنان اهرمی موثر برای وصف اقدامات

نیکاراگوئه در سال ۱۹۸٦ به منظور سنجش قابلیت انتساب اعمال متخلفانه شورشیان موسوم به «کنترا» به دولت ایالات متحده آمریکا مورد استفاده قرار گرفت(*I.C.J. Reports*, 1986, para.115.). جالب آنکه بعدها ابتکار دادگاه اختصاصی برای رسیدگی به جنایات ارتکابی در سرزمین‌های یوگسلاوی سابق در توسل به ضابطه «کنترل کلی» در قضیه تادیچ در سال ۱۹۹۵ (*Prosecutor v. Dusko Tadic*, Appeals Chamber of *ICTY*, 15 July 1999, Para. 120) با واکنش تند دیوان و رئیس اسبق آن قاضی گیوم مواجه شد. به نحوی که دیوان در اولین فرصت قضایی بوجود آمده در قضیه نسل‌کشی در سال ۱۹۹۷، بر ضابطه «کنترل موثر» اصرار، و صحت رویکرد دادگاه یوگسلاوی را محدود به موارد تحت اشتغال آن دادگاه یعنی تعیین حقوق قابل اعمال بر جنایات ارتکابی در خلال درگیریهای مسلحانه دانست (*I.C.J. Reports*, 2007, Paras.403-404).

[75]. Draft articles on Responsibility of States for internationally wrongful acts, The Report of the International Law Commission on the work of its Fifty-third session, *Official Records of the General Assembly, Fifty-sixth session, Supplement No. 10* (A/56/10), chp. IV.E.1, Art. 8.

[۷٦]. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه، کنترل کلی، وابستگی بالا و حمایت‌های مادی دولت آمریکا از شورشیان کنترا را برای منتسب ساختن اعمال متخلفانه این گروه به آن کافی نداست و مسئولیت دولت ایالات متحده را به مواردی محدود کرد که «ارتکاب اعمال مغایر حقوق بشر و بشردوستانه ادعایی از سوی دولت خواهان را دستور داده یا اجرا کرده است».

Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua, *I.C.J. Reports* 1986, pp. 62 and 64–65, Paras. 109 and 115.

خشونت‌بار دولتهای رقیب می‌باشد.

۳- اعمال تروریستی و جنایات جنگی

در مباحث قبلی بر این نظر تاکید شد که تروریسم اساساً جرمی ضد دولتی و برخلاف اقتدار عمومی است از اینرو این مساله اولیه مطرح می‌شود که آیا ارتکاب تروریسم در دوران درگیریهای مسلحانه بین‌المللی که در آن دولتها با یکدیگر می‌جنگند امکانپذیر است؟ پاسخ به این سئوال، خود مستلزم تبیین رابطه تروریسم با حقوق درگیریهای مسلحانه یا حقوق بشردوستانه است. از رهگذر تبیین این رابطه یکی دیگر از چالش‌های پیش‌روی کمیته ویژه مجمع عمومی در تعریف جامع تروریسم آشکار می‌گردد. تروریسم هم در درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی و هم در درگیری‌های مسلحانه داخلی قابل بررسی است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

در میان مواد کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو تنها یک ماده از کنوانسیون چهارم دارای مقرراتی در خصوص تروریسم است. ماده ۳۳ این کنوانسیون مقرر می‌دارد: «هیچ شخص مورد حمایتی را برای جرمی که او شخصاً مرتکب نشده نمی‌توان مجازات کرد. مجازات‌های دسته جمعی همچنین تمامی تدابیر رعب‌آور و تروریسم ممنوع است...».

تروریسم در این ماده نه به صورت فی‌نفسه، بلکه به عنوان یکی از آثار مهم مجازات‌های دسته جمعی مورد توجه قرار گرفته است. همچنین **باید توجه داشت که** ممنوعیت موجود در ماده ۳۳ ناظر به نیروهای اشغالگر است نه سکنه تحت اشغال. معنای چنین رویکردی، پذیرش تروریسم در معنایی مغایر با مفهومی است که عموماً از آن یاد می‌شود. به دیگر سخن، ماده ۳۳ مبتنی بر پذیرش مفهوم تروریسم دولتی است؛ معنایی که فاقد محتوای حقوقی بوده و مغایر با معنای جوهری تروریسم یعنی **خشونت افراد علیه دولت** می‌باشد. چنین تفسیری از ماده ۳۳ قابل پذیرش نخواهد بود مگر آن که عمل تروریستی یک سرباز یا یک فرمانده نظامی را صرف‌نظر از جایگاه دولتی و نظامی وی، قابل تعقیب بدانیم.

از طرف دیگر کنوانسیون چهارم ژنو نیز نقض مقررات ماده ۳۳ خود را جزء نقض‌های شدید یا فاحش در نظر نگرفته است[۷۷]؛ از این رو مطابق با این کنوانسیون اعمال تروریستی مندرج در ماده مذکور قابل تعقیب کیفری در سطح بین‌المللی نیست.

ممنوعیت مشخصی نیز در پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو در مورد حمایت قربانیان درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی[۷۸] به چشم نمی‌خورد. در این راستا، بند ۲ ماده ۵۱ این پروتکل نیز به مانند کنوانسیون چهارم ژنو ارتکاب اعمال تروریستی را علیه سکنه و افراد غیرنظامی منع کرده است: «سکنه غیرنظامی فی‌نفسه و همچنین افراد غیرنظامی نباید هدف حمله قرار گیرند. اعمال و تهدیدهای خشونت‌آمیزی که هدف اولیه آنها ایجاد جو ترور در میان سکنه غیرنظامی باشد ممنوع است».

هرچند پروتکل صراحتاً اعمال تروریستی را مورد توجه قرارداده ولی باید پذیرفت که اشکال ذکر شده در مورد ماده ۳۳ کنوانسیون چهارم ژنو (اِشکال مربوط به تروریسم دولتی) در مورد این ماده نیز صادق است. پروتکل علاوه بر این ماده، در ماده ۳۷ خود نیز به نحو ضمنی اعمال و روش‌های تروریستی را محکوم نموده است. به موجب بند یک این ماده: «قتل، مجروح یا اسیر کردن یکی از افراد دشمن با توسل به نیرنگ ممنوع است. اعمالی که باعث برانگیختن حس اعتماد یکی از افراد دشمن گردیده و وی را متقاعد سازد که طبق قواعد حقوق بین‌الملل قابل اعمال در مخاصمات مسلحانه حق دارد از حمایت برخوردار شود یا وظیفه دارد حمایت خود را اعطا نماید و منظور آن باشد که به این حس اعتماد خیانت شود، نیرنگ محسوب می‌شود. اعمال مشروح در ذیل از مصادیق نیرنگ می‌باشد:

...(ج) تظاهر به غیرنظامی بودن و برخورداری از وضعیت غیر رزمنده...».

---

[۷۷]- کنوانسیون چهارم ژنو، ماده ۱۴۸.

[78]- Protocol Additional to the Geneva Conventions of 12 Aug. 1949, and Relating to the Protection of Victims of International Armed Conflicts, (Protocol I), 8 Jun. 1977.

برخی معتقدند که به استناد این ماده نیز می‌توان تروریسم را در درگیری‌های مسلحانه ممنوع دانست. چرا که سیاست حمله و اختفاء یا فرار تروریست‌ها در حقیقت نه یک اقدام جنگی، که یک عمل تروریستی است که در قالب نیرنگ علیه نیروهای نظامی ارتکاب شده و ممنوع است.[۷۹]

این نظر در حقیقت ریشه در اصل تفکیک میان رزمندگان و غیرنظامیان دارد که غالباً از سوی تروریست‌های درگیر در یک درگیری ضدتروریستی رعایت نمی‌شود. هرچند این دیدگاه، خلاء مقررات حقوق بشردوستانه در منع تروریسم[۸۰] را از نظر طرفداران آن برطرف ساخته اما در جای خود زمینه‌ساز چالش جدیدی در مباحث ضدتروریسم شده است. در واقع، نمایندگان تعدادی از دولتها در کمیته ویژه مجمع عمومی نگران هستند که برخی از دولتها با استناد به چنین رویکردی اقدامات جنگی تروریستها در عملیات نظامیِ ضدتروریستی را، از گستره اِعمال کنوانسیون‌های ژنو و پروتکل اول الحاقی استثنا کرده و وضعیت‌های خارج از حقوق بوجود آورند.[۸۱]

---

[79]- Gassr, Hans Peter, "Act of Terror, 'Terrorism' and International Humantarian Law", *I.R.R.C.,* Vol. 84, No. 847, September 2002, p. 557.

[۸۰]. برخلاف پروتکل اول الحاقی، پروتکل دوم الحاقی در مورد حمایت از قربانیان درگیری‌های مسلحانه غیربین‌المللی نیز دارای مقررات صریحی در مورد تروریسم در خلال درگیری‌های داخلی است. دو ماده در این پروتکل به تروریسم اختصاص داده شد. در میان این دو ماده، بند دوم ماده ۱۳ در حقیقت تکرار همان مقررات مندرج در بند دوم ماده ۵۱ پروتکل اول الحاقی است که نیازی به تکرار مباحث آن نمی‌باشد. در مقابل زیربند (د) بند ۲ ماده ٤ پروتکل دوم صراحتاً «اعمال تروریسم» را جزو اعمالی یاد کرده است که در هر مکان و در هر زمانی (در دوران درگیری‌های مسلحانه داخلی) ممنوع است.

بررسی کارهای مقدماتی این پروتکل مشخص می‌کند که این زیربند برخلاف کنوانسیون چهارم ژنو و پروتکل اول الحاقی به قدری وسیع است که «نه تنها شامل حمایت از اشخاص تحت حمایت می‌شود بلکه همچنین ممنوعیت اعمال تروریستی علیه تأسیساتی که می‌تواند قربانیانی را به دنبال داشته می‌شود، را نیز پوشش می‌دهد» (I.C.R.C. Commentary to Additional Protocol (II), Art. 4 (2)(d), p. 1376, Para. 4538).

[81] . U.N. Doc. A/63/37 (2008).

این نگرانی به نظریه مجعول «جنگ علیه تروریسم» و اقدامات فراحقوقی دولت آمریکا و برخی متحدان آن در سرکوب شبکه تروریستی القاعده بازمی‌گردد. مطابق این نظریه از سویی اقدامات تروریستی شدید نظیر حملات ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ توصیف شده و در واکنش، مجوز توسل به زور نظامی علیه تروریست‌ها صادر می‌شود و از سوی دیگر مبارزین تروریست با از حمایت‌های حقوق بشردوستانه بین‌المللی استثنا می‌شوند. استدلال این است که، علیرغم روشن بودن مفهوم و تعریف «درگیری مسلحانه»، که وجود آن شرط لازم اِعمال حقوق بشردوستانه است، متاسفانه از نظر حقوق موجود، برخی از جنگ‌های ضدتروریستی مانند برخوردهای نظامی دولت آمریکا علیه شبکه فراملی القاعده در سرزمین دولتهای دیگر، خارج از مصادیق مورد نظر کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو است.

در مورد حقوق قابل اعمال بر چنین وضعیتی سه نظر وجود دارد. یک نظر آن است که حداقل‌های پیش‌بینی شده در ماده سه مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه بر این گونه درگیری‌ها قابل اعمال است چرا که ماهیت حقوقی این حداقل‌ها به گونه‌ای است که اعمال آنها در هر درگیری صرف‌نظر از وصف آن امکان‌پذیر است. این نظر با این ایراد روبروست که ماده سه مشترک صراحتاً از بروز درگیری مسلحانه غیر بین‌المللی «در سرزمین دولت عضو» صحبت کرده است در حالی که در وضعیت مورد نظر عنصر سرزمینی وجود نداشته و دولت در سطحی فراملی به سرکوب نظامی تروریست‌ها مشغول است. نظر دیگر با عنایت به وضعیت عینی سرکوب تروریست‌ها در سرزمین یک دولت خارجی، درصدد بین‌المللی کردن چنین درگیری مسلحانه‌ای است. اساس این نظریه مبتنی بر این واقعیت عینی است که اگر چه گروه‌های تروریستی فراملی برخلاف شورشیان متخاصم بر بخش‌هایی از سرزمین یک دولت کنترل ندارند ولی درگیری مسلحانه با چنین گروه‌هایی به ناچار باید در سرزمین یک دولت دارای حاکمیت مستقل صورت پذیرد. بنابراین، توصیف نهایی این درگیری – که اصولاً جزء درگیری‌های مسلحانه غیربین‌المللی است – تابعی از دو عامل مستقل خواهد بود:

قابلیت انتساب اعمال گروه تروریستی فراملی به یک دولت خارجی، از جمله دولتی که درگیری مسلحانه در خاک آن به وقوع پیوسته یا در جریان است؛ و اعتراض دولتی که درگیری مسلحانه در خاک آن به وقوع می‌پیوندد. روشن است که در هر دو صورت درگیری مسلحانه با تروریست‌ها از نقطه نظر حقوقی در حقیقت رویارویی مسلحانه با دولتی در نظر گرفته خواهد شد که اعمال گروه به آن قابل انتساب بوده یا درگیری مسلحانه از رهگذر نقض حاکمیت و تمامیت سرزمینی آن صورت پذیرفته است. این نظر با یک ایراد نظری و دو چالش عملی روبروست.

از دیدگاه نظری، بین‌المللی کردن یک درگیری مسلحانه داخلی تغییری در وضعیت حقوقی تروریست‌ها به عنوان غیر نظامیان متخاصم ایجاد نمی‌کند. به عبارت دیگر، با دقت در قواعد حقوقی مربوط به مشارکت مستقیم مخاصمات مشخص می‌شود که این قواعد جنبی در پرتو قواعد اصلی به تصویب رسیده‌اند که به طور اصولی حقوق و مزایای خاصی را برای رزمندگان طرفین یک درگیری مسلحانه بین‌المللی شناسایی کرده‌اند. به دیگر سخن هنگامی صحبت از مقوله مشارکت مستقیم غیرنظامیان در مخاصمات می‌شود که جدای از این مشارکت، درگیری‌ای بین رزمندگان دو طرف یک درگیری مسلحانه بین‌المللی در جریان باشد. در سناریوی بین‌المللی شدن درگیری مسلحانه دولت با یک گروه تروریستی فراملی، چنین درگیری‌ای در عالم واقع وجود نداشته و فقط به منظور شناسایی حقوق و قواعد قابل اعمال بر درگیری فرض می‌شود. به نظر می‌رسد که این برداشت از مشارکت مستقیم غیرنظامیان در درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی برخلاف وضعیت ذاتی این مفهوم در درگیری‌های بین‌المللی بوده و برخلاف اصل برابری طرفین در جنگ‌های بین‌المللی باشد.

از دیدگاه عملی نیز دو نکته تأمل برانگیز است. **نکته اول** این که نظریه بین‌المللی شدن درگیری‌های مسلحانه داخلی به مانند قضیه *تادیچ* تنها هنگامی آثار عینی خود را خواهد داشت که اعمال حقوق بشردوستانه بین‌المللی در یک دادگاه یا دیوان داخلی یا بین‌المللی مدنظر قرار گیرد. در این صورت، نظر به دیدگاه قدرت‌هایی نظیر ایالات

متحده آمریکا، پافشاری بر این نظریه فایده‌ای بیش از اعمال مقررات ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های ژنو نخواهد داشت. و **نکته دوم** این که نظریه بین‌المللی شدن مبتنی بر توسعه مصادیق درگیری‌های مسلحانه بین‌المللی است. توسعه مذکور در جای خود این سئوال را مطرح می‌کند که با توجه به پراکندگی فعالیت شبکه تروریستی نظیر القاعده و حضور اعضا و سران آن در بیش از پنجاه کشور، آیا بین‌المللی دانستن درگیری‌های مسلحانه دولت‌های آمریکا و انگلستان با اعضای این شبکه دارای مصلحت حقوقی کافی است؟ و آیا در این صورت چنین توصیفی موافق با اصول و اهداف منشور ملل متحد در منع و جلوگیری از درگیری‌های مسلحانه است؟ خلاء موجود در ماده سه مشترک و ایرادهای قابل تأمل در مورد نظریه بین‌المللی شدن، این مقاله را به پذیرش نظری متمایل کرده است که به لزوم بازنگری در حقوق درگیری‌های مسلحانه تمایل دارد. اگرچه که تا زمان حصول به چنین بازنگری، حداقل‌های ناقص موجود در ماده سه مشترک از نقطه نظر حقوق عرفی قابلیت اعمال خود را حفظ می‌کنند.

مطالب فوق به چالش‌های موجود حقوقی برای تعریف تروریسم در کمیته ویژه مجمع عمومی دامن زده است. یکی از این چالش‌ها به قلمرو شمول پیش‌نویس کنوانسیون جامع سرکوب تروریسم مربوط می‌شود. عده‌ای با استناد به قیود استثناء موجود در کنوانسیون‌های مبارزه با تروریسم خواهان استثناء مسائل حقوقی جنگ علیه تروریسم از کنوانسیون هستند؛ اینان نگران افزایش تعهدات دولتها به حقوق بشردوستانه هستند.[۸۲]

در مقابل، گروه دیگر نگران کاهش تعهدات دولتها به موجب حقوق بشردوستانه و بطور کلی معتقدند که کنوانسیون آتی نباید تاثیر مخربی بر رژیم‌های حقوقی سابق از جمله حقوق بشردوستانه بگذارد. برای مثال، این نگرانی به صراحت ابراز شده که قیود استثنای کنوانسیون نباید باعث قانونی شدن اعمال ممنوع در چارچوب حقوق بشردوستانه و یا احتمالا باعث بی‌کیفری شود.[۸۳]

---

[82]. U.N. Doc. A/64/37 (2009).
[83] . *Ibidem.*

علیرغم اختلاف‌نظرهای موجود در آخرین نشست کمیته پیشرفت‌هایی نیز به دست آمده است. به نظر کمیته، با عنایت به تاریخ غنی حقوق بشردوستانه از یک طرف و قیود مندرج در دیگر کنوانسیون‌های ضدتروریسم، در مورد معنای «درگیریهای مسلحانه» و «نیروهای مسلح» توافق عمومی وجود دارد. همچنین این توافق عمومی ابراز شد که کنوانسیون آتی از سویی نباید تاثیر مخربی بر حقوق بشردوستانه بین‌المللی گذاشته و از سوی دیگر باید خلاء احتمالی یا موارد خارج از شمول این حقوق را تحت پوشش قرار دهد. همچنین در این نشست ایده اجتناب از تروریسم دولتی به شدت مورد حمایت نمایندگان دولتها قرار گرفت. در پایان نیز پیرو آمادگی دولت مصر برای برگزاری اجلاس دیپلماتیک جهت مذاکره نهایی و تصویب کنوانسیون، کمیته اظهار داشت که مقدمات ضروری برای ایجاد گروه کاری برای نهایی‌کردن متن پیش-نویس کنوانسیون فراهم شده است.[۸٤]

نتیجه

این مطالعه نشان‌دهنده نقش قابل ملاحظه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در هنجارسازی بین‌المللی در حوزه مبارزه با تروریسم است. با این حال، تاکنون ویژگی سیاسی و ساختاری مجمع عمومی و اختلافات سیاسی دولتهای عضوِ مجمع مانع از حصول به توافق عمومی در تعریف جامع تروریسم و در نتیجه تصویب کنوانسیون جامع منع و سرکوب تروریسم شده است. این اختلافات، تا حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بطور سنتی در دو مقوله مبارزات جنبش‌های آزادی‌بخش و تروریسم دولتی قابل طبقه‌بندی بودند حال آنکه حوادث یادشده و واکنش‌های نظامی به آنها، چالش جدید اشتمال حقوق بشردوستانه به درگیریهای نظامی ضدتروریستی را پیش-روی مجمع عمومی گذاشت. هرچند این چالش با توسعه آتی حقوق بشردوستانه به طور مستقل قابل حل است اما چالش اصلی جامعه بین‌المللی بطور اعم و مجمع عمومی بطور اخص نه فقر هنجاری در حوزه حقوق مبارزه تروریسم بلکه در اجرا و

[84]. U.N. Doc. A/65/37(2010).

رفتارهای دوگانه است. از اینرو، تدوین‌کنندگان پیش‌نویس کنوانسیون جامع منع و سرکوب تروریسم باید به منظور اجتناب از رفتارهای دوگانه، سازوکارهای جدیدی برای تضمین اجرای کنوانسیون تعبیه کنند.

افزون بر نتایج فوق، مطالعه فرآیند نیم‌قرن فعالیت مجمع عمومی برای تعریف تروریسم بیانگر نکته راهبردی دیگری است: در حالیکه دولتهای عضو مجمع عمومی با رویکردی غیرپراگماتیستی دل‌مشغول مباحث غیرضرور حقوقی و سیاسی در تعریف تروریسم هستند شورای امنیت در رویه‌ای برخلاف صلاحیت سازمانی خود، به‌سرعت در حال «مقررات‌گذاری بین‌المللی» در حوزه‌های دارای خلاء در حقوق بین‌المللی است. به دیگر سخن، دولتهای درحال توسعه اگر می‌خواهند سهم درخوری در مقررات‌گذاری بین‌المللی داشته باشند باید از فضای دمکراتیک مجمع برای هنجارسازی بیشترین بهره‌برداری ممکن را بنمایند وگرنه با رویه‌های غیردمکراتیک و بعضاً غیرقابل اجتناب دیگر ارکان سازمان ملل متحد روبرو خواهند شد.

نقش مجمع عمومی ملل متحد
در توسعه و تدوین حقوق بشردوستانه بین‌المللی

علیرضا کاظمی

حقوق بشردوستانه بین‌المللی شعبه ای از حقوق بین‌الملل است که مخاصمه مسلحانه را به عنوان یک واقعیت می‌پذیرد ولی تلاش می‌کند تا با حمایت از قربانیان و ضابطه مند سازی روش‌ها و ابزار جنگی آلام و آثار ناشی از این مخاصمات را کاهش دهد. اهمیت قواعد حقوق بشردوستانه برای جامعه بین‌المللی و نیازی که به این قواعد احساس می‌شد و می‌شود سبب گردیده تا در زمره اولین قواعدی باشند که در قالب معاهدات بین‌المللی درنیمه دوم قرن نوزدهم تدوین شده اند. بدین ترتیب گرچه حقوق بشردوستانه به دلیل ریشه داشتن در باورهای اعتقادی و اخلاقی ملل قدمت دیرینه دارد، تدوین آن در دو سده اخیر صورت گرفته است.

توسعه و تحول حقوق بشردوستانه و نقش ملل متحد

سه جریان عمده در تحول و توسعه حقوق بشردوستانه مدرن نقش اصلی و هدایت گر ایفا کرده اند. این سه جریان اگرچه با هم ارتباط و بعضا هم پوشانی دارند، هر یک از آنها بخشی از ضوابط حقوق بشردوستانه مدرن را توسعه داده و تکمیل می‌کند:

جریان اول مجموعه ای از معاهدات بین‌المللی است که سابقه برخی از آنها به نیمه قرن نوزدهم باز می‌گردد. این معاهدات که اصطلاحاً حقوق ژنو خوانده می‌شوند عمدتا به ابتکار، مساعدت یا همکاری کمیته بین‌المللی صلیب سرخ تدوین شده اند و

بعضاً کمیته در نظارت و اجرای آنها نقش محوری ایفا می‌کند. هدف و موضوع اصلی حقوق ژنو حمایت از اشخاص بویژه غیرنظامیان، اسرا و زخمدیدگان است. کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹٤۹ و پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ از جمله اسناد حقوق ژنو هستند.

جریان دوم شامل قواعدی است که غالبا در کنوانسیون‌های مصوب کنفرانس‌های صلح ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه تدوین شده اند. هدف اصلی این قواعد که به آنها حقوق لاهه نیز گفته می‌شود عمدتاً تحدید یا ضابطه مند کردن روش‌ها و ابزاری است که طرف‌های متخاصم علیه یکدیگر بکار می‌گیرند. بطور مثال قواعد حقوق لاهه بمب باران شهرهای بی دفاع را ممنوع می‌سازد و از اطراف درگیر می‌خواهد تا از تسلیحاتی که به رزمندگان رنج بیهوده تحمیل می‌کند خودداری ورزند.

جریان سوم مرکب است از مجموعه ای از اسناد بین‌المللی که در چارچوب ملل متحد تدوین و تصویب شده اند. هدف آنها تضمین رعایت قواعد بنیادین حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه، تحدید توسل به برخی تسلیحات نظامی و یا تقویت نظام کیفری بین‌المللی برای محاکمه و مجازات عاملین نقض فاحش حقوق بشروستانه است. نگاهی گذرا به فهرست فعالیت‌های ملل متحد در قلمرو حقوق بشردوستانه نشان می‌دهد که جریان سوم فصول مشترکی با دو جریان اول دارد و با هر دو ارتباط پیدا می‌کند. البته تمایز و مرزبندی میان حقوق لاهه و ژنو نیز تام و کمال نیست و اسناد متعددی وجود دارد که حاوی قواعد این دو جریان هستند. در این خصوص می‌توان به پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ اشاره کرد که حاوی موادی راجع به حمایت از قربانیان مخاصمات (حقوق ژنو) و همچنین روش‌های هدایت مخاصمات (حقوق لاهه) است.

دلیل توجه ارکان ملل متحد به مخاصمات مسلحانه را باید در نقش محوری ملل متحد در نظام بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی جستجو کرد. ملل متحد نه تنها با هدف حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تاسیس شد بلکه از خاکستر جنگی سر برآورد که شدیدترین موارد نقض حقوق مخاصمات مسلحانه در آن به وقوع پیوسته بود. تجربه

تلخ جنگ دوم جهانی به تدوین کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ و لاهه ۱۹۵۱ منتهی شد. مضافاً ملل متحد از بدو تاسیس شاهد مخاصمات مسلحانه متعدد بوده است.[۱] از جنگ دوم جهانی و تاسیس ملل متحد به بعد روزی نبوده که مخاصمه مسلحانه ای در نقطه ای از جهان اتفاق نیفتاده باشد. از اینرو غیر از این انتظار نمی‌رفت که سازمان ملل متحد به عنوان مهمترین نهاد بین‌المللی برای مذاکره دولت‌ها در خصوص امور مورد علاقه و هماهنگ سازی سیاست‌های بین‌المللی، توجه خاصی به موضوع مخاصمات مسلحانه داشته باشد. البته همانگونه که در ذیل خواهیم دید برای بیش از دو دهه سازمان ملل متحد به موضوع حقوق بشردوستانه کم عنایت بود و بیش از این که به بسط و توسعه قواعد حقوق بشردوستانه توجه داشته باشد در صدد مقابله کیفری با نقض صلح و نقض حقوق بشردوستانه بود. در این دوران ملل متحد هم چون جامعه ملل در تلاش برای حفظ صلح بود و علاقه اندکی به توسعه حقوق مخاصمات مسلحانه نشان می‌داد.[۲]

فعالیت‌های مجمع عمومی در عرصه حقوق بشردوستانه بین‌المللی

در نظام ملل متحد، مجمع عمومی نقش ویژه ای در ایجاد و تداوم جریان سوم ایفا نموده است که شایسته بررسی و مداقه می‌باشد.اصولاً فعالیت‌های مجمع عمومی در رابطه با اجرا و توسعه حقوق بشردوستانه بین‌المللی را می‌توان به سه بخش عمده

---

[۱] مجموعه حاضر به مناسبت شصتمین سال ریاست ایران بر مجمع عمومی تهیه شده است. در سال ۱۹۵۰ که ایران ریاست مجمع عمومی را برعهده داشت سازمان ملل متحد با جنگ کره مواجه بود که فی الواقع مواجهه دو قطب شرق و غرب محسوب می‌شد. این جنگ نه تنها آزمونی برای نظام امنیت دسته جمعی سازمان ملل متحد بود بلکه موضوع اجرای قواعد حقوق بشردوستانه توسط نیروهای ملل متحد و نیروهایی که به نیابت از ملل متحد عمل می‌کردند را نیز مطرح نمود. موضوع اخیر همچنان از مسائل مطروحه در حقوق بشردوستانه است. در این خصوص مراجعه کنید به:

Vaughan Lowe, Adam Roberts, Jennifer Welsh (eds.), Dominik Zaum, THE UNITED NATIONS SECURITY COUNCIL AND WAR (Oxford: Oxford University Press, 2008).

[2] Frits Kalshoven and Liesbeth Zegveld, CONSTRAINTS ON THE WAGING OF WAR: An Introduction to International Humanitarian Law (Geneva: International Committee ofc Red Cross, 2001) at 25.

تقسیم کرد:

۱- توجه به وضعیت‌های نقض حقوق بشردوستانه در مخاصمات مسلحانه،

۲- ابتکارات مربوط به تقویت نظام حقوق کیفری بین‌المللی بویژه مقابله با جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت،

۳- ابتکارات مربوط به تسری قواعد بنیادی حقوق بشر به مخاصمات مسلحانه.

در موارد متعدد مجمع عمومی به وضعیت‌های ناشی از مخاصمات مسلحانه میان دول عضو ملل متحد یا مخاصماتی که در قلمرو یکی از آنها اتفاق افتاده توجه کرده و به فراخور درباره رعایت و اجرای قواعد حقوق بشردوستانه به خصوص رعایت حقوق اسرای جنگی و حمایت از غیرنظامیان و آوارگان تجویزاتی نیز نموده است. بدین ترتیب در دسته اول، قطعنامه‌ها یا تصمیماتی قرار می‌گیرند که در آنها مجمع عمومی به اجرای مقررات حقوق بشردوستانه در یک وضعیت خاص پرداخته است.[۳]

شاید در میان مخاصمات و وضعیت‌های بین‌المللی مجمع عمومی بیشترین توجه را به مخاصمات اعراب و اسرائیل کرده باشد. از سال ۱۹٤۸ تا کنون مجمع ملل متحد قطعنامه‌های متعددی درباره ابعاد مختلف درگیریهای اعراب و اسرائیل صادر کرده و در آن مجدانه خواهان اجرای قواعد حقوق بشردوستانه توسط اطراف درگیر بالاخص رژیم صهیونیستی شده است.[۴] درخواست مجمع از دیوان بین‌المللی دادگستری برای صدور رای مشورتی در خصوص مشروعیت احداث دیوار حائل را می‌توان در همین دسته اقدامات قرار داد.[۵] البته تبعات حقوقی اسنادی که مجمع درباره یک وضعیت خاص صادر می‌کند ضرورتاً محدود به آن وضعیت نمی‌ماند و ممکن است کل

---

[۳] ر.ک. به

David Weissbrodt, 'The Role of International Organizations in the Implementation of Human Rights and Humanitarian Law in Situations of Armed Conflict', 21 Vanderbilt J Int'l L, 313(1988), at 325–3.

[٤] بطور مثال:

General Assembly Resolutions 2253 (ES-V)(4 July 1967), 3236 (XXIX) (22 November 1974), 36/226(A+B)(17 December 1981), 3379 (XXV) (10 November 1975), 37/123 (16 December 1982) and 39/146 (14 December 1984).

[5] General Assembly Resolution ES-10/14 (12 December 2003).

مجموعه قواعد حقوق بشردوستانه را به صورت غیر مستقیم تحت تاثیر قرار دهد. بطور مثال مجمع عمومی در فطعنامه‌های متعددی که راجع به مبازرات ضد تبعیض نژادی در رودزیای جنوبی و آفریقای جنوبی صادر کرد بر مشروعیت این قبیل مبارزات تصریح نمود و طی یک حکم عام خواستار اجرای مفاد کنوانسیون سوم ژنو نسبت به مبارزان علیه استعمار و تبعیض نژادی شد.[۶] همچنین در موارد متعدد مجمع عمومی خواستار تسری مفاد کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹٤۹ و قواعد ۱۹۰۷ لاهه به مخاصمات مسلحانه ای شد که خصلت غیر بین‌المللی داشتند. . این اقدام مجمع عمومی فراتر از حدود وضعیت مورد نظر می‌رود و می‌تواند به معنای تسری عرفی مفاد این معاهدات به مخاصمات داخلی تلقی شود چرا که معاهدات مذکور برای مخاصمات بین‌المللی تدوین شده اند و تنها ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ناظر بر مخاصمات مسلحانه غیر بین‌المللی است. بدیهی است که بررسی دقیق این اثرات منوط به تحقیق در مورد هریک از وضعیت‌ها و تجویزاتی است که مجمع در باره آنها انجام داده است. این مهم در چارچوب مقاله حاضر نمی‌گنجد و نیاز به فرصت و مجالی مستقل و فراخ دارد.

نوشتار حاضر در عوض بر دسته‌های دوم و سوم تمرکز و توجه خواهد کرد. این دو دسته از یک سوی با کیفری خواندن موارد نقض قواعد حقوق بشردوستانه گامی در راه تضمین اجرای قواعد حقوق بشردوستانه برداشته اند و از سوی دیگر محتوای قواعد حقوقی حاکم بر مخاصمات مسلحانه را افزایش داده اند. گفتنی است که مجمع عمومی با اقداماتی نظیر احصاء اصول حقوق بین‌الملل شناخته شده در منشور نورنبرگ، تعریف جنایت جنگی به عنوان جنایت بین‌المللی در مجموعه قواعد جنایات علیه صلح و امنیت بشریت و خارج نمودن جنایت جنگی از شمول قاعده مرور زمان تضمینات کیفری اجرای قواعد حقوق بشردوستانه را تقویت کرده است، حال انکه تسری قواعد

[6] General Assembly Resolutions 2383 (XXIII) (7 November 1968); 2508 (XXIV) (21 November 1969); 2547 (XXIV) (11 December 1969); 2652 (XXV) of 3 December 1970, 2678 (XXV) (9 December 1970); 2707 (XXV) (14 December 1970); 2795 (XXVI) and 2796 (XXVI) (10 December 1971) and 2871(XXVI) (20 December 1971).

بنیادی حقوق بشر به مخاصمات مسلحانه مجمع بر محتوا و غنای قواعد حقوق بشردوستانه افزود. ارتباط دادن حقوق بشر و حقوق بشردوستانه عملاً در حکم افزایش قواعد حقوقی حاکم بر وضعیت‌های مخاصمات مسلحانه است.

به لحاظ توالی تاریخی دو دسته قوق در امتداد هم قرار می‌گیرند. تاکید مجمع عمومی (در دهه‌های ۱۹٤۰ ، ۱۹۵۰ و اوایل ۱۹٦۰) به بسط قواعد حقوق کیفری بین‌المللی و تقویت سازوکارهای همکاری میان دولتها برای محاکمه جنایات کاران جنگی به تجربه دوران پس از جنگ دوم جهانی بویژه محاکمه برخی از جنایت کاران در دادگاه نورنبرگ و دادگاه‌های ملی باز می‌گردد. این کار بخشی از رسالت سازمان برای محو جنگ تلقی می‌شد. حال انکه اقدامات بعدی سازمان برای توسعه حقوق بشردوستانه و تقویت نظام حمایت از قربانیان (در دهه‌های ۱۹٦۰ و ۱۹۷۰) نه تنها منبعث از غلبه نگرش حقوق بشری در جامعه بین‌المللی بود بلکه نشانه پذیرش جنگ به عنوان یک واقعیت در زندگی بشری نیز بود. این واقعگرایی همانگونه که خواهیم دید باعث شد که مجمع نقش اثرگذاری در صحنه بین‌المللی ایفا کند و بتواند روند توسعه حقوق بشردوستانه را به سوی حمایت بیشتر از قربانیان مخاصمات مسلحانه هدایت نماید.

الف) تقویت نظام حقوق کیفری بین‌المللی به عنوان گزینه ای برای تقویت اجرای حقوق بشردوستانه

مجمع عمومی اقدامات متعددی برای هنجارسازی در خصوص تضمین کیفری اجرای قواعد حقوق بشردوستانه به عمل آورده است. از جمله نخستین کارهای محتوایی مجمع عمومی تائید اصول حقوق بین‌المللی بود که در منشور و آراء دادگاه نورنبرگ به رسمیت شناخته شده بود. قطعنامه (۱۹٤٦) ۹۵ این اصول را احصاء و تائید کرد. این کار در حقیقت تصدیق اصولی بود که بر اساس آن سران لشکری و کشوری نازی محاکمه و محکوم شده بودند. اهمیت این موضوع وقتی بیشتر جلوه می‌کند که توجه کنیم دادگاه نورنبرگ تنها صلاحیت رسیدگی به جنایات مقامات دول محور و نه

متفقین را داشت. عدالت گزینشی دادگاه نورنبرگ سبب شد تا آن را "عدالت دولتهای فاتح" بخوانند.[۷] ضمنا برخی از اصول منشور و احکام دادگاه نورنبرگ در زمان خود نوآوری محسوب می‌شدند. در همان زمان شماری از حقوقدانان بین‌المللی و بعضی از دولت‌ها دادگاه را بدلیل نادیده گرفتن اصل قانونی بودن جرم مورد انتقاد قرار می‌دادند.[۸] مجمع عمومی با تصویب قطعنامه ۹۵ و تصدیق اصول منشور و دادگاه نورنبرگ گام مهمی در راستای تثبیت و عرفی شدن این اصول و قواعد برداشت.

مجمع در قطعنامه ۱۷۷ کمیسیون تازه تاسیس حقوق بین‌الملل را موظف نمود تا این اصول را تدوین کند. تردید راجع به اصول حقوق بین‌الملل بودن اصول منشور و دادگاه نورنبرگ در کمیسیون نیز وجود داشت بطوری که در اولین جلسه کمیسیون حقوق بین‌الملل که به تدوین اصول مذکور اختصاص داشت این موضوع از سوی برخی از مطرح شد که آیا کمیسیون باید درباره این که اصول منشور و آراء دادگاه نورنبرگ اصول حقوق بین‌المللی هستند بحث کند یا خیر. کمیسیون نهایتا از این کار طفره رفت و استدلال نمود اصول مذکور به تائید مجمع عمومی رسیده و وظیفه ای که بر عهده کمیسیون نهاده شده تنها تدوین این اصول است.[۹] بدین ترتیب مبنای استدلال کمیسیون برای عرفی شدن اصول و قواعد نورنبرگ چیزی جز قطعنامه مجمع عومی نبود.

کار بر روی اصول نورنبرگ با تدوین آنها در کمیسیون به پایان رسید و مجمع

---

[۷] نگاه کنید به

Susanne Karstedt, 'The Nuremberg Tribunal and German Society: International Justice and Local Judgement in Post-Conflict Reconstruction', in David A. Blumenthal and Timothy L.H. McCormack (eds.) THE LEGACY OF NUREMBERG: CIVILISING INFLUENCE OR INSTITUTIONALISED VENGEANCE? (The Hague: Martinus Nijhoff Publishers, 2008) at 19; Viscount Frederic H Maugham *U.N.O. and War Crimes* (London: John Murray, 1951) at 17; Danilo Zolo, VICTOR'S JUSTICE: FROM NUREMBERG TO BAGHDAD (Verso, 2009).

[۸] در این خصوص نگاه کنید به مواضع دولت‌ها راجع به قاعده قانونی بودن جرم که در هنگام مذاکرات مربوط به اعلامیه جهانی حقوق بشر ابراز شده است:

Kenneth S. Gallant, The Principle of Legality in International and Comparative Criminal Law (Cambridge: Cambridge University Press, 2009) at 152- 201.

[9] Yearbook of International Law Commission, 1950, vol. II, at 189, para 36.

عمومی اقدام دیگری درباره آنها انجام نداد. مجمع حتی آنچه که کمیسیون تهیه کرده بود را رسماً تصویب یا تائید نکرد بلکه تنها از دولت‌ها دعوت کرد در باره آنها اظهار نظر کنند و به کمیسیون دستور داد که در تهیه مجموعه قواعد جنایت علیه صلح و امنیت بشریت این نظرات را مورد توجه قرار دهد.[10] این تصمیم مجمع نشان می‌دهد که مجمع از همان ابتدا موضوع اصول منشور نورنبرگ و مجموعه قواعد جنایات علیه صلح و امنیت بشریت را در ارتباط با هم می‌دید. در سال ۱۹٤۷ مجمع عمومی با همان قطعنامه ای که کار تدوین اصول نورنبرگ را به کمیسیون واگذار کرده بود کار تهیه مجموعه قواعد مذکور را نیز به کمیسیون سپرد. کمیسیون در دو مرحله این مجموعه قواعد را دستورکار خود داشت. در پایان مرحله اول (سال ۱۹٥٤) کمیسیون پیش نویسی را تهیه و به همراه تفسیر مواد آن به مجمع عمومی تسلیم کرد. مجمع در بررسی‌های خود از پیش نویس به این نتیجه رسید که مجموعه قواعد ارتباط تنگاتنگی با تعریف تجاوز پیدا می‌کند لذا ادامه بررسی آن را موکول به نتیجه کار کمیته ویژه تعریف تجاوز کرد. با نهایی شدن کار این کمیته در قطعنامه ۳۳۱٤ موضوع مجموعه قوانین در ۱۹۸۱ مجدداً در دستورکار کمیسیون قرار گرفت.

مجموعه قواعدی که از سوی کمیسیون تهیه شد نهایتا پس از دو قرائت در ۱۹۹٦ به تصویب مجمع عمومی رسید و در آن پنج جنایت به عنوان جنایت بین‌المللی احصاء شد.[11] در کمال ناباوری عناوین این جنایات با جنایات مندرج در پیش نویس اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی که دو سال قبل از آن توسط کمیسیون تدوین شده بود تفاوت داشت.[12] این تفاوت محل نقد و تامل است. علی الاصول دیوان کیفری بین‌المللی باید

[10] General Assembly Resolution 488 (V) 12 December 1950.

[11] این جنایات عبارت بودند از: جنایت تجاوز، جنایت ژنوسید، جنایت علیه بشریت، جنایت علیه ملل متحد و کارکنان وابسته و جنایت جنگی.

[12] جنایات مندرج در پیش نویس اساسنامه دیوان عبارت بودند از: جنایت تجاوز، جنایت ژنوسید، جنایت علیه بشریت، جنایت منبعث از نقض برخی معاهدات بین‌المللی و جنایت جنگی.
Yearbook of International Law Commission, 1994, vol. II (Part 2) at 26.

نهاد و سازوکار اعمال مجموعه قواعد می‌بود و تفاوت فهرست جنایات تحت صلاحیت دیوان پیشنهادی و مجموعه قوانین می‌توانست منتهی به تضعیف اعتبار و اجرای هر دو سند، بویژه مجموعه قواعد جنایات علیه صلح و امنیت بشریت گردد. شاید به دلیل همین تفاوت بود که مجموعه قواعد بعد از تصویب در مجمع عمومی به محاق رفت. به نظر می‌رسد مجمع عمومی باید به سندی که قریب پنج دهه بر روی آن کار کرده بود عنایت بیشتری نشان می‌داد.

مجمع عمومی کنوانسیون عدم اجرای قاعده مرور زمان در مورد جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت را در ۱۹٦۸ تصویب کرد. این کنوانسیون که در سال ۱۹۷۰ لازم الاجرا شد دولت‌های عضو را مکلف می‌کند تا در حقوق داخلی خود قاعده مرور زمان را نسبت به جنایت مذبور بردارند. گفتنی است که این اقدام مجمع عمومی نوآوری بود چراکه نه کنوانسیون ۱۹٤۸ راجع به مقابله با ژنوسید و نه اصول احصاء شده نورنبرگ اشاره ای به برداشتن قاعده مرور زمان نداشتند. تنها ماده (۵)۲ قانون شماره ۱۰ متفقین تصریح داشت که جنایات دوره زمانی ۱۹٤۵– ۱۹۳۳ (حکومت نازی) مشمول قاعده مذکور نمی‌شود. ماده ۱ اعلامیه "پناهندگی سرزمینی" نیز که به همراه قطعنامه (XXII) ۲۳۱۲ مجمع عمومی در سال ۱۹٦۷ تصویب شد نیز فقط از دولت‌ها می‌خواست تا از اعطای پناهندگی به کسانی که متهم به جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت و جنایت علیه صلح هستند خودداری ورزند. عدم اجرای قاعده مرور زمان در مورد جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت اکنون قاعده ای عرفی محسوب می‌شود و بخش مهمی از نظام حقوق کیفری بین‌المللی برای مقابله با موارد نقض حقوق بشردوستانه را تشکیل می‌دهد: نظامی که با تصویب قطعنامه(XXVIII) ۳۰۷٤ مجمع عمومی که ناظر به اصول همکاری بین‌المللی درخصوص شناسایی، دستگیری، استرداد و مجازات متهمین به جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت است کامل تر شده است.

ب) تسری قواعد بنیادی حقوق بشر به مخاصمات مسلحانه

نخستین قدم مجمع عمومی برای ورود به موضوع رعایت حقوق بشر در

مخاصمات مسلحانه با دعوت از دولتها (قطعنامه ۲۰۸۱ مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹٦۵) به کنفرانس تهران برداشته شد. این کنفرانس با حضور نمایندگان ۱۲۰ دولت در ۱۹٦۸ و در فضای سیاسی بین‌المللی ای برگزار گردید که از یک سوی هنوز تنشهای ناشی از جنگ ۱۹٦۷ اعراب و اسرائیل و اشغال بخش‌هایی از سرزمین‌های اسلامی- عربی وجود داشت و از سوی دیگر مخاصمات مسلحانه دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹٦۰ که عمدتا ناشی از جنگ سرد و مبارزات ضد استعماری بود بر رفتار دولتهای جهان سوم و بلوک شرق سایه افکنده بود. دولت‌های اخیرالذکر می‌خواستند نه تنها اصل تعیین سرنوشت مردم تحت استعمار به رسمیت شناخته شود بلکه مبارزات مسلحانه جنبش‌های آزادی بخش نیز مشروع محسوب گردد. البته این دو دسته به یک میزان در کنفراس توفیق نداشتند. هیچ یک از قطعنامه‌های کنفرانس صریحاً به مبارزات جنبش‌های آزادی بخش اشاره نکرد. اما قطعنامه اول کنفرانس به موضوع رعایت و اجرای قواعد حقوق بشر در سرزمینهای اشغالی ۱۹٦۷ پرداخت و در آن با فراخواندن اسرائیل به رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر و مفاد کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹٤۹ در سرزمین‌های مذکور اجرای مفاد حقوق بشردوستانه و حقوق بشر را با هم تلفیق نمود. این به غیر از قطعنامه شماره ۲۳ بود که در آن کنفرانس مشخصاً به موضوع رعایت حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه پرداخت. محتوای مصوبات کنفرانس تهران در قطعنامه (XXVIII) ۲٤٤٤ که در اجلاس همان سال مجمع عمومی تصویب شد به تائید مجمع عمومی نیز رسید.

سابق بر این شورای امنیت در قطعنامه ۲۳۷ که به موضوع جنگهای اعراب و اسرائیل مربوط می‌شد به طور کلی به ضرورت اجرای قواعد حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه اشاره کرده بود ولی مجمع عمومی با بسط موضوع و شناسایی قواعد بنیادین حقوق بشر که در مخاصمات مسلحانه لازم الاجرا هستند از شورا سبقت گرفت. اصولاً در دهه‌های ۱۹٦۰ و ۱۹۷۰ مجمع عمومی نسبت به شورای امنیت نقش فعال تری در خصوص حقوق بشردوستانه داشت. فضای سیاسی و ترکیب دولتهای عضو به مجمع اجازه می‌داد در اموری دخالت نماید که شورا به راحتی نمی‌توانست راجع به آنها به

اجماع و تصمیم گیری برسد. جنگ سرد ناشی از نظام دوقطبی شورای امنیت را کاملا فلج کرده بود و نتیجتا نمی‌توانست در قبال وقایع بین‌المللی از جمله نقض قواعد حقوق بشردوستانه به فوریت و ضرورت عکس العمل نشان دهد. در مقابل در پی استعمارزدائی شمار دولتهای تازه استقلال یافته به نحو چشمگیری در مجمع افزایش یافته بود و این دولت‌ها که خود را غالبا قربانی نقض حقوق بشردوستانه توسط دولت‌های استعماری می‌دانستند تمایل داشتند تا با تسری ضوابط حقوق بشر به مخاصمات مسلحانه این قواعد را گسترش دهند. همزمان تلاش می‌نمودند تا مبارزات جنبش‌های آزادی بخش را در زمره مخاصمات مسلحانه بین‌المللی در آورند.

ورود ملل متحد به مبحث حقوق بشردوستانه از این باب نیز اهمیت دارد که برای سال‌ها تصور می‌شد پرداختن به آن به منزله پذیرش ناتوانی نظام ملل متحد برای محو جنگ از صحنه روابط بین‌المللی است. لذا هم شورای امنیت و هم مجمع عمومی به وضعیتهای نقض حقوق بشردوستانه می‌پرداختند ولی اصولاً از هنجارسازی در قلمرو حقوق بشردوستانه پرهیز می‌کردند. شاید تنها استثناء در این خصوص کنفرانس لاهه ۱۹۵٤ باشد که به اهتمام یونسکو برگزار گردید و به تصویب کنوانسیون حمایت از اموال فرهنگی در هنگام مخاصمات مسلحانه منجر شد.

در قطعنامه‌هایی که در سالهای ۱۹٦۳ (سالی که در آن سال ۱۹٦۸ به عنوان سال حقوق بشر نام گذاری شد) تا ۱۹٦۸ تصویب شد تمرکز بر موضوعاتی همچون تبعیض نژادی و حقوق ملت‌های تحت سلطه بود. حتی برنامه پیشنهادی سال حقوق بشر که ضمیمه قطعنامه ۲۰۱۸ بود نیز همین روح را داشت. اما کنفرانس تهران این فرصت را فراهم کرد که به موضوع حقوق بشر و حمایت از اشخاص در همه جنبه‌ها تعمق و تامل شود. حمایت از غیر نظامیان از مخاصمات مسلحانه از جمله حادترین مباحث دهه ۱۹٦۰ بود: دهه ای که شاهد جنگ‌های خونینی چون ویتنام، الجزایر، کنگو و بیافرا بود. با این وجود در این دوران رکود قابل توجه ای در توسعه قواعد حقوق بشردوستانه نیز بوجود آمده بود. این رکود را می‌توان در استقبال سرد دولت‌ها از پیشنهاد سال ۱۹۵۷

کمیته بین‌المللی صلیب سرخ راجع به قواعد تکمیلی حمایت از غیرنظامیان دید. در نوزدهمین اجلاس کمیته صلیب سرخ که در دهلی نو برگزار شد پیش نویس موادی تصویب گردید که توسط گروه متخصص تهیه شده بود. پیش نویس به مباحثی مانند مصونیت افراد و اموال غیرنظامی از حمله نظامی اشاره داشت که بعدها مفصلاً در پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ درج شدند. اما در آن زمان دولت‌ها اقبال خوشی به پیش نویس نشان ندادند. قطعنامه شماره ۱۳ اجلاس فوق از کمیته بین‌المللی صلیب سرخ خواست تا متن را برای اظهار نظر در اختیار دولتها قرار دهد.[۱۳] عملا هیچ دولتی در باره آن اظهار نظر نکرد و بدین خاطر اقدام دیگری درباره پیش نویس صورت نگرفت. این در حالی بود که متعاقب تدوین اعلامیه حقوق بشر در ۱۹٤۸ دولت‌ها و جامعه بین‌المللی در دهه‌های ۱۹٦۰ و ۱۹۷۰ توجه خاصی به حقوق بشر نشان می‌دادند. اوج این توجه را می‌توان در تدوین و تصویب میثاقین در ۱۹٦٦ دید. بدین خاطر بود که تلفیق حقوق بشر و حقوق بشروستانه راه چاره ای برای تقویت رژیم حقوقی حمایت از غیرنظامیان تلقی می‌شد.

تاثیر کنفرانس و بیانیه تهران بر روند کار مجمع عمومی کاملا مشهود است. حتی مجمع به توصیه کنفرانس نیز عمل کرد و از دبیرکل خواست با مشورت کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در خصوص اجرای بهتر کنوانسیون‌های موجود و ضرورت تدوین معاهدات جدید گزارش دهد. دبیرکل دو گزارش در این خصوص تسلیم مجمع نمود. این گزارشات که عنوانی شبیه قطعنامه شماره ۲۳ کنفرانس تهران و قطعنامه ۲٤٤٤(XXVIII) مجمع عمومی، یعنی "رعایت حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه"، داشتند مؤید این ایده بودند که تمایز اساسی بین حقوق بشر و حقوق بشردوستانه وجود ندارد و[۱۴] ضوابط حقوق بشر مکمل قواعد حقوق بشردوستانه در مخاصمات

[13] "XIXth International Conference of the Red Cross, New Delhi, October-November 1957; Final Record concerning The Draft Rules for the Limitation of the Dangers incurred by the Civilian Population in Time of War" ICRC, Geneva, April 1958.

[14] Provost, Rene INTERNATIONAL HUMAN RIGHTS AND HUMANITARIAN LAW at 4.

مسلحانه است. در گزارشات پیشنهادات متعددی مطرح شد که در نوع خود جالب و پیشرو محسوب می‌شوند.

گزارش اول توجه ویژه ای به حمایت از غیرنظامیان و رزمندگان درگیر در مبارزات مسلحانه برای آزادی از سلطه استعماری یا خارجی کرده است و در آن دبیرکل پیشنهاد نمود تا معاهده جدیدی برای مخاصمات داخلی تدوین شود.[۱۵] در گزارش دوم دبیرکل اجرای حمایت‌های مندرج در میثاق حقوق مدنی و سیاسی را در مخاصمات مسلحانه مورد بررسی قرار داد[۱۶] و پیشنهاداتی برای حمایت از غیرنظامیان و ممنوع کردن سلاح‌های شیمیایی و میکروبی ارائه نمود. وی مشخصاً پیشنهاد کرد که در مناطق مخاصمه مناطق امنی برای غیرنظامیان ایجاد شود تا از اثرات درگیری‌های مسلحانه مصون بمانند. طرفین مخاصمه می‌بایست حرمت و مصونیت این مناطق امن که، تحت نظارت دبیرکل مدیریت خواهند شد، را رعایت کنند. دبیرکل ضمن توضیح در باره کسانی که در مخاصمات مسلحانه داخلی یا نبردهای چریکی مشارکت دارند، شرایط برخورداری از وضعیت اسیر جنگی در کنوانسیون سوم ژنو و همچنین الزامات اجرای کنوانسیون چهارم را تشریح نمود و نهایتا پیشنهاداتی در باره حمایت بیشتر از این افراد ارائه کرد. ضمنا دبیرکل پیشنهاد کرد مفاد کنوانسیون چهارم به مخاصمات داخلی نیز تسری یابد. گفتنی است که سه سال بعد مجمع عمومی به تسری وضعیت اسیر جنگی، مندرج در کنوانسیون سوم ژنو، به مبارزان جنبش‌های آزادی بخش تصریح نمود.[۱۷]

در پی گزارش دوم دبیرکل مجمع عمومی در قطعنامه ۲٦۷۰ مورخ ۹ دسامبر ۱۹۷۰ از همه طرف‌های مخاصمات مسلحانه خواست تا مقررات کنوانسیون‌های لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ و پروتکل ۱۹۲۵ و کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹٤۹ را رعایت کنند. به همین سیاق در قطعنامه‌های دیگری که در سالهای ۱۹۷۱ الی ۱۹۷٤ صادر شدند مجمع عمومی از طرف‌های درگیر خواست که به کلیه کنوانسیون‌های حقوق بشردوستانه

[15] Un Doc. A/7720, November 1969.
[16] UN Doc. A/8025, 1970.
[17] General Assembly Resolution 3103 (XXVIII) (30 November 1973).

پایبند باشند. مجمع عمومی درخواست خود را به دولتها یا مخاصمات مسلحانه بین‌المللی منحصر نکرد. این در حالی است که مفاد کنوانسیون‌های بین‌المللی به جز ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه و ماده ۱۹ کنوانسیون ۱۹۵٤ لاهه راجع به حمایت از اموال فرهنگی در هنگام مخاصمات مسلحانه تماما به مخاصمات بین‌المللی مربوط می‌شدند. حتی برخی مفاد آنها نظیر قواعد مربوط به اسیر جنگی در مخاصمات داخلی موضوعیت ندارد. مگر آنکه برای کسانی که در مخاصمات داخلی شرکت دارند نیز وضعیت رزمنده قانونی قائل شویم. این امری است که دولت‌ها سنتاً با آن مخالف هستند. رزمنده محسوب کردن این افراد به معنای آن خواهد بود که توسل آنها به اسلحه علیه دولت متبوعشان مجاز محسوب می‌شود. دولت‌ها هرگز حاضر نیستند از حق خود برای محاکمه کسانی که در قلمروشان علیه آنها دست به اسلحه برده اند صرفه نظر کنند.

با این وجود درخواست کلی مجمع عمومی به رعایت کلیه قواعد معاهدات حقوق بشری را می‌توان نوعی تلاش برای یکسان سازی حقوق حاکم بر مخاصمات بین‌المللی و داخلی دانست: تلاشی که با تدوین پروتکل‌های اول و دوم ۱۹۷۷ ناکام ماند. ضوابط پروتکل دوم که برای مخاصمات مسلحانه داخلی تدوین شده است بسیار مختصرتر از ضوابط پروتکل اول است و بر خلاف پروتکل اول هیچ ترتیبات کیفری برای موارد نقض ندارد. ضمناً بسیاری از مواد پیش نویس پروتکل دوم که به موضوع شیوه هدایت جنگ مربوط می‌شد در آخرین لحظات کنفرانس دیپلماتیک حذف گردید.

در سالهای ۱۹۷۰ الی ۱۹۷۵ دبیرکل هفت گزارش دیگر نیز به مجمع عمومی تسلیم کرد که در آنها ابعاد مختلف حقوق مخاصمات مسلحانه و اجرای قواعد حقوق بشر در هنگام مخاصمات مورد بحث و مداقه قرا گرفت. دبیرکل ضمناً گزارشاتی راجع به ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های حقوق بین‌الملل برای استفاده از برخی سلاح‌ها نظیر سلاح‌های آتش زا و ناپالم و همچنین حمایت از خبرنگاران جنگی ارائه نمود. پیشنهادات دبیرکل در خصوص این موضوعات و تصمیماتی که مجمع بر اساس آنها

اتخاذ نمود به تدریج در مفاد کنوانسیون‌های حقوق بشردوستانه ای که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به تصویب رسیدند گنجانید شدند.

اقدام مجمع عمومی برای تسری قواعد بشر به کلیه مخاصمات بین‌المللی سبب شد تا نهادهای حقوق بشری ملل متحد نیز توجه خاصی به اجرای قواعد حقوق بشر در مخاصمات بین‌المللی و داخلی مبذول نمایند. در همین راستا گزارشگران موضوعی و گزارشگران ویژه ای که وظیفه گزارش دهی راجع به وضعیت حقوق بشر در کشورهایی را برعهده دارند که درگیر مخاصمه مسلحانه هستند اجرای این قواعد را در هنگام مخاصمات مورد بررسی قرار می‌دهند.[۱۸] حتی در مواردی نهادهای نظارتی حقوق بشر گزارشگران مستقلی را جهت نظارت بر اجرای حقوق بشر در مناطق تحت اشغال یا درگیر در مخاصمه مسلحانه تعیین کرده اند.[۱۹]

ج) رابطه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه

اگرچه تصریح به اجرای قواعد حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه به نسبت جدید به نظر می‌رسد، در اسناد بین‌المللی می‌توان تلاقی این دو شعبه حقوق را در شرط مارتینز (Martens Clause) مشاهده کرد. بر اساس این شرط که نخستین بار به ابتکار فوودور مرتینز، نماینده روسیه در کنفرانس ۱۸۹۹ صلح لاهه، در کنوانسیون دوم لاهه گنجانیده شد، در صورتی که مفاد معاهدات حقوق بشردوستانه در وضعیتی حاکم نباشد یا معاهده مورد نظر قاعده لازم را نداشته باشد، غیرنظامیان و قربانیان مخاصمه مسلحانه تحت حمایت‌های ناشی از عملکرد ملل متمدن، حقوق انسانی و الزامات وجدان بشری قرار خواهند داشت. این شرط که متاثر از مکتب حقوق طبیعی به نظر می‌رسد نشان می‌دهد که نویسندگان کنوانسیون حقوق بشردوستانه را ناکافی و تدوین آن را روندی

[18] For example see UN Commission on Human Rights, Reports of Special Rapporteurs: E/CN.4/I994/94, 14 February 1994 and E/CN.4/I993/42 of 16 February 1993 (on Afghanistan); E/CN.4/I994/47 of 17 November 1993 and E/CN.4/I996/3 of 21 April 1996 (on Former Yugoslavia) and E/CN.4/I997/60 (Thematic Report on Extrajudicial, Summary or Arbitrary Executions).

[19] For example see Report on the situation of human rights in Kuwait under Iraqi occupation, by Mr. Walter Kalin, E/CN.4/I992/26 of 16 January 1992.

رو به تکامل می‌دانستند. آنها نمی‌خواستند که فقدان قواعد مشخص حقوق بشردوستانه سبب شود تا غیر نظامیان و قربانیان مخاصمات مسلحانه از حمایت حقوقی بی نصیب بمانند. حقوق انسانی و الزامات وجدان بشری حداقل تضمینات حقوقی را برای حمایت از این افراد فراهم می‌آورد.

در قطعنامه (XXVIII) ۲٤٤٤ شرط مارتینز درج شده است. مجمع عمومی به تاسی از توصیه‌های کنفرانس تهران از دبیرکل خواست که دولتها را ترغیب کند "تا تدوین قواعد جدید از عملکرد ملل متمدن، حقوق انسانیت و الزامات وجدان بشریت" پیروی نمایند. در کنفرانس تهران بر ضرورت تدوین قواعد جدید نیز تاکید شده بود: قواعدی که می‌بایست حمایت بهتر از غیرنظامیان، اسرای جنگی و رزمندگان را در خود داشته باشد. همچنین در کنفرانس تاکید شد که بعضی رویه‌های نظامی و روشهای جنگی به دلیل غیر انسانی بودن باید ممنوع شوند. کنفرانس تهران خواستار بررسی بیشتر راجع به نیاز به کنوانسیون‌های بین‌المللی جدید یا بازنگری در کنوانسیون‌های موجود شد تا حمایت بهتر از غیرنظامیان اسرای جنگی و رزمندگان در کلیه مخاصمات مسلحانه و ممنوعیت بکارگیری برخی از تسلیحات و روش‌های جنگی را تضمین کنند.[۲۰]

مجمع عمومی مکرراً به عدم کفایت قواعد موجود حقوق بشردوستانه اذعان نموده و توسعه محتوای قواعد و بهبود اجرای آن را ضروری دانسته است. به نظر مجمع چنانچه قواعد حقوق بشردوستانه در معاهداتی گنجانیده شوند که مورد توافق دولت‌های بیشتری است موثرتر اجرا خواهند بود. در همین راستا مجمع عمومی در قطعنامه ۳۱۰۳ لازم دانست تا یک کنفرانس بین‌المللی مرکب از دولتهای عضو کنوانسیونهای چهارگانه ژنو و سایر دولت‌ها برای تنظیم یک سند جدید بین‌المللی تشکیل شود. این پیشنهاد محصول تعاملاتی بود که بین مجمع عمومی و کمیته بین‌المللی صلیب سرخ وجود داشت. کمیته در آن دوران در کار مقدمه سازی برای برگزاری جلسات کارشناسی جهت تنظیم پروتکل‌های ۱۹۷۷ الحاقی به کنوانسیون‌های

[20] Human Rights in Armed Conflicts, Resolution XXIII, Tehran, 12 May 1968.

ژنو بود. همکاری مجمع عمومی و کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از همان ابتدای پرداختن مجمع عمومی به موضوع حقوق بشردوستانه آغاز شد و با گسترش اقدامات مجمع همکاری‌های این دو نهاد نیز گسترش یافت. مجمع در قطعنامه‌های بسیاری به مصوبات و ابتکارات کمیته اشاره کرده و اصولی مندرج در مصوبات کمیته الهام بخش مجمع نیز بود. همکاری این دو نه تنها به غنای قواعد حقوق بشردوستانه کمک کرد بلکه نهایتا منتهی به اعطای وضعیت ناظر به کمیته در سال ۱۹۹۰ شد.[۲۱]

نقش حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه داخلی مهمتر از مخاصمات مسلحانه بین‌المللی است[۲۲] زیرا در مخاصمات مذکور امکان بیشتری وجود دارد که غیرنظامیان در میانه مخاصمه گرفتار شوند. بنابه اظهار کمیسیون امریکایی حقوق بشر "در وضعیت‌های مخاصمه مسلحانه داخلی این دو شعبه از حقوق بین‌الملل بیشتر با هم تلاقی می‌کنند و همدیگر را تقویت می‌نمایند."[۲۳] در ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های ۱۹٤۹ ژنو که به مخاصمات مسلحانه داخلی مربوط می‌شود نگاه حقوق بشری و پیش بینی حداقل تضمینات انسانی نیز وجود دارد. بر اساس این ماده با افراد باید " بدون تبعیض به لحاظ نژادی، رنگ، مذهب یا اعتقاد، جنسیت، تولد یا ثروت یا هر معیار مشابه دیگری در همه شرایط به صورت انسانی رفتار شود". بنابه نظر دیوان بین‌المللی دادگستری ماده ۳ مشترک حداقل ضوابط حاکم در خصوص رفتار با افراد را در مخاصمات مسلحانه را بیان می‌کند و این حداقل در کلیه مخاصمات مسلحانه، اعم از داخلی و بین‌المللی، لازم الاتباع است.[۲۴]

رابطه میان حقوق بشر و حقوق بشردوستانه خالی از پیچیدگی نیست. در رای مشورتی سال ۱۹۹٦ در قضیه مشروعیت توسل و تهدید به سلاح‌های هسته ای دیوان بین‌المللی دادگستری حقوق بشردوستانه را lex specialis حقوق بشر دانست. به نظر دیوان میان حقوق بشردوستانه و حقوق بشر سه رابطه مکمل وجود دارد:" برخی

[21] General Assembly Resolution 45/6 (16 October 1990).
[22] Abella v. Argentina, case 11.137, Report No. 55/97, 18 November 1997, para 160.
[23] Avilan v. Colombia, case 11.142, Report No. 26/97, 30 September 1997, para 174.
[24] ICJ Report (1986) para. 114.

حقوق ممکن است منحصر به حقوق بشردوستانه بین‌المللی باشند. برخی دیگر از حقوق ممکن است منحصر به حقوق بشر باشند. معذالک حقوقی وجود دارند که می‌توانند موضوع هر دو حقوق باشند." رابطه lex specialis یا عام و خاص مربوط به دسته سوم است.[۲۵]

شاید در وهله اول توسل به رابطه عام و خاص بهترین گزینه برای حل تعارض میان بعضی از قواعد به ظاهر متعارض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه به نظر برسد، ولی اصولا رابطه مذکور مفهومی است که در نظام حقوق داخلی ایجاد شده و به راحتی قابل تعمیم به حقوق بین‌الملل نیست. در نظام حقوق داخلی میان قواعد سلسله مراتب وجود دارد و قاعده عموم و خصوص منعکس کننده همین رابطه سلسله مراتبی است. این در حالی است که چنین سلسله مراتبی در حقوق بین‌الملل وجود ندارد. یک قاعده حقوق بین‌الملل می‌تواند از منابع متفاوت ناشی می‌شود و سلسله مراتبی میان منابع حقوق بین‌الملل و قواعدی که تولید می‌کنند وجود ندارد. بدین خاطر نمی‌توان قاعده ای را lex specialis قاعده ای دیگر دانست.

مضافاً حقوق بشر و حقوق بشردوستانه اگرچه به لحاظ موضوعی واحدند و دلواپس کرامت انسانی هستند، به لحاظ مبانی حقوقی و سیر تکوین متفاوتند. حقوق بشردوستانه بر وضعیت خاص مخاصمات مسلحانه حاکم است و می‌خواهد میان ضرورت‌های نظامی و ملاحظات انسانی توازن برقرار کند درحالی که حقوق بشر اصولا برای زمان صلح است و می‌خواهد حقوق فرد شهروند را در قبال حکومت تبیین و حراست نماید. در اسناد حقوق بشر پذیرفته شده است که در وضعیت‌های اضطراری اجرای برخی از قواعد حقوق بشر متوقف یا محدود می‌گردد. ماده ٤ میثاق حقوق مدنی و سیاسی به دولت‌ها اختیار می‌دهد تا در زمانی که حیات ملت به مخاطره می‌افتد از تعهداتش وفق این سند به صورت موقتی عدول کند. مشابه همین اختیار در ماده ۱۵ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر وجود دارد. وضعیت مخاصمه مسلحانه اصولا از جمله

[25] *Ibid.* (1996) para. 106.

وضعیت‌های اضطراری است.

رابطه lex specials نباید به معنای تفوق یک شعبه از حقوق بر دیگری تفسیر شود بلکه این رابطه به معنای آن است که در هنگام مخاصمات مسلحانه قواعد حقوق بشردوستانه اجرا می‌شود چرا که قواعد آن جزئیات و انطباق بیشتری با واقعه دارد. قواعد دیگر از جمله قواعد حقوق بشر همچنان در پس زمینه باقی می‌مانند و در تفسیر قواعد حقوق بشردوستانه بکار می‌روند.[۲۶] در صورت فقدان یا عدم کفایت قواعد حقوق بشردوستانه در یک وضعیت خاص، این قواعد حاکم خواهند بود. رابطه تفسیری و تکمیلی حقوق بشر و حقوق بشردوستانه توسط کمیته حقوق بشر نیز مورد تائید قرار گرفته است. کمیته ضمن اشاره به اجرای مفاد میثاق حقوق مدنی و سیاسی در مخاصمه مسلحانه تصریح کرد که حقوق بشردوستانه و حقوق بشر "مکمل هستند و همدیگر را حذف نمی‌کنند."[۲۷]

موضوع ضرورت رعایت حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه در چندین نهاد قضایی و شبه قضایی بین‌المللی مانند دیوان بین‌المللی دادگستری، کمیسیون حقوق بشر اروپایی و کمیسیون حقوق بشر امریکایی مورد تایید قرار گرفته است.[۲۸] به طور مثال دیوان بین‌المللی دادگستری در رای مشورتی ۱۹۹۶ راجع به سلاح‌های هسته ای بر تداوم حمایت‌های مصرح در میثاق حقوق سیاسی و مدنی در خلال مخاصمات مسلحانه تصریح نمود. البته دیوان استثناء ماده ٤ را نیز پذیرفت.[۲۹] دیوان مجدداً در رای مشورتی ۲۰۰۳ دیوار حائل و رای ترافعی ۲۰۰۵ در قضیه اقدامات نظامی در قلمرو

---

[26] See Marco Sassòli and Laura Loson, "The legal relationship between international humanitarian law and human rights law where it matters: admissible killing and internment of fighters in non international armed conflict", International Review of the Red Cross, Vol. 871, (2008) at 6o4 and 616.

[27] UN Human Rights Committee, *General Comment No. 31*, CCPR/C/21/Rev.1/Add.13 (26 May 2004), para 11.

[28] See The European Court of Human Rights, Isayeva, Yusupova and Bazayeva v. Russia 57947/00; 57948/00; 57949/00 (19 December 2002) and Cyprus v. Turkey. 25781/94 (10 May 2001) para 80. The Inter American Court of Human Rights, Bamaca Velásquez v. Guatemala, Judgment (25 November 2000), para 207. The UN Human Rights Committee, *General Comment No. 31*, CCPR/C/21/Rev.1/Add.13 (26 May 2004), para 11.

[29] (1996) para. 25.

کنگو نیز این موضوع را مورد تاکید قرار دارد. در قضیه دیوار حائل دیوان ادعای اسرائیل مبنی بر این که میثاق حقوق مدنی و اقتصادی در سرزمین‌های اشغالی کرانه غربی و نوار غزه قابل اجرا نیست را رد کرد. اسرائیل ادعا کرده بود که چون این سرزمین‌ها تحت اشغال نظامی و در مخاصمه مسلحانه هستند میثاق اجرا نمی‌شود. به ادعای اسرائیل قواعد حقوق بشر تنها در صدد حمایت از افراد در برابر حکومت خودشان است. دیوان این نظر را رد کرد و تصریح نمود که اسناد حقوق بشری نسبت به اعمال دولت‌ها در مناطقی که بر آنها اعمال صلاحیت می‌کنند نیز اجرا می‌شود.[۳۰] البته در در رای ۲۰۰۵ در قضیه اقدامات نظامی در قلمرو کنگو دیوان بین‌المللی دادگستری اشاره ای به موضوع lex specials نکرد.[۳۱] این شاید اماره ای دال بر آن باشد که دیوان از نظر خود در این خصوص عدول کرده است. حتی برخی از حقوق دانان قاعده lex specials را متروک می‌دانند.[۳۲]

از رویه قضایی چنین برداشت می‌شود که مجموعه ای از قواعد بنیادین حقوق بشری وجود دارد که در کلیه وضعیت‌ها از جمله در هنگام مخاصمات مسلحانه لازم الاجراست. این قواعد از رابطه سنتی حقوق بشر که میان فرد شهروند و دولت متبوعش فراتر رفته و همه دولت‌ها از جمله دولت دشمن را نیز متعهد می‌کند. استناد به ضرورت نظامی نمی‌تواند توجیه ای برای عدم پایبندی به قواعد بنیادین فوق باشد. این نحو اجرای قواعد حقوق بشر می‌تواند تا حدودی نقایص حقوق بشردوستانه را ترمیم کند. در این خصوص می‌توان به اثر اجرای قواعد حقوق بشر بر ارتقاء حمایت‌های حقوقی از غیرنظامیان ساکن سرزمین‌های تحت اشغال نظامی اشاره کرد.[۳۳]

---

[30] *Ibid.* (2004) paras 106- 113.
[31] *Ibid.* (2005) para. 216.
[32] U. Froissart, 'Legal and Other Factors in Nation-Building in Post War Situations: Example Iraq', in Horst Fischer, et al. (ed.) KRISENSICHERUNG UND HUMANITÄRER SCHUTZ/ CRISIS MANAGEMENT AND HUMANITARIAN PROTECTION, 99 (Berlin: Berliner Wissenschafts-Verlag, 2004) at 110- 111.
[33] ICJ Report (2004) paras. 102 - 113 and 129 - 137.

د) مجمع عمومی و احصاء قواعد لازم الرعایه حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه

قطعنامه شماره ۲۳ کنفرانس تهران تصریح کرد که "اصول بشردوستانه" باید در مخاصمات مسلحانه رعایت شود. البته مشخص نکرد که منظور از "اصول بشردوستانه" چیست. با توجه به عنوان قطعنامه یعنی "رعایت حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه" چنین به نظر می‌رسد که این اصول باید اصول حقوق بشر باشند یا حداقل در میان حقوق بشر و حقوق بشردوستانه مشترک باشند. منتهی قطعنامه ۲٤٤٤ مجمع عمومی که در همان سال تصویب شد اصول بنیادین را در قالب سه اصل مشخص ذیل بیان کرد که همگی از اصول حقوق بشردوستانه هستند:

۱- حق طرف‌های متخاصم برای توسل به ابزار و روش‌های جنگی برای حمله به دشمن نامحدود نیست.

۲- حمله به جمعیت غیرنظامی ممنوع است.

۳- باید در کلیه زمان‌ها بین کسانی که در مخاصمه شرکت دارند و آحاد جمعیت غیرنظامی تفکیک قائل شد.

اکنون که ما در قرن بیست و یکم قرار داریم این اصول بدیهی به نظر می‌رسند ولی در ۱۹٦۸ به جز اصل اول که از قدمت صد ساله برخوردار بود و در مقدمه بیانیه ۱۸۵۸ سن پیترزبورگ آمده بود، تصریح دو اصل دیگر در یک سند بین‌المللی نوآوری محسوب می‌شد. حتی ماده ۳ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو که حداقل ضوابط حاکم بر مخاصمات مسلحانه را بیان می‌دارد به این صراحت دو اصول مذکور که به حمایت از غیرنظامیان مربوط می‌شود را در خود ندارد و برای استخراج آنها باید به تفسیر و استنتاج‌های منطقی متوسل شد. کنوانسیون چهارم ژنو که به موضوع حمایت از غیرنظامیان مربوط می‌شود تنها شامل غیرنظامیانی می‌گردد که در مناطق تحت اشغال نیروهای خارجی بسر می‌برند، حال آنکه دو اصل فوق حتی افرادی را شامل می‌شود که در مناطق نبرد یا مجاورت آن حضور دارند. اصول مذکور برای نخستین بار به صراحت در پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ درج شدند. شاید به توان بیان این اصول در قطعنامه

۲٤٤٤ را مقدمه ای برای درج آنها در پروتکل‌های مذکور دانست.

مجمع عمومی در قطعنامه(XXV) ۲٦۷۵ اصول مربوط به حمایت از غیر نظامیان را بسط و گسترش داد. مجمع هفت اصل مشخص را در این خصوص شناسایی کرد:

۱. حقوق بنیادین بشر آن گونه که در حقوق بین‌الملل و اسناد بین‌المللی آمده است در مخاصمات مسلحانه همچنان لازم الاجراست.
۲. در هدایت عملیات نظامی باید میان جمعیت غیرنظامی و کسانی در مخاصمه مشارکت فعال دارند تفکیک قائل شد.
۳. در هدایت عملیات نظامی باید کلیه اقدامات لازم را بعمل آورد تا جمعیت غیرنظامی از آثار مخاصمه برکنار بماند. پیشگیری‌های لازم نیز باید صورت گیرد تا به آنها خسارت و لطمه ای وارد نیاید.
٤. جمعیت غیرنظامی نباید موضوع حمله نظامی باشد.
۵. اماکن و تاسیساتی که تنها از سوی غیرنظامیان استفاده می‌گردد نباید مورد حمله واقع شود.
٦. اماکن غیرنظامی مانند بیمارستان‌ها و پناهگاه‌های غیرنظامیان نباید موضوع عملیات نظامی باشند.
۷. اقدام تلافی جویانه علیه جمعیت و اشخاص غیرنظامی و انتقال اجباری آنها ممنوع است.

شعبه استیناف دیوان کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق در رای معروف تادیچ با استناد به اظهارات برخی دولت‌ها در هنگام تصویب قطعنامه‌های ۲٤٤٤ و ۲٦۷۵ این اسناد را بیان کننده عرف بین‌المللی موجود در زمینه حمایت از جمعیت و افراد غیرنظامی دانست.[۳۴] نگاهی دقیق به این هفت اصل نشان می‌دهد که اصول مهمی مانند اصل تفکیک، پیشگیری و مصونیت غیرنظامیان از حمله مستقم را در خود دارد. متاسفانه به جز اصل آخر در تمامی موارد تنها به جمعیت غیرنظامی اشاره شده و ذکری

[34] *Prosecutor v. Dasko Tadic*, Appeals Chamber's Decision on the Defence Motion for Interlocutory Appeal on Jurisdiction, Case No. IT-95-1 (2 October 1995) paras. 110- 112.

از احاد یا اشخاص غیرنظامی نیامده است. جمعیت غیرنظامی از احاد غیرنظامی تشکیل شده ولی هویتی مستقل دارد. به همین خاطر است که مواد پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ یا اساسنامه رم که اصول مربوط به حمایت از غیرنظامیان را در خود دارند عبارات جمعیت غیرنظامی و اشخاص غیرنظامی را در کنار یکدیگر آورده اند. چرا که ضرورتاً هیچ کدام نمی‌تواند جایگرین دیگری باشد. عدم تصریح افراد در کنار جمعیت می‌تواند به تحدید ناخواسته قلمرو اصول فوق منتهی شود.

اصل پنجم حمله به تاسیساتی را ممنوع می‌کند که تنها توسط غیرنظامیان استفاده می‌شود. قلمرو این اصل کاملا روشن نیست. ماده ۵۲ پروتکل اول حمله به اماکن غیرنظامی ای را در مخاصمات بین‌المللی ممنوع می‌کند که "هدف نظامی" نیستند. تعریف ماده (۲)۵۲ از هدف نظامی به گونه ای است که کلیه اهداف دوکاربرده را نیز شامل می‌شود. شاید ذکر کلمه "تنها" در اصل فوق توسط مجمع هم به همین منظور بوده باشد. لازم به ذکر است که پروتکل دوم که به مخاصمات داخلی مربوط می‌شود هیچ ماده ای مشابه ماده ۵۲ ندارد. ماده ١٤ تنها حمله به اماکن و اهدافی را ممنوع می‌سازد که برای بقای غیرنظامیان ضروری و اجتناب ناپذیر است. به نظر می‌رسد این ماده بیش از آنکه حمله به اماکن غیرنظامی را ممنوع کند به قحطی کشانیدن و گرسنگی دادن غیرنظامیان را به عنوان یک روش جنگی ممنوع می‌نماید. بدین ترتیب در مخاصمات مسلحانه داخلی حمله و تخریب اموال غیرنظامی هنگامی ممنوع است که منجر به قحطی و گرسنگی جمعیت غیرنظامی می‌شود.

اصل هفتم اقدام تلافی جویانه علیه غیرنظامیان را ممنوع می‌کند. از آنجائی که قطعنامه تفکیکی بین مخاصمات داخلی و بین‌المللی قائل نشده این ممنوعیت به هر دو دسته مخاصمه تسری می‌یابد. ماده ۵۰ پروتکل اول ۱۹۷۷ به ممنوعیت اقدام تلافی جویانه علیه جمعیت و افراد غیرنظامی در مخاصمات بین‌المللی تصریح دارد ولی چنین ممنوعیتی در پروتکل دوم وجود ندارد. گفتنی است که تعدادی از نویسندگان حقوق بین‌الملل تردیدهای جدیی راجع به عرفی بودن این ممنوعیت چه در مخاصمات داخلی

و چه بین‌المللی ابراز کرده اند. حتی شماری از دولت‌ها از جمله ایتالیا و انگلستان در هنگام پیوستن به پروتکل اول نسبت به این ماده و موضوع ممنوعیت توسل به اقدام تلافی جویانه اعلام شرط کردند. شعبه استناف دیوان یوگسلاوی نیز در رای ۲۰۰۸ خود در قضیه مارتیچ به شرایط اقدام تلافی جویانه قانونی پرداخت و ادعای متهم مبنی بر توسل به اقدام تلافی جویانه را به دلیل عدم تحقق شرایط لازم رد کرد. بدین ترتیب دیوان به طور ضمنی اقدام تلافی جویانه علیه غیرنظامیان را در تعارض با حقوق بین‌الملل عرفی ندانست.[۳۵] این در حالی است که سابقاً همین شعبه در رای تاریچ مفاد و اصول قطعنامه ۲٦۷۵ (از جمله اصل هفتم) را منعکس کننده عرف بین‌المللی دانسته بود.

اصولا مجمع عمومی توجه خاصی راجع به اقزایش حمایت از غیرنظامیان در حین و بعد از مخاصمات مسلحانه داشته است. بطور نمونه مجمع در سال ۲۰۰۵ قطعنامه ٦۰/۱٤۷ را تصویب کرد که در آن اصول اولیه و قاعده-راهنماهای[۳٦] جبران خسارات قربانیان نقض فاحش حقوق بشر و حقوق بشردوستانه را شناسایی و احصاء کرده است. این کار قریب ۱۵ سال به طول انجامید که نشانه اهمیت موضوع و حساسیت دولت‌ها در خصوص مفاد آن است. در ابتدا قرار بود که قطعنامه تنها موارد نقض فاحش حقوق بشر را شامل شود ولی در خلال مذاکرات و با توجه به وقایع دهه ۱۹۹۰ نقض فاحش حقوق بشردوستانه نیز به آن افزوده شد. اصول اولیه و قواعد مذکور در ۲۷ ماده تبیین شده است که نگاهی گذرا به آنها نشان می‌دهد که روح و اصول قواعد مسئولیت بین‌المللی دولتها و پیش نویس مواد سال ۲۰۰۱ کمیسیون حقوق بین‌الملل راجع به مسئولیت دولت‌ها بر آنها حاکم است. حتی فهرست روش‌های جبران خسارت (پولی و غیرپولی) از پیش نویس مذکور اقتباس شده است. این درحالی است که پیش نویس کمیسیون حقوق بین‌الملل ناظر بر روابط میان دولت‌ها است. اما موضوع جبران

[35] *Prosecutor v. Milan Martic*, Appeals Chamber Judgment, case No. IT-95-11-A (8 October 2008) paras 263- 267.
[36] Guidelines

خسارت قربانیان نقض فاحش حقوق بشر و حقوق بشردوستانه موضوعی میان دولت و فرد است.

حقوق بشردوستانه طیف وسیعی از قواعد را شامل می‌شود. در قطعنامه ۶۰/۱۴۷قواعد حقوق بشردوستانه ای که نقض فاحش آنها مشمول اصول و قواعد جبران خسارت می‌شود مشخص و متمایز نشده است. با توجه به رویه قضایی بین‌المللی می‌توان گفت قواعدی مورد نظر قطعنامه است که نقض فاحش آنها جنایت بین‌المللی محسوب می‌گردد. دولت‌ها مکلفند تا در باره جنایات بین‌المللی تحقیق کنند و چنانچه شواهد کافی وجود داشت باشد فرد متهم را محاکمه و مجازات یا مسترد نمایند. علی الاصول این جنایات آنهایی هستند که در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی نام برده شده اند.

دیوان کیفری یوگسلاوی سابق نیز جنایات مندرج در اساسنامه خود را مصداق "نقض فاحش حقوق بشردوستانه" دانست.[۳۷] البته منظور از "نقض فاحش" روشن نیست. آیا نقض باید منجر به لطمات جانی و بدنی یا خسارات مادی شود؟ ماده ۸ قطعنامه "لطمه" را زخم فیزیکی، روانی، روحی، خسارات اقتصادی و محروم شدن از حقوق بنیادین تعریف کرده است. این تعریف در رای ۲۰۰۸ شعبه بدوی دیوان کیفری بین‌المللی در قضیه Dyilo ملاک قرار گرفته و دیوان از آن برای شناسایی "قربانی" (victim) استفاده نموده است.[۳۸] مفاد قطعنامه تاکنون به دفعات در آراء قضایی بین‌المللی و عملکرد دولت‌ها آمده است و حتی شماری از دولت‌های امریکای لاتین قبل از تصویب نهایی قطعنامه از آن در تدوین قوانین داخلی خود استفاده کردند.[۳۹]

---

[37] *Prosecutor v. Dasko Tadic*, Trial Chamber Decision, Case No. IT-95-1 (10 August 1995) para. 42.

[38] PROSECUTOR v. THOMAS LUBANGA DYILO, Trial Chamber Decision on victims' participation, Case No. ICC-01/04-01/06, (18 January 2008) para 35. See also Elisabeth Baumgartner, 'Aspects of victim participation in the proceedings of the International Criminal Court', 90 IRRC, 409 (June 2008) at 417- 421.

[39] Act No. 24,043 promulgated on 23 December 1991 (Argentina); Act 19.123 of February 8, 1992 (Chile) and Act 9,140 enacted in 1995; Act 10,536 of August 15, 2002, and Act 10,875 of June 1, 2004 (Brezil). See also Greiff, Pablo de (ed.), THE HANDBOOKS OF REPARATIONS (New York: Oxford University Press, 2006) and Theo van Boven, 'Victims'

دادگاه‌های امریکایی و اروپایی حقوق بشر نیز از اصول مشابه قطعنامه در آرایی که متضمن جبران خسارت بوده بهره برده اند.[۴۰]

تاثیر مصوبات مجمع عمومی بر سیر تحول قواعد حقوق بشردوستانه منحصر به اصول مربوط به غیرنظامیان نمی‌شود بلکه به سایر بخش‌ها نیز تسری می‌یابد. بطور مثال مجمع عمومی قلمرو اجرای حقوق بشردوستانه را گسترش و به جنبش‌های آزادی بخش تسری داد. تسری حقوق مخاصمات مسلحانه بین‌المللی به مبارزات جنبش‌های آزادی بخش قبل از آنکه در بند ٤ ماده ۱ پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو بیاید در قطعنامه‌های مجمع عمومی آمده بود.

ه) نقش مجمع عمومی در تسری حقوق بشردوستانه به جنبش‌های آزادی بخش

دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ دهه مبارزات ضد استعماری و ضد نژاد پرستی بود. مجمع عمومی در قطعنامه‌هایی که در اوج این مبارزات تصویب کرد تداوم استعمار را یک جنایت دانست و تصریح نمود که ملت‌های تحت استعمار حق دارند با هر وسیله لازمی که در اختیار دارند علیه دولت استعماری و سلطه خارجی مبارزه کنند.[۴۱] این به معنای مجوز توسل نیروهای آزادی بخش به اسلحه علیه دولت‌های استعماری یا اشغالگر بود. پیش از این مجمع عمومی در قطعنامه ۲۱۸٤ نقض حقوق اقتصادی و سیاسی ملت‌های تحت سلطه استعمار را جنایت علیه بشریت دانسته بود و بیانیه کنفرانس تهران مبارزه با آپارتاید را مشروع اعلان نموده بود ولی هیچ یک از این اسناد

Rights to a Remedy and Reparation: The New United Nations Principles and Guidelines', in Carla Ferstman, Mariana Goetz, Alan Stephens (eds.) REPARARTIONS FOR VICTIMS OF GENOCIDE, WAR CRIMES AND CRIMES AGAINST HUMANITY (Leiden/Boston: Martinus Nijhoff Publishers, 2009) at 19- 40.

[40] *Velasquez Rodrıguez v. Honduras*, Inter-American Court of Human Rights, Judgment of 29 July 1988, Series C No. 4, paras. 156, 175 and 187 and *Keenan v. the United Kingdom*, European Court of Human Rights, Judgment of 3 April 2001, appl. no. 27229/95, para. 138.

[41] See General Assembly Resolution 3103 (XXVIII) (30 November 1973) and see also Yves Sandoz, Christophe Swinarski, and Bruno Zimmermann (eds.) COMMENTARY ON THE ADDITIONAL PROTOCOLS OF 8 JUNE 1977 TO THE GENEVA CONVENTIONS OF 12 AUGUST 1949 (Geneva: ICRC, 1987) at 41–3.

این چنین موضع صریحی نسبت به مبارزات تبعیض نژادی نگرفته بودند. مجمع عمومی همچنین طی قطعنامه(XXVIII) ۳۱۰۳ در ادامه مصوبات قبلی خود استفاده از مزدوران برای سرکوب جنبش‌های آزادی بخش را محکوم کرد.[۴۲]

مجمع عمومی در این قطعنامه ضمن ابراز نگرانی از این که علیرغم درخواست‌های مکرر از دولتهای استعماری و اشغالگر برای اجرای مفاد کنوانسیون‌های سوم و چهارم ژنو نسبت به جنبش‌های آزادی بخش هنوز شرایط این افراد غیرانسانی است اظهار داشت که مبارزانی که به اسارات درآمده اند باید از حقوق اسرای جنگی وفق کنوانسیون سوم ژنو برخوردار باشند. این کار به معنای آن خواهد بود که افراد مذکور وضعیت رزمنده دارند و دولت دستگیر کننده تنها زمانی می‌تواند آنها را محاکمه کند که مرتکب جنایات جنگی شده باشند. صرف توسل به اسلحه نمی‌تواند دلیل محاکمه باشد. این درحالی است که دولتها انحصار توسل به اسلحه را برای خود محفوظ می‌دانند و نه تنها در قلمرو خود به افراد و گروهها اجازه نمی‌دهند دست به اسلحه ببرند بلکه این کار را جرم می‌دانند. البته با اسیر جنگی دانستن مبارزان دستگیر شده جنبش‌های آزادی بخش دولتها دستگیر کننده تعهدی به محاکمه یا آزادی آنها ندارد و می‌تواند تا تعیین تکلیف موضوع یا ترک مخاصمه فعال آنها را در اسارت نگه دارد. در مبارزاتی که چند سال یا چند دهه به طول می‌انجامد افراد دستگیر شده عملا تمام عمر خود را در اسارت خواهند گذراند.

مجمع اضافه نمود که نقض وضعیت رزمنده برای افراد یاد شده وفق حقوق بین‌الملل مسئولیت آور خواهد بود. مشخص نیست که منظور مسئولیت دولت است یا مسئولیت کیفری فرد. در سال ۱۹۷۳ که قطعنامه ۳۱۰۳ تصویب شد قاعده مشخص و

---

[42] General Assembly Resolutions 2548 (XXIV) (1969) and 2708 (XXVII) (1972).
گفتنی است که مصوبات مجمع عمومی در این زمینه الهام بخش ماده ٤٧ پروتکل اول ۱۹۷۷ و تدوین کنوانسیون مقابله یا مزدوری بود. در قطعنامه‌های مجمع عمل مزدوری علیه نهضت‌های آزادی بخش را جنایت دانسته بود ولی ماده ٤٧ پروتکل از این فراتر رفت و بکارگیری مزدور در کلیه مخاصمات را ممنوع نمود.

روشنی درباره مسئولیت کیفری افراد برای نقض حقوق رزمندگان جنبش‌های آزادی بخش در حقوق بین‌الملل وجود نداشت. این امر نخستین بار در پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ صورت گرفت. پروتکل جنبش‌های آزادی بخش و مبارزات علیه رژیم‌های نژادپرست یا اشغالگر خارجی را تحت شمول حقوق مخاصمات بین‌المللی قرار داد و کسانی که در این مبارزات درگیر هستند و زخمی یا اسیر می‌شوند را تحت حمایت خود قرار داد. وفق ماده ۸۵ پروتکل ارتکاب برخی اعمال علیه افراد تحت حمایت نقض فاحش پروتکل محسوب می‌شود و مرتکب یا مرتکبین دارای مسئولیت کیفری هستند.

قطعنامه ۳۱۰۳ از قلمرو حقوق بشردوستانه فراتر رفته و هرگونه تلاش برای سرکوب نهضتهای آزادی بخش یا مردمی که با رژیم‌های نژادپرست یا دولتهای اشغالگر خارجی می‌جنگند را در تعارض با منشور ملل متحد و قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی راجع به روابط دوستانه میان دولت‌ها دانست و تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی محسوب نمود. به نظر می‌رسد که این بخش قطعنامه بیشتر به قواعد توسل به زور ارتباط دارد تا حقوق بشردوستانه که هدفش حمایت از افراد در هنگام مخاصمات است. مشابه همین موضوع راجع به قطعنامه(XXV) ۲۶۷۷ نیز صدق می‌کند. مجمع در این قطعنامه که در سال ۱۹۷۰ تحت عنوان **"رعایت حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه"** به تصویب رسید خواستار محو توسل و تهدید به زور و خلع سلاح جامع شده بود. بی تردید این مسائل با مقوله جنگ مربوط هستند و عدم توسل به زور یا خلع سلاح می‌تواند بر آلام ناشی از جنگ‌ها تاثیر بگذارد ولی این موضوعات اصولاً در قلمرو حقوق بشروستانه و رعایت قواعد حقوق بشر در مخاصمات مسلحانه قرار نمی‌گیرند.

و) سایر فعالیت‌های مجمع عمومی راجع به حقوق بشردوستانه

درباره فعالیت‌های مجمع عمومی در خصوص توسعه و اجرای قواعد حقوق بشردوستانه می‌توان به ممنوعیت بکارگیری برخی از سلاحهای متعارف، تفسیر و

تکمیل بعضی کنوانسیون‌های حقوق بشردوستانه و تقویت رژیم حقوقی حمایت از خبرنگاران جنگی اشاره کرد. بسیاری از اقداماتی که مجمع در خصوص این موضوعات به عمل آورده الهام بخش معاهدات بعدی حقوق بشردوستانه شدند یا حتی به معاهدات مستقل تبدیل گردیدند. در ذیل برخی از این فعالیت‌ها به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ممنوعیت بکارگیری برخی سلاح‌های متعارف و تفسیر برخی معاهدات خلع سلاحی

از همان ابتدای بررسی حقوق بشردوستانه در مجمع عمومی مساله ممنوعیت استفاده از برخی سلاح‌های متعارف مطرح بود. در دهه ۱۹۶۰ جهان شاهد بکارگیری سلاح‌های مخوف ولی متعارف در مخاصمات مسلحانه بود. استفاده گسترده از سلاح‌های آتش زا نظیر بمب‌های ناپالم در ویتنام و فجایعی که به این خاطر بوجود آمده بود وجدان جامعه بین‌المللی را متاثر کرده بود. از همین رو موضوع ممنوع سازی بکارگیری برخی از سلاح‌های متعارف مکرراً در گزارشات دبیرکل و قطعنامه‌های مجمع عمومی ذکر شدند. فعالیت‌های صورت گرفته در ان خصوص نهایتا منتهی به انعقاد کنوانسیون ۱۹۸۰ راجع به ممنوعیت برخی سلاح‌های متعارف نظیر بمب‌های ناپالم شد.

موضوع استفاده از ناپالم در کنفرانس تهران مورد بحث قرار گرفت. در سال ۱۹۷۲ دبیرکل ملل متحد گزارشی در خصوص بمب ناپالم و دیگر تسلیحات آتش زا به مجمع تسلیم کرد. آن گونه که در گزارش آمده بمب های ناپالم و تسلیحات آتش زا نظامیان و غیرنظامیان را بدون تبعیض را مورد هدف قرار می‌دهند و جراحات ناشی از آنها نه تنها بسیار دردناک و رنج آور است بلکه درمان آنها برای بسیاری از کشورها ممکن نیست. بدین خاطر استفاده از آنها اصول اساسی حقوق بشردوستانه یعنی اصل تمایز و اصل عدم تحمیل رنج بیهوده را نقض می‌کند. همین استدلال سبب شد که پروتکل سوم الحاقی به کنوانسیون ۱۹۸۰ راجع به سلاح‌های متعارف استفاده از تسلیحات آتش زا را

ممنوع کند.

مجمع عمومی همچنین موضوع تولید تسلیحات جدید کشتار جمعی را چندین مرتبه مورد بررسی قرار داد. مجمع در ۱۹۸٦ از کلیه دولت‌ها خواست تا در صورت تولید این قبیل سلاح‌ها سریعا مذاکره برای ممنوع سازی آنها را آغاز نمایند و اعلامیه یک جانبه برای توقف تولید آن را صادر کنند.[۴۳] در خصوص تسلیحات شیمیایی مجمع عمومی نه تنها بارها از دولتها دعوت کرد تا به پروتکل ۱۹۲۵ راجع به ممنوعیت گازهای سمی و خفه کننده بپیوندند بلکه اقداماتی نیز در خصوص تکمیل یا تفسیر این پروتکل به عمل آورد.[۴۴] به طور مثال مجمع عمومی طی قطعنامه ۳۷/۹۸ (۱۳ دسامبر ۱۹۸۲) از دبیرکل خواست تا با کمک افراد متخصص در خصوص اطلاعات مربوط به نقض پروتکل تحقیق کند و از نتیجه دولت‌ها را سریعاً مطلع نماید. این در حالی است که در پروتکل ۱۹۲۵ مکانیسم تحقیقی برای راستی آزمایی اتهامات مربوط به نقض مفاد آن وجود ندارد. این تفاسیر نه تنها قلمرو موضوعی پروتکل را روشن ساخت بلکه به نوعی مفاد پروتکل را تکمیل و روزآمد نمود. [۴۵]

---

[43] General Assembly Resolution 40/90 (12 December 1986).

[44] General Assembly Resolution 33/59 (14 December 1978).

[۴۵] مجمع عمومی در تفاسیری که در قطعنامه‌های خود از پروتکل ارائه نمود نه تنها قلمرو موضوعی پروتکل را روشن ساخت بلکه به نوعی مفاد پروتکل را تکمیل و روزآمد نمود. بطور نمونه پروتکل تعریفی از کلمه "سمی" ارائه نمی‌دهد ولی مجمع عمومی در سال ۱۹٦۹ با تعریف قلمرو موضوعی پروتکل این نقیصه را تا اندازه ای رفع نمود. مجمع اظهار داشت که پروتکل موارد ذیل را ممنوع می‌سازد:

الف) هر عامل شیمیایی – مواد شیمیایی اعم از گاز، مایع یا جامد- که به دلیل اثرات مستقیم سمی بر انسان‌ها، حیوانات و گیاهان در جنگها استفاده می‌شود.

ب) هر عامل میکروبی- اورگانیسم زنده اعم از خود موجود و مواد حاصل از آن- که در جنگها استفاده می‌شود و هدف از آن ایجاد بیماری و مرگ در انسانها، حیوانات یا گیاهان است. یا بدیلی توانایی در تکثیر در بدن انسانها، حیوانات یا گیاهان در جنگها مورد استفاده قرار می‌گیرند.

General Assembly Resolution 2603 A (XXVIII) (16 December 1969)

See also Gary D. Solis, THE LAW OF ARMED CONFLICT (Cambridge: Cambridge University Press, 2010) at 602.

حمایت از خبرنگاران در هنگام مخاصمات مسلحانه

طبیعت کار خبرنگاران جنگی ناگزیر آنها را در معرض خطرات ناشی از عملیات نظامی قرار می‌دهد ولی سوابق نشان می‌دهد که آنها بعضاً هدف حمله عامدانه و خشونت‌های سرخود نظامیان دشمن و حتی خودی قرار می‌گیرند. کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو با توجه به تجربیات جنگ دوم جهانی حمایت‌هایی را برای خبرنگارانی که در مناطق جنگی کار می‌کنند پیش بینی کرده اند. اما وقایع سال‌های دهه ۱۹۷۰ بویژه در خلال جنگ ویتنام و کامبوج نشان داد که این حمایت‌ها کافی نیست و عده ای از خبرنگاران را نیز شامل نمی‌شود. در سال ۱۹۷۵ در پی ابتکار مشترک مجمع عمومی و شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد، کمیسیون حقوق بشر پیش نویس کنوانسیونی را برای حمایت از خبرنگاران جنگی تدوین کرد.[۴۶] پیش نویس هرگز به صورت کنوانسیون در نیامد ولی محتوا و جوهر اصلی آن در ماده ۷۹ پروتکل اول درج شد. طبق این ماده خبرنگارانی که در ماموریتهای خطرناک جنگی هستند باید از یک سوی همچون یک غیرنظامی به حساب آیند و از حمایت‌های مربوطه برخوردار شوند و از سوی دیگر اقدامی نکنند که این حمایت‌ها را مخدوش نماید. در پروتکل کارت شناسایی واحدی نیز برای تعیین هویت خبرنگاران پیش بینی شده است. با درج موضوع حمایت از خبرنگاران جنگی در ماده ۷۹ مجمع عمومی ضمن ابراز خشنودی از پیگیری کنوانسیون فوق خودداری کرد.[۴۷]

در آن زمان تصور غالب در جامع بین‌المللی این بود که ماده ۷۹ حمایت‌های لازم را فراهم می‌کند. ولی وقایع بعدی خطا بودن این تصور را ثابت کرد. مشکل اساسی رژیم حمایتی ماده ۷۹ این است که تنها نسبت به خبرنگارانی اجرا می‌شود که در مخاصمات بین‌المللی فعالیت می‌کنند. این در حالی است که خبرنگاران درگیر در مخاصمات داخلی نیز نیاز به یک نظام حمایتی دارند. با توجه به شمار بیشتر مخاصمات داخلی

[46] UN Doc. A/10147 (1975). See also the previous relevant reports of the UN Secretary General: A/9073 (1973) and A/9642 (1974).
[47] General Assembly Resolution 3500 (XXX) 15 December 1975.

نسبت به مخاصمات بین‌المللی و خشونت زیاد این مخاصمات بسط حمایت از خبرنگاران ضروری به نظر می‌رسد. شورای امنیت در قطعنامه ۱۷۳۷ از تواتر خشونت علیه خبرنگاران و اصحاب رسانه و حمله عامدانه علیه آنها ابراز نگرانی کرده است. بسیاری از این خشونت‌ها در مخاصمات داخلی صورت گرفته است. هم اکنون بحث در خصوص حمایت از خبرنگاران در خارج از قلمرو مجمع و در چارجوب بحث ارتقاء و حمایت از حق آزادی عقیده و بیان دنبال می‌شود.[۴۸] در همین رابطه اخیراً پیش نویس کنوانسیونی در چارچوب ملل متحد تهیه شده است که بسیار به پیش نویس سال ۱۹۷۵ شباهت دارد.

ز) نتیجه گیری

مجمع عمومی سهم مهمی در ایجاد، تقویت و تداوم خدمات ملل متحد به حقوق بشردوستانه برعهده داشته است. کالشوفن نویسنده و حقوق دانان برجسته ی هلندی اقدامات ملل متحد راجع به حقوق بسردوستانه را از سه منظر مهم ارزیابی کرده است که این سه به نقش مجمع عمومی نیز قابل تعمیم است[۴۹]:

۱- تابوی موجود در خصوص عدم توجه به حقوق بشردوستانه را شکست.

۲- این فکر را مطرح کرد که حقوق بنیادین انسانی در تمامی شرایط از جمله در هنگام مخاصمات مسلحانه لازم الرعایه است.

۳- بر روند توسعه حقوق بشردوستانه بویژه بر مفاد معاهداتی که در این خصوص تدوین شده تاثیر مستقیم گذارده است.

در این میان شاید مهمترین خدمت مجمع عمومی به حقوق بشردوستانه مشارکت و تسریع در روند تسری قواعد حقوق بشر به مخاصمات مسلحانه بوده باشد، بویژه آنکه در این رابطه مجمع تفکیکی میان مخاصمات داخلی و بین‌المللی قائل نشده بود. اصولا در بسیاری از موضوعات و مسائل حقوق بشردوستانه که دولت‌ها حاضر به تدوین یا

[48] UN Doc. A/HRC/7/14 (2008).
[49] Kalshoven and Zegveld, (2001) at 32.

پذیرش معاهدات الزام آور بین‌المللی نبودند قطعنامه‌های مجمع نقش تعیین کننده ای در هنجارسازی بین‌المللی ایفاء کردند. تکرار این قطعنامه نه تنها به ایجاد عرف بین‌المللی در این زمینه کمک کرد بلکه الهام بخش معاهدات بین‌المللی نیز بودند. در همین رابطه می‌توان به تصویب و تاثیرپذیری مفاد پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ از قطعنامه‌های مجمع عمومی اشاره کرد.[۵۰]

در دو دهه اخیر نقش آفرینی مجمع عمومی در توسعه و تدوین حقوق بشردوستانه نسبت به شورای امنیت بسیار کمتر شده است. دلیل این امر را می‌توان در پایان جنگ سرد و افزایش حضور شورای امنیت در موضوعاتی مانند حقوق بشردوستانه دانست که سابقاً از آن دوری می‌کرد یا به دلیل رقابت‌های جنگ سرد قادر به تصمیم گیری راجع به آنها نبود. البته در مواردی که شورا نمی‌تواند به تصمیم برسد یا به دلیل ماهیت چالشی و اختلافی موضوع دولتها تمایل ندارند آن را در شورا مطرح کنند، مجمع عمومی هنوز نقش محوری ایفا می‌نماید. درخواست رای مشورتی از دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص قانونی بودن توسل یا تهدید به سلاح‌های هسته ای(۱۹۹۶) و همچنین مشروعیت احداث دیوار حائل در سرزمین‌های اشغالی (۲۰۰۳) در این راستا قرار می‌گیرد.

[50] See Sandoz, et al. (1987) at 1571- 7.

تحول در پیوند
حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و شناسایی دولت‌ها

زینب رستمی[1]

مقدمه

آنچه در این نوشتار مورد بررسی قرار می‌گیرد رابطه میان سه نهاد و سه مفهوم است: شورای امنیت، مجمع عمومی و دیوان بین‌المللی دادگستری؛ شناسایی، دولت و حق تعیین سرنوشت. سه نهاد مذکور، در سازمان ملل متحد جای گرفته‌اند اما این مجمع عمومی است که رسانای میان شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری است. آن جا که توزین‌گر کارکردهای اجرایی و کارکردهای قضایی است و پیوند میان شناسایی واقعه و وصف بخشیدن به آن را در خود می‌پروراند؛ به این صورت که مراتب گوناگون هر تحول در جامعه بین‌المللی را رصد می‌کند[2] و گاه در قاب کنش[3] و گاه در قاب واکنش،[4] شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری را در فراز و فرود این تحولات، مشارکت می‌دهد. به نظر می‌رسد مجمع، همچون واسطه‌ای امین، گره‌های تنیده در تار و پود حقوق بین‌الملل را رازگشایی می‌کند، بستر مفاهمه را تدارک می‌بیند[5]

---

[1] **دانشجوی دوره دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی**

[2]- آنجا که ILC تشکیل گردید و ضرورت تشکیل آن

[3]- بند ۲ ماده ۱۳ منشور ملل متحد

[4]- **همان**، بند ۱ ماده ۱۳ و ماده ۱٤

[5]- **همان**، ماده ۱۱

و فهم برآمده از آن را اعلام می‌کند.[٦] مجمع می‌کوشد از تمامی ظرفیت‌های خود که به نظر می‌رسد، در مهبط واژه‌های منشور ملل متحد، رنگ الزام ندارد،[٧] در بالاترین حد کیفی و کمّی بهره برد؛ یا حاصل سیر و پویه خود را در قالب اسنادی همچون توصیه و قطعنامه باز نمایاند یا آن چه گنجایی عبارت و بیشتر از آن اشارت را دارد، در قالب سوال به دیوان بین‌المللی، سپارد.[٨]

مجمع عمومی، محرکی است که روح حقوق بین‌الملل را در سیر جامعه بین‌المللی به جنبش در می‌آورد.[٩] در این سیر، فرایند استحاله بخشی مجمع عمومی، بر حسب احوال و موقعیت‌ها صورت می‌گیرد و ضربان‌هایی که از حدود سخت دیگر نهادها در می‌گذرد را، از مسیر پالاینده "مشارکت موثر" به عنوان رکنی بنیادین در محملی برابر-بنیاد قرار می‌دهد. این امر به آن معنی است که همه اجزای یک سازمان در تعاملی بنیادین و پویا در وضعیتی تکامل‌گرایانه و مکمل‌ورزانه حرکت می‌کنند. در موضوع کنونی، طرح واره‌ی پازل‌گونه‌ی پیوند حق تعیین سرنوشت ملتها و شناسایی دولتها از سوی سه نهاد شورای امنیت، مجمع عمومی و دیوان بین‌المللی دادگستری نقش می-بندد. هر نهادی قطعه پازل خود را در طرح‌واره قرار می‌دهد و بدین خاطر است که اقدامی ناگهانی و بی مقدمه از سوی یک سازمان انجام نمی‌پذیرد.

سوی دیگر بحث، سه مفهوم شناسایی، دولت و حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از اهداف و اصول منشور[١٠] است. دولت به عنوان عضو ملل متحد، در میانه این نهادها و در میان این دو مفهوم قرار گرفته است. از گذرگاه مجمع عمومی است که همبافتگی

---

[٦]- **همان**، ماده ١٣،

[٧]- **همان**، مواد ١٠، ١٢، ١٤

[٨]- **همان**، ماده ٩٦

[٩]- **همان**، بند ١ ماده ١٣ و ماده ٢٢ منشور ملل متحد. همچنین قطعنامه شماره (١)١٧٤ مجمع عمومی مورخ ٢١ نوامبر ١٩٤٧ جهت تاسیس کمیسیون حقوق بین‌الملل

[١٠]- **همان**، بند ٢ ماده ١

شناسایی دولت و حق تعیین سرنوشت دست کم خود را در دو ساحت تکلیف به عدم شناسایی و تکلیف به شناسایی، بازآفرینی می‌کند. دو ساحتی که در این مقاله بصورتی مجمل به آن پرداخته می‌شود.

نقش پردازی مجمع عمومی در جای‌گذاری قطعات این پازل از سال ۱۹۶۰ آغاز می‌شود. اعلامیه مجمع عمومی در اعطای استقلال به کشورها و مردم تحت استعمار[11] که بدون هیچ رای منفی به تصویب رسید، چارچوب استقلال ملل تحت استعمار را معین نموده است که در قطعنامه ۱۵٤۱ مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۶۰ اصول راهنمای دولتها در اعطای استقلال به ملتهای تحت سلطه شفاف می‌شود. بنابراین، مجمع عمومی باید و نبایدهای استقلال سرزمینهای تحت استعمار را برمی‌شمارد و بر این اساس کشورهایی را که مستقل می‌شدند، به عضویت سازمان ملل می‌پذیرد. در این مرحله مجمع عمومی یکی از وجوه حق تعیین سرنوشت را در قالب استقلال ملل تحت استعمار به پیش می-برد.

اما حق مذکور که انعکاسی فراتر از استعمارزدایی دارد و همانطور که در خود منشور آمده و به دفعات توسط شورای امنیت،[۱۲] مجمع عمومی[۱۳] و دیوان بین‌المللی دادگستری[۱٤] مورد تاکید قرار گرفته است،[۱۵] نه تنها در جهت اهداف آن سازمان، بلکه

---

[11] - UNGA Res 1514(xv) 14 Dec 1960

[۱۲]– برای مثال رجوع کنید به قطعنامه شماره ۲۷۶ شورای امنیت در خصوص نامیبیا، قطعنامه شماره ۱۸۷۱ سال ۲۰۰۹ در خصوص صحرای غربی

[۱۳]– برای مثال رجوع کنید به قطعنامه شماره ۲۶۲۵ مجمع عمومی مورخ ۱۹۷۰، قطعنامه شماره ۳٤۸۵ مجمع عمومی مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۷۵ در خصوص تیمور، قطعنامه ۳۱/۵۳ سال ۱۹۷۶ در خصوص تیمور، قطعنامه ۳۲۳۶ سال ۱۹۷٤ در خصوص حقوق مردم فلسطین

۱٤– رجوع کنید به رای دیوان در قضیه آثار حقوقی حضور افریقای جنوبی در نامیبیا و رای مشورتی دیوان در قضیه صحرای غربی، بندهای ٥٤ تا ٥۹ (۱۹۷٥)، بند ۲۹ رای دیوان در قضیه تیمور شرقی، بند ۱۲۲رای مشورتی دیوان در خصوص آثار حقوقی ساخت دیوار حائل

[15] - Daniel ThÜrer & Thomas Burri, **Self Determination,** Max Planck Encyclopedia of public International Law, Hieldelberg And Oxford University Press, Available at: www.mpepil.com

فراتر از آن به حرکت خود ادامه می‌دهد. پس از آنکه در دو میثاق[۱۶] محتوایی عام‌تر به این حق بخشیده می‌شود و در سپهری زنده‌تر که عمده ابتنای آن بر مشارکت است، جریان می‌یابد، مجمع عمومی یکبار دیگر و این بار در قطعنامه ۲۶۲۵[۱۷] خود، همپویی و هم حیاتی تمامت ارضی و حق تعیین سرنوشت را به عنوان اصول اساسی روابط دوستانه دولتها و همکاری بین‌المللی، مورد تاکید مجدد قرار می‌دهد.

واقعه‌ای با محوریت شکل‌گیری نهادی که ممکن است نام دولت به خود بگیرد، رخ می‌دهد. در بعضی موارد خاص، این شکل‌گیری از آن جهت که هست، توجه جامعه بین‌المللی را به خود جلب می‌نماید. حداقل یکی از عناصر، مفاهیم یا اصول بسیار مورد اهمیت جامعه بین‌المللی، مورد بازآزمایی قرار گرفته است. شورای امنیت، به این وضعیت می‌پردازد. دولت‌ها را گاه به شناسایی و گاه به عدم شناسایی فرا می‌خواند؛[۱۸] گاهی نیز وضعیت را به صورتی سیال نگاه می‌دارد.[۱۹] در تمام این موارد ممکن است عنصر دیگری در کنار حاکمیت و تمامت ارضی، رخ نمایاند: حق تعیین سرنوشت. مجمع عمومی، در اغتنام این فرصت، صناعت خام و ناتراش وضعیت موجود را با پرسش از دولت‌ها، مشخص می‌نماید و تدقیق بیشتر دولتها را خواستار می‌شود. گاهی آن را در قالب یک سوال به محضر دیوان بین‌المللی تقدیم می‌کند؛ گاهی یکجانبه‌گرایی موجود در سازوکار تصمیم‌گیری شورای امنیت را جبران می‌نماید و گاهی خود راساً نظر جامعه بین‌المللی را ابراز می‌کند. در نهایت تعامل دولتها و نقش‌پردازی مجمع عمومی، پویایی نظامی پایا یعنی ملل متحد را که صورت سازمانی جامعه مشترکات

---

[۱۶]- بندهای ۱ و ۳ ماده ۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و بندهای ۱ و ۳ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

[17] - General Assembly Resolution 2625 (XXV), 24 October 1970

[۱۸]- به قطعنامه‌های شورای امینت و مجمع عمومی در خصوص وضعیت رودزیا و بانتوستانس و بیانیه رییس شورای امینت در خصوص ایجاد وندا و سیسکی در ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۹ مراجعه کنید.

[۱۹]- برای مثال می‌توان به وضعیت کوزوو در بند ۱۰ قطعنامه شماره ۱۲٤٤ شورای امنیت اشاره نمود.

بین‌المللی است، فراهم می‌آورد.[۲۰]

در این نوشتار، سوال این است که آیا سازوکارهای ملل متحد، توانسته است پیوند میان اولین سطح از اقدامات خود در حقوق بین‌الملل را که بازنمایی حاکمیت و حق تعیین سرنوشت بود،[۲۱] در حیات تازه‌ای ولادت دهد؟ به نظر می‌رسد در این رابطه مجمع عمومی توانسته است به کمک شورای امنیت، دولت را در آوردگاه شناسایی و حق تعیین سرنوشت قرار داده و خود نبض تعادل بخش ملل متحد و حقوق بین‌الملل شود. سوال دیگر آن است که آیا در شرایط معین، دولت‌ها ملزم به شناسایی یا عدم شناسایی یک نهاد به عنوان دولت هستند؟ و آیا اصولاً ابعاد و عناصر حقوقی در این باره جایگاه حضور دارند؟ یا آن که برعکس، این امر، موضوعی یکسره صلاحدیدی است؟[۲۲] پرسشهای دیگری که به دنبال پرسشهای پیشین مطرح می‌شوند از این قرارند: آیا شناسایی در قاب تحولات بین‌المللی مورد بازخوانی قرار می‌گیرند؟ آیا الزام آور بودن شناسایی به معنای آن است که به صرف پدیداری عناصر عینی، دولت می‌باید دست به شناسایی زند؟

گرد ستردن از مفاهیم و نگریستن از روزنه‌ای تافته از تحولات هرروزینه جامعه بین‌المللی، ما را بر چشم انداز و ذهن انداز دیگری رهنمون می‌کند. شاید منظور از ارادی بودن، آن باشد که هر دولتی می‌تواند و مجاز به شناسایی یا عدم شناسایی دولت جدید است، بی آنکه هیچ گونه تکلیف برآمده از قواعد حقوق بین‌الملل بر دولت شناسایی‌کننده اثرگذار باشد. هرچند در این نوشتار منظور از تکلیف به شناسایی آن نیست که به صرف پدیداری شرایط عینی تشکیل دولتی جدید(عنصر مادی)، دولتها مکلف به شناسایی باشند. چه در این صورت، دولت، وجود جسم دولت را شناسایی می‌کند اما این روح دولت نیز هست که در تحولات بین‌المللی اهمیت یافته است.

---

[۲۰]– هدایت الله فلسفی، **درگفتارهای تحلیل آراء بین‌المللی**، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸–۱۳۸۹

[۲۱]– بند ۲ ماده ۱ و بند ۱ ماده ۲ منشور ملل متحد

[22] - Robert D. Sloane, **the Changing Face of Recognition in International Law: A Case Study of Tibet**, Emory International Law Review, Vol. 16, 2002, Boston University School of Law Working Paper No.06-44. p.120

روحی که گاه در تحقق مراتب گوناگون و متنوع حق تعیین سرنوشت، حکومت قانون و الزام به ارزشها تجلی می‌یابد و گاه بر حاشیه‌های تاریک و ناشناخته عرصه فراخ شناسایی، نوری می‌افکند و آنرا گرم‌تر و زنده‌تر می‌سازد.

طلیعه حرکت از سوی عناصر سنتی شناسایی- که از بیرون در نظریه‌های شناسایی تاسیسی و اعلامی تجلی می‌یابند و از درون که همانا اجتماع سرزمین، جمعیت و حاکمیت است - به سوی عناصر نوین اثرگذار بر شناسایی که برای مثال می‌توان آن را در اصول راهنمای اتحادیه اروپا یافت،[۲۳] پیش می‌رود. عناصر نوین شناسایی در قاب مشروعیت، الزامات جامعه بین‌المللی و مسیریابی‌های سازمان‌های بین‌المللی به مثابه رویکردهای جمعی دولت‌ها، پدیدار می‌شود. این عناصر نوین در مسیرسازی-های متعدد از محور ارزش‌ها و مشترکات تعیُّن یافته بین‌المللی قرار می‌گیرد. در بستر قاعده‌ای همه پذیر با مضمون عدم بهره‌مندی از نتایج عمل نامشروع، همچون نقض بنیادی‌ترین نرم‌های بین‌المللی و اصولی همچون تعیین سرنوشت ملت‌ها و عدم توسل به زور گذر می‌کند و با معیارهایی نظیر اعمال حق تعیین سرنوشت ملت و مشروعیت حاکمیت و تحقق حقوق بنیادین مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.[۲٤]

رصد شناسایی در تحولات جامعه بین‌المللی و بررسی آن در یک مجموعه متنوع و اساسی از اصول، ارزش‌ها و قواعد بین‌المللی چهره جدیدی از این مفهوم به دست می-دهد که پرسش‌های دیگری را بر می‌انگیزد؟ این که شناسایی دولت‌ها حائز چه محتوایی شده است؟ مبنا و منابع آن چگونه در تعامل ظریف با ارزش‌ها و آرمان‌های بشری قرار گرفته‌اند؟ و چگونه است که قلمرو سنتی آن از روزنه ارزش‌ها از سویی و اصول بنیادین از سوی دیگر در هم‌آوایی روزآمدتری قرار گرفته است؟ و تکالیف و حقوقی که از اعمال چنین قاعده‌ای فرادست می‌آید، چگونه در خدمت اهداف اساسی و غایی جامعه بین‌المللی قرار گرفته است؟

23- EC Declaration on the Guidelines on the Recognition of New States in Eastern Europe and in the Soviet Union, 16 Dec. 1991,

24 - the Draft Article on Responsibility of States for International Wrongful Acts with Commentaries, 2001, Article 41, p. 8

این نوشتار ادعا دارد که امروزه در حقوق بین‌الملل شناسایی و حق تعیین سرنوشت در بن، از رشته واحدی به یکدیگر مرتبط‌اند و در بعضی موقعیت‌های خاص و تحقق پاره‌ای از شرایط دولت‌ها مکلف به شناسایی و یا عدم شناسایی هستند. هرچند گام نخستین واکنش دولتها در حوزه عدم شناسایی، پیش رفته و نمونه‌های متعددی را آفریده است، اما گام متناظر آن که ماهیتی کنش‌مندانه دارد، یعنی الزام به شناسایی، همچنان محجور است. هرچند شناسایی گاه در پرتو مداخله بشردوستانه و مسئولیت حمایت و اصل امداد مطرح می‌شود اما از محتوا و اثر شناسایی دولتها رنگ نمی‌گیرد.

۱- شناسایی به مثابه امری ارادی

در حقوق بین‌الملل سنتی و دولت‌مدار عقیده بر آن است که "شناسایی، به عنوان یک عمل دولتی، گزینه‌ای سیاسی و اختیاری است و هیچ تکلیف حقوقی دراین ارتباط وجود ندارد."[۲۵] رویکرد سنتی اراده‌محور به حقوق بین‌الملل مدعی آن است که قواعد سازمان دهنده رفتار دولتها، استثنائی بر اصل آزادی عملکرد آنها در سطح بین‌المللی است و یا به تعبیر دیگر هر آنچه را که حقوق بین‌الملل منع نکرده باشد، مجاز است.[۲۶] در بافتی اینچنین، تصمیم در خصوص شناسایی یا عدم شناسایی همچنان یک امتیاز دولتی است که "مطابق با رویکردهای سیاسی، ایدئولوژی‌ها و خط مشی کلی هر دولت صورت می‌گیرد."[۲۷] در این رویکرد شناسایی نه در چارچوب قواعد پیشینی و ارزش-های مشترک بلکه در پرتو اراده دولت‌ها شکل و رنگ مصلحت به خود می‌گیرد و در قالب تصمیم رخ می‌نمایاند"[۲۸] و "منفعت ضامن منفعت می‌شود."[۲۹] بر همین اساس

[25] - Robert D. Sloane, **op cite**, P. 118
[26] - Lotus Case, 1927, PCIJ, Series A no. 10, at 18
[27]- Ian Brownlie, **Principles of Public International Law**, Oxford, Clarendon press, 2009, p. 90
[28]- Yossi Shain, **Governments –in-Exile and International Legitimation**, in "Governments-In-Exile",(Yossi Shain ed.,1991, p.219 & 223.
[۲۹]– هدایت الله فلسفی، **درس گفتار متون آراء و اسناد بین‌المللی (متدولوژی)**، دوره دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی، پاییز ۱۳۸۹

است که ماده ٦ کنوانسیون ۱۹۳۳ مونته ویدئو در خصوص حقوق و تکالیف دولتها بیان می‌دارد: «شناسایی بدون قید و شرط ... است.»[۳۰]

دیوان عالی امریکا در قضیه شرکت *گورانتی تراست علیه ایالات متحده* بیان داشته است: "آن چه دولت‌ها می‌باید به عنوان یک دولت خارجی در نظر بگیرند مساله سیاسی است و نه یک موضوع حقوقی و قضایی. چنین امری می‌باید توسط نهادهای سیاسی یک کشور تعیین گردد. هر گونه اعتراضی نسبت به این امر می‌باید به همین نهادها ارجاع شود و نه به دادگاه‌ها."[۳۱]

برخی عقیده دارند از آن جا که حقوق بین‌الملل نظامی ابتدایی و فاقد نهادی مرکزی است که بتواند تحقق معیارهای دولت بودن را ارزیابی نماید، این دولت‌ها هستند که تصدیق تشکیل دولت جدید را از مجرای شناسایی عهده‌دار می‌شوند.[۳۲] از این رو است که شناسایی در میان دو نهاد قرار می‌گیرد؛ بدین توضیح که روابط در تنگنای مصلحت و منفعت و در چارچوب رابطه دولت با دولت و نه در فراخنای قاعده و ارزشهای متعالی و در چارچوب دولت و جامعه بین‌المللی، چهره می‌بندد. در این رهیافت شناسایی یا عدم شناسایی عمدتاً در خصوص جسم دولت است. برای مثال عدم احراز موثر بودن کنترل نهاد مورد بحث بر قسمت معینی از یک سرزمین، می‌توانست دلیلی بر عدم شناسایی باشد. در مواردی نیز دولت بر این عقیده بود که شناسایی منحصراً و الزاماً تایید و برقراری رابطه را در پی خواهد داشت.[۳۳] البته در همان زمان دولت دیگری چنین پیامدی را مبنی بر تایید، متصور نبود و صرف کنترل واقعی بر سرزمین را کافی می‌دانست.[۳٤] هرچند بررسی عناصر مادی به جهت ارزیابی شکل‌گیری جسم دولت، ضرورتی انکار ناشدنی است، اما وجه فرا مادی را یکسره انکارپذیر نمی‌سازد.

---

[30] - Montevideo Convention on the Rights and Duties of States 1933, Art. 6
[31]- Guaranty Trust Co., 304 U.S. 126, 137-38 (1938)
[32]- H. Kelsen, **Recognition in International Law, Theoretical Observations'**, AJIL, Vol. 35, 1941, pp. 606-607.
[33]- Robert D. Sloane, **op.cit**, p.121
[34]- Michael Akehurst, **A Modern Introduction to International Law**, Sixth edition, Routledge, 1987, p.58.

برای مثال در طول قرن نوزدهم، باور این بود که حقوق بین‌الملل تنها قابلیت اعمال میان دولت‌هایی با تمدن اروپایی را دارد؛ دیگر دولت‌ها نیز تنها زمانی به عضویت باشگاه کشورهای اروپایی در می‌آیند که این دولت‌ها چنین عضویتی را بپذیرند. موقعیت‌های دیگری نیز از این دست وجود داشته است که در طول دوره اتحاد مقدس و درست پس از سال ۱۸۱۵ به چشم می‌خورد. هنگامی که پاره‌ای دولت‌ها، بعضی از حکومت‌های انقلابی را غیر قانونی می‌دانستند و تا زمانی که شناسایی نشده بودند از باشگاه کنار گذاشته می‌شدند. در این شیوه، دولت‌ها تنها کنشگران جامعه بین‌المللی بودند و از آن جا که با موجودیتی جدید مواجه می‌شدند و مایل بودند سطح و وضعیت و نوع رابطه با آن نهاد را مشخص نمایند، آن را شناسایی کرده یا نمی‌کردند.

به نظر می‌رسد رشحاتی از این رهیافت، همچنان بر حقوق بین‌الملل سیطره دارد. اما آیا می‌توان همچنان ادعا داشت که با تغییر و دگرگونی محتوای اصول مسلوک میان دولت‌ها و تفسیر متکامل از اصول منشور ملل متحد و خصوصاً پرتوافکنی ارزشهای تعیُن‌یافته در اصول حقوق بشر، شناسایی همچنان امری باشد که یکسره در صلاحدید کشورها قرار گرفته است؛ خالی از ابعاد حقوقی و دارای جنبه‌ای کاملا سیاسی.[۳۵]

۲- رویکرد حقوقی به شناسایی

به نظر می‌رسد چنانچه نهاد جدید تنها با صلاحدید دولتها شناسایی شود، نوعی اراده‌گرایی حاکم خواهد شد، اراده‌ای که یا تعلق می‌گیرد و یا تعلق نمی‌گیرد. چنین بینشی در جامعه‌ای با منافع همبسته و ارزشهای بی‌زمان و بی‌مکان سازگاری چندانی ندارد و به نوعی اراده دولت را وصف دهنده موقعیت می‌داند و عمل صادره از دولت را قاعده. آخرین پیامد چنین رویکردی را می‌توان در ادعای کوزوو مشاهده نمود. در جایی که وجه استثنایی بودن وضعیت این نهاد و رویه‌ساز نبودن آن مدام مورد تاکید

[۳۵]- با وجود این و در عین حال سازمان‌های بین‌المللی گاه گاهی در امر اختلاف در خصوص شناسایی نقش آفرینی کرده‌اند. برای مثال نگاه کنید به:

U.N. GAOR, 52ed Sess., Agenda Item 3, para.4, U.N. Doc, A/52/719 (1997)

قرار می‌گیرد.[۳۶] بعضی از کشورهای شناسا نیز به این قضیه توجه نشان می‌دادند تا نگرانی کشورهای دیگر را از اینکه گروهی قومی، نژادی و غیره ادعای استقلال نمایند، مرتفع سازند. این درحالی است که مفاهیم و اصول و قواعد حقوقی مورد استناد قرار می‌گیرد و به یکباره در ادعای خلأ قواعد حقوقی و استثنایی بودن وضعیت، "تفرد وضعیت، یکتا بودن تصمیم را موجب می‌شود"[۳۷] و مصلحت، راه را بر حقوق و قواعد اعمال قواعد حقوقی می‌بندد. در حالی‌که تکلیف از حق بر می‌آید و هر دو از قاعده حقوقی. قاعده منسوب به رابطه خاص نیست و این نوعِ رابطه است که اهمیت می‌یابد و نه منافع عاملان رابطه. بنابراین منافع بر اساس قاعده سنجیده می‌شوند. "حقوق در مفهوم امروزی نباید تا حد وحدانیت هر پدیدار تنزل یابد زیرا در معنای جامعیت و کلیت حرکت می‌کند و روابط طبق قواعد کلی به نظم در می‌آید نه منافع خصوصی."[۳۸] زمانی که ارزش، سنگ محک ارزیابی اقدامات و افعال دولت‌ها نباشد این اراده مطلق است که حکمرانی می‌کند و هرگونه واکنشی در برابر هر واقعه، نه ناشی از ارزش‌ها که تابع منافع می‌شود.

شاید چنین ادعا شود که حاکمیت دولت، قید بر نمی‌تابد. زمانی بود که چنین ادعایی تصدیق‌پذیر به نظر می‌آمد اما به هر جهت از گزاره اینکه دولت حاکمیت دارد و هر انچه که به منفعت و مصلحت خود بپندارد، تایید می‌کند، این نتیجه برنمی‌آید که دولت فارغ از تکلیف است و حقی را نگاه دار نیست. حتی ماده ٦ کنوانسیون مونته ویدئو که شناسایی را عملی بی قید و شرط می‌داند، به این امر اذعان دارد که شناسایی چنین شخصیت حقوقی به منزله آن است که دولت شناسا آنرا نهادی توانا به انجام

---

[36]- Report of the Special Envoy of the Secretary-General on Kosovo's future status, doc. S/2007/168, p. 15, also the Council of the European Union reiterated, on 18.02.2008, its view that the situation of Kosovo constituted a sui generis case

[۳۷]- هدایت الله فلسفی، **درس گفتارهای نقد و بررسی مکاتب فلسفی در حقوق بین‌الملل**، دوره دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸

[۳۸]- هدایت الله فلسفی، **درس گفتارهای روش تحلیل آراء و اسناد بین‌المللی**، دوره دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.

تکالیف و بهره‌مند از حقوقی می‌داند که حقوق بین‌الملل تعیین کرده است. به نظر می‌رسد این کنوانسیون که در گفتمان حقوقی بین‌المللی بسیار مورد استناد قرار می‌گیرد، شناسایی را همچون قابی خالی در اختیار دولتها ننهاده است و تشخیص دولت‌ها را به منزله تایید نهاد تازه ایجاد شده، مطابق حقوق بین‌الملل و چه پیش و چه پس از موجودیت آن می‌داند. بدین توضیح که شناسایی را همچون عملی مکانیکی، بدون روح و بدون هیچگونه ارزیابی قبلی و تنها با گرد آمدن چند عنصر، تحقق یافته نمی‌داند. هرچند عنصر چهارم تشکیل یک دولت که همان اهلیت ورود به روابط بین‌المللی است، خود می‌تواند معیار مطلوبی برای تشخیص دولت نامیدن یک نهادبا توجه به تحولات هرروزینه حقوق بین‌الملل باشد، که البته بحث در خصوص آن مجالی دیگر می‌طلبد.

در هر حال نفوذ پذیری حاکمیت دولتها به واسطه عناصر استحاله بخشی همچون حاکمیت قانون و حقوق بشر و انجذاب مولفه‌های شناسایی در مسیر صلح و امنیت، دیگر شبحی اثیری از واقعیت نیست. بدین ترتیب، دیدگاه پیشین نسبت به شناسایی، پاره پاره، معروض تحول گردید. اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل راجع به روابط دوستانه و همکاری میان کشورها[۳۹] و قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت[۴۰] دست کم، عدم شناسایی را در موقعیت‌های گوناگون چه از مجرای مسئولیت بین‌المللی و چه از مجرای رعایت قواعد و ارزش‌های بنیادین بین‌المللی باز یافت و راه را بر مصلحت اندیشی‌های خودسرانه و نادیده گرفتن عمیق‌ترین ریشه‌های مشترک بست.

رهاورد این دگردیسی را می‌توان در چارچوب استعمارزدایی در عدم شناسایی رودزیای جنوبی قبل از پذیرش "هر فرد، یک رای"[۴۱]، نامیبیا[۴۲] و بانتوستانس[۴۳] توسط

[39]- Declaration on Principles of International law Concerning Friendly Relations and Co-Operation Among States in Accordance With the Charter of the United Nations, General Assembly Resolution 2625 (XXV) 1970

[۴۰]- برای نمونه رجوع کنید به قطعنامه‌های شماره ۲۱۸، ۲۷۶، ۴۰۲، ۴۱۸، ۵۶۹ و ۶۶۲ شورای امنیت

[۴۱]- در این خصوص رجوع کنید به قطعنامه شماره ۲۱۶ شورای امنیت مورخ ۱۹۶۵

[۴۲]- رجوع کنید به بند ۱۲۶ رای مشورتی دیوان در قضیه آثار حقوقی تداوم حضور افریقای جنوبی در

جامعه بین‌المللی و در ورای چهارچوب استعمار زدایی در اصول راهنمای اتحادیه اروپا در خصوص شناسایی دولت‌های جدید در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی مشاهده کرد.[٤٤] سند مذکور حاکمیت و تمامت ارضی را در کنار اصل تعیین سرنوشت، رعایت اصول دموکراتیک، رعایت تعهدات ناشی از منشور، دموکراسی، حقوق بشر و حکومت قانون قرار داده است. اصول راهنمای مذکور با قراردادن حاکمیت در ابتدا جسم دولت را مبنایی برای دمیدن روح اصول تکلیف‌آور بعدی دانسته‌اند.

دولتهای اروپایی شرط شناسایی دولتهای جدید را رعایت مفاد این سند دانستند. برای مثال، اتحادیه اروپا در ۲۳ مارس ۱۹۹۲ اعلام نمود که آمادگی مذاکره با گرجستان را دارد زیرا گرجستان اعلام کرده است که الزامات مندرج در اصول راهنمای اروپا ناظر بر شناسایی دولت‌های جدید را در اروپای شرقی و شوروی محقق نموده است.[٤٥] تقریباً بعد از این بود که اعضای اتحادیه و دولت‌های دیگر نیز این کشور را علی رغم این که دارای کنترل و حاکمیت موثر نبود، به رسمیت شناختند و گرجستان در ۳۱ جولای ۱۹۹۲ به عضویت ملل متحد درآمد. البته می‌باید در نظر داشت که این پذیرش دیرهنگام به علت عدم اعمال کنترل موثر بر سرزمین گرجستان نبود، بلکه وضعیت داخلی گرجستان، فرصتی برای این کشور باقی نگذاشته بود تا تقاضای خود را تسلیم بدارد.[٤٦]

در چارچوب ملل متحد نیز غایات منشور که همانا صلح و بشریت است[٤٧] نوع،

نامیبیا برای دولتها که دیوان در آن صریحاً از دولتها می‌خواهد از شناسایی چنین وضعیتی خودداری کنند.

[٤٣]- رجوع کنید به قطعنامه 31/6A مجمع عمومی مورخ ۱۹۷٦

44 - Declaration of the European Council on the Guidelines on the Recognition of New States in Eastern Europe and in the Soviet Union, 16 Dec 1991,

[45]- Statement on the Recognition of the Republic of Georgia, 23 March 1992, in BYIL, Vol.63, 1992, p.640.

[46]- UN Doc. A/46/938-S/24116, 18 June 1992, Ann. I.

[٤٧]- هدایت الله فلسفی، **حقوق بین‌الملل معاهدات**، چاپ دوم، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۳، ص ۳۰٤

شیوه، کیفیت، سطح و محتوای شناسایی را رقم می‌زند. پرسش مهم این است که آیا الزامات مربوط به حاکمیت به عنوان مبنای شناسایی، با الزامات برآمده از غایات منشور درهارمونی بی بدیلی قرار نمی‌گیرند؟ آنجا که شورای امنیت امر به شناسایی یا عدم شناسایی می‌کند، این دولت‌ها نیستند که اراده و خواست جامعه خود را در قالب تکلیف نقش می‌زنند و خواستار اقدامی در قبال یک اتفاق و فرایند شکل‌گیری آن اتفاق می‌شوند؟ شورای امنیت امکانات اشتغالی خود را محدود به موارد سنتی و مالوف نمی-کند زیرا طرح‌واره اهداف منشور در هرزمانی به شیوه خاص خود تکمیل می‌شود. در این عرصه شورای امنیت مشارکت موثر شکل گرفته در مجمع عمومی را در سطح اقدامات مستقیم و نه به جنبش درآورنده به کار می‌بندد. در اقدامی‌هارمونیک، دیوان بین‌المللی دادگستری نیز تصدیق اقداماتی از این دست را بر عهده می‌گیرد. "ارتباطی که سازمان ملل و نهادهای وابسته به آن، از جمله کمیسیون حقوق بشر میان صلح و دموکراسی و یا دموکراسی و حقوق بشر و حکومت قانون برقرار کرده است، چشم اندازی وسیع از همکاری و همبستگی بین‌المللی به وجود آورده که تا حد زیادی از صلاحیت منطق قدرت که متاسفانه بر سیستم ملل متحد و همچنین بسیاری از سیستم‌های داخلی مسلط شده، کاسته است ."[۴۸]

در اینجا سویه دیگر و همحیات حاکمیت به عنوان مبنای شناسایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در آن چنان جایگاهی قرار می‌گیرد که متناظر عدم توسل به زور و محتوای سیال حاکمیت می‌شود و مشروعیت را فرا می‌خواند. حق تعیین سرنوشت در جایی که چهره اصل به خود می‌گیرد از مبانی نظم عمومی بین‌المللی نیز قلمداد می‌شود و در هر تغییر و اقدامی، بازتابنده عناصر بنیادین و ساختارهای اصلی جامعه بین‌المللی می‌شود. آن جا که دیوان از دولت‌ها می‌خواهد تا

[۴۸]- هدایت الله فلسفی ، **ملل متحد و آرمان بشریت**، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۶-۳۵، ۱۳۸۱، ص ۲۸

در سپهر مسئولیت بین‌المللی از شناسایی نتیجه عمل تجاوزآمیز در قضیه دیوار حائل[۴۹] خودداری نمایند، آن چنان در محمل شناسایی جایگاه می‌یابد که اثبات گر آن می‌شود که هر عمل مقوم واقعه نامشروع از نظرگاه قاعده برآمده از ارزش‌ها و اصول بنیادین، خود نامشروع است و مسئولیت آور.[۵۰]

درست در همین فرایند است که عمل شناسایی دیگر در قاب و قالبی مجزا قرار نمی‌گیرد که در بستر پاسخگویی و ارزش‌مداری معنا می‌یابد. بررسی تجانس و عدم تجانس اقدامات ناشی از صلاحدید دولت با بستر پیرامونی به وجهی متضمن همین معنی است. شاید همبافتگی اراده و صلاحدید با فضایی که در حوزه آن، حق و تکلیف وجود دارد چندان نزدیک به ذهن نباشد؛ زمانی که حاکمیت رنگ تکلیف و مسئولیت به خود می‌گیرد و اعمال حاکمیت به معنی اعمال مسئولیت است[۵۱] و در شرایطی خاص اعمال این مسئولیت یک تکلیف است. چه از منظر دولتهای بیرون از آن شرایط خاص، و چه از منظر دولتی که در آن شرایط قرار گرفته است. هر اقدامی که از جانب این دو گروه انجام گیرد در قالب انجام تهعد و عدم انجام آن یا هر نقض تعهد در این باب در حوزه مسئولیت به معنای تعهد ثانویه به شمار می‌رود.

چنانچه بپذیریم مبنای شناسایی همچنان حاکمیت است، لاجرم می‌پذیریم که این حاکمیت در فضایی جزیره گون و دور از هر تکلیف و مبرا از هر تعهدی قرار ندارد. حاکمیتی که اصول منشور ملل متحد را تنها جان پناهی برای خود نمی‌داند و پاره پاره در کشاکش میان کنش حاکمیتی و واکنش مسئولیت‌مدارانه و در پرتو افشان ارزش‌های بنیادین بین‌المللی و در مدار دو هسته اصلی جامعه بین‌المللی یعنی صلح و بشریت،[۵۲] شناسایی ترکیب و محتوایی دیگر می‌یابد و از خام دستی صلاح جویانه خارج می‌شود.

49 - Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory (2004)-p.161-165

50 - the Draft Article on Responsibility of States for International Wrongful Acts with Commentaries, 2001, Article 41, p. 10

51- Report of the International Commission on Intervention and state sovereignty, 2001, p. 13

۵۲- هدایت الله فلسفی، **حقوق بین‌الملل معاهدات**، چاپ دوم، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۳، ص ۳۰۴

رصد چنین گذاری در گام اول با بررسی عناصر سنتی ممکن می‌شود. شناسایی هرچند همچنان با باور ارادی و اختیاری بودن انجام می‌پذیرد اما خود را در باز جستی پویا در تعامل با حق و تکلیف‌های مداوم و همیشگی می‌بیند. زمانی که از حق و تکلیف و از صلح و بشریت سخن گفته می‌شود به وجهی متضمن همین معنی است. تنها سخن از تحول عناصر درونی نیست که از سخن از الزامات بیرونی نیز هست. در واقع شناسایی به عنوان یکی از تجلیات حاکمیت، از تحدید آن منبعث می‌شود و در حضور سهمگین‌تر و بی واسطه‌تر و تعیُّن یافته‌تر ارزش‌های بین‌المللی، در تحولی استکمالی قرار می‌گیرد.

بدین ترتیب، شناسایی در میان حق و تکلیف و نه اراده و مصلحت قرار می‌گیرد و در پرتو ارزش‌های مشترک جامعه بین‌المللی، نقش‌پردازی می‌کند. عملی که مبنایش، حاکمیت است در تعامل با اصل مشروعیت دموکراتیک که در دو گذرگاه حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و عدم شناسایی نتایج عمل نامشروع، گام می‌زند، حاکمیت را از اطلاق به در می‌آورد و پاسخگو می‌سازد. آن چنان که به نظر می‌رسد این الزامات، مرادف تکلیف به تعهدی بین‌المللی است.

۳- تکلیف به عدم شناسایی

گام بعدی در تحول به سوی وجود تعهد به عدم شناسایی، آن است که نقض نرم‌های بین‌المللی و نتایج آن نمی‌باید معتبر تلقی شود و چنین تعهدی در قبال همه اعضای جامعه بین‌المللی و تعهدی ارگاامنس است.[۵۳] در خصوص شناسایی دولت‌ها نیز همه دولت‌ها چه به صورت فردی و چه جمعی، می‌باید از شناسایی هر نهاد، هرچند دارای کنترل موثر بر سرزمینی که به واسطه نقض یک یا چند نرم بنیادین حقوق بین‌الملل به وجود آمده است جلوگیری نمایند.[۵۴] شناسایی نهاد برآمده از عملی غیرقانونی، نقض حق را به دنبال دارد. زیرا شناسایی، دارنده حقوق را بدون رضایتش از

[53] - ICJ Judgment in Case Concerning East Timor (Portugal v. Australia), 30 June, 1995, p. 29
[54]- Verhoeven,J., La Reconnaissance International Dans La Pratique Contemporaine: Les Relations Publiues Internationales, 1975, pp.586-617 in Raic, David,p.107.

حق خود محروم می‌نماید.[۵۵]

دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی در مورد آثار حقوقی ساخت دیوار در سرزمین‌های اشغالی فلسطین بیان می‌دارد: (۱) بند ٤ ماده ۲ منشور ملل متحد که دولت‌ها را از تهدید و توسل به زور علیه تمامت ارضی یا استقلال سیاسی یکدیگر باز می‌دارد؛ و (۲) قطعنامه ۲٦۲۵ مجمع عمومی مصوب ۲٤ اکتبر ۱۹۷۰ که عدم مشروعیت حقوقی تحصیل سرزمین با تهدید یا توسل به زور را مورد تاکید قرار می‌دهد، هر دو به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی به رسمیت شناخته شده‌اند.[٥٦]

دیوان با ۱۳ رای در برابر ۲ رای اعلام می‌دارد که تمام دولت‌ها موظف هستند وضعیت غیر قانونی ناشی از ساخت دیوار را به رسمیت نشناسند؛ در این رای، دیوان تکلیف به عدم شناسایی وضعیت خاص را که ناشی از تعهد دولت‌ها در قبال امری متخلفانه است خاطر نشان می‌سازد. بنابراین شناسایی این وضعیت که مغایر با قواعد بین‌المللی است یکسره در اختیار دولت‌ها نهاده نشده است تا امری صلاحدیدی و برآمده از حاکمیت در فضای سنتی حقوق بین‌الملل قلمداد گردد. هر چند مقرره‌های دیوان در آراء مشورتی الزام آور نیست اما استدلالات دیوان از آن چنان اقناعی برخوردار است که همتراز استدلالات دیوان در آراء ترافعی قرار می‌گیرد و همچون مقدمه حکم در این آراء بر تمامی اعضای جامعه بین‌المللی لازم الاجرا است.[٥٧]

اصل عدم بهره‌مندی از اقدامات نامشروع، صراحتاً توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل تایید شده است: در ماده (۲)٤۱ طرح مسئولیت دولتها آمده است که: هیچ کشوری نباید یک وضعیت غیرقانونی را که با نقض جدی تعهدی برخاسته از یک قاعده لازم الاجراء حقوق بین‌الملل عمومی، ایجاد شده است را به رسمیت بشناسد و نباید کمکی به حفظ

---

[55] - Western Sahara case, Advisory opinion, ICJ Rep.1975, p.13, p.33, para. 59.

[56] - Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestine Territory (Advisory Opinion), ICJ Reports 2004, July 2004,paras. 87-88.

[٥٧]– هدایت الله فلسفی، **ماجرای تفسیر در دیوان بین‌المللی دادگستری**، مجموعه مقالات همایش نقش دیوان بین‌المللی دادگستری در تداوم و توسعه حقوق بین‌الملل، انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، چاپ اول، ۱۳۸۹، ص ٤۰

این وضعیت بنماید.[۵۸] در عین حال تعهد به عدم شناسایی ممکن است از یک قطعنامه الزامی شورای امنیت ناشی شده باشد، مانند مورد رودزیای جنوبی، که شورای امنیت قطعنامه ۲۷۷ را در چارچوب فصل هفتم صادر نمود.

در دوره ملل متحد، ایجاد جمهوری ترک نشین قبرس شمالی مورد پذیرش هیچ کشوری غیر از ترکیه قرار نگرفت. اصلی‌ترین دلیل برای عدم شناسایی جهانی این جمهوری آن بود که ایجاد آن، نتیجه مستقیم نقض منع توسل به زور مندرج در بند ٤ ماده ۲ منشور ملل متحد بود که به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی مورد پذیرش کشورها قرار داشت. مداخله نظامی در قبرس و تصرف بخش شمالی جزیره توسط نیروهای ترکیه از سال ۱۹۷٤ تمامت سرزمینی قبرس را نقض کرد. ایراد طرح شده آن بود که دشوار بتوان باور کرد جمهوری ترک نشین قبرس به صورت یکجانبه و بدون مداخله ترکیه به وجود آمده است.

این عقیده با عبارات مندرج در قطعنامه شورای امنیت نیز هماهنگی دارد. شورا در قطعنامه ۳۵۳ خود مقرر می‌دارد که "مداخله نظامی خارجی در جمهوری قبرس در تناقض با تعهد تمامی دولت‌ها در جهت احترام به حاکمیت، استقلال و تمامت ارضی قبرس است." نقض تمامت ارضی قبرس توسط ترکیه، نقض اصل بنیادین حقوق بین‌الملل بود.[۵۹]

با نگاهی اجمالی به اقدامات انجام گرفته از سوی نهادهای ملل متحد می‌توان دریافت که مبانی عام‌الشمول همچون عدم توسل به زور و رعایت اصول و قواعد بنیادین و ارزشهای مشترک، محمل عدم شناسایی را پدید آورده است. رعایت این تعهدات نه تنها دولت‌ها را در وضعیت ناقضان حقوق بین‌الملل قرار نمی‌دهد، بلکه تقویت صلح و امنیت جامعه بین‌المللی را از مجرای قواعد پیشینی حقوقی بین‌المللی و به شیوه‌ای قابل پیش بینی را موجب می‌شود.

---

[58] - The Draft Article on Responsibility of States for International Wrongful Acts with Commentaries, 2001, Article 41, p. 4

[59]- Z.M. Necatigil, The Cyprus Question and the Turkish Position in International Law, 1989.

به طور خلاصه، نرم‌هایی که از طرف سازمان ملل به عنوان دلایل عدم شناسایی یک سرزمین معرفی شده است، همان قواعد آمره‌ای هستند که تعهدی عام الشمول را ایجاد می‌نمایند.[۶۰] بنابراین تعهد به عدم شناسایی که در اثر نقض این نرمها به وجود آمده است، خود یک تعهد عام‌الشمول است و همه دولتها متعهد هستند که ادعای دولت بودن با چنین شرایطی را به رسمیت نشناسند، چرا که عدم رعایت آن نرم‌ها جامعه بین‌المللی را در کل تحت تاثیر قرار می‌دهد پس عدم مشروعیت امری است که کل جامعه بین‌المللی را دربر می‌گیرد. این نتیجه در حکمی که توسط کمیسیون داوری دادگاه بین‌المللی یوگسلاوی صادر شد نیز مورد توجه قرار گرفته است:

"گرچه شناسایی پیش شرطی برای شکل گرفتن یک دولت نیست و صرفاً بیان کننده اثرگذاری آن است، با این حال این امر [شناسایی] اختیاری نیست تا دولتها با هر روشی که بخواهند انتخاب کنند که چگونه رفتار کنند و به پیروی از ضروریات حقوق بین‌الملل عمومی بستگی دارد و به خصوص آن قواعدی که استفاده از زور را در رابطه با دیگر دولت‌ها منع می‌کنند یا قواعدی که تضمین کننده حقوق اقلیت نژادی، مذهبی یا زبانی هستند.[۶۱]

عدم شناسایی، متخلف را از بهره‌مندی از نتایج عمل غیر قانونی خود، که اعتبار بخشی یا پذیرش قانونی وضعیتی که ناشی از نقض حقوق بین‌الملل است، محروم می‌نماید. هر چند این عدم شناسایی نیست که باعث می‌شود آن عمل غیر قانونی، غیر قانونی تلقی شود، زیرا آن عمل خود به واسطه نقض قواعد حقوق بین‌الملل غیر قانونی و نامشروع بوده است. این اقدام در جهت این اصل حقوق بین‌الملل است که "هیچ حقی با بی عدالتی ایجاد نخواهد شد."[۶۲]

---

[۶۰]- رجوع کنید به رای مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در خصوص آثار حقوقی ساخت دیوار، بند ۱۵۹ و رای دیوان در قضیه تیمور شرقی بندهای ۲۸ و ۲۹

[61]- Arbitration Commission of the International Conference on Yugoslavia, Opinion 10, ILM, Vol. 31, 1992, pp. 1525-1526, at p. 1526

[62] - Ex injuria jus non oritur

٤- تکلیف به شناسایی

پرسش اصلی در این جا این است که آیا تکلیفی به نام "تکلیف به شناسایی" وجود دارد یا خیر؟ و اگر چنین تکلیفی وجود دارد، مبنای حقوقی آن چیست یا چه می‌تواند باشد؟ ادعای من در این قسمت، آن است که چنین تکلیفی وجود دارد و ابتنای آن را می‌توان بر "حق دفاع از خود" استوار کرد.

به طور خلاصه می‌توان این ادعا را در گزاره‌های زیر بیان کرد:[٦٣]

۱. به نظر می‌رسد دولت در شرایط خاص و با تحقق بعضی شرایط خاص، با بیم جدی و حقیقی از بود و نبود کشور، می‌تواند در دفاع از خود به سلاح هسته‌ای متوسل شود و یا این که حداقل در شرایط کنونی، دیوان بین‌المللی دادگستری به طور قطعی و قاطع، قاعده ای حقوقی مبنی بر رد این گزاره شناسایی نکرده است.[٦٤]

۲. به نظر می‌رسد یک ملت در شرایط خاص و با تحقق بعضی شرایط خاص، با بیم جدی و حقیقی از بود و نبود خود یا نقض فاحش، سیستماتیک و گسترده بنیادین‌ترین حقوق خود، می‌تواند در گام اول اقدام به صدور بیانیه استقلال و جدایی طلبی نماید و یا این که حداقل در شرایط کنونی، دیوان بین‌المللی دادگستری به طور قطعی و قاطع، قاعده‌ای حقوقی مبنی بر رد این گزاره شناسایی نکرده است.[٦٥]

۳. به نظر می‌رسد بقاء، مبنای مشترک دولت و ملت در دفاع از خود است.

٤. احتراز از شناسایی دولت جدیدی که تحت چنین شرایطی ایجاد شده است در شرایطی خاص می‌تواند حمایت از ژنوسید را با تمامی الزامات مربوط به تحقق چنین جرمی موجب شود.

۵. احتراز از شناسایی دولت جدیدی که تحت چنین شرایطی ایجاد شده است، در صورت طی تمامی سازوکارهای توقف اعمال مذکور در گزاره دوم

---

[٦٣]- گزاره‌های مزبور، صرفاً طرح‌واره‌ای از شرایط تحقق تکلیف به شناسایی است و به هیچ وجه ارائه دهنده تمامی ابعاد حقوقی آن نیست.

[64]- ICJ advisory Opinion in Kosovo, 2010

[65]- ICJ advisory Opinion in Kosovo, 2010

فوق الذکر و بهبود وضعیت ملت خواهان استقلال و خواستار شناسایی و طی تمام مراتب انجام تعهدات بین‌المللی دولت‌ها، به منزله سوء اعمال حاکمیت خواهد بود.

٦. در صورتی که صدق گزاره‌های بالا مورد قبول باشد، تکلیف به شناسایی، اثبات می‌شود. چنین تکلیفی راه را بر اعمال منفعت و مصلحت و تصمیم گرایی در حقوق بین‌الملل می‌بندد و جدایی طلبی‌ها و شناسایی‌های برآمده از مصلحت صرف را مشخص می‌نماید.

اینک به بررسی اجمالی گزاره‌های مذکور می‌پردازیم:

"به نظر می‌رسد دولت در شرایط خاص و با تحقق بعضی شرایط خاص، با بیم جدی و حقیقی از بود و نبود کشور، می‌تواند در دفاع از خود به سلاح هسته‌ای متوسل شود و یا این که حداقل در شرایط کنونی، دیوان بین‌المللی دادگستری به طور قطعی و قاطع، قاعده‌ای حقوقی مبنی بر رد این گزاره شناسایی نکرده است."

اصل عدم توسل به زور، به عنوان اصل الاصول منشور ملل متحد،[٦٦] نسبت به تمام دولت‌ها تعهدی را ایجاد می‌نماید. تشکیل هر دولتی که ناشی از نقض این تعهد باشد، به لحاظ حقوقی نامشروع خواهد بود و شناسایی چنین دولتی تایید پیامد و برآیند چنین نقض تکلیفی به شمار می‌رود.

اما در کنار این اصل، اصل تعیین سرنوشت ملتها نیز وجود دارد، اصلی بنیادین که تحقق بسیاری از حقوق بشری را در خود شکل می‌دهد. زمانی که این اصل، در مقام حق تعیین سرنوشت قرار می‌گیرد نیز، تمامی دولتها را در سپهر آمره بودن و پایه و مایه جهان شمول بودن، مکلف می‌سازد.

سویه دیگر این اصل، دفاع مشروع است. هنگامی که تمامت ارضی یک سرزمین یا استقلال سیاسی آن مورد تجاوز قرار می‌گیرد، یک دولت محق و حتی مکلف است که از خود دفاع نماید. اما گاه تجاوز بود و نبود یک دولت را در معرض خطر جدی قرار

---

[٦٦]- هدایت الله فلسفی، **درس گفتارهای نقد و بررسی مکاتب فلسفی در حقوق بین‌الملل**، دوره دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸

می‌دهد، به نحوی که تمام راه‌های آزموده یا پیش‌رو بی‌اثر می‌شود و هیچ راهی جز توسل به سلاح هسته ای وجود نخواهد داشت. می‌باید در نظر داشت که این شرایط ممکن است هرگز رخ ندهد، اما در صورت تحقق تمام شرایط توسل به سلاح هسته‌ای، هرچند گزینه‌ای نامطلوب در محدودیت‌های نظام حقوق بشردوستانه این نوع به‌کارگیری، گنجایی ندارد اما ذهن کشورها را آن چنان مشغول ساخته است که از دیوان بین‌المللی دادگستری در مقام مشاور جامعه بین‌المللی[۶۷]، خواستار نظر حقوقی شده‌اند. دیوان در نظر مشورتی قانونی بودن تهدید یا توسل به سلاح‌های هسته‌ای بیان می‌دارد که در پرتو وضعیت فعلی حقوق بین‌الملل در کلیت آن، به گونه‌ای که توسط آن دیوان بررسی شده و با توجه به وقایع در دسترس، به این عقیده رهنمون می‌شود که نمی‌تواند در مورد قانونی بودن یا نبودن کاربرد سلاح هسته‌ای به وسیله یک کشور، در شرایط حاد دفاع از خود که بقای آن در معرض خطر است، نتیجه‌گیری قاطع نماید.[۶۸]

اینک به بررسی گزاره دوم می‌پردازیم:

به نظر می‌رسد یک ملت در شرایط خاص و با تحقق بعضی شرایط خاص، با بیم جدی و حقیقی از بود و نبود خود یا نقض فاحش، سیستماتیک و گسترده بنیادین‌ترین حقوق خود، می‌تواند در گام اول، اقدام به صدور بیانیه استقلال و جدایی طلبی نماید و یا این که حداقل در شرایط کنونی، دیوان بین‌المللی دادگستری به طور قطعی و قاطع، قاعده‌ای حقوقی مبنی بر رد این گزاره شناسایی نکرده است.[۶۹]

در صورتی که ادعای ملت خواهان استقلال و خواهان شناسایی، اعمال حق تعیین سرنوشت باشد، در بحث حاضر می‌باید آن را به نحوی متقارن همپایه‌ی اصل عدم توسل به زور قرار داد.

---

[۶۷]- سیفی، سید جمال، **دیوان بین‌المللی دادگستری رکن اصلی قضایی ملل متحد**، مندرج در کتاب مجموعه مقالات همایش نقش دیوان بین‌المللی دادگستری در تداوم و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل، انجمن ایرانی مطالعات سازمان ملل متحد، ۱۳۸۸، ص ۲۶

[68] - Nuclear weapons, Para 25.

[69]- ICJ advisory Opinion in Kosovo, 2010,

مفهوم تعیین سرنوشت ملت‌ها در زمانی که در جایگاه حق قرار می‌گیرد، در حوزه حقوق بنیادین بشری شناسایی می‌شود. به این توضیح که تحقق دیگر حقوق بشری در گرو تحقق این حق و خصوصاً تامین مجرای مشارکت موثر به عنوان جانمایه این حق است.

منع نقض حق تعیین سرنوشت به عنوان یک قاعده قطعی و لازم‌الاجراء حقوق بین‌الملل مطرح است و موقعیت اساسی آن در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در بند دو ماده یک منشور آمده است. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز، این تعهد را احترام به حقوق اساسی بشر و یک تعهد عام الشمول دانسته است. در قضیه تیمور شرقی، حکم دیوان بیان کننده این بود که احترام به حق تعیین سرنوشت یک تعهد عام الشمول است و انکار آن حق، جامعه بین‌المللی را در کل آن را تحت تاثیر قرار می‌دهد.[۷۰]

در قیاسی که بر مبنای "دفاع از خود" انجام می‌پذیرد، می‌توان پذیرفت که با جمع به شرایطی از جمله شرایط زیر می‌توان تکلیف به شناسایی را از سوی جامعه بین‌المللی انتظار داشت:

زمانی که جسم دولت یا به عبارت دیگر عناصر مادی دولت شکل گرفته باشد و این عناصر خود به نحو نامشروع و مغایر با حقوق بین‌الملل ایجاد نشده باشند. برای مثال سرزمین مورد نظر آن قوم، تنها متعلق به همان قوم باشد و هیچ دولت دیگری اعم از دولت مادر، ادعای معتبری نسبت به آن سرزمین نداشته باشد.

وضعیت همبسته دیگر آنکه: در شرایط بسیار خاص که بیم نابودی قریب الوقوع یک گروه مشخص می‌رود یا آنکه حقوق بنیادین آن گروه به نحوی فاحش، سیستماتیک و گسترده در حال نقض باشد و هیچ راه و مجرای قابل تصور و موثر دیگری چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی وجود نداشته باشد، در غیر این صورت، تکلیف به شناسایی جایگاهی ندارد. برای مثال تا زمانی که سازوکارهایی هرچند ضعیف در قانون اساسی یک کشور وجود دارد و یا تا زمانی که جامعه

[70] -ICJ Judgment in Case Concerning East Timor (Portugal v. Australia), 30 June, 1995, p. 29

بین‌المللی ابزارهایی همچون ابزار آموزش حقوق بشر را به عنوان محمل درون‌زای پرورنده مشارکت موثر شهروندان در اختیار دارد، اقدام به جدایی‌طلبی، اعمال حق تعیین سرنوشت محسوب نمی‌شود بلکه سوء برداشت از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل است و موارد خاص را که شایسته تکلیف به شناسایی است، لوث می‌نماید. حتی در شرایط بسیار پیچیده، شورای امنیت می‌تواند به نمایندگی از جامعه بین‌المللی، وضعیتی سیال را در سرزمین مورد بحث، حاکم نماید.[۷۱] این وضعیت، شرایط و شیوه خاصی دارد که خارج از قلمرو این مقاله است.

همان طور بیان شد، در نظر مشورتی بررسی قانونی بودن توسل به سلاح هسته‌ای، دیوان از اظهار نظری قطعی امتناع ورزید. به همین منوال، دیوان در نظر مشورتی خود در خصوص قانونی بودن صدور اعلامیه استقلال کوزوو صرفاً بیان می‌دارد که قاعده جدیدی در حقوق بین‌الملل وجود ندارد که صدور اعلامیه استقلال کوزوو را منع نماید.

در این جا است که به گزاره سوم، رهنمون می‌شویم:

" به نظر می‌رسد بقاء، مبنای مشترک دولت و ملت در دفاع از خود باشد."

آن جا که عملی تجاوزکارانه، بقای یک کشور را در معرض خطر می‌دهد، یعنی در شرایطی حاد و بحرانی که هیچ روزنه برون رویی موثر نیست، توسل به سلاح هسته‌ای امکان تصور می‌یابد و این امکان در طبع خود الزامی به نام تناسب را نیز کمرنگ می‌نماید و دفاع مشروع را به عنوان استثنایی بر اصل عدم توسل به زور، مجاز می‌شمارد. توسل به حق تعیین سرنوشت در جهت دفاع از بقای یک گروه خاص و تجلی آن در جدایی طلبی و درخواست شناسایی و متناظر با آن، تکلیف دولتها به شناسایی، نمی‌تواند دور از ذهن و غیر قابل قبول باشد. به تصویر کشیدن سکانس آخر شرایط بسیار بحرانی و تحقق تمامی معیارهای موجد تکلیف، راه را بر جدایی طلبی‌های واهی می‌بندد. هرچند تاکید بسیار بر الزام به طی مراجع و سازوکارهای داخلی هم جهت با

[71]- U.N. Security Council Resolution 1244, p. 10

چنین معیاری برای مثال در نهاد حمایت دیپلماتیک از اتباع، محتوای دقیق و استواری را طلب می‌کند. از آن جهت که، دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در صورت عدم احراز این الزام پیشینی، وارد حمایت پسینی نمی‌شود. به هر صورت نباید پنداشت که اعمال حق تعیین سرنوشت به معنی جدایی‌طلبی است و از این رو آن را یکسره و بدون در نظر گرفتن شرایط خاص، موجد حقی برای تشکیل دولت دانست. جدایی‌طلبی صرفاً ماهیتی سازوکاری در اعمال حق تعیین سرنوشت دارد و نمایندگر تحقق و پیگیری عصاره اصلی و اصیل آن یعنی مشارکت موثر، نیست.

در گزاره سوم در بعضی شرایط، می‌تواند منجر به شکل‌گیری گزاره بعدی شود: احتراز از شناسایی دولت جدیدی که تحت چنین شرایطی ایجاد شده است، در شرایطی خاص می‌تواند موجبات حمایت از ژنوسید را با تمامی الزامات مربوط به تحقق این جرم فراهم کند.

در توضیح این گزاره می‌توان اضافه کرد که هیچ دلیل و یا قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل وجود ندارد که حفظ و بقای تمامت ارضی یک کشور را تحت هر شرایطی بر حفظ و بقای یک گروه خاص برتری دهد. حتی لازم است وضعیت‌های را مورد توجه قرار داد که طی آن امکان دارد مجموع شرایط مربوط به جرم ژنوسید تحقق پذیرد و گروه مزبور با پیش شرط شکل‌گیری جسم دولت، گزیر و گریزی جز اعمال حق تعیین سرنوشت با مجرای جدایی‌طلبی نداشته باشد. به معنای واقعی کلمه نداشته باشد.

در این مرحله باز خشت پیوند حاکمیت و مسئولیت در ارتباط با شناسایی چهره می‌بندد: احتراز از شناسایی دولت جدیدی که تحت چنین شرایطی ایجاد شده است، در صورت طی تمامی سازوکارهای توقف اعمال مذکور در گزاره دوم و بهبود وضعیت ملت در پی استقلال و خواستار شناسایی و طی تمامی مراتب انجام تعهدات بین‌المللی دولت‌ها، به منزله سوء اعمال حاکمیت خواهد بود. این برداشت حاکمیت را به معنای مسئولیت تفسیر می‌نماید و مقابله با چنین جرایمی را انعطاف نهادی و مفهومی می‌دهد،

به این معنی که مسولیت حمایت[۷۲] می‌تواند با تحقق شرایط خاص، صورت الزام به شناسایی دولتهای شکل‌گرفته در قاب جدایی‌طلبی، به خود بگیرد. در صورتی که صدق گزاره‌های بالا مورد قبول باشد، تکلیف به شناسایی، اثبات می‌شود.

هنگامی که حاکمیت، نه فقط اعمال قدرت که اعمال مسئولیت است و هنگامی که حوزه‌های پیش‌روی آن با سنجه‌های حقوق بشر، متمایز می‌شود و دیگر حتی نحوه اعمال آن یکسره صلاحدیدی نیست و پای در خاک پاسخگویی دارد؛ پاسخگویی که در منظومه حق و تکلیف است و متناظر با ارزش‌های بین‌المللی. در این شرایط نهاد تازه تاسیس، محق است که به رسمیت شناخته شود. هنگامی که شناسایی رنگ قاعده می‌گیرد، در حوزه عمیق‌ترین بنیادها و ارزش‌ها پای استوار کرده است و از سنتی‌ترین ابعاد حقوق بین‌الملل که حاکمیت و دولت‌مداری است، روی به سوی باید و نباید و قالب و قاعده و نه تصمیم و اراده بی انتها می‌نماید.

نتیجه گیری

شناسایی دولتها در سه گذرگاه مطلق و صلاحدیدی بودن، محتوای تکلیف یافتن و تکلیف به شناسایی می‌پوید. حاکمیت، برابری دولت‌ها و عدم توسل به زور از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل هستند. اصولی که نظم عمومی بین‌المللی و بر شالوده آن‌ها بنا نهاده شده است. در عین حال نمی‌باید از دیگر اصول حقوق بین‌الملل همچون عدم بهره مندی از عمل نامشروع نیز غفلت ورزید. هرچند در میان همه این اصول بنیادین که حول محور دولت به عنوان یکی از تابعان حقوق بین‌الملل صورت می‌بندند، چهره اصل دیگری از حوزه دیگری از قلمرو حقوق بین‌الملل نمودار می‌شود: اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها. مفهومی که در قاب قاعده آمره استقرار یافته است و حقوق بین‌الملل را به پیش می‌برد و مردمان و در نهایت افراد را از انفعال خارج می‌سازد.[۷۳]

---

[72] - General Assembly 2005 world Summit Outcome, A/60/L.1, 15 Sep 2005

[۷۳]- هدایت الله فلسفی، **درس گفتارهای تحلیل اسناد و آراء بین‌المللی**، دوره دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی، سال ۸۹-۱۳۸۸

این جا است که مفهومی از میان مفاهیم دیگر پدیدار می‌شود و با مفهوم پردازی است که ارزش در صورت مفهوم حقوقی مکانت می‌یابد و از درون و برون محک می‌خورد. شناسایی که مبنای آن حاکمیت است پای از فضای سنتی که تصمیم، قاعده بود و حاکمیت مطلق، فراتر می‌نهد و روی به آسمان عینیت می‌کند که ارزش‌های جامعه بین‌المللی را باز می‌نمایاند و پویایی حقوق بین‌الملل را معنا می‌کند. حقیقت ثابت منسوب به زمان و حقیقت متحرک منسوب به مکان[۷۴] آن چنان شناسایی را از صلاحدید مطلق کشورها خارج می‌سازد که از تفرد فاصله می‌گیرد، منسوب به رابطه خاص نمی‌شود و منافع عاملان رابطه را نه بر مبنای منافع که بر مبنای قاعده می‌سنجد.

بنا به صلاحدید دولت‌ها نیست که، نهادی نام دولت به خود گیرد. زیرا این تنها سرزمین، جمعیت دائم و کنترل موثر نیست که دولت را پدید می‌آورد. منشا این پدیداری که می‌باید نه برآمده از نقض فاحش قواعد حقوقی و ارزش‌های بنیادین بین‌المللی همچون عدم توسل به زور و مداخله باشد بلکه روی آن نیز می‌باید بر بهره مندان نهایی ارزش‌های بنیادین یعنی افراد باشد.

یکی از سویه‌های تکلیف به عدم شناسایی بر وضعیتهایی همچون کسب حاکمیت بر سرزمین از طریق انکار حق تعیین سرنوشت یک ملت که مستقیماً از این نقض ایجاد شده باشد، اعمال می‌شود. این تعهد نه تنها به عدم شناسایی رسمی این وضعیت‌ها اشاره می‌کند بلکه اعمالی را که به صورت ضمنی حاکی از چنین شناسایی باشد را نیز منع می‌کند.

با وجود آنکه رفته رفته گذار از تکلیف به عدم شناسایی به تکلیف به شناسایی آغاز گردید، ورود به روزنه‌های حاکمیت که در حقوق بین‌الملل سنتی، منفعت اولیه و اصلی انگاشته می‌شد به سختی صورت می‌گرفت. اما وضعیتهای بسیار سخت و نقض تعهدات حقیقتاً ارزشمند و بنیادین موجب رخنه در صلاحدیدی بودن شناسایی شد.

---

[۷۴]– هدایت الله فلسفی، **رویارویی عقل و واقعیت: مساله منابع**، سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی، شماره سوم، ۱۳۸٦، ص۱۷.

البته این دشواری‌های روزنه‌سوز راه را بر ادعاهای واهی خواستار شناسایی می‌بندد. بنابراین نباید یکسره چنین تکلیفی را تهدید و چنین تعهدی را تعذّر نامید. زیرا به نظر می‌رسد هرچند در حال حاضر هر گروه جدایی طلبی، اعمال حق تعیین سرنوشت و مقابله با نقض حقوق بشر را مساوی با استقلال و تشکیل دولتی جدید می‌داند و خواستار شناسایی جامعه بین‌المللی می‌شود، اما توجه به قواعد حقوق بین‌الملل و تحقق شرایط بایسته رسیدن به آستانه وجودیابی دولتی جدید، چنین وضعیتهایی را در مجاری حقوقی، نظم و سامان می‌دهد و سازوکارهای مکمل و متمم مربوط به هر دو صاحب حق یعنی دولت و ملت را همسو و موجب تقویت یکدیگر می‌نماید.

همپویی حق دولت و ملت، بیش از هرکجا در نهاد ملل متحد نقش حیات می‌پذیرد. نقشی که در قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی میان دو مفهوم به ظاهر جمع و در معنی پراکنده، تمامت ارضی و حق تعیین سرنوشت، به چشم می‌خورد، در سازواری‌های سه نهاد شورای امنیت، مجمع عمومی و دیوان بین‌المللی دادگستری از تعاملی درونی و ارزیابی بیرونی برخوردار گشت. مجمع عمومی، واقعیت دریافتی شورای امنیت را با حقیقت‌یابی‌های تنگیاب دیوان بین‌المللی دادگستری، در بستر مشارکت دولتها آزمایید و در سر دوراهه حق دولت و حق ملت، مشروعیت واقعه و مرتبت قاعده، جانب همپویی و همحیاتی حق و تکلیف را گرفت. حق و تکلیف چه از سوی دولت و چه از سوی ملت. هرچند ممکن است چنین جانب‌گرایی، به سکون خاطر منجر نشود و پویشی مداوم را طلب کند اما هم‌آفرینی‌های این سه نهاد، این پویه را از ماهیتی همواره غناجویانه، مجزاسازانه و ابهام‌سوزانه بهره‌مند می‌کند.

The Congress Collected Essays of
The role of
The UN General Assembly
at
Codification and Progressive Development of
International Law

26 & 27 December 2010
UNIVERSITY OF TEHRAN

Iranian Association for United Nations Studies

First published 2011

A catalog record for this book is available from
the National Library of Islamic Republic of Iran
Cataloging in Publication Data
KZ 6275

ISBN-13: 978-964-

Published in 2011
by
Iranian Association for United Nations Studies
No. 254 Chamber, 2nd Floor,
Development Building of Faculty of Law & Political Science,
University of Tehran,
16th Azar St., Enghelab St.,
Tehran, IRAN
Telefax: (+98 21) 61 11 23 02
Website: www.iauns.ir
Email: info@iauns.ir

All Rights Reserved.
Printed in the Islamic Republic of Iran

©
IAUNS
2011

The Congress Collected Essays of

The Role of
The UN General Assembly
at Codification and Progressive Development of
INTERNATIONAL LAW

26 & 27 December 2010
UNIVERSITY OF TEHRAN

Iranian Association for United Nations Studies

Tehran-2011